

چشم انداز ایران

۱۱۲

مجله ماهنامه چشم انداز ایران

دوماهنامه چشم انداز ایران

آبان و آذر ۹۷

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرناچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۰۶۶۴۳۳۲۰۷-۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandazmagz

cheshmandaziran

تلگرام:

ایستاگرام:

..... آغازین	
۲	ایران بدون حذف لطف‌الله میثمی
۴	در سوگ پروین سخنرانی لطف‌الله میثمی در مراسم یادبود زنده‌یاد پروین بختیارنژاد
۵	بازگشت مینو مرتاضی
۷	یادی از یادآور زنده‌یاد اشکیانی
..... چشم انداز سیاست داخلی	
۱۲	نظام تدبیر مسئله خوزستان احمد میدری
۱۶	در حاشیه خوزستان؛ فردا دیر است گفت‌وگو با سید محمود حسینی
۲۰	اگر جای آیت‌الله خامنه‌ای بودم! مهدی غنی
۲۴	توسعه موزون و میزان جذب نخبگان علیرضا بی‌زبان
۲۶	درباره آزادی، سوسیال‌دموکراسی و اصلاح‌طلبی کوهیار گردی
۳۰	پاسخی بر نقد مقاله «گرایش کنشگران سیاسی ایرانی به عدالت و آزادی» جواد اطاعت
۳۲	ابتکار یا تحدید و بدعت در روند قانون‌گذاری فائزه حسینی
۳۷	چشم و گوش‌ها
..... چشم انداز اندیشه	
۴۲	چالش‌های هویتی در ایران معاصر حبیب‌الله پیمان
۴۷	سیاست و دین یوزکن هابرماس
۵۳	نقدی بر تحول سیاسی گفتمان شیعه در ایران حمیدرضا عریضی
۵۹	معرفی کتاب «نیایش در آیین زرتشت و اسلام» امین یاری
..... چشم انداز اقتصاد و توسعه	
۶۲	بازار و صنعت نفت، دیپلماسی و تحریم، فرصت‌ها و تهدیدها محمد آقایی تیریزی
۶۶	مدیریت بنیادی مشکل آب محمود آقایی
۶۷	بازمهندسی دیوان‌سالاری به یاری دولت الکترونیکی عباس پورخصالیان در گفت‌وگو با اهدا سلطان‌علی‌زاده
۶۹	مأموران جدید، خاطرات یک مشاور خارجی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته محمدحسین رفیعی
۷۰	علاج واقعه پیش از وقوع گفت‌وگو با عبدالله طالبی
۷۱	پول را بردار و فرار کن احمد هاشمی
..... چشم انداز جامعه	
۷۴	در آستانه بحران گفت‌وگو با میرطاهر موسوی
۷۸	ضرورت اصلاحات ساختاری برای جلوگیری از مهاجرت نخبگان گفت‌وگو با سعید مدنی
۸۱	فرصت‌هایی در آستانه تهدید گفت‌وگو با حسن مکارمی
۸۵	مهاجرت در چنبره انحلال سیاست‌گذاری گفت‌وگو با کمال اطهاری
۸۷	جلای هوای وطن انسبه ابراهیمی
۸۸	مهاجرت به کانادا در مسیر دستیابی به رؤیا... رضا نامداری
۹۰	معرفی کتاب «قشقایب شعری»
۹۱	ادبیات مهاجرت یا ادبیات مهاجران؟ رضا عابدی
۹۲	بازگشت مکتب‌خانه رحیم روح‌بخش
۹۷	باخانگی امن و بی‌خانگی امن؛ وحید میره‌بیگی
..... چشم انداز تاریخ	
۱۰۰	از رضاخان تا رضاشاه گفت‌وگو با سید حسن امین
۱۰۶	تنش‌های فکری درون زندان و سازمان خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی
۱۱۰	معرفی کتاب «ناگفته‌های تاریخ آمریکا»
..... چشم انداز سیاست خارجی	
۱۱۲	جرم این بود که اسرار هویدا می‌کرد لطف‌الله میثمی
۱۱۴	نگاهی به انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا فرید مرجایی
۱۱۵	امید در پاکستان؛ چالش‌های یک دولت-ملت ناتمام محمدرضا کرلابی
۱۱۸	فلسطین سرزمین خون و قیام گفت‌وگو با محمد احمدی
۱۲۳	لزوم اجماع آزادخواهان و سوسیال‌دموکرات‌ها علیه سیاست خارجی آمریکا برگردان: هادی عبادی
۱۲۴	تصویرسازان عربستان سعودی: ارتش سایبری و کارمند داخلی توئیتر برگردان: هادی عبادی
۱۲۶	بررسی جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران میزگردی با حضور حسین موسویان، علی‌آلفونه، باسما مامنی و حسین ابییش
۱۲۷	ایران در رسانه‌های جهان



ایران بدون حذف



لطف‌الله میثمی

یکی از ویژگی‌های قانون اساسی و قانون‌گرایی، «حق شهروندی» به‌ویژه در کشورهای مرکب مانند ایران است که اقوام، مذاهب و زبان‌های مختلفی دارد. تأکید بر حق شهروندی برای این است که پروسه مدیریت جامعه از مشارکت تمام آحاد ملت برخوردار باشد، زیرا ضمن درست بودن، یکی از لوازم توسعه و پیشرفت است. در تاریخ معاصر ایران، با وجود قانون اساسی انقلاب مشروطیت دیدیم رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی ید طولایی در دور زدن قانون اساسی، دور زدن مردم و به‌عبارتی بازی با حق شهروندی و قانون اساسی داشتند. رضاشاه در طول سلطنت خود از یک‌سو نیروهای وفادار به انقلاب مشروطیت، آزادیخواهان و استقلال‌طلبان را حذف کرد و از سوی دیگر افراد وفادار به خودش را که به «مردان شاه» معروف بودند به زندان انداخت یا کشت، به‌طوری که در مقطع شهریور ۲۰، با یک اشاره انگلیس بدون مقاومت استعفا کرد، سلطنتی که قرار بود از یک‌سو ودیعه الهی و از سوی دیگر متکی به آرای مردم باشد، چون همه را حذف کرده بود به تحقیرآمیزترین شکل مملکت را ترک کرد، بدون اینکه ولیعهد هم به این شیوه‌های تحقیرآمیز انتقادی بکند. می‌توان سقوط او را از یک‌سو خودکامگی و از سوی دیگر حذف مردم تلقی کرد. به‌طوری که در آن مقطع مردم در سراسر ایران این سقوط را جشن گرفتند.

محمدرضاشاه در پی مجلس مؤسسان دوم در سال ۲۸، زمینه قانونی برای سرکوب و حذف مخالفان را فراهم کرد. در پی کودتای سال ۳۲، از یک‌سو وفاداران به قانون اساسی را حذف کرد و از سوی دیگر نیروهایی را کنار زد که به کودتا کمک کرده بودند. آیت‌الله کاشانی را بازداشت کرد، اعضای فدائیان اسلام را محاکمه و اعدام کرد و بقایب و مکی را منزوی کرد. افسرانی را که در جریان کودتا تاج‌بخشی کردند و به مردان شاه معروف بودند به اشکال مختلف حذف کرد. در پروسه برجسته‌سازی، شاه سلطنت موروثی و نظام شاهنشاهی را به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد برجسته کرد و از قانون اساسی جدا کرد و از قانون اساسی به‌تدریج جز سلطنت شاهنشاهی، اصلاحات شاهانه و حزب رستاخیز چیزی نماند و خودکامگی او به حد اعلا رسید؛ به‌طوری که حتی سرمایه‌داری وابسته صنعتی، تجاری و مالی نیز امنیت نداشتند. دانشگاه‌هایی که در دوره او به‌وجود آمدند همه علیه او شدند. در سال ۵۷ اعلام کرد دیگر شکنجه نمی‌دهیم، اما دیر شده بود و مردم با شعار «جمهوری اسلامی آری، حکومت خودکامه هرگز» سقوط او را هموار ساختند.

حق شهروندی در جمهوری اسلامی تقویت و برای همه از بالا تا پایین یکسان شد، حتی آیت‌الله منتظری در رساله حقوق خود این حق را به صورت‌بندی قرآنی و فقهی تبدیل کردند. آیت‌الله مطهری گفت اسلام خودش دموکراتیک است و نیاز به واژه جمهوری ندارد. قانون اساسی مصوب سال ۵۸، احزاب و دسته‌ها را به رسمیت شناخت. اصل پنجم، ولایت‌فقیه را به رأی مردم مشروط کرد و در اصل ششم، تمام کارها مبتنی بر آرای مردم شد که بدون آن اعتبار ندارد. متأسفانه از پیش و پس از انقلاب، زمینه‌هایی به‌وجود آمده بود و تا جایی که حافظ‌ام باری کند آن‌ها را بازگو می‌کنم.

● در زمستان سال ۵۴، پس از تصفیه‌ها و برادرکشی‌ها، بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین منتشر شد که در پی آن معادلات جامعه به هم خورد. بدین معنا که نیروهایی که با سلطنت وابسته مبارزه می‌کردند و در اتحاد با هم بودند، به‌تدریج جدا و حتی رویاروی هم شدند. مسئله نجس‌پاکی که در بعضی رساله‌ها وجود داشت چشمگیر شد و گفته شد هر کسی خدا را قبول ندارد نجس است و هم سفره شدن و جای خوردن و معاشرت با آن‌ها ممنوع شد. چه در زندان‌ها و چه در بیرون و دانشگاه‌ها قطب‌بندی کاذبی بر این اساس به‌وجود آمد. کاذب بدین معناست که در قرآن حتی شیطان که پدر کافران، منافقان، ملحدان و مشرکان است خدای خالق را قبول دارد و به خدا و برخی از صفات خدا قسم می‌خورد. همچنین چهار آیه در قرآن وجود دارد که اگر از مشرکان پرسند چه کسی آسمان و زمین را خلق کرده می‌گویند خدا؛ بنابراین در قرآن بی‌خدایی مطرح نشده است و کسی حق ندارد با استناد به قرآن حتی کسی را که مدعی بی‌خدایی است از چرخه مدیریت حذف کند. متأسفانه این قطب‌بندی کاذب که ساواک هم آن را دامن می‌زد اساس کدورت‌ها، جدایی‌ها، بدبینی‌ها و حذف‌ها شد و پس از انقلاب نیز در گزینش‌ها به حذف سیستماتیک بخشی از نیروهای مبارز انجامید.

از آنجا که این نیروها دیدند در چنین جامعه‌ای نجس تلقی می‌شوند و در آینده انقلاب نیز سهمی نخواهند داشت به این فکر نادرست افتادند که در بعضی نقاط ایران جای مستقلی را برای خود لحاظ کنند؛ بنابراین به‌نادرستی دست به اسلحه زدند که مشکلات راهبردی به‌وجود آورد، درحالی که این نیروها می‌توانستند با استناد به نیروی انقلاب و قانون اساسی، بدون مبارزه مسلحانه راه خود را دنبال کنند و با کار فرهنگی که زمینه‌های آن هم موجود بود این نقیصه را برطرف کنند. مرحوم امام در سال ۵۸ در تفسیر سوره حمد گفتند همه انسان‌ها خدا جویند؛ حتی دزد سرگردنه و کارتر. مرحوم طالقانی نیز از آیه ۲۱ سوره آل‌عمران تفسیری داشتند که در راستای حل این قطب‌بندی کاذب بود و معتقد بودند مارکسیسم فرضیه‌ای است که در عمل ممکن است درست یا نادرست دربیاید. نباید به آن اهمیت داد و انسان‌ها را حذف کرد تا پدیده‌ای به نام ضد مارکسیسم به‌وجود آید.

● دامنه این قطب‌بندی کاذب تا آنجا تسری یافت که نیروهایی مذهبی بودند که بین کار و سرمایه، به کار اصالت می‌دادند که هم زمینه‌ای در معارف اسلامی داشت و هم در تجربه بشری. دانشمندانی چون لاسال و ریکاردو به‌لحاظ اقتصادی به نظریه ارزش اضافی رسیدند و مارکس نیز به‌عنوان یک اقتصاددان این نظریه را تکمیل کرد. متأسفانه این نیروها نیز در ردیف چپ فلسفی در معرض حذف قرار گرفتند. در ابتدای انقلاب، شنیده شد در بعضی از محافل، روحانیونی که در انتخابات رأی نیاورده بودند می‌گفتند تا وقتی نظریه ارزش اضافی در اذهان جوانان است ما نمی‌توانیم به حاکمیت برسیم. همچنین گفته می‌شد نیروهای مذهبی‌ای که در امر اقتصاد از یک‌سو به خدا-مالکی و از سوی دیگر به کالا-امانتی معتقد بودند نیز علی‌رغم اینکه اعتقادات توحیدی محکمی دارند؛ مع‌هذا چون مالکیت را قبول ندارند، باید در معرض حذف قرار گیرند.

● یکی دیگر از موارد حذف نیروها، موضوع «بی‌دینی» بود که اساساً در قرآن «بی‌دینی» موضوعیت ندارد. همه حتی کافران هم دین دارند، ولی هر کس و هر گروهی باید دین خود را برای خدا و حقیقت خالص گرداند. «وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» (۱۴۶ نساء)، «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۶۵ غافر) و «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۳

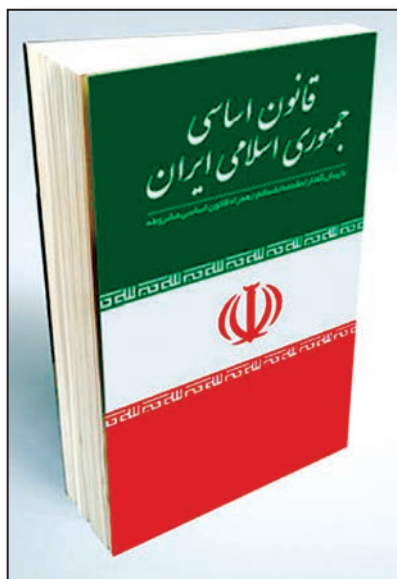
زمر) که متأسفانه این‌ها نیز در معرض حذف قرار گرفتند.

نکته مهم دیگر، مسئله ایمان است که برخی به بی‌ایمانی متهم می‌شوند و در معرض حذف قرار می‌گیرند. در این باره نیز قرآن، به گونه دیگری توضیح می‌دهد. همه انسان‌ها ایمان دارند. قرآن فقط جهت ایمان و درجه ایمان را معلوم می‌کند؛ ایمان برخی به خداوند بیشتر می‌شود: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» و در بعضی نیز ایمان به طاغوت و جبت بیشتر می‌شود: «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ». دانشمندان علوم تجربی، بدون ایمان به نظم نمی‌توانند به تعمیم و تجرید و استقرا بپردازند و نظریه‌پردازی کنند و هدف اینان دستیابی به سازگاری درونی عالم است که اگر استثنا، گسل و عدم انسجامی پیدا شود، بایستی به قاعده و نظم بالاتری دست یابند. دانشمندان علوم قرآنی نیز سعی دارند سازگاری درونی آیات را نشان دهند؛ بنابراین باید در این باره توجه بیشتری کرد و اجازه نداد به هر دلیلی کسی از چرخه مدیریت جامعه حذف شود.

● علی‌رغم اینکه در قانون اساسی، احزاب و دسته‌ها حتی کمیونستی آزاد شناخته شدند، اما از ابتدای انقلاب شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» مطرح شد که دایره فعالیت تشکل‌ها را محدود می‌کرد. در این راستا احزاب سراسری و معروف، گروهک خوانده شدند. مردم در آستانه انقلاب، خط‌مشی امام یعنی مبارزه با سلطنت، امریکا و اسرائیل را قبول داشتند؛ البته نه به آن معنا که احزاب و تشکل‌های خود را نداشته باشند. در سال ۶۶ «روحانیون مبارز» از «روحانیت مبارز» انشعبا کردند و در شعار فوق شکافی به‌وجود آمد. با این وجود هنوز فرهنگ قانون اساسی درباره احزاب در نیروهای امنیتی-نظامی نهادینه نشده و ایجاد تشکل با موانع بسیاری روبه‌رو است. خطری که انقلاب را تهدید کرده و می‌کند این است که بعضی نیروها بدون مواضع اعلام‌شده به‌صورت بانندی در نظام نفوذ کنند و به اهداف خود برسند، اما نیروهایی که مواضع اعلام‌شده دارند و بر این مواضع ایستاده‌اند باید فشارهای زیادی را تحمل کنند.

● بی‌توجهی به مصادد دیگری بود که به حذف نیروهای انقلاب انجامید. بدین معنا که گفته می‌شد انقلاب در ۲۲ بهمن از آسمان به زمین آمد و ریشه‌ها و زمینه‌هایی در تاریخ معاصر نداشت. انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و مبارزات پس از ۱۵ خرداد ۴۲ و دهه ۵۰ بسیار کم‌رنگ و انحرافی جلوه داده شد. طبیعی بود نیروهای وابسته به انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و دیگر نیروها کم‌رنگ و حذف شوند. بدیهی است هر فرد و نیرویی که از جایگاه طبیعی خود حذف شود به واکنش خواهد افتاد و نیروی حذف‌کننده نیز سعی دارد آن‌ها را سرکوب کند و زمینه خشونت در جامعه فراهم می‌شود.

● مورد دیگر حذف نیروهاست که از مجلس چهارم به بعد سیستماتیک شده و تفسیری است که از اصل ۴ قانون اساسی می‌شود؛ تک‌تک مواد قانون اساسی، مشروط به اصل ۴ است، اصل ۴ نیز مشروط



به موازین اسلامی و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. فهم فقهای شورای نگهبان هم وابسته به اجتهاد مصطلح و احکام فرعی و فردی است. باید توجه داشت شورای نگهبان عضوی از ارگان قانون اساسی و قوه تقنینیه است و باید فهم خود را بر تک‌تک مواد قانون اساسی منطبق کند که این مواد مقبولیت و مشروعیت دارند؛ بنابراین آیا می‌توان شرعی جدا از قانون اساسی تصور کرد؟ شاید این نقیصه به‌منظور حفاظت از قانون اساسی، با قسم یادکردن فقهای شورای نگهبان به قانون اساسی و تک‌تک مواد آن برطرف شود و فقهای این شورا خود را به اصل ۴ منحصر نکنند. پیدایش نظارت استصوابی که برخلاف قانون اساسی است و متأسفانه در مجلس چهارم تصویب و در مجلس پنجم تعدیل شد و در مجمع تشخیص به‌صورت قانون درآمد به این دلیل است که نظام فکری فقهای شورای نگهبان با قانون اساسی و مصلحت مردم تفاوت دارد. این مقوله‌ای است که مرحوم امام هم به آن اشاره کردند. دلیل این مخالفت این است که طی ۲۳ سال اخیر پیام مردم در انتخابات مختلف با مهندسی شورای نگهبان مغایرت دارد. این نمی‌تواند حتی به نفع شورای نگهبان باشد. حذف سیستماتیک نیروهای کنشگر تا جایی توسعه یافته است که نیروهای بیرون از نظام یا مخالف عملکردها از خود نظام بیشتر شده است. در این باره اصطلاح «حزب رجا» باب شده که مخفف «راندگان جمهوری اسلامی» است. افراد این حزب اسلام، اصول انقلاب، قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی را قبول دارند و در انتخابات مختلف هم مشارکت می‌کنند، اما مخالف عملکردها هستند. این روند به نفع مملکت و نظام جمهوری اسلامی نیست و باید تحولی اساسی در آن به‌وجود آید. با همین قانون نظارت استصوابی نیز شورای نگهبان قادر نیست کسی را رد صلاحیت کند؛ لازمه این کار دادگاه انتخاباتی و هیئت منصفه است. وقتی قانونی در روند خود به‌ضرر جمهوری اسلامی و مملکت است چرا باید آن‌قدر ادامه یابد؟

به‌نظر می‌رسد در درجه اول خود شورای نگهبان باید این قانون را به‌نحو لغو کند، زیرا به‌ضرر خود شورا تمام شده و می‌شود. اگر شورا این کار را نکند طبیعی است در صورتی که مجلس دست به چنین اقدامی بزند با مخالفت شورای نگهبان و مجمع تشخیص روبه‌رو می‌شود. مگر اینکه مقام رهبری بر اساس «حق الناس» بودن آرای مردم، این آرا در انتخابات مختلف را به کرسی نشاند و ترکیب شورای نگهبان، خبرگان و مجمع تشخیص را تغییر دهد. قرآن به ما می‌آموزد که اسلام، امتیازی برای آرای ملت است و نه قید، به‌طوری که باعث تحکیم ملت شده و عنصر «ملی» را مضاعف می‌کند.

● در پایان آنچه مصلحت جامعه، مملکت و نظام جمهوری اسلامی است «جامعه بدون حذف» است. خطاب خداوند در قرآن به «ناس» است و ناس شامل تمامی اقشار مردم حتی کافر، منافق و مشرک است. تا زمانی که تعدی و تجاوز رخ نداد مرزبندی در درون ناس و مردم نخواهیم داشت؛ البته واضح است در صورت تعدی و تجاوز مرزبندی به‌وجود می‌آید و دفاع صورت می‌گیرد. در پروسه دفاع هم نباید به انهدام نیرو پرداخت. ممکن است بگوییم ما با نظام شاهنشاهی تفاوت داریم و اسلامی و مستثنی هستیم و شکست نخواهیم خورد. توضیح اینکه در جریان جنگ احد که در آیات آل‌عمران آمده است دیدیم در ابتدای جنگ مسلمان‌ها پیروز شدند، اما نیروهایی که از مکه آمده بودند با دور زدن تنگه به مسلمانان حمله کردند و هفتاد نفر را کشتند. این پرسش مطرح شد که چرا با وجود اعتقاد مسلمانان به خدا و نبوت و حضور پیامبر در بین آن‌ها ما از مشرکان شکست خوردیم. قرآن جواب شفافی به ما می‌دهد: در جنگ بدر یا ابتدای جنگ احد، سنت‌ها، روش‌ها و قوانین جنگ را رعایت کردید، اما در مرحله دوم رعایت نکردید و ضربه خوردید؛ بنابراین نمی‌توان گفت ما فتاوی جداافتاده هستیم و مشمول قوانین تاریخ نمی‌شویم. «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»؛ این آیه در پی جنگ احد نازل شد و سعی دارد مکانیسم افول و سقوط کسانی را نشان دهد که واقعیت را انکار کرده و نادیده می‌گیرند.

در تجربه شصت‌ساله خود در مسائل سیاسی به‌یاد ندارم هیچ‌گاه استقلال و تمامیت ارضی ما تا این حد در معرض تهدید باشد. در داخل نیز بحران‌هایی را رصد و شمارش کرده‌ام که همه می‌دانیم. اگر قرار باشد اقتصاد مقاومتی سامان یابد و توسعه و پیشرفت رخ دهد بدون مشارکت مردم نمی‌شود. اگر در دوران نهضت ملی قوی‌ترین تحریم‌های تاریخ ایران را پشت سر گذرانیم و اقتصاد متوازنی داشتیم، بدون مشارکت، همبستگی و اعتماد مردم و نیروها به دولت مصدق امکان‌پذیر نبود. اگر اتلاف امریکا، اسرائیل، عربستان و امارات و ایادی خارجی و داخلی آن‌ها فضای جنگی برای ما ایجاد کرده‌اند، راه دفاع در برابر آن‌ها اعتماد به مردم در پرتو فرآیند «ایران بدون حذف» است. ■

پی‌نوشت:

۱. سوره آل‌عمران آیه ۱۳۷

در سوگ پروین

سخنرانی لطف‌الله میثمی در مراسم یادبود زنده‌یاد پروین بختیارنژاد

بسم‌الله الرحمن الرحیم. مدتی فکر می‌کردم در رسای پروین بختیارنژاد چه بگویم. آیه «یا ایها الإنسان إنک کادحٌ إلی رَبِّک کذَّحًا فَمَلَأْیَهِ»^۱ را مصداق رفتار او یافتم: ای انسان تو در روندگی که به‌سوی خدا داری و در راه رفتن به‌سوی خدا رنج‌های زیادی تحمل می‌کنی و نتیجه آن این است که دائماً خدا را در همین زندگی و پس از مرگ ملاقات می‌کنی.

یک سناتور امریکایی گفته بود مرگ مهم‌ترین مسئله تمدن ماست، اما در دنیای اسلام مرگ، اول حیات نوین است. «وَإِن الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِی

الْحَیْوَانُ»؛ یعنی دار آخرت یک زندگی پر جوش و خروش بیش از این دنیاست.

مدتی که پروین خانم از فرانسه به ایران برگشته بود در برخوردی که با او داشتم از خودم می‌پرسیدم چرا آن‌قدر شاد است. علی‌رغم رنج‌های زیاد و بیماری‌های مختلف و مشکلات و دغدغه‌های اجتماعی که داشت خوشحال بود. اولین کسی بود که به کردستان سفر کرد و به ملت ایران خبر داد خودسوزی زنان وجود دارد. به شهرهای استان خوزستان سفر کرد و از قتل‌های ناموسی سخن گفت. از موانع درون‌ساختاری سمن‌ها گفت که نیروی سومی در ایران خواهند شد و در انتخابات نقش دارند. دغدغه‌هایی درباره مسائل اجتماعی زنان و مردان داشت. از قانون‌شکنی‌ها و قانون‌گریزی‌ها گفت. علی‌رغم این‌ها از بازگشتش به ایران خیلی خوشحال بود. به من می‌گفت سه تصمیم مهم در زندگی‌ام گرفتم: اول اینکه، به آنجا که رفتم فوق‌لیسانس را گرفتم و به دکترا فکر کردم و در کلاس‌های هنری هم شرکت کردم؛ دومین تصمیم این بود که زندگی مستقلی داشته باشم؛ و سومین تصمیم بازگشتم به ایران بود.

قلب پروین برای حضور در ایران می‌تپید. خانه‌ای اجاره کرد و بعد خانه‌ای خرید و گروه‌های مختلفی هم به خانه‌اش دعوت می‌کرد و از شوق زندگی می‌گفت. از نقاشی‌هایش و کلاس‌هایی که شرکت کرده بود تعریف می‌کرد. ساماندهی تصویر یک زندگی خوب را به ما نشان می‌داد. من تعجب می‌کردم منشأ این شادی کجاست؟ احساس می‌کردم پروین خانم در این دنیاست، اما یک زندگی اخروی انجام می‌دهد. یک زندگی که هدف مشخصی دارد و مراحل مختلفی برای طی کردن به هدف می‌گذراند. آیه کریمه «یا ایها الإنسان إنک...» این طور معنی می‌دهد که وقتی انسان می‌خواهد به‌سوی خدا حرکت کند مانند حضرت ابراهیم که می‌گوید «وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إلی رَبِّی سِہْدِینَ»؛^۲ یعنی به‌راستی من رونده به‌سوی خدا هستم و خدا مرا به‌زودی و به‌تدریج هدایت می‌کند. آیا این سفر آسان بود و غم و رنج نداشت؟ مشکلات داشت، اما چون ابراهیم آرمان رسیدن به خدای خالق داشت و در این راه حرکت می‌کرد، با موانع این راه تکامل برخورد می‌کرد، پس شادکام بود. رنج می‌کشید و مشکلات را تحمل می‌کرد، اما در اوج شادی



و لقای خدا بود. نه ترسی از جهنم و نه شوق بهشت داشت و هر لحظه در این دنیا خدا را ملاقات می‌کرد. احساس من این بود که در پروین خانم نسبتی از این روند وجود دارد و دائم به این مسئله فکر می‌کردم. من وقتی می‌خواستم به مبارزه مخفی بی‌بندم مدام این آیه را می‌خواندم و می‌گفتم مبارزه مشکلات زیادی دارد و درگیری با ساواک، ضد اطلاعات، دربار، امپریالیسم و همه این‌ها هست، ولی داوطلبانه این راه را انتخاب کرده بودم و شاد بودم. وقتی در سلول بودیم علامت سلامتی ما در صبح‌های زود، مورش کردن «درد بر غم، سلام بر رنج» بود. غم

و رنجی که آگاهانه انتخاب شود بهجت است. وقتی نهج‌البلاغه را می‌خوانیم می‌بینیم پر از درد و رنج است، اما از سوی دیگر، علی (ع) خیلی شاد بود؛ چرا که با مانع راه تکامل برخورد می‌کرد و این مانع را از بین می‌برد و این بهجت و شادکامی اصلی بود. من پروین خانم را در این راه دیدم.

من از شادکامی‌اش الهام گرفتم و دنبال این بودم که بستر شادکامی او کجاست. راهی انتخاب کرده بود که راه خدا و تکامل است و موانع بسیاری دارد. از بین بردن این موانع بهجت می‌آورد. انگار که سنگلاخ گذشته را بگوید و تبدیل به سنگفرش کند. بعدی‌ها که بیایند به این سنگفرش اضافه می‌کنند. این راه تکامل است و راهی است که پروین خانم طی کرد.

مسئله دیگر مسئله مرگ است. فلاسفه هنوز این مسئله را حل نکرده‌اند، اما ما می‌گوییم «الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَ الْحَیَاةُ الْآخِرَةُ»؛ در تمامی قرآن، حیات دنیا و حیات آخرت هست. این یک پرسه است که با هم پیوند دارند. به نظر من در قرآن حیات دنیا از نظر متدولوژی دو مؤلفه دارد: یکی ظاهرینی؛ و دیگری نزدیک‌بینی است. ظاهرینی یعنی به‌ظاهر قضایا توجه کردن و به باطن و محتوای اعتنا بودن. نزدیک‌بینی هم یعنی از نوک دماغ بیشتر ندیدن و دنبال منافع زودگذر و آبی بودن. می‌دیدم پروین از این دو صفت گریزان است و با ظاهرینی و نزدیک‌بینی وداع کرده است. دنیا یاد نیست در صورتی که انسان در این دنیا زندگی اخروی کند. زندگی اخروی، هم بهتر هم متکامل‌تر و هم پایدارتر است. «بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا. وَ الْآخِرَةَ خَیْرًا وَ أَبْقَى»؛^۳ ما به این زندگی دنیوی چسبیده‌ایم، درحالی‌که آخرت بهتر و پایدارتر است. «إِنَّ هَذَا لَیْفِی الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَى»؛^۴ قاعده‌ای که در طول تاریخ بوده و در نوشته‌های موسی بوده است. آخرت از نظر متدولوژی دو مؤلفه دارد: یکی آینده‌نگری؛ و دیگری ژرف‌نگری. در علم، آینده‌جایی ندارد و ناکجاآباد است. گرچه دانشمندان آینده‌نگر در زمینه فضا و آب و هوا پیش‌بینی می‌کنند، اما به لحاظ علمی نمی‌توانیم بگویم فردا و پس‌فردایی وجود دارد. چیزی که ادیان به ما معرفی می‌کنند آخرت است که آینده‌نگری و ژرف‌نگری دارد. آینده‌نگری، مال‌اندیشی و برنامه‌ریزی دارد و ژرف‌نگری هم این است که فرد از

بازگشت یادی از پروین بختیارنژاد



مینومرتاضی

بازگشت پروین در دوران و زمانه‌ای که اصرار داریم بگوییم راه‌های رفته راه‌های بی‌بازگشت‌اند و فضا و هوا برای زندگی و زیست در سرزمین مادری نایمن، ناشدنی و سخت است نقطه عطفی در مفهوم هجرت و مقوله مهاجران است. پروین در کنار همسر مقوله‌هایش از خوف بازگشت همسرش به زندان و آغاز دور دیگری از دوندگی‌ها در قالب همسر زندانی و احساس ناتوانی از رویارویی با مخاطرات پیش‌رو با روانی خسته و زخم‌خورده و تنی سنگین از بیماری وطن را ترک کرد. هشت سال در هجرت و غربت زندگی کرد. به ما می‌گفت در هجرت اولین امنیتی که حس کرده بود رهایی از سندرم زنگ خانه بود: «به قول احمد زیدآبادی سندرم زنگ نابهنگام خانه». چون اینجا که بود مانند اغلب کنشگران سیاسی هر بار که زنگ خانه بی‌وقت و بوقت به صدا درمی‌آید بند دل همسر و مادر و فرزند پاره می‌شود که آمده‌اند بیرند. باید برای ماراتن نفس‌گیر دنبال عزیز گشتن و التماس برای ملاقات در ازای سکوت از آنچه نباید، آماده شد!

پروین هم مانند اغلب زنان و مردانی که بی‌مقدمه و از سر اعتراض به ستم سر از دنیای سیاست درمی‌آوردند از کنشگری سیاسی به سوی کنشگری اجتماعی روی آورد. او به دلیل زندگی در فضای نایمن سیاسی مانند دیگر زنان و مادران گرفتار در یک درماندگی آموخته شده که ناشی از مجادله و مبارزه با نیرویی به‌غایت نیرومندتر از توان اندک آدمی است؛ احساس ناامنی در اعماق جان‌ش رسوخ کرد و بر تمامی روابط فردی و جمعی‌اش سیطره یافت. برای زنی از نسل انقلاب باورکردنی نبود آرمان‌های انقلابی که جان جوان و هویتش را معنا بخشیده بود به مؤثرترین عامل ناامنی در زندگی تبدیل شود و روابط فردی و خانوادگی‌اش را تخریب کند. برای زنان که از آنان انتظار می‌رود ایمنی‌بخش خانه و کاشانه خویش باشند در افتادن با نیرویی که بسیار قوی‌تر از حدود توانایی‌های جسمی و روحی آنان است، آسان نیست و تأثیرات مخربی بر روابط عاطفی و زندگی خانوادگی‌شان می‌گذارد. پروین به هر دلیل و بهتر بگوییم به هزار دلیل در تار و پود و چنبره احساس ناامنی مزمز گرفتار آمده بود. احساس می‌کرد هرکس زنگ خانه‌اش را به صدا درمی‌آورد چیزی می‌خواهد و مهم‌ترین «چیز» برای او امنیت کاشانه‌ای بود که می‌خواست با تحمل فشار زیاد و به قیمت از دست دادن سلامت‌ش تأمین کند. فکر می‌کرد آنچه پشت در خانه کمین کرده هرچه یا هرکه هست آمده تا مستقیم یا غیرمستقیم آرامش خاطر و خانه و کاشانه‌اش را از او بستاند. او فضای زیست‌زانه نسل انقلاب را باور داشت که به‌طور اغراق‌آمیزی بر توانمندی‌ها

ظاهرینی عبور می‌کند و به عمق اشیا می‌رسد. پیامبر می‌گفت: «اللهم ارنی الاشیا كما هی»؛ یعنی خدایا محتوای اشیا را به ما نشان بده تا از ظاهرینی خارج شویم. ربط این دو با هم اولویت آخرت بر دنیا است، اما دنیا را نفی نمی‌کند. ژرف‌نگری و آینده‌نگری بر ظاهرینی و نزدیک‌بینی اولویت دارد. این فهم من از این معادله قرآنی است و پروین هم در این راستا بود. همه، این شادی را در او می‌دیدند. در این دنیا، هم ساماندهی می‌کرد و هم با مشکلات و موانع برخورد می‌کرد.

من مدت‌ها فکر می‌کردم بستر این معادله چیست و چطور باید به آینده نگاه کرد. برتراند راسل، فیلسوف معروف پوزیتیویست، تعمیم و تجرید را قبول نداشت و می‌گفت ذهنیت بشر در تعمیم و تجرید دخالت می‌کند و تنها تجربه مورد قبول است. گفت‌وگویی از او با کشیش کاپلستون وجود دارد. کاپلستون می‌گوید شما آترویی را قبول داری و آن را تجربه‌ای جهانی می‌دانی که همه جا پاسخگو است که دنیا رو به کهولت می‌رود، بنابراین این جهان محدود است و راسل را با یک پرسش روبه‌رو می‌کند: حالا که جهان محدود است نکند می‌خواهد به او (راسل) بقولاند خدای وجود دارد. راسل می‌گوید من جهان رو به افول و محدودیت را دوست ندارم. اتفاقاً این جواب خیلی خوب است، چون عین توحید است. حضرت ابراهیم وقتی ستاره را دید و بعد دید ستاره افول کرد و ماه افولش را دید گفت: «لَا أَحِبُّ الْأَفْلَاقَ»؛ یعنی من این روند رو به افول را دوست ندارم. به دنبال جاودانگی می‌گشت. وقتی راسل می‌گوید محدودیت و رو به افول رفتن را دوست ندارم از نظر منطقی در بن جانش نیروی جاودانگی وجود دارد که به همان اعتبار می‌گوید محدودیت را دوست ندارم؛ بنابراین در یک پوزیتیویست که به‌طور رسمی می‌گوید خدایی وجود ندارد و حتی می‌گوید اگر خدایی بود، من به او می‌گویم دلایل کافی برای من معرفی نکردی که من تو را باور کنم، باور به جاودانگی مشخص است. وقتی صحبت از آینده می‌کنیم این آینده ناکجاآباد نیست. ایمان و باور به جاودانگی در همه وجود دارد. برتراند راسل رساله‌ای می‌نویسد و استدلال می‌کند می‌زی که در اتاق من است را چطور باور کنم؟ از طرق مختلف فلسفی سعی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که نمی‌شود میز را اثبات کرد. در انتها نتیجه می‌گیرد که به میز در اتاقش باور دارد؛ یعنی نمی‌توان واقعیت را اثبات کرد. این نتیجه‌گیری یک پوزیتیویست و تجربه‌گراست، هم ایمان و باور را قبول می‌کند و هم جاودانگی را می‌پذیرد.

وقتی زندگی پروین را دیدم به نظر او مصداق همان آیه بود. آن آیه هم بدون «رب» نمی‌شود و رب هم باید جاودانه باشد و این مسئله بستر حرکت او بود. ما در این دنیا هستیم، اما این باورها زندگی ما را اخروی می‌کند. گرچه در زندگی، ظاهر و نزدیک را فراموش نمی‌کنیم و پیرامون را در معادلات زندگی لحاظ می‌کنیم، اما قسمت اعظم دغدغه‌های ما رو به آینده و ژرف‌نگری است. قرآن هم می‌گوید عده‌ای ظاهر اشیا را می‌دانند، ولی به باطن و آخرت اشیا توجهی ندارند.

پروین خانم پیش از رفتن به فرانسه با نشر صمدیه همکاری می‌کرد و کتاب‌هایی به نام زنان خودسوخته و موانع درون‌ساختاری ان‌جی‌اوها نوشت که هر دو کتاب را منتشر کردیم. کتابی هم با موضوع قتل‌های ناموسی نوشت که مجوز نگرفت و گویا خارج از کشور به نام قتل‌های خاموش منتشر شد. برای شادی روح پروین خانم دو کتابی که از ایشان منتشر کردیم را در این مراسم به دوستان و حاضرین هدیه می‌کنیم.

حرف آخر این است که خدایا ما چقدر تحمل داریم، چقدر باید مصیبت تحمل کنیم؟ در این یکی دو سال انسان‌های فرهیخته‌ای از ما دور شدند؛ دکتر یزدی، حسین شاه‌حسینی، مهندس معین‌فر، آقای احمدزاده، آقای بسته‌نگار و آقای اشکیانی. خدایا واقعاً ما طاقت محدودی داریم. همان‌طور که گفتی «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ وسع تحمل به ما بده. نرگس محمدی هم از زندان پیام فرستاد که به شما برسانم. گفت سلام مرا به همه برسانید و بگویید تسلیت می‌گویم. پروین خانم دوست دیرین نرگس خانم بود. امیدوارم که ایران، ایران بماند و ایرانیان سربلند باشند. ■

پی‌نوشت:

۱. سوره انشقاق ۶
۲. صافات آیه ۹۹
۳. اعلیٰ ۱۶ و ۱۷
۴. همان ۱۸ و ۱۹



عکس: احمد شریف

و روحیات سلحشورانه زنان و مردان مبارز تاکید و تکیه می‌کرد و سعی می‌کرد همپای همسرش درد زندان و ناکامی‌ها و فقر و بیکاری‌های پس از زندان را تحمل کند و دم برنیاورد. این تابلو زیبایی از زندگی کنشگران سیاسی است، اما با واقعیت زندگی خانوادگی امروز و اکنون نسبت ندارد.

پس از بازگشتش روزی با هم صحبت می‌کردیم و او چنان‌که گویی از دور به تابلویی که در ذهنش از وضعیت خود کشیده بود می‌نگرد با حسرت از تخریب نایمنی پایدار در جاننش صحبت می‌کرد و می‌گفت که چگونه هر چیز کوچکی در احساس نامانی مزمن در روانش تبدیل به هیولا می‌شد و چگونه هر نسیم مختصری در ذهن نایمن او در قد و قامت توفان جلوه می‌کرد. همین‌جا بود که با صدای خوشش ترانه قدیمی از ویگن را برایم خواند:

تا نسیمی می‌وزید

آشیا نه می‌لرزید

ما ز بیم جان خود

بر سر هم پر می‌کشیدیم

هجرت برای پروین دبستان و مکتب و دانشگاه بود. در هجرت بود که پروین باور کرد ما در مقام انسان به دنیا می‌آییم و به دنیا تعلق داریم و گستره فضای آموزشمان تمامی آسمان و همه جای زمین است. وطن سکوی پرش و جایگاه فرودها و بازگشت‌های ماست. پروین در فرانسه به تدریج زندگی و زیست ایمن را یاد گرفت. با ترس‌ها و بیم‌ها و نگرانی‌های انباشته‌شده‌اش آشنا شد. درس پژوهشگری خواند. دید که معلمان فرانسوی‌اش چگونه به دور از هرگونه توهین و تحقیر برای یادگیری زبان و انجام تکالیف به او کمک می‌کنند. با دو چشم خویش دید زن فرانسوی که مشاورش بود چگونه با مهر حتی روزهای تعطیل به او زنگ می‌زند و از او می‌خواهد در خانه نشیند و بارفتن به موزه‌ها و گشت‌وگذار در شهر روان آزرده‌اش را آرامش ببخشد و از گیر و بندهایی رهایی ببخشد که او را ناتوان و درمانده در کار خودش می‌کند. به چشم خود دید که زناشویی و روابط خانوادگی برابر در جهان آزاد و توسعه‌یافته یعنی چه. او دانست احساس ایمنی از درون و روان پر قدرت و سالم سرچشمه می‌گیرد. پروین دریافت قدرت بی‌قدرتان، مهربان بودن با خود و مشارکت و گستراندن این مهربانی ایمنی‌بخش با دیگری و دیگران است. مهربانی‌هایی از این جنس که از سر احترام به انسان و تعهد به انسانیت نسبت به او صورت می‌گرفت؛ پروین را متوجه ابعاد وسیع‌تر وجود انسانی خویش کرد. ابعادی که در شرایط نایمن و در زندگی سیاسی که ناخودآگاه و ناخواسته بر انسان‌ها تحمیل

می‌شود هرگز امکان بروز و ظهور نمی‌یابند؛ به‌ویژه اگر زن و همسر مردی متعین باشی که سرمایه سیاسی جامعه محسوب می‌شود. در اینجا اگر زنی همسر مرد متعین سیاسی باشد، در همه حال از او انتظار می‌رود تابع و پیرو مشی سیاسی و اجتماعی او شود. احساس و بیان نارضایتی بی‌احترامی به مبارزه و آرمان و انتخاب مشی مستقل زن نوعی بی‌وفایی و اختلاف زناشویی محسوب می‌شود. بعضاً اصرار دارند شکست رابطه زناشویی را شکست آرمان و ایده‌های کنشگران قلمداد کنند. آنان بی‌رحمانه علل و عوامل شکست را مورد غفلت قرار می‌دهند. به‌واقع عدم تابعیت در عین وفاداری کار آسانی نیست، اما خاصیت و شگفتی زندگی و زیست آزاد و ایمن برای انسان این است که اراده و اندیشه‌اش جان می‌گیرد و غیرممکن‌ها را ممکن می‌سازد و تحقق می‌بخشد. پروین در پی آشنایی با چنین فضاها و انسان‌هایی با نوع دیگر زیست و زندگی آشنا شد و در خود توانایی و حتی نیاز بازگشت به سرزمین مادری و ساختن و زیستن و زندگی از نوع دیگر را حس کرد و جرئت و شهامت بازگشت در جانش شعله‌ور شد. او در بازگشت بیش از هر چیز در صدد پی‌ریزی سبکی از زندگی منفک از زیست پیش از رفتنش بود. نوع دیگری از زندگی که کمتر نمایشی و بیشتر بر واقعیت توش و توان تازه باز یافته‌اش استوار ساخته بود. از این‌رو در برابر حضارها و پرس‌وجوها صبور بود. زنگ تلفن و خانه دیگر او را از جا نمی‌پراند. به شوخی می‌گفت سندرم زنگ خانام معالجه شد، حالا باید سندرم گرانی و بی‌پولی را معالجه کنم. هرچند بیماری بی‌مروت‌جانش را گرفت، اما توانست حال خوش را از او بازستاند.

پروین خوشبخت و خوشحال رفت، چون توانست ولو اندک در همین فضا و دوران چنان زندگی کند که می‌خواهد و این بزرگ‌ترین کامی است که می‌توان از این دنیا گرفت. وقتی پروین بازگشت، می‌خواستیم ابتدا نقش حامی، یعنی نقش آشنای زندگی در این فضا و دوران را ایفا کنیم، ولی خیلی زود دریافتیم آنچه ما را به سمت او می‌کشاند جذابیت نقل و انتقال تجربیات زیسته و بی‌بدلیش در هجرت و آشنایی با ویژگی‌های زنان سخت‌کوش دیاران دور بود. زندگی سخت اما توأم با تلاش و عرق‌ریزان خواهران هجرت کرده‌مان ما را نسبت به داشته‌ها و نداشته‌هایمان آگاه و هشیار می‌کرد. زیستن کنار پروین بازگشته، مانند نشستن و راه رفتن در هوای آفتابی بارانی زیر چتر رنگین‌کمان جذاب به نظر می‌رسید. حیف و افسوس برای ما که او را زود از دست دادیم و دست اجل فرصت درک بیشتر رنگین‌کمان و ذهن زنی را از ما دریغ داشت که بازگشت به خویش و ایمنی درونی را تجربه کرده و زیسته بود. پروین را مانند دیگر زنانی که برایمان نماد سرمایه‌های انسانی اجتماعی بودند بر دوش زنان تشییع کردیم. همچنان که چند سال پیش پیکر مادر صلح، شهلا فرجاد را که نازنین زنی از تبار مبارزان راه آزادی و برابری بود بر دوش خود گذاشتیم و مشایعت کردیم و پیش‌تر از او نیز فریده ماشینی را بر دوش گذاشتیم که او را از دوشمان گرفتند و اجازه ندادند تا مزارش او را مشایعت کنیم.

تشییع زنانی که سرمایه‌های نمادین جامعه هستند به دست زنان دیگر، در واقع به معنای اصرار و تثبیت تفکیک جنسیتی در حوزه‌های مختلف نیست، بلکه برای جلب توجه جامعه‌ای است که نسبت به زنان و کنش‌های اراده‌گرایانه و معنابخش و هبوط و بازگشت آنان کم‌توجه است. ■

یادی از یادآور زنده‌یاد اشکیانی

در تاریخ بیستم مهر ماه، یادمان ناصر اشکیانی در دفتر نشریه چشم‌انداز ایران برگزار شد. زنده‌یاد ناصر اشکیانی عضو شورای فعالان ملی-مذهبی و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد بود. در این مراسم، همسر ایشان، مهناز عباس‌زاده، حسین رفیعی، احسان شریعتی و لطف‌الله میثمی از ویژگی‌های وی یاد کردند. گزیده‌ای از این یادمان تقدیم می‌شود.

رونده باشیم

مهناز عباس‌زاده، همسر آقای اشکیانی به عنوان اولین سخنران گفت: متشکریم از جمعی که به همت مهندس میثمی جمع شده‌اند. از جدایی من و ناصر ۲۶ روز می‌گذرد و صحبت کردن از کسی که سی‌وهفت سال با او زندگی کردم برای من آسان نیست. با خودم فکر می‌کنم همسرم را چطور می‌دیدم. ناصر فردی عجیب بود که برای من ناشناخته ماند. اوقات بسیاری با دقت به کارهای او نگاه می‌کردم تا از کار او سر در بیاورم. خیلی فضول بودم که بتوانم در روابط اجتماعی مانند او علاقه‌مند و بانفوذ باشم و چنین دوستانی داشته باشم، اما توانستم از او تقلید کنم، چون ناصر اصالتاً این‌گونه بود.

ما در سال ۶۰، با هم ازدواج کردیم و تا همین چند روز پیش با هم بودیم. از ویژگی‌های بارز شخصیتی‌اش انرژی فوق‌العاده و فعال بودنش را نام می‌برم، اجتماعی، اهل کتاب و مردم‌دوست بود.

ناصر اهل فکر بود و وطنش را خیلی دوست می‌داشت. ناصر در متنی نوشته است: «طی صحرا و بیابان نبود شرط سلوک / رهرو آن است که در خویش سفرها دارد». او فردی اجتماعی بود و اهل این نبود که به خودش بپردازد. در زندگی خصوصی از ابتدای زندگی ما، موتور او کار می‌کرد. برای تشکیل زندگی و فضای زندگی و ایجاد امکانات برای زندگی تلاش می‌کرد؛ طوری که گاهی سه نوبت کار می‌کرد و وقتی به خانه می‌آمد با بچه‌ها به گردش و تفریح می‌رفتیم. انرژی عجیبی داشت. علاقه و محبت بسیاری به انسان‌ها داشت؛ از ما که نزدیک‌ترین افراد به او بودیم تا دوستان و آشنایانی که او را می‌شناختند. او از صحبت کردن با افراد لذت می‌برد و وقتی دوستان به منزل ما می‌آمدند تا لحظه آخر در حال صحبت بود.

از لحاظ فکری، ناصر برای من تا پنجاه‌سالگی‌اش طور دیگری بود و از پنجاه‌سالگی به بعد نوع دیگری از زندگی را با ناصر تجربه کردم. سال‌های ابتدایی ازدواج ما در دوران جنگ بود، او رادیولوژیست بود و رشته درسی و محل کارش موردعلاقه‌اش نبود. زندگی آسانی نداشت و پول درآوردن برای او معنی داشت. تأمین زندگی برای خودمان و بعد هم برای دیگران مسیر زندگی او بود. این‌ها درهم تنیده بود.

ناصر در کمترین فرصتی که به‌دست می‌آورد کتاب می‌خواند. اهل کتاب خریدن و کتاب خواندن بود. از ویژگی‌های مثبت ناصر که در مراسم خواستگاری توجه مرا جلب کرد همین اجتماعی بودن و کتابخوانی‌اش بود؛ ضمن مذهبی بودن، در آن زمان به‌دلیل همین ویژگی‌هایش با دوستان بسیاری آشنا شدم که از این آشنایی‌ها و دوستی‌ها بسیار خوشحالم. دوستان و جمعیت‌های متنوع مانند جمع قرآنی با آقای برازنده که از همین طریق با دوستان جدیدتری هم آشنا شدم. به دعای کمیل می‌رفتیم و شب‌های عاشورا در جمع آقای طهماسبی بودیم. با کانون‌های جمعی فکری در مشهد ارتباط گرفتیم؛ البته پیش از آن منزل حاج خانم خانیکی، مادر آقای خانیکی بود که وقتی ناصر به جبهه می‌رفت من به دیدار ایشان می‌رفتم. ناصر مردم را دوست داشت. این اجتماعی بودنش تا آخر برای من مهم و باارزش بود. اطلاعات اجتماعی و سیاسی‌اش را در جمع دوستان فکری‌اش در میان می‌گذاشت. چون کار من روان‌شناسی کودک است، در علایق اصلی‌ام زمینه سیاسی نداشتم. با دوستانی مانند آقای کارخانه‌چی ارتباط داشتیم و بعد دوستان در تهران مانند آقا لطف‌الله، دکتر رفیعی و مهندس نوحی. این تجربیات و این هم‌نشینی‌ها بیشتر از هر کتابی برای من باارزش بودند و خود





حسین رفیعی

بردارد. مثلاً آن‌ها را بیمه می‌کرد. در ارتباطاتش افراد فرقی نداشتند. ما با سنگ کار افغان رفت‌وآمد داشتیم و از این معاشرت لذت می‌بردیم تا فردی که در منزلمان کار می‌کرد و با او شوخی می‌کرد و می‌خواست تا ما را به روستای خودشان دعوت کند تا مراسم تاسوعا و عاشورای آنجا را ببینیم. خانم او پس از فوت ناصر خیلی گریه می‌کرد. با همه می‌توانست ارتباط برقرار کند. ناصر به زندگی این‌طور نگاه می‌کرد: «چه فکر می‌کنی؟/ که بادیان شکسته، زورق به گل نشسته‌ای است زندگی؟/ در این خراب ریخته/ که رنگ عافیت از او گریخته/ به بن رسیده راه بسته‌ای است زندگی؟/... چه فکر می‌کنی؟/ جهان چه آنگینه شکسته‌ای است/ که سرو راست هم در او شکسته می‌نماید/ چنان نشسته کوه در کمین دره‌های این غروب تنگ/ که راه بسته می‌نماید/... تو از هزاره‌های دور آمدی/ در این درازنای خون‌فشان/ به هر قدم نشان نقش پای توست»^۱

ناصر نگاه خاصی به زندگی داشت. زندگی را به هیچ می‌گرفت. همان‌طور هم مرد. پشت ماشین در حال رانندگی مرد. با ما وداع کرد و زندگی نوین را آغاز کرد. در مدتی که با هم بودیم دوستانی داشتیم که اهل کوهنوردی بودند و در هر شرایطی بودیم حتماً آخر هفته به کوه می‌رفتم. ناصر کارها و ارتباطاتی داشت که من از آن‌ها بی‌اطلاع بودم. پس از درگذشت ناصر کسانی تماس می‌گیرند که ما از ناصر چیزی داریم که باید پس بدهیم. از مدارسی تماس می‌گیرند که ناصر به مدرسه کمک می‌کرده و الآن وضعیت کمک چگونه می‌شود. ناصر به همه کمک می‌کرد و اگر هم خودش نمی‌توانست، از بقیه کمک می‌گرفت. گاهی هم خودش پیدا می‌کرد که کجا می‌تواند کمک کند و این کار را می‌کرد. یکی از دوستان، خانم سپهری، در روز ختم ناصر گفتند در امریکا دیدم برای عزاداری فرد گریه نمی‌کنند، بلکه از ویژگی‌های او می‌گویند و افرادی که در مراسم هستند می‌گویند که می‌خواهند یکی از ویژگی‌های او را تجربه کنند. دکتر سپهری هم با همین نیت در مراسم شرکت کرده بودند. با توجه به اینکه شوهرم را به خوبی نمی‌شناخت گفت اولین ویژگی که در مسجد گفته می‌شود من همان را اجرا می‌کنم. اولین نفر در مراسم گفت ناصر خیلی کار راه‌انداز

زندگی بودند. دوستی عمیقی با آقای برازنده داشت. جلساتی در منزل و در تهران داشت. ناصر اطلاعات بسیاری در زمینه تاریخ معاصر داشت، به‌طوری که بعضی از مدرسان دانشگاه به او می‌گفتند بیا و در این رشته درس بخوان و مدرک بگیر، اما این فرصت را نداشت که به‌طور آکادمیک تاریخ را دنبال کند. اهل بحث و مطالعه و فکر بود. هرگز به‌خاطر سختی و مشکلات به فکر رفتن از ایران نبود، اما خب، از پنجاه‌سالگی به بعد، به استراحت نیاز داشت، چون خیلی تلاش کرده بود. آلبوم عکسش از عکس‌های دوران انقلاب شروع می‌شود که عکس‌های دکتر شریعتی و آیت‌الله خمینی را در دست گرفته و جلوی صف دانشگاهیان است و برای عدالت‌طلبی و میهن‌دوستی و بهبود وضع مردم تلاش کرده بود. این اواخر دیگر انرژی جوانی را نداشت و رنج می‌برد و نیاز داشت در جایی باشد که در آرامش باشد.

آقای برازنده از طرف وزارت اطلاعات بسیار تهدید می‌شدند، اما ناصر از اینکه با ایشان در ارتباط باشد و جلسات در منزل ما با حضور ایشان، آقای احمدزاده و سایر دوستان ساکن تهران، مانند مهندس سبحانی و هاله جان برگزار شود ابایی نداشت. آقای برازنده را که از دست دادیم ناصر با آقای کیال به سردخانه رفتند و از گلوی آقای برازنده عکس گرفتند که رد انگشت روی گلوی ایشان بود، چون آقای برازنده الکی نبودند که به این دلیل فوت کرده باشند. پس از این واقعه همگی بسیار متأثر بودیم. دختر و پسر آقای برازنده الآن بسیار بزرگ شده‌اند و به مدارج علمی بالایی رسیده‌اند. همان‌طور که آقای برازنده به تهدیدها بی‌اعتنا بود، ناصر هم از کنار تذکرات رد می‌شد و باکی نداشت. پس از انقلاب او در مشهد شناخته شده بود و می‌دانستند چه کارهایی می‌کنند.

پس از بازنشستگی کارخانه‌ای تأسیس کرد که باز هم متناسب با علایقش نبود. به‌قول پسرمان آنجا کارخانه نبود، بلکه دفتر شرکت تعاونی بود که دوستان رفت‌وآمد داشتند. کارگران مشکلاتشان را با ایشان در میان می‌گذاشتند و کمک می‌گرفتند. جمعیت زیادی برای رسیدگی به امور دیگران داشت. گاهی به کسی که یک بار در بازپس دادن وام کوتاهی کرده بود دوباره وام می‌داد.

درباره چشم‌انداز و مهندس میثمی باید بگویم ایشان برای ما الگو هستند؛ چون مسیری را در زندگی طی کردند و پیگیر باقی ماندند. ناصر هم به آقا لطف‌الله بسیار علاقه‌مند بود و سعی می‌کرد اگر کاری از دستش برمی‌آید، حتماً انجام دهد. از چشم‌انداز یا کتاب‌های نشر صمدیه چندین جلد می‌خرید و بین دوستان پخش می‌کرد. یا برای نشر امام در مشهد می‌برد تا توزیع بشود. در مشهد هم افرادی بودند که به‌علت عقایدشان از سمت‌های علمی کنار گذاشته شده بودند. واقعاً به این افراد احساس دین می‌کرد و سعی می‌کرد هر طور شده بار سنگین مسائل اقتصادی را از روی دوش آن‌ها

بود. دکتر سپهری گفتند من همیشه در زندگی منتظر بودم تا کسی از من کمک بخواهد و بعد به او کمک کنم، وگرنه این کار را کنجکاوای در امور شخصی مردم می‌دانستم. ایشان پس از مراسم ناصر روزی که به دانشکده محل تدریستان رفته بودند متوجه کسی می‌شوند که جست‌وجوگرانه به اطرافش نگاه می‌کند. از او می‌پرسند دنبال چیزی می‌گردی. آن فرد می‌پرسد که دستشویی کجاست و خانم سپهری آدرس را می‌دهد و بعد به من گفتند که شروع شد و حالا دارم تجربه دیگری می‌کنم که به افرادی که کمک نمی‌خواهند، اما من احساس می‌کنم به کمک نیاز دارند، کمک می‌کنم. ناصر همیشه کنکاش می‌کرد ببیند چه کسی به کمک نیاز دارد تا به او کمک کند.

ناصر به هر وسیله‌ای راهی برای نفوذ به قلب کسی پیدا می‌کرد و مثلاً با بچه‌ها شوخی می‌کرد و کشتی می‌گرفت و آن‌ها منتظر این بودند که ناصر آقا کی به خانه آن‌ها می‌رود. بچه‌ای در مراسم ختم او گریه می‌کرد: «ما با هم کل کل نصفه‌کاره داشتیم و من می‌خواستم زورم زیاد شود تا پالنگی زیر پای آقای اشکیانی ببینم... چرا مرد؟»

بعد از پنجاه‌سالگی که اوقات فراغت بیشتری داشت و دیگر نیاز نبود کار کند تا قسط خانه را بدهد و ماشین هم داشتیم، به دنبال کاری گشت که هدفش صرفاً پول درآوردن نباشد. یکی از کارهایی که در زندگی کرد و اطلاعات هم مرا بازخواست کرد که چرا شما عید به منزل آقای احمدزاده رفتید. آقای احمدزاده بیمار شده بودند و درخواست کمک کرده بودند و به‌علت سختی شرایط، کسی نمی‌توانست به ایشان کمک کند و ناصر به‌شدت به‌علت وارد شدن به پروسه کمک به ایشان آسیب دید و البته توانست از پس کارها بر بیاید و در بازه زمانی آخر عمرشان در مراقبت و رسیدگی ناصر همیشه بودند. دخترشان هزینه‌ها را پرداخت می‌کردند و مدیریت مراقبت به عهده ناصر بود. نه‌فقط برای ایشان، بلکه برای دیگران نیز چنین کارهایی می‌کرد؛ البته برای آقای احمدزاده احترام خاصی قائل بودند.

ناصر برای جمع‌آوری خاطرات آقای احمدزاده همتی خرج کرده بود. با گروهی می‌نشستند و صحبت می‌کردند و بسیار این صحبت‌ها را دوست داشت. به خانم آقای احمدزاده هم اصرار داشتند که خاطراتشان را بگویند، چون ایشان روزهای سختی را گذرانده بودند که اتفاقاً یادآوری آن روزها برایشان سخت بود.

من به‌عنوان یک زن با ناصر عشق را تجربه کردم. زندگی‌ای بسیار پرفرازونشیب داشتیم و هر دو اهل زندگی یکتاوت نبودیم. وقتی دوستان به مراسم ناصر آمده بودند من همه کسانی را که با او در ارتباط بودند یک‌جا دیدم. از همکاران رادیولوژی، همراهران تور اروپا، گروه مثنوی‌خوانی، گروه کوهنوردی و گروه فرزنانگان که مدیریت آن به عهده خانم برازنده است، کارگران کارخانه تا پزشکانی که در بیمارستان با او همکار بودند و



بسیار جالب بود که او با چقدر آدم رابطه دوستانه داشت. به هر حال ناصر برای من زنده است: «چه فکر می‌کنی؟ / جهان چه آنگینه شکسته‌ای ست / که سرو راست هم در او شکسته می‌نمایدت... زمان بی‌کرانه را / تو با شمار گام عمر ما مسنج / به پای او دمی است این درنگ درد و رنج / بسان رود / که در نشیب دره سر به سنگ می‌زند / رونده باش، امید هیچ معجزه‌ای ز مرده نیست / زنده باش»^۲ ناصر دوست داشت خودش این حرف‌ها را با زندگی‌اش به من زده باشد. ناصر برای من نمرده است. هرکس خبر فوت او را می‌شنود می‌گوید باورمان نمی‌شود فرد به این فعالی مرده باشد. او که اهل مرگ نبود، اهل زندگی بود. ناصر الان برای من زنده است، چون در تار و پود وجود خودم، زندگی‌ام، بچه‌هایمان و نوه‌ام، عروس و دامادم و دوستانش جریان دارد. من ردپای ناصر را اینجا هم می‌بینم.

مگر عزیزانمان برای ما می‌میرند؛ هرگز. امیدوارم همه دوستان با تمام وجود سبز باشند و زندگی کنند و بلندقامت و فعال با همه فراز و نشیب‌ها جلو بروند. به یاد دارم دکتر رئیسی که از دوستان عزیز ما هستند در دورانی که خیلی سیاه‌نمایی می‌شد با خوش‌بینی نسبت به آینده نگاه می‌کرد من می‌گفتم ایشان که آن‌قدر به مسائل سیاسی وارد هستند این نگاه را دارند، ما چطور ناامید باشیم. پس بهتر است رونده باشیم.

اشکیانی دردمند و اثرگذار بود

در ادامه حسین رفیعی از فعالان ملی-مذهبی با اشاره به خاستگاه آقای اشکیانی در مشهد درباره مکتب خراسان و بزرگان و فلاسفه این مکتب گفت. رفیعی زنده‌یاد اشکیانی را از اثرگذاران در مشهد و اثرگذار جامعه پیرامون خویش معرفی کرد و ادامه داد: انسان‌ها دو شخصیت دارند: یک شخصیت رسمی و قانونی است، فرد کار می‌کند و حقوقش را می‌گیرد. این افراد در حیطه کار خودشان هستند؛ یعنی تأثیرگذار عمومی نیستند، اما شخصیت دومشان آمدن در عرصه عمومی و داشتن دغدغه مردم و بهروزی آن‌هاست. این‌ها انسان را ماندگار می‌کند. دکتر شریعتی برای مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی‌اش نیست که اثرگذار معرفی می‌شود، بلکه به دلیل بخشی از فعالیت‌هایش در عرصه عمومی است. دکتر شریعتی برای دانشگاه کتاب ننوشت! برای درمان درد جامعه کتاب نوشت. یا کسی مانند خانم بختیارنژاد به محروم‌ترین بخش‌های ایلام رفت و پیگیری کرد که چرا زنان در آنجا خودشان را می‌سوزانند. این شخصیت دوم او بوده است. دوست عزیز ما، آقای اشکیانی، هم همین ویژگی را داشت. او در رشته خودش تخصص داشت و دلسوز بود، اما در این چهل سالی که با هم آشنا بودیم تنها چیزی که از او دیدم این بود که فرد دردمندی است. هر جا احساس می‌کرد می‌تواند به بهروزی مردم کمک کند در آنجا مایه می‌گذاشت. مهندس میثمی می‌گوید مانند یک کتابخانه سیار بود. همه را

می‌شناخت. خیلی مسافرت کرده بود و با همه رابطه داشت. روز مراسم تشییع جنازه‌اش آقای آمد و گفت از پارس آباد مغان هستم و آنجا با آقا ناصر دوست شدم و شما هم هر وقت به آنجا آمدید حتماً پیش من بیایید. کارگر بود. هرکجا می‌رفت این‌طوری رابطه برقرار می‌کرد. این افراد نیاز امروز جامعه ما هستند.

در دهه ۶۰ با آن فضای خاص، این‌ها حس کردند باید قرآن بخوانند. با شهید برازنده با قطار به تهران می‌آمدند و کلاس قرآن برگزار می‌کردند و به مشهد برمی‌گشتند. با آن گرفتاری برای دو ساعت جلسه قرآن به تهران می‌آمدند؛ چون این آدم درد داشت. شاید نزدیک سی سال است همسر من می‌گوید خاطرات را بنویس. خود ایشان هم در مقاطع تاریخی خاصی، خاطرات مهمی دارد. آقا ناصر ده روز پیش از فوتش به منزل ما آمد. به همسرم اصرار می‌کرد من می‌آیم اینجا همه کارهای شما را انجام می‌دهم و شما خاطرات را بگو. روز تشییع جنازه‌اش فهمیدم چقدر در مشهد پایگاه داشته است. جمعیتی که آنجا آمده بود نشان داد دوستان مشهدی ما از جمله آقا ناصر چقدر آنجا کار کرده‌اند. همسر من زمانی در خیریه‌ای بود که در کلات نادر کارهای خیر می‌کردند. مثلاً برای فقیری گاو شیرده می‌خریدند یا وام تهیه می‌کردند برای ایجاد کارگاه و کارخانه یا تعمیر مدرسه می‌کردند. ایشان توجه کرده بود در آنجا سرطان زیاد است و در هر خانواده دو یا سه سرطانی وجود دارد و این موضوع را به من گفتند، چون سال‌هایی شیمی هسته‌ای تدریس کرده بودم جلس زدم در آنجا منبع رادیواکتیو است. به آقای اشکیانی زنگ زدم و ایشان گفت تزی در این باره تهیه شده و این تزی را می‌فرستم. معلوم شد پزشکی در دانشگاه مشهد از این مسئله خبر داشت و این ده را شناسایی کرده بود و متوجه شده بودند گیاهان و حیوانات ده همه آلوده‌اند. چنین مکان‌هایی در دنیا هست

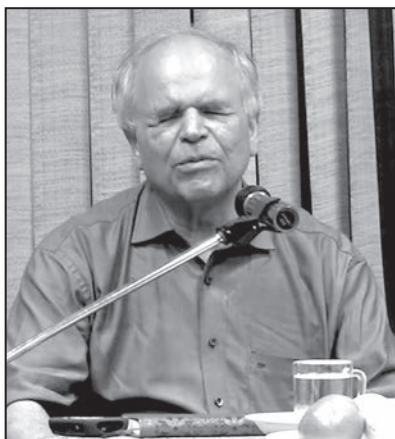
و در کشورهای پیشرفته جمعیت را از محل خارج می‌کنند و در محاصره می‌کنند که شاید میلیاردها سال بعد قابل سکونت شود؛ اما در ایران این اتفاق نمی‌افتد. آقا ناصر بسیار اطلاعات وسیعی داشت. مهناز خانم به هندوستان رفته بود تا دوره دکترایش را بگذرانند. آقا ناصر هم زیاد به هند رفت. تحلیلی از هند برای ما آورد که بسیار جالب بود. فردی بود که مشکل دوستانش را حل می‌کرد. این جور افراد با رفتنشان خلأ ایجاد می‌شود. من واقعاً امیدوارم خود مهناز خانم دست به قلم شوند و خصوصیات آقا ناصر و خاطرات او را بنویسند تا نسل آینده با این جور ویژگی‌ها آشنا شوند. اینکه همه چیز در این دنیا پول و حقوق و وظیفه رسمی نیست و کارهای دیگری نیز هست. انسان‌های ماندگار این جور کارها می‌کنند و به همین دلیل است که آقا ناصر زنده است. امسال سال نحسی است و ما داریم دوستان خوبی را از دست می‌دهیم که باعث ایجاد خلأ شده است. اغراق به نظر می‌آید، ولی من احساس کردم مشهد به یک‌باره خالی شد. امیدوارم برای امسال بس باشد و ما دوست دیگری را از دست ندهیم. چون خیلی ضرر کردیم و سرمایه‌ها از بین رفتند.

توحید در نشاط و سرزندگی زنده‌یاد اشکیانی

احسان شریعتی، سومین سخنران این برنامه، نیز از مکتب خراسان و ظرفیت مشهد سخن گفت و از بزرگان و کسانی که باتجربه هستند درخواست کرد برای پرکردن گسست بین دو نسل راهی بیابند. به نام آنکه جان را فکرت آموخت. در این روزها خبر مرگ زیاد می‌شنویم و امروز هم در بهشت زهرا برای تشییع پروین بختیارنژاد بودیم. امسال دوستان متعددی از خانواده فکری ملی-مذهبی را از دست دادیم. این یک واقعیت است که مختص امسال نیست و ما هر سال شاهد رویش و ریزش و مرگ و تولدهایی بوده و هستیم و خواهیم بود. ملی - مذهبی هم یعنی همان راه نواندیشی و نوزایی

و فرماسیون و رنسانس هم ملی و هم مذهبی که از نظر فکری و عقیدتی از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی و اقبال تا زمان دکتر شریعتی در جهان اسلام و ایران آغاز شد و از نظر سیاسی انقلاب‌های بزرگی از زمان مشروطه و نهضت ملی تا انقلاب اسلامی سال ۵۷ و پس از آن ادوار مختلف پس از انقلاب است که بهای سنگینی هم پرداخته شده و اصل این بها جانبازی است. از مهندس برانزنده یادآوری شد که در ایام جوانی من، به جز تسلط ایشان به قرآن از نظر روحی و مبارزاتی برایم خیلی جالب بود. یکی از جملاتی که از ایشان به یاد دارم این است که می‌گفت ما باید مرحله کسب صلاحیت را برای کسب صلاحیت طی کنیم. امشب می‌خواهم به دو نکته اشاره کنم: یکی مسئله وظیفی که داریم و دیگر آموختن مرگ یا چگونگی مردن.

انسان به گفته یونانیان یعنی میرایان؛ موجودی است که می‌میرد و به این مردن آگاه است. حیوانات از نظر بیولوژیکی می‌میرند، اما درواقع تلف می‌شوند و به مرگ آگاه نیستند. انسان است که می‌میرد به این معنا که خودآگاه به مرگ است. تا به حال کسی از دنیای دیگر نیامده تا به ما بگوید مرگ چیست بنابراین ما (پس از مرگ) یا نیستیم که در این صورت اطلاعاتی از مرگ نمی‌توانیم داشته باشیم یا هستیم و در آن صورت مرگ نیست. در نتیجه ما همیشه از مرگ به‌عنوان یک غایب صحبت می‌کنیم. فکر می‌کنیم مرگ حادثه‌ای غمناک است که به یک‌باره برای انسان پیش می‌آید. درحالی که این طور نیست و به‌تعبیر یکی از فلاسفه، انسان از زمانی که به دنیا می‌آید به‌اندازه کافی برای مردن پیر هست؛ یعنی در هر دم و بازدم ما می‌میریم و زنده می‌شویم. در حالت‌های وجودی مثل زندان و جبهه و غیره انسان گاهی با مرگ روبه‌رو می‌شود و یعنی با خودش روبه‌رو می‌شود. بقیه اوقات هم جوری زندگی می‌کنند گویی تا ابد زنده است. اگر ما به این واقعیات ساده خودآگاهی داشته باشیم، به سبکی زندگی می‌کنیم که شاد باشیم و از زندگی لذت ببریم. چون به محدودیت‌های زندگی آگاه هستیم. همه محدودیت‌ها و زمانمند و مکانمند بودن هر چیزی معنای آن را به ما می‌دهد. زندگی هم فرصتی است که به ما داده شده و ما با این نوع مرگ آگاهی می‌توانیم معنای زندگی را بهتر بفهمیم. مثل چریکی که می‌دانست عمر مفیدش شش ماه است. وقتی انسان می‌داند چند ماه یا چند روز دیگر زنده است سعی می‌کند به بهترین شکل ممکن زندگی کند. منظور از لذت بردن از زندگی هم لذت‌های استعلایی است. اینجاست که نگاه ما به مرگ و زندگی عوض می‌شود؛ اینکه این دو به هم آمیخته‌اند؛ البته نحوه زندگی ما هنگامی که به ثروت و قدرت وارد می‌شود گویی جاودانه است. امروز باید درباره کادراهایی صحبت کنیم که به‌اندازه خیلی از شخصیت‌ها معروف نیستند، اما این کادراها هستند که تکیه‌گاه اصلی استراتژیک



نهضت فکری هستند و در عین گمنامی، جوان و سرزنده و بانگیزه و با هدف و سلامت جلو می‌روند. سلامتی به‌عنوان عام کلمه است. اسلام هم به معنای سلم و سلامت است. اگر نمادین صحبت کنیم، باید یاد کنیم از آقایان روئین عطوفت و رضا آقاخان و خانم نرگس محمدی. نکته بارز این افراد هم سلامتی است؛ سلامتی در روح و مناسبات و البته توحید به‌شکل تجربه زیسته در مناسباتشان. امروز وقتی خانم عباس‌زاده درباره همسرشان صحبت کردند ما توحید را در آن نشاط و بشاش بودن و سرزندگی و سلامت آقا ناصر می‌دیدیم. این نمونه‌ها باید در جامعه شناخته شوند و ما باید از طریق شخصیت‌های معروف‌تر این کادراهای جوان‌تر را به جامعه بشناسانیم.

آقا ناصر به‌اندازه یک حزب ارتباطات داشت

آخرین سخنران مراسم مهندس لطف‌الله میثمی از خاطرات خود با زنده‌یاد اشکیانی و از ویژگی‌های بارز او گفت: یکی از ویژگی‌های آقا ناصر این بود که به‌تنهایی یک حزب شده بود و ارتباطات گسترده‌ای داشت. درباره تئوری احزاب در ایران خیلی صحبت شده و حتی کتاب نوشته شده است، منتهی وقتی تشکلی پدید می‌آید دبیرکل، معاون و مسئول تشکیلات جوری مستقر می‌شوند که به‌یک‌باره ارتباطات فراموش می‌شود. من در تشکل‌های زیادی بوده‌ام و این مسائل را دیده‌ام. یک‌بار در خلیج فارس بر سر چاه نفت بودم، دیدم دلقین‌ها دقیقاً با فاصله ده متر از یکدیگر حرکت می‌کنند و خطا هم ندارند. یک امریکایی پیش ما بود، از او پرسیدم آیا این پدیده را دیده‌ای. گفت در نیرو دریایی امریکا تحقیق شده که این‌ها با هم ارتباط مخابراتی دارند و فاصله‌شان را تنظیم می‌کنند. من در آنجا به این نکته رسیدم که ارتباطات، تشکیلات را می‌سازد نه اینکه تشکیلات منجر به ارتباطات شود. برای خودم اصطلاحی درآوردم که ارتباطات مادر تشکیلات است. ارتباطات بی‌شائبه یعنی ارتباطاتی که یک نفر با همه برقرار می‌کند، انسان را دوست دارد و به انسان عشق می‌ورزد و انسان را «اسم الله» یعنی پدیده‌ای می‌داند. در هر حال آقا ناصر خودش به‌اندازه یک حزب

ارتباطات داشت. در تشییع‌جنازه ایشان هم دیدیم همه می‌گفتند آقا ناصر نخ تسبیح بین مشهدی‌ها، بین مشهد، اصفهان، تهران و قم و همه‌جا بودند. امیدواریم که این ارتباطات بی‌شائبه گسترش پیدا کند. نباید این طور فکر کرد که اگر تشکلی نیست، نمی‌توان کاری کرد؛ خود فرد می‌تواند در اثر این ارتباطات یک حزب یا تشکل شود. بزرگ‌ترین درسی که از آقای اشکیانی گرفتم ارتباط بی‌شائبه ناشی از عشق به خدا و به مخلوقات خدا بود؛ یعنی درواقع مابازای انسانی و اجتماعی توحید بود.

از رفتن آقا ناصر شوکه شدم. تلاش‌هایی پس از فوت شهید برانزنده می‌کرد و برخوردهایی هم با دستگاه اطلاعات داشت، حتی به‌اتفاق خانم برانزنده به ملاقات وزیر کشور وقت هم رفتند. یک‌بار هم پس از شهادت آقای برانزنده به‌اتفاق ایشان و آقای ثاقب در کوه‌های سوهانک راه می‌رفتیم. از من پرسیدند که تحلیل چیست. گفتم پس از شهادت آقای برانزنده عده‌ای منفعل خواهند شد، عده‌ای هم برانداز شده و می‌گویند نظام اصلاح‌پذیر نیست، اما من فکر می‌کنم به دلیل رشد مردم، این‌ها می‌خواهند با مرگ آقای برانزنده به مردم بفهمانند هرکس وارد مبارزه شود باید هزینه بدهد، حتی به قیمت جان. درواقع می‌خواستند جلوی توده‌ای شدن مبارزه را بگیرند. چیزی نگذشت که خرداد ۷۶ رخ داد و من نامه‌ای به همسر آقای برانزنده نوشتم که «خون حسین می‌جوشد». در خرداد ۷۶ حرکت مردم بسیار چشمگیر بود و از طرف راست افراطی و واکنش‌هایی در پی داشت. این واکنش همان قتل‌های زنجیره‌ای و شهادت فروهرها، مختاری، پوینده و مجید شریف بود. رئیس‌جمهور خاتمی و وزارت اطلاعاتش بیانه‌ای صادر کرد و این قتل‌ها را به افراد خودسر درون وزارتخانه منتسب کرد. در پی آن واکنش دیگری رخ داد و آن حمله به کوی دانشگاه بود. این مطلب را خاتمی در پنجم مرداد ۷۸ در همدان اظهار کرد. زمانی هم که تابوت مهندس سبحانی را انداختند و هاله هم شهید شد همین تحلیل را داشتم. من فکر می‌کردم به دلیل رشد جامعه و اطلاع آن‌ها از این رشد، نمی‌خواهند همه وارد مبارزه شوند. کسی که هزینه بدهد جان و خانواده‌اش را از دست بدهد تبدیل به قهرمان می‌شود، اما قهرمان‌ها محدود می‌شوند و جریانات خودسر می‌توانند روی قهرمان‌ها برنامه‌ریزی کنند تا آن‌ها را خسته و منفعل کنند. نظر من این بود که جامعه در حال رشد است و این ترورهای زنجیره‌ای قصد بازداري از فعالیت و مبارزه دارد. پس از مدت کوتاهی تحولات سال ۹۲ رخ داد و رشد جامعه را دیدیم. امین، فرزند آقا ناصر، به من گفت هیچ چیز جای «بابا» را نمی‌گیرد. به او گفتم پدرت مجموعه‌ای از خیر بود، اگر تو هم کارهای خیر او را ادامه دهی از «بابا» جلو می‌زنی. ■

روحش شاد و راهش پررهرو باد.

پی‌نوشت:

۱. الف. سایه
۲. همان

چشم انداز سیاست داخلی



کشور ما در کمربند خشک جهان قرار گرفته و میانگین ریزش‌های آسمانی کشور یک‌سوم میانگین جهانی برآورد شده است. احمد میدری با مروری بر خاطرات مدیران برنامه‌ریزی رژیم سابق به تاریخچه سد دز، ذیل مطالعات طرح عمرانی استان خوزستان پرداخته و به دو رویکرد در آن زمان اشاره کرده است: یکی برنامه توسعه بزرگ‌مقیاس و عمران خوزستان و دیگری اصلاحات گسترده در کشاورزی سنتی و کشاورزی کوچک‌مقیاس، این اختلاف‌نظر که از آن به گرداب نظام اداری تعبیر شده بود، گوشه‌ای از واقعیت هر روزه نظام اداری ایران محسوب می‌شود. در ادامه این بخش از بخش سیاست داخلی سید محمود حسینی درباره انتقال آب از سرشاخه‌های کارون بزرگ، انتقال بین‌حوضه‌ای آب را بررسی کرده است. وی راه‌حل بحران آب را مستلزم گفت‌وگوها، وحدت در پرتو دید ملی پیشگیری از اختلاف‌افکنی بین مناطق و نقد سیاست‌ها، بخصوص سیاست تجزیه حوضه آبریز عنوان نموده است. «توسعه موزون و جذب نخبگان» عنوان مقاله‌ای است که ضرورت جذب نخبگان را در توسعه‌یافتگی مطرح کرده است. لازمه توسعه موزون و پایدار، «جامعه‌ای بدون حذف نیروها» می‌باشد، به‌طوری‌که همه در پرونده مدیریت شرکت داشته باشند. در مقاله به نظارت استصوابی به‌عنوان مانعی برای مشارکت سیاسی و عمل توسعه‌گرایانه نخبگان اشاره شده و در نتیجه برای تصلب ساختاری می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی منجر شود.



نظام تدبیر مسئله خوزستان

احمد میدری



اگر جای آیت‌الله خامنه‌ای بودم

مهدی غنی



نظام تدبیر مسئله خوزستان



احمد میدری

وضعیت خوزستان بیش از متوسط کشور ناخوشایند است. درباره چرایی این مسئله دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. علت و درمان ناخوشایندی وضعیت خوزستان و کشور با کمک یک نظریه پاسخ داده می‌شود. یکی از نظریات مطرح در علم اقتصاد نظریه اقتصاددانان نهادگراست. در این نظریه، وضعیت هر کشوری بستگی به کیفیت نهادهای آن کشور دارد. یکی از نهادهای مهم، سازمان‌های دولتی و حکومتی است. در این دیدگاه، عملکرد اقتصادی کشور بستگی به کیفیت سازمان‌های حکومتی (نهادهای وابسته به همه قوا و حکومت) دارد.

سازمان‌های حکومتی ایران و بیش از آن‌ها سازمان‌های مستقر در استان خوزستان کارآمد نیستند. درباره ناکارآمدی سازمان‌های حکومتی نظریات گوناگونی وجود دارد. در این نوشته، با مطالعه موردی سد دز یکی از عوامل ناکارآمدی سازمان‌های دولتی ایران بیان می‌شود. بررسی این مورد از چند نظر اهمیت دارد: سد دز شاهکار نظام پهلوی است و قاعدتاً باید بهترین نمونه سازمان‌دهی نیز باشد، اما مرور اسناد، به‌ویژه خاطرات دست‌اندرکاران ارشد آن و مهم‌تر از آن سند ارزیابی بانک جهانی در دهه ۱۹۷۰ که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد، نشان از مشکلات اساسی در سازمان‌های حکومتی از قوه مجریه گرفته تا قوه قضائیه و از سازمان‌های ملی تا محلی دارد. این نمونه نشان می‌دهد در بهترین نمونه‌های اجرایی، ساز و کار و فرهنگ توافق و اجماع میان دست‌اندرکاران حکومت وجود ندارد؛ دردی که تا به امروز گریبان‌گیر نظام و بالای جان مردم است. سازمان‌های حکومتی در ایران به‌علل مختلف ناکارآمدند از جمله جنگ مدام میان مسئولان. علل این نزاع بی‌پایان که نویسنده نیز شواهد کافی درباره آن در زندگی شغلی خود دارد، متأسفانه متعدد است. مطالعه موردی و خواندن تجارب پیشین شاید بتواند به خودآگاهی جمعی از این وضعیت، به‌عنوان گام نخست رهایی و رسیدن به آشتی سازمان‌ها و مسئولان باشد. این تجربه نشان می‌دهد که مسئله اصلی ایران بودجه و کمبود نیروی انسانی ماهر و حتی ارتباط با نهادهای بین‌المللی نیست؛ البته همه این‌ها مهم و مؤثرند، اما مسئله مهمی که نباید آن را پنهان کرد و از آن غافل ماند اختلاف میان مسئولان است. مورد سد دز نمونه مثال‌زدنی از شتاب‌زدگی به‌عنوان عامل نزاع میان دستگاه‌هاست. مسئولان عمر مسئولیت خود را کوتاه می‌دانند و می‌خواهند در عمر کوتاه مسئولیت خود، کارهای بزرگی انجام دهند. این شتاب‌زدگی، اجازه اجماع‌سازی و توافق بر سر مسئله‌ها و شیوه‌های حل آن را نمی‌دهد؛ البته علاوه بر شتاب‌زدگی و سایر خصوصیات فردی نگاه‌های غلط نیز موجب ناکارآمدی سازمان‌های حکومتی بوده است.

اگر وضعیت کشور به‌علت کیفیت نهادها از جمله کیفیت سازمان‌های حکومتی نامطلوب است، چرا وضعیت استان خوزستان ناخوشایندتر و نامطلوب‌تر از سایر استان‌هاست؟

شاید استان خوزستان را بتوان به شیر پرچری تشبیه کرد که بیش از سایر استان‌های کشور مستعد فساد و جذب میکروب است. استان خوزستان محل بلندپروازی‌های نظام اداری و تصمیم‌گیری بوده و هست. بزرگ‌ترین سدهای کشور، بزرگ‌ترین پروژه‌های نفت و پتروشیمی، بزرگ‌ترین پروژه آبریز پروری و بزرگ‌ترین پروژه کشاورزی ایران همه در استان خوزستان بوده است و سازمان‌هایی که ظرفیت مناسبی برای انجام کارهای بزرگ ندارند بزرگ‌ترین خطاها را در آنجا مرتکب شده و می‌شوند. استان خوزستان به‌همین همین خطاها به استانی مهاجرفرست تبدیل شده است. با خشک شدن تالاب‌ها، ریزگردها امان مردم را بریده و رودخانه‌ها و هوا آلوده شده است. جدا از نکات فوق مرور تجربه سد دز احتمالاً برای علاقه‌مندان به مسئله خوزستان و ایران جالب‌توجه باشد.

مسئله‌ها در آیین سد دز

سد دز را می‌توان نماد اراده بانک جهانی، امریکا و شاه برای اجرای یک پروژه عمرانی دانست:

سد دز، هم در تاریخ اقتصاد و توسعه ایران جایگاهی استثنایی دارد و هم شاید تنها پروژه عمرانی اجراشده در ایران باشد که اهمیت مشابهی در سطح بین‌المللی دارد. بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۰ ایران اولین و بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های مالی و فنی اصل چهارم قانون اساسی امریکا و از اولین دریافت‌کنندگان عمده وام‌های بانک جهانی در جهان سوم شد. اعطای وام بانک جهانی به ایران از یک سو نشانگر آمادگی سیستم بانکی و سرمایه‌گذاری غرب در نوسازی جهان سوم بود و از سوی دیگر الگوی جدیدی از نوسازی مبتنی بر برنامه‌ریزی را خصوصاً در یک چارچوب جغرافیایی و منطقه‌ای ارائه می‌داد.^۱

دولت امریکا در فضای جنگ سرد سعی داشت تجربه موفق‌تری از یک کودتای نظامی باقی بگذارد و از همین رو حمایت‌های مالی و انسانی خود را در اختیار دولت پهلوی قرار داد. اجرای طرح‌های عمرانی، مانند سد دز راهکاری برای ابقای کشورها در بلوک غرب بود و امید می‌رفت اجرای این طرح‌ها در کشورهای در حال توسعه بتواند از ورود کشورهای بیشتر به بلوک شرق جلوگیری کند.

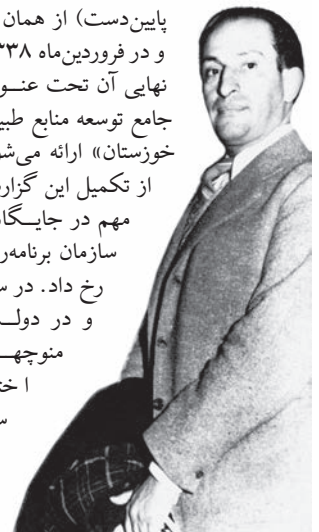
در داخل نیز ساخت سد دز را می‌توان تبلور اراده نظام شاهنشاهی دانست. طراح اصلی این طرح ابوالحسن ابتهاج بود که پیش از ریاست سازمان برنامه در سال ۱۳۳۳ مدیرعامل بانک رهنسی (۱۳۱۷-۱۳۱۹)، مدیرعامل بانک ملی ایران (۱۳۲۱-۱۳۲۹)، سفیر ایران در فرانسه (۱۳۲۹-۱۳۳۱) و مدیر منطقه خاورمیانه در صندوق بین‌المللی پول (۱۳۳۱-۱۳۳۳) بود. پس از آنکه مدیریت طرح عمران خوزستان از سازمان برنامه به سازمان آب و برق خوزستان منتقل شد، عبدالرضا انصاری مدیرعامل این سازمان شد. انصاری پیش از این سمت، وزیر کار بود و پس از ریاست سازمان آب و برق خوزستان، وزیر کشور شد. برای اجرای طرح سد دز تنها مدیران عالی‌رتبه به کار گرفته نشدند، بلکه بهترین فارغ‌التحصیلان ایران در خارج از کشور جذب این طرح شدند. فهرست بلندبالایی از این شخصیت‌ها در خاطرات مدیران سازمان آب و برق خوزستان آمده است.^۲ شخص شاه نیز به‌طریق

گونگون از این طرح حمایت می کرد و احتمالاً سعی داشت با اجرای آن تجربه‌ای موفق از توسعه کشاورزی ایران و جلب حمایت توده‌های مردم را کسب کند که پس از کودتا به آن نیازمند بود. با این وجود حوادثی عجیب رخ داد.

به لحاظ تاریخی، تدوین برنامه برای توسعه استان خوزستان را می توان اولین برنامه توسعه منطقه‌ای در کشور دانست. برنامه‌ریزی در کشور، در سال ۱۳۲۷ آغاز شد، اما با توجه به مشکلات پیش آمده سیاسی در دوره نخست‌وزیری مصدق و کودتای سال ۱۳۳۲ برنامه‌ریزی در عمل از سال ۱۳۳۴ آغاز شد. بودجه این برنامه (۱۳۳۴-۱۳۴۱) ۸۴ میلیارد ریال بود.^۳ برای ساخت سد دز و طرح‌های وابسته به آن دولت ایران تنها مبلغ ۴۰ میلیون دلار از بانک جهانی وام گرفت.^۴ در این طرح موارد زیر پیش‌بینی شده بود: احداث سدی بر رودخانه دز؛ احداث شبکه برق منطقه‌ای؛ ایجاد توسعه و مدیریت شبکه برق شهری؛ ایجاد و توسعه کشاورزی آبی در منطقه زیر سد دز؛ احیای صنعت نیشکر؛ برنامه‌های تولید و استفاده از گاز طبیعی؛ ایجاد و توسعه برنامه‌های آموزشی برای پیشرفت کشاورزی منطقه.

ابوالحسن ابتهاج، بنیان‌گذار برنامه‌ریزی در ایران و رئیس این سازمان در آن دوره، شخصاً معتقد به تهیه برنامه‌ای خاص برای توسعه استان خوزستان بود. او در خاطراتش می‌نویسد همواره سودای اجرای یک برنامه بزرگ توسعه و عمران در خوزستان را در سر می‌پروراند است. ابتهاج در پاییز سال ۱۳۳۴ برای شرکت در جلسه سالیانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به استانبول مسافرت می‌کند و با دیوید لیلینتال^۵ که پس از استعفا از ریاست سازمان انرژی اتمی آمریکا به اتفاق گروهی از جمله گوردون کلاپ،^۶ شرکت عمران و منابع^۷ تأسیس کرده بود، دیدار می‌کند و او را دعوت می‌کند به ایران بیاید (ابتهاج ۳۸۳). در اول اسفندماه ۱۳۳۴ دیوید لیلینتال و گروهش به تهران می‌آیند. مطالعات طرح عمرانی استان خوزستان (سد دز و مناطق

پایین‌دست) از همان سال آغاز و در فروردین ماه ۱۳۳۸ گزارش نهایی آن تحت عنوان «برنامه جامع توسعه منابع طبیعی منطقه خوزستان» ارائه می‌شود.^۸ پیش از تکمیل این گزارش تحولی مهم در جایگاه ابتهاج و سازمان برنامه‌ریزی ایران رخ داد. در سال ۱۳۳۷ و در دولت دکتر منوچهر اقبال، اختیارات سازمان برنامه به



ابولحسن ابتهاج

نخست‌وزیری منتقل می‌شود و ابتهاج که به شدت با این کار مخالف بود استعفا می‌دهد. گفته می‌شود وابسته کردن سازمان برنامه به نخست‌وزیری آغاز مجموعه‌ای از اقدامات برای حذف سیاسی ابتهاج بود. بنا بر اظهارات عبدالرضا انصاری و رؤسای سازمان برنامه پس از

ابتهاج، او مخالفان زیادی در مجلس و دستگاه حکومت داشت. آن چنان که انصاری روایت می‌کند نخست‌وزیر برای زدن قدرت و اختیارات او به‌طور ناگهانی لایحه‌ای به مجلس می‌دهد که نتیجه آن کاهش اقتدار سازمان برنامه و استعفاي ابتهاج بود. نکته مهم و جالب توجه این است که این لایحه بدون اطلاع رئیس وقت سازمان برنامه و بدون بحث و بررسی در دولت تهیه شده بود. این نکته را می‌توان از اظهارات ابتهاج استخراج کرد:

در راه عزیمت به منزل مشروح مذاکرات مجلس را از رادیوی اتومبیل شنیدم. وقتی اقبال متن لایحه را خواند همه احسنت احسنت گفتند و یک نفر نبود در آن جلسه از من طرفداری کند یا از من دل خوشی داشته باشد. (ابتهاج ۴۴۶)

روز بعد، ابتهاج طی نامه‌ای به شاه از سازمان برنامه استعفا می‌دهد. تغییر رئیس سازمان برنامه و کاهش اختیارات سازمان برنامه بر شرکت عمران و منابع (مشاور خارجی طرح عمران خوزستان) بازتاب مستقیمی در پی داشت.

در همان زمان، تغییر سازمانی مهم دیگری رخ داد که در سرنوشت توسعه خوزستان مستقیماً تأثیرگذار بود. در سال ۱۳۳۹ که سال شروع عملیات اجرایی طرح عمران خوزستان بود، سازمان آب و برق خوزستان تشکیل شد و اختیارات سازمان برنامه در زمینه اجرای این طرح به سازمان آب واگذار شد. سازمان آب و برق خوزستان اساساً برای اجرای برنامه توسعه استان خوزستان تأسیس شد و کارفرمای مجموعه طرح‌های عمرانی مربوط به ساخت سد و شبکه‌های آبیاری، یکپارچه‌سازی اراضی کشاورزی، تأسیس مجتمع‌های کشت نیشکر، شبکه‌های برق‌رسانی و حتی آموزش کشاورزان بود. عبدالرضا انصاری به‌عنوان رئیس سازمان آب و برق خوزستان انتخاب شد. گفت‌وگوی خسرو هدایت، سرپرست وقت سازمان برنامه با انصاری می‌تواند اهمیت این طرح را نشان دهد:

با آقای نخست‌وزیر هم صحبت کرده‌ام و ایشان صد درصد موافقت دارند. حقوق و مزایای شما برابر حقوق و مزایای وزرا خواهد بود و کلیه اختیارات لازم را هم برای اجرای کار خواهید داشت. ضمناً یکی دیگر از دلایل انتخاب شما برای سرپرستی این سازمان (آب و برق خوزستان)

” در سال ۱۳۳۷ و در دولت دکتر منوچهر اقبال، اختیارات سازمان برنامه به نخست‌وزیری منتقل می‌شود و ابتهاج که به شدت با این کار مخالف بود استعفا می‌دهد

این است که چنانچه در آینده به سمت دیگری مأمور شدید، اشخاص غیرواجد شرایط خود را کاندید این سمت نکنند و سطح مدیریت آن همیشه در سطح وزرای سابق باقی بماند.^۹ بنابراین برای اجرای برنامه توسعه استان خوزستان بودجه لازم اختصاص می‌یابد و از شناخته‌ترین

چهره‌های بین‌المللی دعوت به عمل می‌آید. طراحی و اجرای آن به‌عهده شرکت‌های بین‌المللی گذاشته می‌شود و سازمانی مستقل از سایر وزارتخانه‌ها تشکیل می‌شود. یکی از وزرا به ریاست آن سازمان منصوب می‌شود که گزارش‌های خود را مستقیماً به شخص شاه ارائه می‌کند.

با وجود اختیارات گسترده و بودجه کافی و سایر امتیازاتی که برای اجرای برنامه عمران توسعه استان خوزستان داده

می‌شود، اجرای این برنامه با موانع جدی و عجیبی روبه‌رو می‌شود. بنیان‌گذار این برنامه: یعنی ابوالحسن ابتهاج به زندان می‌افتد، وزیر کشاورزی و استاندار خوزستان این برنامه را خائنانه می‌نامند، وزارت نیرو با تلاش فراوان سازمان آب و برق را زیر نظر خود درمی‌آورد و مسئولان و مردم محلی در اجرای آن کارشکنی می‌کنند.

برخی از مشکلات به مخالفت با ابتهاج مربوط می‌شود که به شدت بر روند طرح تأثیر می‌گذارد. مخالفان ابتهاج به برکناری او بسنده نمی‌کنند و در نهایت کار او به زندان می‌کشند. یکی از اتهامات او فساد و حیف و میل در طرح عمران خوزستان بود. برای اثبات این قضیه پای شرکت‌های خارجی پیمانکار در این قضیه به‌میان می‌آید. ایرادهای مختلف به هزینه‌های انجام شده در این طرح گرفته شد و پرداخت به شرکت‌های مجری این طرح برای مدتی متوقف ماند. این مشکل به یکی از دغدغه‌های اساسی سازمان آب و برق تبدیل می‌شود که به‌تازگی کارفرمای این طرح شده بود. انصاری این حوادث را این‌گونه بیان می‌کند:

به دفتر آقای نصیری، بازپرس دیوان کیفر، رفتم. تصور می‌کردم او اطلاعات زیادی از برنامه عمران خوزستان جمع کرده و حالا می‌خواهد با سؤال از من اطلاعات پرونده را تکمیل نماید و به همین جهت منتظر بودم سؤالات مهمی درباره ابعاد مختلف برنامه و نحوه اجرای کار و طرز عمل شرکت عمران و منابع مطرح کند. ولی بعد از ردوبدل شدن تعارفات و یکی دو سؤال اول متوجه شدم که او اصولاً اطلاع زیادی درباره خوزستان و منابع عظیم این منطقه و اهمیتی که این استان از لحاظ سیاسی و اقتصادی در تمام خاورمیانه دارد و اولویتی که در کل برنامه‌های عمرانی کشور برای این منطقه قائل شده‌اند، ندارد و مبنای اطلاعاتش

شاید فقط چند خبر روزنامه‌ای و شایعات بی‌معنی عامیانه باشد. سؤالات آقای نصیری بیشتر درباره هزینه‌های متفرقه این مسافرت، از جمله پرداخت بهای چند بطری آبجو و آلوم عکس و مخارجی از این قبیل بود. از مجموعه سؤالات او می‌شد نتیجه گرفت که این رسیدگی‌ها بیشتر جنبه پرونده‌سازی دارد نه رسیدگی اصولی و این مسئله بعداً پس از زندانی کردن آقای ابتهاج به مدت هشت ماه و سپس صدور قرار



انصاری دست به ابتکاری می‌زند که به نظر او راه را هموار می‌ساخت. او از شاه می‌خواهد نام سد دز را به سد محمدرضا شاه پهلوی تغییر دهد تا هیچ کس جرئت نکند در اجرای این طرح کارشکنی کند.

علاوه بر مشکلاتی که برنامه توسعه استان خوزستان در سطح ملی با آن روبه‌رو بود در سطح استان نیز با موانع اداری عجیب و غریبی روبه‌رو شد. به‌طور نمونه بر اساس اظهارات انصاری، اداره دارایی خوزستان کارکنان خارجی را به بهانه

پرداخت نکردن مالیات از کشور ممنوع‌الخروج می‌سازد، در صورتی که مالیات آن‌ها از حقوقشان در مرکز کسر شده بود. نمونه دیگری از این کارشکنی‌ها دستگیری غیرقانونی معاون سازمان آب و برق در اهواز بود که شهربانی انجام داد. انصاری می‌گوید تنها به‌علت اینکه سازمان آب و برق از رئیس شهربانی درخواست می‌کند که پول استفاده از رستوران باشگاه سازمان را پرداخت کنند با طراحی دسیسه‌ای معاون سازمان دستگیری و پس از وساطت‌های مختلف آزاد می‌شود. این کارشکنی‌ها میان رئیس سازمان آب و برق و استاندار خوزستان نشان‌دهنده مخالفت بنیادی مسئولان محلی با این طرح بوده است. علاوه بر مقامات محلی بخشی از کشاورزان و زمینداران نیز با اجرای این طرح مخالف بودند. از نظر انصاری کشاورزان به این علت که مجبور بودند برای استفاده از آب هزینه پرداخت کنند، درحالی‌که در نظام سنتی به‌صورت مجانی از رودخانه برداشت می‌شد و همین‌طور به‌علت از دست رفتن اقتدارشان با اجرای این طرح مخالف بودند.^{۱۱}

آنچه در سازمان آب و برق خوزستان و سازمان برنامه کشور در طول اجرای اولین طرح عمران منطقه‌ای گذشت که در خاطرات عبدالرضا انصاری و ابوالحسن ابتهاج نیز آمد، گوشه‌ای از واقعیت هر روزه نظام اداری ایران است که امروز نیز کماکان جاری است. در بازخوانی خاطرات مسئولان طرح سد دز می‌توان چند ویژگی نظام اداری ایران را مشاهده کرد:

- جنگ و تضادی مستمر میان دستگاه‌های تصمیم‌گیری وجود دارد.
- هر یک از دستگاه‌ها و اشخاص می‌توانند موانعی بر سر اجرای یک طرح مهم ملی ایجاد کنند.
- بخش عمده‌ای از انرژی و وقت مدیران صرف امور حاشیه‌ای و حل تضادهای می‌شود.

علاوه بر این مشکلات ارزیابی بانک جهانی از اجرای این طرح نقاط ضعف مهم دیگری را آشکار می‌سازد. بانک جهانی با دولت ایران بر سر این طرح اختلاف جدی داشت. بانک معتقد بود باید ارتقای کشاورزی سنتی را محور برنامه توسعه خوزستان قرار داد و طرح‌های کشاورزی

چند ثانیه کسی نمی‌دانست چه بگوید. شاهنشاه نیز رنگشان دگرگون شد و با حالت ناراحت بلند شدند و بی‌آنکه چیزی بگویند به طرف اتومبیل که آماده حرکت به محل استراحت و صرف نهار بود رفتند... (منبع پیشین)

انصاری کارشکنی‌ها و فشارها را این‌گونه توصیف می‌کند:

برنامه عمران خوزستان در موقعیت بسیار متزلزلی قرار داشت؛ زیرا در عین حالی که این برنامه مورد توجه شخص اول مملکت بود، ولی دو گروه به دلایل متفاوت با آن مخالفت داشتند. گروه اول کسانی بودند که در گذشته به دلایلی با آقای ابوالحسن ابتهاج درگیری داشتند و برنامه عمران خوزستان را ساخته و پرداخته ایشان می‌دانستند و حال که آقای ابتهاج تحت تعقیب دادگستری بود، موقعیت را مغتم شمرده و برای متزلزل کردن اساس این کار سم‌پاشی می‌کردند. گروه دیگر کسانی بودند که در هیئت دولت بوده و تصور می‌کردند با حذف برنامه‌های عمران خوزستان اعتباراتی که آزاد خواهد شد به دستگاه‌های آن‌ها سرازیر می‌شود. سردسته این گروه آقای حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی بود که در هر فرصتی از انتقاد خودداری نمی‌کرد. (منبع پیشین)

نه‌تنها وزارت کشاورزی با این طرح مخالفت می‌کرد، بلکه وزارت آب و برق نیز به‌شکل دیگری اجرای طرح را مشکل می‌ساخت. این وزارتخانه تمایل داشت این سازمان تابع آن شود. به‌نظر می‌رسد باید در مراجع تصمیم‌گیری استقلال یا وابستگی این سازمان به وزارت آب و برق مورد بحث قرار می‌گرفت و بر اساس آرای کارشناسی درباره آن تصمیم می‌گرفتند، اما آنچه در عمل رخ داد بیشتر به یک کودتا می‌ماند. در هنگام مسافرت انصاری به امریکا رئیس سازمان برنامه (آرامش) که قبلاً به انصاری قول مساعد درباره استقلال این سازمان داده بود، نطق غرائی در مجلس علیه سازمان آب و برق می‌کند و این سازمان را تابع وزارت آب و برق می‌کند. انصاری نیز در بازگشت از امریکا به شاه متوسل می‌شود تا قانون در عمل ملغی شود. درنهایت برای خنثی‌سازی مشکلاتی که طرح عمران خوزستان در سطح ملی با آن روبه‌رو بود

منع تعقیب ایشان بر همه روشن شد... بازداشت آقای ابوالحسن ابتهاج تأثیر بسیار نامطلوبی در تمام سازمان‌های عمرانی کشور، به‌ویژه سازمان آب و برق خوزستان، به‌جا گذاشت و باعث شد که مسئولان سطوح مختلف برنامه‌ها، آن اعتمادبه‌نفس و دلگرمی‌ای را که برای انجام امور بزرگ عمرانی از واجبات است تا اندازه‌ای از دست بدهند و سازمان نوپای آب و برق خوزستان نیز یکی از مشکل‌ترین مراحل رشد خود را بپیماید. (منبع پیشین)

طرح عمران خوزستان تنها دستخوش تسویه‌حساب‌های شخصی نبود. وزیر کشاورزی وقت با این طرح به‌شدت مخالف بود؛ زیرا اعتقاد داشت با پول این طرح می‌توان اصلاحات گسترده‌تری در کشاورزی ایران مثلاً طرح‌های عمرانی کوچک را در سراسر کشور اجرا کرد. وزیر نیرو با استقلال سازمان آب و برق خوزستان مخالف بود و هر از چند گاهی با حمله به این سازمان با تدابیر پنهانی سعی داشت آن را تحت پوشش وزارتخانه مطبوع خود درآورد. استاندار خوزستان و مسئولان محلی و نمایندگان مجلس خوزستان از ابتدا با اجرای این طرح مخالف بودند و خواستار آن بودند که مسئولان استانی با بخشی از بودجه نفت بتوانند طرح‌های عمرانی دیگری در این استان به اجرا درآورند. این فضا را که به‌گفته انصاری گرداب نظام اداری بود می‌توان از خاطرات انصاری و ابتهاج به‌خوبی مشاهده کرد: در طی جریان این مراسم (آغاز بتن‌ریزی سد) دو موضوع پیش آمد که قابل ذکر است: اول اینکه پس از خاتمه مراسم، شاهنشاه به‌اتفاق آقایان نخست‌وزیر، تیمسار بزدان‌پناه، ژنرال آجودان، ارسنجانی، وزیر کشاورزی و اتابای، معاون وزارت دربار، برای صرف جای به منزل یکی از کارکنان سد تشریف‌فرما شدند و غرق در خوشحالی بیاناتی درباره لزوم ادامه این نوع طرح‌ها به‌منظور آبادانی کشور ایراد می‌کردند. در این بین آقای ارسنجانی، بدون مقدمه و بدون اینکه طرف سؤال قرار گرفته باشد، گفت که تمام این کارها خیانت به کشور است و باعث هدر رفتن منابع اقتصادی مملکت می‌شود. شنیدن این مطلب چنان همه را به‌تازده کرد که برای

بزرگ مقیاس به صورت آزمایشی و بسیار محدود اجرا شود، اما دولت ایران بر طرح‌های بزرگ مقیاس و مکانیزه پافشاری می‌کرد. کشاورزی بزرگ مقیاس و مکانیزه نیازمند جابه‌جایی کشاورزان، ایجاد نهادهای جدید در بخش کشاورزی، تأسیس شرکت‌های زراعی و تغییرات اساسی در زندگی کشاورزان بود که بانک جهانی همه آن‌ها را مشکل‌ساز می‌دانست. دولت ایران بر سر پیشنهاد خود پافشاری کرد و طرح کشاورزی بزرگ مقیاس را به اجرا درآورد. در سال ۱۹۸۰، بانک جهانی گزارش ارزیابی نهایی خود را درباره طرح سد دز اعلام کرد. سند این ارزیابی در سال ۲۰۰۸ انتشار عمومی یافت. چند اختلاف اساسی میان بانک جهانی و دولت ایران بر سر طرح سد دز وجود داشت:

بانک چنان طرحی را بسیار بزرگ، بیش از اندازه پرهزینه و فراتر از طاقت اجرایی ایران تشخیص داد. بانک معتقد بود که ضرورت اجرای چنان طرحی بسیار مشکوک بوده و هزینه‌های اجرای آن خیلی بیشتر از منافع احتمالی طرح است. به این دلیل بانک از شرکت مشاور دیگری خواست که امکان اجرای یک طرح نیروگاه حرارتی را به جای آن پیشنهاد بررسی کند. بررسی‌ها نشان داد که با یک نیروگاه حرارتی می‌توان همان توان الکتریکی را با هزینه‌ای بسیار کمتر و با گاز ضایعاتی منطقه تولید کرد. بانک همچنین گمان می‌کرد که بهتر است ابتدا با بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی به اجرای طرح‌های کوچک هادی کشاورزی اقدام شود تا پیش از اجرای یک طرح بزرگ بتوان تجربه مناسب به دست آورد. طرح نیروگاه حرارتی و آبیاری از آب‌های زیرزمینی می‌توانست در دوره شش تا ده ساله، با هزینه‌ای بسیار کمتر، همان منافع و دستاوردهای نیروگاه آبی و طرح آبیاری پیشنهادی را برآورده سازد. بانک گمان می‌کرد نیروگاه آبی فقط وقتی باید ساخته شود که ضرورت آن قاطعانه به اثبات برسد (گزارش IBRD)

بنابراین بانک جهانی اساساً ساخت سد دز و شبکه آبیاری را نادرست و به‌جای آن ساخت نیروگاه‌های حرارتی و اجرای طرح‌های کوچک آبیاری را توصیه می‌کرد. این دو هنوز از مسائل استان خوزستان هستند. برخی از کارشناسان پرسابقه وزارت نیرو گزینه ساخت سد برای تأمین برق را نادرست می‌دانند و رئیس گروه امور تولیدی حوزه معاونت برنامه‌ریزی استانداری خوزستان نیز ساخت شبکه‌های کوچک را بر شبکه‌های کنونی ترجیح می‌داند. اختلاف دوم بر سر مقیاس بود، بانک جهانی کشاورزی کوچک مقیاس و احیای کشاورزی سنتی را توصیه می‌کرد و در مقابل دولت ایران بر کشاورزی مدرن و بزرگ مقیاس اصرار می‌ورزید. این اختلاف نظر از روز ابتدا تا زمان بهره‌برداری یا پایان طرح ادامه داشت:

بانک در پایان سال ۱۹۶۶، بر اساس تجربه آزمایشی طرح هادی آبیاری، آماده بود که طرح بهبود کشاورزی سنتی را بپذیرد. هیئت وابسته

به بانک پی برده بود که شرکت‌های کشاورزی تجاری مایل به مشارکت در این طرح نیستند و می‌توان در عوض با توجه به نتایج طرح هادی به بهبود وضعیت کشاورزی سنتی امیدوار بود. بانک از آثار اجتماعی و اقتصادی کشاورزی تجاری که ممکن بود زندگی کثیری از مردم محلی را متأثر سازد، نگران بود. همچنین تجربه نشان می‌داد که بهبود وضعیت کشاورزی سنتی به چنان مجموعه آبیاری بزرگی نیاز ندارد و هزینه‌های سرمایه‌گذاری به ازای هر هکتار را می‌توان به‌شدت کاهش داد. (IBRD, ۱۹۸۰)

در نهایت دولت ایران طرح بزرگ مقیاس و مدرن را اجرا می‌کند و بانک جهانی پس از تهدیدهای فراوان تسلیم خواست دولت ایران می‌شود؛ به‌طور خلاصه علت تمایل بانک به عقب‌نشینی تدریجی از گسترش کشاورزی در ناحیه اجرای طرح به دست کشاورزان خرده‌پا را این‌گونه می‌توان شرح داد:

۱. علاقه حکومت به مشارکت روزافزون بانک در برنامه توسعه کشور؛
۲. قول و قرارها و دلگرمی‌های فراوانی که حکومت به هنگام بروز مشکل و اختلاف نظر ابراز می‌کرد؛
۳. خواست حکومت به مشارکت بانک

در کل سیاست‌گذاری کشاورزی. حکومت در سال ۱۹۷۲ از بانک خواست هیئت کشاورزی خود را برای ارائه مشاوره به حکومت درباره سیاست گسترش کشاورزی در کشور تشکیل دهد. آن هیئت در سال ۱۹۷۳ تشکیل شد و سیاست اسکان روستاییان در زمره چند موضوع مهم در دستور کار آن هیئت قرار گرفت. به این ترتیب احتمال توقف پرداخت مبالغ وام در این طرح به‌مثابه روزه‌های برای گفت‌وگو درباره سیاست کشاورزی مطرح می‌شد که باب آن با قرض‌گیرنده باز شده بود و علاوه بر آن زمینه اثرگذاری بالقوه و آشکار بانک بر سیاست‌گذاری کلی در اقتصاد کشور را فراهم می‌کرد. بانک گمان می‌کرد در هر دو مورد زبانی که با لغو وام حاصل می‌شد، بیشتر از فواید تداوم گفت‌وگوها بود. بانک بالاخره در ژوئن ۱۹۷۲، اندکی پس از شروع گفت‌وگو در واشینگتن، وقتی دریافت که قرض‌گیرنده به تغییر دادن طراحی سد و نقض ارزیابی‌های قبلی پرداخته است، گفت‌وگو درباره مرحله دوم طرح دز را متوقف کرد. خود حکومت هم در سال ۱۹۷۵ به اشتباه خود پی برد، ولی دیگر دیر شده و طرح دز به توسعه کشاورزی در منطقه آسیب زده بود. بانک جهانی نتیجه اجرای طرح را این‌گونه ارزیابی می‌کند:

بانک و شرکت تأمین مالی بین‌المللی در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ حداقل پنج بار تحلیل اقتصادی و مالی انجام دادند... ضرب بهره‌برداری از زمین در کشاورزی تجاری فقط به ۴۱ درصد و در کشاورزی سنتی ۱۲۲ درصد برسد... طبق انتظار باید درآمد خانواده‌های کشاورز از ۱۰۰۰ دلار در سال (قبل از اجرای طرح) به ۳۳۰۰ دلار در سال افزایش می‌یافت اما درآمد سالانه هر خانواده در بازه ۴۰۰ تا ۵۰۰ دلار (برحسب دلار سال ۱۹۶۹) قرار می‌گیرد که معادل نصف درآمد خانواده‌ها قبل از اجرای طرح است. بخش اعظم این کاهش درآمد در واقع به

جیب مدیران شرکت‌های کشاورزی، کارکنان دولت و واردکنندگان کالاها و خدمات رفته است...

هزینه عملیات و نگهداری زمین‌ها در سال ۱۹۷۷ به ازای هر هکتار ۱۰۲ دلار بوده است که خیلی بیشتر از تخمین ۱۵ دلار به‌ازای هر هکتار برحسب دلار سال ۱۹۶۹ بود؛ یعنی حداقل سه برابر تخمین‌های اولیه برحسب دلار ثابت. نتیجه آن کار چیزی جز آشفتنگی اجتماعی، خالی شدن منطقه از مردم، کاهش درآمد و اشتغال و تحمیل هزینه هنگفت به بودجه

حکومت نبود که در ازای آن حتی رشد تولید یا افزایش سرعت توسعه هم محقق نشد. (۱۹۸۰ IBRD)

* منابع در دفتر مجله و نسخه اینترنتی مقاله موجود است.

آنچه در سازمان آب و برق خوزستان و سازمان برنامه کشور در طول اجرای اولین طرح عمران منطقه‌ای گذشت که در خاطرات عبدالرضا انصاری و ابوالحسن ابتهاج نیز آمد، گوشه‌ای از واقعیت هر روزه نظام اداری ایران است که امروز نیز کماکان جاری است

پی‌نوشت:

۱. احسانی، عمران خوزستان، ۱۳۷۴، ص ۴۰۴.
۲. عبدالرضا، انصاری، حسن شه‌میرزادی و احمدعلی احمدی، ۱۹۹۴.
۳. هادی زنون، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰.
۴. IBRD, ۳۰ June ۱۹۸۰, p. ۱.
۵. David Lilliantal
۶. Gordon Clapp
۷. Development Resources Corp
۸. Plan for the Unified Development of the Natural Resources of the Khuzestan Region
۹. عبدالرضا، انصاری، حسن شه‌میرزادی و احمدعلی احمدی، ۱۹۹۴.
۱۰. برای من روشن بود افرادی که در اثر اجرای برنامه‌های عمران خوزستان منافعتشان به خطر افتاده، از جمله منتقدان محلی، مالکانی که هنوز با کشاورزان مانند قرون وسطی رفتار می‌کردند، صاحبان کارخانه‌های کهنه برق محلی که برق را به قیمت‌های گزاف به مردم می‌فروختند، اشخاص غیرواجد شرایط که می‌خواستند خودشان یا بستگان‌شان را به‌عنوان کارمند به سازمان تحمیل کنند و فروشنده‌گانی که در صدد بودند اجناس بنجل خود را به سازمان بفروشند مخالف طرح خوانده بود.

در حاشیه خوزستان؛ فردا دیر است

الگوی مناسب توزیع آب و اجماع بین حوضه‌های آبریز در گفت‌وگو با سید محمود حسینی

مردم خوزستان را وسیله‌ای برای تشدید تفرقه و کینه نسبت به مردم استانی دیگر، قرار دادن ظلم به میهن و به همان مردم در رنجی است که سرنوشتشان با همبستگی ملی گره خورده است. مردم اصفهان همان مردمی هستند که دوشادوش فرزندان خوزستان و دیگر استان‌ها خون عزیزانشان را نثار کردند تا خوزستان عزیز از دست مهاجمان یعنی رها شود. مردم اصفهان بیشترین شهید (به نسبت جمعیت) را در جنگ تقدیم کردند. چگونه ممکن است این مردم نسبت به نابه‌سامانی استان خوزستان بی‌اعتنا باشند؟

آقای کیانوش راد در این مصاحبه پیشنهاد داده اصفهان الگوی توسعه خود را تغییر داده و به سمت مشاغل برود که از زمین و آب جدا باشد؛ یعنی الگوی کشت خود را تغییر دهد و کشاورزی خود را مدرن کند و به قطب علمی دانشگاهی و آی. تی کشور تبدیل شود. آیا اصفهان نسبت به این امر جهت‌گیری و اقدامی کرده است؟

«مطلب ایشان درست است. اصفهان بیش از پنجاه سال است که از توسعه نامتوازن و ناپایدار در رنج است. از نبود نگرش‌آمایشی در استقرار فعالیت‌های اقتصادی و بارگذاری‌های ملی بیش از حد ظرفیت خود، آسیب‌های فراوانی دیده است. ورود و استقرار ذوب‌آهن در دهه ۴۰ در بالادست زاینده‌رود در میان دشت‌های حاصلخیز لنجان و انتقال صنایع فلزی، شیمیایی و نظامی از پیش از انقلاب و گسترش انتقال صنایع سنگین و آب‌بر به دلیل امنیت بیشتر اصفهان که پس از انقلاب به‌خصوص با شروع جنگ گسترش هم پیدا کرد، بدون لحاظ کردن شرایط اقلیمی و ملاحظات اجتماعی و جمعیت‌پذیری اصفهان بوده است. این‌ها تصمیماتی بوده که در مرکز کشور گرفته می‌شده و بر اصفهان تحمیل شده، بدون اینکه مردم هیچ نقشی در تصمیم‌سازی یا حتی از این تصمیم‌ها و تبعات آن‌ها اطلاعی داشته باشند.

حاصل این توسعه نامتوازن، کاهش فاحش منابع آب، مشکلات گسترده زیست‌محیطی، افزایش بی‌رویه و توزیع نامناسب جمعیت در پهنه استان و بالاخره مهاجرت‌های گسترده از استان‌های دیگر و بیشتر از همه خوزستان، چهارمحال و بختیاری و لرستان و نیز مهاجرت از شهرها و روستاهای خود استان به منطقه مرکزی اصفهان به‌طوری که دوسوم جمعیت استان در مرکز و اطراف رودخانه زاینده‌رود سکونت دارند. تبعات اجتماعی و فرهنگی این نوع توسعه، آثار منفی و نابرابری‌ها و ناهنجاری‌های زیادی به‌بار آورده است. باید بگویم توسعه ناپایدار و نامتوازن در استان خوزستان نیز به مراتب بیشتر و عمیق‌تر از اصفهان است؛ زیرا توسعه برون‌زا منتهای مشارکت جوامع محلی از یک قرن پیش؛ یعنی از زمان اکتشاف نفت در آن خطه آغاز شد و در جنگ و پس از آن تشدید شده است.

یادآور می‌شوم علی‌رغم توسعه برون‌زا و ناپایدار و اینکه جنگ تحمیلی خسارات زیادی به خوزستان وارد کرده و توسعه و پیشرفت آن را حدود دو دهه به تأخیر انداخته و با وجود نظام تدبیر کشور سیاست‌های نادرستی در پیشبرد توسعه آن منطقه داشته، اما همه مشکلات خوزستان، به دولت یا

در چشم‌انداز شماره ۱۱۱ با آقای دکتر محمد کیانوش راد، فعال سیاسی و نماینده مردم اهواز در مجلس ششم، با عنوان «خوزستان؛ فردا دیر است» گفت‌وگویی داشتیم. بخشی از این گفت‌وگو مبحث توسعه و بخشی هم به موضوع مسئله آب در خوزستان و اختلافات بین‌استانی در بحث انتقال آب از سرشاخه‌های کارون بزرگ اختصاص داشت. با توجه به اهمیت موضوع و آشنایی شما به آن، درباره مباحث مطرح‌شده به‌ویژه توسعه، آب و وفاق بین استان‌ها دیدگاه‌های خود را بیان کنید.

«با تشکر از مجله چشم‌انداز که به‌طور عمیق به مسائل ایران و مناطق کشور می‌پردازد و بر دانش راهبردی جامعه می‌افزاید. این گفت‌وگوها به حضور و مشارکت جامعه مدنی و نقد و گفت‌وگو پیرامون توسعه کمک می‌کند و امیدواریم ادامه یابد.

آقای کیانوش راد در این گفت‌وگو مسائل مبتلابه استان خوزستان در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی را به‌خوبی تحلیل و ریشه‌یابی کرده است. وی سعی کرده با رویکردی وحدت‌طلبانه و به دور از تعصب مسائل را بررسی کند و لذا دید ملی را چاره‌ساز عبور از مشکلات تعریف کرده که بسیار ارزشمند است. این دیدگاهی است که امروزه نیازمند ترویج آن هستیم. سرزمین ایران مجموعه به هم پیوسته‌ای است که اگر یک منطقه دچار ناپایداری و بحران شود، سایر مناطق به‌شدت از آن متأثر می‌شوند و مشکلات به یک حوزه منحصر نمی‌ماند و به دیگر جاها سرایت می‌کند.

درد و رنج مردم عزیز خوزستان که در هوایی ناسالم از شدت ریزگردها نفس می‌کشند و از نابرابری و حاشیه‌نشینی و دیگر نابه‌سامانی‌ها در رنج‌اند دل هر ایرانی را به درد می‌آورد. بیانات مصاحبه‌شونده نشان‌دهنده آن است که ایشان بر این واقعیت مسلم وقوف دارد که رنج و مصیبت

بروز جنگ بر نمی‌گردد، بلکه عواملی چون میزان فعالیت و بهره‌وری انسانی جامعه، نقش نخبگان، گفت‌وگو توسعه در بین جامعه مدنی و مشارکت جوی مردم اهمیت بسیاری در توسعه دارد که باید در نظر گرفته شود.

درباره برنامه‌ها و روش‌های عبور از توسعه ناپایدار در اصفهان و اقدامات صورت گرفته را توضیح دهید؟

« در دولت دوم آقای خاتمی، تدوین برنامه چهارم توسعه با رویکردی متفاوت و نیز تهیه برنامه بلندمدت بیست‌ساله چشم‌انداز برای اولین بار در تاریخ برنامه‌ریزی کشور با هدایت دکتر ستاریفر، رئیس سازمان برنامه و بودجه، و تدابیر مرحوم دکتر حسین عظیمی در دستور کار دولت قرار گرفت. این رویکرد فضای مساعدی برای برنامه‌ریزی در کشور پدید آورده بود. به موازات این رویکرد ملی، در سال ۱۳۸۱ و از بدو مسئولیت این جانب در اصفهان تغییر گفتمان توسعه در دستور کار شورای اداری و شورای برنامه‌ریزی استان قرار گرفت. هم‌زمان با استفاده از تجارب توسعه‌محور شرق در سیستان و بلوچستان، نهادی به نام «مرکز هم‌اندیشی توسعه استان» (مهتا) زیر نظر استانداری و سازمان برنامه و بودجه استان و به مدیریت اجرایی شهرک علمی تحقیقاتی تأسیس شد. با دعوت از نخبگان صاحب‌نظر به این نهاد که در کنار مدیران ارشد به گفت‌وگو نشستند شرایط مساعدی برای تولید برنامه همه‌جانبه‌ای فراهم شد. در این مرکز چهار کانون تفکر شکل گرفت (کانون توسعه پایدار، کانون اقتصاد و اشتغال، کانون فناوری و کانون اجتماعی فرهنگی). برون‌داد این اتاق‌های فکر، ایده‌ها و برنامه‌های مؤثر بود. مجموعه این عوامل تغییر گفتمان توسعه را هدایت کردند. حاصل این فرآیند، تولید سند توسعه ملی استان اصفهان در افق چشم‌انداز ۱۴۰۴ بود که در سال ۸۲ به تصویب سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور هم رسید. در این برنامه راهبردی با لحاظ مزیت‌های استان، محور توسعه اصفهان علم و فناوری به‌جای صنایع آب بر (قطب دانشگاهی و تولید فناوری‌های برتر)، گردشگری (توریسم فرهنگی و طبیعت) و حمل‌ونقل (با توجه به موقعیت ممتاز استان اصفهان در مرکز و چهارراه کشور) تعریف شد.

در پی این رویکرد جدید از ورود و استقرار صنایع آب‌بر و مشاغل جمعیت‌افزا در اصفهان مرکزی، پیشگیری شد، مثلاً گریزور علم و فناوری به تصویب هیئت‌وزیران رسید و راه‌اندازی شد. خلاصه این تغییر گفتمان در سطح برنامه اتفاق افتاد و در سطح باور برنامه‌ریزان و مدیران هم تا حد زیادی رسوخ کرد؛ اما در سطح اجرا پیشرفت مطلوبی نداشت. به‌خصوص که به دولت احمدی‌نژاد رسیدیم که اصولاً نزدیک‌بین بود و برنامه‌پذیر نبود. بی‌رسمی‌های دولت در تخصیص‌های غیرکارشناسی آب و حفر و برداشت غیرمجاز از رودخانه و چاه‌ها، سرمایه‌های اجتماعی را کاهش داد و به منابع آبی زیرزمینی و روزمینی کشور لطمه وارد کرد. رویه‌ای که دولت حاضر هم موفق به تغییر آن نشد.

نظر شما درباره میثاق آب و انتقال از سرشاخه‌های کارون و آماري که آقای کیانوش‌راد در مصاحبه خود ارائه دادند چیست؟

« همان‌طور که گفتم ضمن توافق با کلیات دیدگاه‌های ایشان، اما در تفصیل و به‌ویژه در ارقام آبی ارائه‌شده در مصاحبه نکاتی هست که باید به آن پرداخت و این ارقام باید تحلیل و تدقیق شود.

مهندس لطف‌الله ضیایی از کارشناسان خبره آب در حوضه زاینده‌رود و کارون، آمار و جداول منابع و مصارف آب را تهیه کرده‌اند که اینجا ارائه می‌شود و همگی از مأخذ رسمی وزارت نیرو استخراج شده است:

۱. درباره آورد سالانه آب کارون بزرگ، رقم ۱۴ میلیارد مترمکعب اعلامی آقای دکتر کیانوش‌راد را که احتمالاً مربوط به سال استثنایی و کم‌بارش گذشته است نمی‌توان مبنای برنامه‌ریزی و داوری درباره حجم منابع آب حوضه کارون قرار داد. روش اصولی آن است که میانگین درازمدت حجم منابع آب حوضه کارون مبنای قرار گیرد. آخرین مطالعات انجام‌شده در سطح ملی درباره حوضه کارون «مطالعات بهنگام‌سازی طرح جامع آب

کشور با رویکرد مدیریت به هم پیوسته منابع آب» است که در سال ۱۳۹۱، با کارفرمایی وزارت نیرو و مهندسان مشاور به‌انجام شده است. در گزارش «بیلان منابع و مصارف حوضه آبریز کارون بزرگ» از مجموعه گزارش‌های آن مطالعات، میانگین درازمدت (دوره چهل‌ساله ۸۶-۱۳۴۶) منابع آب حوضه کارون به شرح زیر ارائه شده است:

- حجم کل بارش: (میلیون مترمکعب) ۴۲۲۷۹؛
- حجم تبخیر از بارش: (میلیون مترمکعب) ۱۹۴۳۰؛
- مجموع منابع آب حوضه: (میلیون مترمکعب) ۲۳۶۵۶؛
- جریان سطحی خروجی از حوضه (مازاد بر مصارف): (میلیون مترمکعب) ۱۲۶۰۱.

۲. درحالی‌که به حوضه زاینده‌رود حجمی معادل ۶۴۷ میلیون مترمکعب آب از حوضه کارون انتقال می‌یابد در همان حال استان اصفهان تأمین‌کننده ۱۸۰۰ میلیون مترمکعب آب حوضه کارون است.

حجم آب انتقالی از حوضه کارون به حوضه زاینده‌رود		حجم آب خروجی از استان اصفهان (ورودی به حوضه کارون)	
کوه‌رنگ یک	۲۹۳	ورودی از استان اصفهان به حوضه کارون	۱۲۰۰
کوه‌رنگ دو	۲۲۴	ورودی از استان اصفهان به سرشاخه‌های دز	۶۰۰
چشمه لنگان و خدنگستان	۱۳۰		
جمع آب انتقالی	۶۴۷	جمع حجم آب خروجی از استان اصفهان	۱۸۰۰

۳. این سخن آقای کیانوش‌راد: «پیش از انقلاب به‌جای انتقال آب به اصفهان برای برنج‌کاری و کشاورزی، کشاورزان اصفهانی که مسئله آن‌ها اشتغال بود به خوزستان می‌آمدند.» خواسته یا ناخواسته چنین القا می‌کند که انتقال آب از حوضه کارون به حوضه زاینده‌رود با هدف توسعه کشاورزی و ایجاد اشتغال و جلوگیری از مهاجرت شغلی کشاورزان اصفهانی صورت می‌گیرد!

به‌دلایل زیر چنین استنباطی با واقعیت نمی‌خواند:

الف: انتقال آب به حوضه زاینده‌رود انتقال آب به استان اصفهان نیست، بلکه تأمین منابع آب لازم برای تخصیص دولت‌ها به استان‌های یزد و چهارمحال و بختیاری است. در سال‌های اخیر دولت‌ها به تخصیص آب زاینده‌رود به استان‌های مختلف اقدام کرده‌اند. این بارگذاری‌ها و تخصیص‌های بدون تأمین منابع لازم، خشک شدن زاینده‌رود، عدم تأمین حقبه زیست‌محیطی رودخانه و تالاب گاوخونی و پیمان شدن حقبه‌های قانونی زاینده‌رود را موجب شده است. درواقع اگر انتقال آب از کارون به زاینده‌رود از طریق کوه‌رنگ ۳ و بهشت‌آباد صورت بگیرد، صرفاً برای جبران تخصیص‌های داده‌شده جدید به چهارمحال و بختیاری و یزد است و استان اصفهان از آن منتفع نمی‌شود. در مصوبات شورای عالی آب و مشخصاً مصوبه چهارمین جلسه شورای هماهنگی مدیریت حوضه که به امضای استانداران و نمایندگان استان‌های ذی‌ربط و ذی‌مدخل از جمله چهارمحال و بختیاری، یزد و اصفهان رسیده است، منبع تأمین آب برای تخصیص‌های داده‌شده دولت به استان‌های یزد و چهارمحال و بختیاری، آب انتقالی از طریق پروژه‌های انتقال آب بهشت‌آباد و کوه‌رنگ ۳ تعیین شده است. به‌طور مشخص انتقال آب به یزد می‌بایست از محل سد و تونل کوه‌رنگ ۳ تأمین می‌شد، درواقع اجرای این دو پروژه انتقال آب برای تأمین تخصیص‌های داده‌شده جدید از آب زاینده‌رود است.

تخصیص‌های داده‌شده دولت‌ها و منابع تأمین آن (نقل از مصوبه چهارم شورای هماهنگی مدیریت حوضه زاینده‌رود)

خشکسالی و تغییر اقلیم از خود سلب مسئولیت می کنند و بر بی قانونی های جاری سرپوش می گذارند.

خاتمه دادن به تصاحب حقاچه های قانونی توسط دولت و اقدام به تأمین منابع آب لازم برای تخصیص های دولت با اجرای سد سوم کوهرنگ و سد و تونل بهشت آباد، راهکار خاتمه دادن به بحران آب در حوضه زاینده رود است. همان طور که آقای دکتر کیانوش راد اشاره کرده، انتقال آب به یزد از محل تونل سوم پیش بینی شده بود.

۶. مشکلات مردم خوزستان در دسترسی به آب شرب ناشی از کمبود آب نیست. بر خورداری از آب شرب سالم و بهداشتی حق مسلم مردم خوزستان است. مشکلات و نارسایی های موجود در تأمین آب شرب سالم و بهداشتی برای مردم برخی از شهرها و روستاها در خوزستان به علت کامل نشدن سامانه های تصفیه و توزیع آب شرب است و هیچ ارتباطی به کمبود آب خام ندارد. همان گونه که ذکر شد خروج چند میلیارد متر مکعب آب مازاد بر مصرف، گواه روشنی بر این امر است.

۷. پیشروی شوری دریا و خشک شدن نخلستان های منطقه خرمشهر و آبادان در اثر سدسازی های ترکیه است.

اروند رود از به هم پیوستن سه رودخانه دجله، فرات و کارون تشکیل می شود. رودخانه های دجله و فرات و سرشاخه های منتهی به اروندرود با آبدهی سالانه بالغ بر ۱۰۰ میلیارد متر مکعب و دبی چند هزار متر مکعب در ثانیه نقش تعیین کننده ای در حفظ تعادل اروندرود و جلوگیری از پیشروی آب شور به سمت خشکی داشته اند. رودخانه کارون در مقایسه با حجم عظیم آب اروندرود نقش تعیین کننده ای در برقراری تعادل در اروندرود و جلوگیری از پیشروی آب شور دریا نداشته است. در سه دهه اخیر، در پی احداث سدهای متعدد کشورهای ترکیه، سوریه و عراق بر روی رودخانه های دجله و فرات و کاهش شدید آب ورودی به اروندرود در اثر این سدها تعادل زیست محیطی در اروندرود برهم خورده است و پدیده پیشروی آب شور دریا به سمت خشکی رخ داده است. خشک شدن نخیلات و گسترش شوری به مناطقی از اراضی کشاورزی خرمشهر و پدیده ریزگردها پیامدهای زیان بار سدهای متعدد ساخته شده در بالادست اروندرود می باشند. نتایج مطالعه ای که اساتید دانشگاه صنعتی شریف انجام داده اند نیز نشان داده است پدیده شوری در اروندرود متأثر از کاهش شدید دبی رودخانه های دجله و فرات در اثر سدهای احداثی کشورهای ترکیه، سوریه و عراق بوده است. در جدول زیر مشخصات سه سد بزرگ در دست بهره برداری بر روی رودخانه فرات ارائه شده است.

نام سد	رودخانه	کشور	حجم مخزن (میلیارد متر مکعب)
طبقه	فرات	سوریه	۱۱/۷
کیبان	فرات	ترکیه	۳۰/۶
آتاتورک	فرات	ترکیه	۴۸/۷
سد ایلیسو، پروژه گاب و سدهای عراق	دجله فرات	ترکیه عراق	۵۰
جمع حجم ذخیره سدهای ساخته شده بر دجله و فرات			۱۴۱

مطابق جدول تنها سه سد بزرگ ساخته شده بر رودخانه فرات جمعاً ۹۱ میلیارد متر مکعب از حجم سالانه آب ورودی به اروندرود از طریق رود فرات را کاهش می دهند. چنانچه تأثیر پانزده سد ساخته شده بر دجله و سرشاخه های آن توسط کشورهای ترکیه، عراق و ایران (تنها در عراق با ۳۰ میلیارد متر مکعب حجم ذخیره) و همچنین سدهای متعدد در دست اقدام ترکیه بر فرات در قالب پروژه بزرگی به نام «گاب» با هدف توسعه کشاورزی در وسعت ۱ میلیون و ۶۰ هزار هکتار بر کاهش آب ورودی به اروندرود در نظر گرفته شود، بیش از پیش ریشه اصلی پیشروی شوری آب دریا به سمت خشکی از طریق اروندرود آشکار

ردیف	مصارف	حجم (میلیون متر مکعب)	منابع	حجم (میلیون متر مکعب)
۶	برداشت ها و تخصیص های چهارمحال و بختیاری	۲۳۷	کوهرنگ ۲	۲۲۴
۷	شرب اصفهان بزرگ	۴۰۴	کوهرنگ ۳	۱۲۰
۸	شرب کاشان	۴۹	چشمه لنگان و خدنگستان	۱۳۰
۹	شرب یزد	۹۸	بهشت آباد	۲۵۰
جمع		۷۸۸	جمع	۷۲۴

مطابق جدول با احتساب آب انتقالی از کارون از طریق پروژه های بهشت آباد و کوهرنگ ۳ تعهدات و تخصیص های داده شده دولت با منابع در اختیار دولت متناسب خواهد شد. در حال حاضر، کل منابع در اختیار دولت شامل کوهرنگ ۲ و چشمه لنگان ۳۵۴ میلیون متر مکعب در سال نرمال است. این در شرایطی است که حجم تعهدات و تخصیص های داده شده حدود ۸۰۰ میلیون متر مکعب است. این کمبود از محل حقاچه زیست محیطی رودخانه و تالاب و حقاچه های قانونی کشاورزان اصفهان تأمین شده است. همان گونه که گفته شد استان اصفهان به منابع آب حوضه های مجاور چشم ندوخته است. اگر مطابق مصوبات قانونی، حقاچه های قانونی محیط زیست و حقاچه بران رعایت شوند، بدون طرح های جدید انتقال آب، هم زاینده رود جاری می شود، هم محیط زیست رودخانه و تالاب گاوخونی احیا می شود و به علاوه حقاچه بران به حق قانونی خود خواهند رسید.

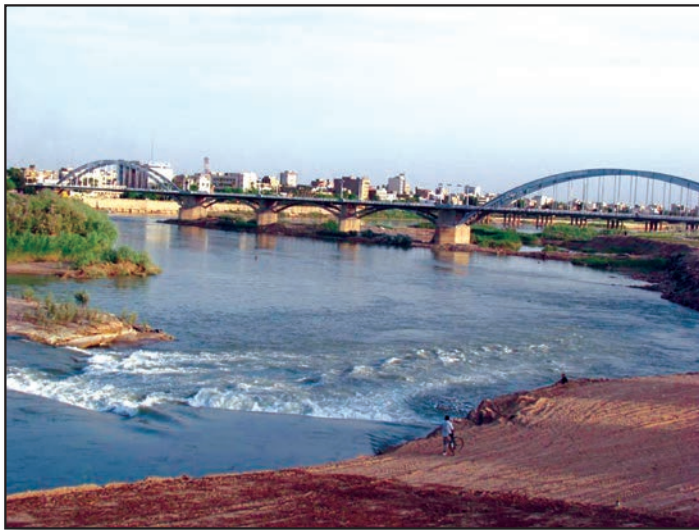
تخصیص آب زاینده رود بدون تأمین منابع آب لازم، بحران فراگیر کنونی در حوضه زاینده رود را پدید آورده است. بحران عظیمی که ابعاد مخاطره آمیز پیدا کرده است. چندین سال است حقاچه زیست محیطی تالاب گاوخونی داده نشده است و در صورت تداوم این وضع بر پایه پژوهش های اساتید دانشگاه صنعتی اصفهان، خطر تبدیل تالاب به کانون بزرگ تولید ریزگردهای سمی حاوی فلزات سنگین حتمی است. خطری که در صورت وقوع تا شعاع ۱۰۰۰ کیلومتری مناطق وسیعی از کشور را تحت تأثیر قرار می دهد. این در حالی است که سه مرکز استان یعنی یزد، شهرکرد و اصفهان و مناطق وسیعی از استان های تهران، البرز، قم، خوزستان، فارس، یزد، کهگیلویه و بویراحمد در فاصله کمتر از ۵۰۰ کیلومتری تالاب گاوخونی قرار دارند.

۴. توزیع نامتوازن منابع آب و مراکز مصرف عاملی است که انتقال بین حوضه های آب را ضروری کرده است.

جدول ۳ - مقایسه حوضه کارون بزرگ با حوضه زاینده رود

شرح	واحد	حوضه کارون	حوضه زاینده رود
مساحت حوضه	کیلومتر مربع	۶۷۲۵۷	۲۶۹۱۷
بارش کل	میلیارد متر مکعب	۴۴/۷	۷/۵
بارش مؤثر	میلیارد متر مکعب	۲۵/۸	۲/۲
سرانه آب تجدیدپذیر بدون طرح های انتقال آب متر مکعب در سال		۵۳۰۷	۶۰۳
حجم آب تجدیدپذیر در واحد مساحت حوضه	متر مکعب در کیلومتر مربع مساحت حوضه	۳۸۴۶۰۳	۸۱۷۳۳

۵. علت بحران، خشکسالی و تغییر اقلیم نیست، بی قانونی تصمیم گیران و کارگزاران علت بحران است. متأسفانه دولتمردان با نسبت دادن بحران به



می‌شود. باید توجه داشت که تأثیر زیان‌بار این سدها بر زیست‌بوم پایین‌دست در دوره‌های خشکسالی به‌مراتب ویرانگرتر خواهد بود؛ زیرا در دوره‌های خشک که زیست‌بوم پایین‌دست آسیب‌پذیرتر و به جریان آب نیازمندتر است سدها عملاً با ذخیره کل جریان آب رودخانه‌ها مانع جریان آب به پایین‌دست می‌شوند.

بنا بر آنچه گفته شد اصولاً پیش از ساخت سدها، سهم دجله و فرات با دبی چند هزار مترمکعب در ثانیه در تعادل بخشی اروندرود آن‌چنان بوده است که اکوسیستم اروندرود را متعادل نگه می‌داشته است. به دلیل سهم کم کارون در این تعادل و این واقعیت که حتی کل آبدی کارون هم نمی‌تواند مانع پیشروی آب‌شور دریا شود، نظریه‌ای غیرکارشناسی است که پدیده پیشروی آب‌شور دریا و خشک شدن نخیلات به کاهش آب رودخانه کارون در اثر طرح‌های انتقال بین حوضه‌ای نسبت داده شود. مطالعات کارشناسی نشان می‌دهد انتظار بیهوده‌ای است که با دبی خروجی کارون بتوان پیامدهای زیست‌محیطی کاهش دبی رودخانه‌های دجله و فرات بر اروندرود را جبران کرد. در این میان جای بسی تأسف است که

هم‌میانه‌ای که دغدغه حفظ زیست‌بوم اروندرود و نخلستان‌های خرمشهر را دارند به‌جای هم‌نو شدن با تلاش‌گران احیای این زیست‌بوم آسیب‌دیده و شکننده، در اعتراض به ساخت سدهای متعدد کشور ترکیه، طرح‌های کشوری را زیر سؤال برده‌اند. تردید نیست چنین رویکردی جز انحراف افکار عمومی از عامل واقعی این فاجعه زیست‌محیطی و باز گذاشتن دست کشور ترکیه در برداشت باقی‌مانده آب اروندرود و نابودی بیش از پیش این ناحیه حساس زیست‌محیطی حاصل دیگری در پی ندارد.

۸. مصرف بی‌رویه آب در کشت و صنعت‌های خوزستان و پساب آن عامل عمده شور شدن آب کارون و پدیده آمدن مشکلات برای مردم و کشاورزان شده است. در گزارش «مرکز پژوهش‌ها مجلس شورای اسلامی» تحت عنوان «درباره انتقال آب بهشت‌آباد» (مردادماه ۱۳۹۱) آمده است:

«برگشت زه‌آب‌های کشاورزی حدود ۲۰۰ هزار هکتار (طرح‌های کشت و صنعت شمال و جنوب اهواز، طرح شمال شرق اهواز، کوثر، جفیر) که معادل ۴۵۰۰ میلیون مترمکعب در سال است، به کارون حذف شده تخلیه آن از مسیر زهکش‌های انتقال به حوضچه‌های تیخیری در مرز عراق و سپس به سمت دریا برنامه‌ریزی شده است.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این مقدار زه‌آب که مربوط به تنها ۲۰۰ هزار هکتار اراضی است نشان‌دهنده وجود آب کافی در کارون و مصرف بی‌رویه آب در کشت و صنعت‌های خوزستان است. حجم زه‌آب کشت و صنعت‌های اطراف اهواز حدود ۲ برابر کل منابع تجدیدپذیر حوضه زاینده‌رود در سال بارشی نرمال است!

۹. محور قراردادن تولید برق، بنیانی غیرقابل قبول برای مناطق دارای بحران کمبود آب است.

وقت آن است که ابعاد بحران تمام‌عیار کمبود آب در حوضه زاینده‌رود به‌عنوان بحران ملی و دارای ابعاد اجتماعی - اقتصادی - زیست‌محیطی - فرهنگی - و امنیت ملی به‌طور واقعی شناخته شود و بنیان برنامه‌ریزی‌های منابع آب در حوضه کارون از محوریت تولید برق به محوریت بهره‌برداری بهینه از آب با در نظر گرفتن منافع ملی و فراحوضه‌ای تغییر کند.

زمانی که تولید برق، محور مدیریت منابع آب در حوضه کارون است برای رسیدن به بالاترین راندمان تولید برق باید سدها با بالاترین تراز ذخیره آب مدیریت شوند. در این صورت سیلاب‌ها قابل ذخیره‌سازی و مهار نخواهد بود و همواره بخشی از دبی سیلاب‌ها از دسترس خارج خواهد شد. از سوی دیگر محور قرار گرفتن تولید برق

موجب می‌شود خروجی آب از توربین سدها بر برنامه مصارف پایین‌دست منطبق نباشد و بخشی از آب خروجی توربین‌های مولد برق مازاد بر مصارف واقعی آب در پایین‌دست باشد. این در حالی است که بحران کمبود آب در حوضه مجاور خسارات جبران‌ناپذیر عظیمی در ابعاد ملی وارد می‌آورد.

در پایان نظر شما درباره الگوی مناسب توزیع آب و اجماع‌سازی بین استان‌هایی که منافع مشترک در سرشاخه‌های رودخانه‌ها دارند چیست و چه راهکارهای عملی باید اتخاذ کرد؟

«ابتدا بگویم که مردم ایران در یک تمدن بیش از سه هزار ساله با هم روزگار گذرانده و همزیستی داشته‌اند. از مسائل مهمی که ایرانیان، در آن تدبیر و تعامل خوبی داشته‌اند، آب بوده است (اعم از تولید، انتقال، نگهداری و تقسیم عادلانه بین ذی‌نفعان و صاحب‌نسقان). آن‌ها بر اساس دانش بومی و در نظر گرفتن منافع مشترک همه حقبه‌بران اعم از بالادست و پایین‌دست به یک نظام همکاری و توزیع آب رسیده‌اند. خوشبختانه سرمایه اجتماعی عظیمی هم در این زمینه تولید شده است.»

در دوران جدید که وزارت نیرو متولی بخش آب شده، کمتر از این سرمایه‌ها استفاده کرده و مردم هر روز کمتر از گذشته نقش داشته‌اند، اما این وزارتخانه باید زمینه مشارکت و وحدت مردم و بهره‌برداران را فراهم کند. با تصمیمات درست مانع از بروز اختلاف بین مردم مناطق شود. مثلاً سیاست تجزیه حوضه آبریز درست نبود و باید اصلاح شود. از این‌ها گذشته جامعه مدنی (تشکل‌ها، احزاب و نخبگان) باید در این زمینه فعال شود و گفت‌وگوها را کلید بزنند و بنیای این گفت‌وگوها، مودت، وحدت و دید ملی باشد. علاوه بر اینکه سیاست‌ها را نقد می‌کنند، مانع از اختلاف‌افکنی بین مناطق شوند. مشترکاً در پی راه‌حل‌های مفید برآیند و پیگیر اجرا کردن دولت در آن طرح‌ها باشند.

ضمن تشکر، چشم‌انداز ایران آماده است گفت‌وگو درباره مسئله ملی آب به زبان کارشناسی در نشریه ادامه یابد. باشد که اقدامات قهرآمیز و غیرمنطقی در این زمینه متوقف شود. ■

ابتدا بگویم که مردم ایران در یک تمدن بیش از سه هزار ساله با هم روزگار گذرانده و همزیستی داشته‌اند. از مسائل مهمی که ایرانیان، در آن تدبیر و تعامل خوبی داشته‌اند، آب بوده است (اعم از تولید، انتقال، نگهداری و تقسیم عادلانه بین ذی‌نفعان و صاحب‌نسقان). آن‌ها بر اساس دانش بومی و در نظر گرفتن منافع مشترک همه حقبه‌بران اعم از بالادست و پایین‌دست به یک نظام همکاری و توزیع آب رسیده‌اند. خوشبختانه سرمایه اجتماعی عظیمی هم در این زمینه تولید شده است

اگر جای آیت‌الله خامنه‌ای بودم!



مهدی غنی

حتماً از این عنوان جا خورده‌اید، ولی زیاد نگران نباشید. من که در خواب هم چنین چیزی را نمی‌بینم. چون لحظه‌ای قادر به پذیرفتن چنین مسئولیت خطیری و حتی خیلی پایین‌تر از آن نیستم. منظور از این عنوان، جلب توجه به یک پیشنهاد نه از موضع تقابل، بلکه از سر دلسوزی است، اما برای طرح پیشنهاد ناگزیرم خاستگاه آن و تجربه پیشینی آن را قدری توضیح دهم؛ بنابراین از گذشته شروع می‌کنم تا به امروز برسیم:

شهریورماه ۱۳۴۳ آیت‌الله خمینی در یک سخنرانی عمومی در قم (صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۷۳)، خطاب به دولتمردان و مردم مطالبی گفتند که در تحلیل‌های تاریخی کمتر به آن توجه شده است. این سخنرانی چند ماه پس از آزادی ایشان از زندان و نیز یک سال و سه ماه پس از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ ایراد شده است. در این دوره هنوز مبارزه‌های قهرآمیز و برانداز علیه سلطنت شکل نگرفته و اعضای نهضت آزادی مانند آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان در زندان هستند.

مطالبات روحانیت مبارز

آیت‌الله خمینی در این نطق، ضمن پرداختن به مسائل جهان اسلام و ضعف کشورهای اسلامی در برابر اسرائیل، مطالبات خود را از حکومت ایران اعلام و سران کشور را نصیحت می‌کنند که به این خواسته‌ها عمل کنند، این خواسته‌ها عبارت‌اند از:

۱. یک دستگاه فرستنده رادیویی

ایشان به تبلیغات سوئی که اسلام را دین عقب‌مانده نشان می‌دهد اشاره می‌کنند و سپس می‌گویند: «این دعوا نیست: این نصیحت است؛ این خیرخواهی است؛ خدا می‌داند خیر شما را ما می‌خواهیم. خوب به ما هم یک دستگاه فرستنده بدهید؛ اجازه بدهید مسلمین خودشان یک دستگاه فرستنده درست کنند، من ضامن می‌شوم که برخلاف صلاح شما - خیلی - نباشد. بله برخلاف صلاح ارباب بزرگ‌ها هست و نمی‌گذارند؛ نخواهند

گذاشت. اینجا باید «بدتر از یهودی» تلویزیون داشته باشد و هر طور دلش می‌خواهد تبلیغات بکند لکن تبلیغات ما آزاد نیست.»

۲. وزارت فرهنگ

در جای دیگری از همان سخنرانی می‌گویند: «شما یک فرهنگ مستقل درست کنید یا بدهید ما درست کنیم، شما می‌تسید از امریکا، می‌تسید از دیگران، بدهید ما درست کنیم؛ اختیار فرهنگ را دست ما بدهید.

باید یک وزارت فرهنگی، یک فرهنگ صحیح باشد؛ و فرهنگ هم حقیقت است دست ما باشد. خوب ما در این مملکت یک وزارتخانه نداشته باشیم؟ همه وزرا از امریکا؟! خوب یکی اش هم از ما. خوب بدهید این فرهنگ را دست ما؛ ما خودمان اداره [می‌کنیم]. ما یک کسی را وزیر فرهنگ می‌کنیم و اداره می‌کنیم. اگر از شما بهتر اداره نکردیم، بعد از ده پانزده سال ما را بیرون کنید. تا یک مدتی دست ما بدهید، فرهنگ را دست ما بدهید، وزیر فرهنگ را از ما قرار بدهید، یک مدتی هم مهلت بدهید که ما کار را درست انجام بدهیم، اگر ما گفتیم که شما تحصیل نکنید؛ اگر ما گفتیم شما خوب تحصیل نکنید؛ اگر ما گفتیم شما به اعماق آسمان نروید. شما عرضه‌اش را ندارند؛ و آقا، چون عرضه‌اش را ندارند می‌گویند روحانیون نمی‌گذارند، بفرمایید کی جلوتان را گرفته؟ بفرمایید کارخانه ذوب‌آهن بیاورید، کدام روحانی گفته بیاورید؟ هر کدام گفته بگویید تا ما بشناسیم. بفرمایید طیاره سازی کنید؛ اتومبیل سازی کنید؛ آقا، عرضه‌اش را ندارند، بیچاره‌ها! یک مملکت بی عرضه‌ایدا! و این هم که شما عرضه ندارید نه اینکه عرضه ذاتی ندارید، شما را دست استعمار این جور کرده است؛ غریزه هستی.

این حرف‌های ما یک حرف‌های کهنه پوسیده‌ای است که بله دیگر کسی نمی‌خرد آن را؟! به شما قبول می‌دهم که آلمان هم این را بخرد؛ شما نخرید. نیست.»

ایشان آیت‌الله خمینی! به تبلیغات سوئی که اسلام را دین عقب‌مانده نشان می‌دهد اشاره می‌کنند و سپس می‌گویند: «این دعوا نیست؛ این نصیحت است؛ این خیرخواهی است؛ خدا می‌داند خیر شما را ما می‌خواهیم.

خوب به ما هم یک دستگاه فرستنده بدهید؛ اجازه بدهید مسلمین خودشان یک دستگاه فرستنده درست کنند، من ضامن می‌شوم که برخلاف صلاح شما - خیلی - نباشد. بله برخلاف صلاح ارباب بزرگ‌ها هست و نمی‌گذارند؛ نخواهند گذاشت. اینجا باید «بدتر از یهودی» تلویزیون داشته باشد و هر طور دلش می‌خواهد تبلیغات بکند لکن تبلیغات ما آزاد نیست.»

یک وزارتخانه دست ما بدهید، یک چند ساعت از این رادیو که دارد موسیقی پخش می کند و بچه های ما را دارند سوق می دهند به فساد اخلاق، یک دو سه ساعت را هم دست ما بدهید، اما آزادمان بگذارید، نه اینکه برنامه اش هم خودتان بنویسید که این جوری برو بگو - ما را آزاد بگذارید، یک دو سه ساعت از برنامه رادیو دست ما بدهید، ما برایش تعیین می کنیم برنامه را که او صحبت کند؛ و من به شما قول می دهم که نه با سلطنت شما مخالفت داشته باشد، نه با وزارت شما مخالفت داشته باشد، با هیچ کدام مخالفت ندارد. فقط اگر وزارت فرهنگ و دستگاه های فرستنده، یک مقداری، در دست ما باشد ما مردم را آشنا می کنیم؛ دنیا را آشنا می کنیم به احکام اسلام و اسلامان...»

۳. وزارت اوقاف و حل مشکل فقر

خواسته دیگر ایشان مدیریت وزارت اوقاف است: «وزارت اوقاف می خواهید درست کنید، باید وزارت اوقاف از ما باشد، نه اینکه شما تعیین کنید. تعیین شما قبول نیست؛ شما ارزش ندارید که تعیین کنید؛ ما باید تعیین کنیم. بگذارید تعیین کنیم ما یک نفر را، یک آقای را رئیس فرهنگش کنیم، یک نفر هم وزیر اوقافش بکنیم؛ اوقاف را، آن وقت ببینید که این طوری که الآن دارد لوطی خور می شود نخواهد شد؛ تمام مطالب به خودش خواهد رسید. دست ما بدهید تا ببینید چه خواهد شد. آن وقت ببینید که ما با همین اوقاف این فقرا را غنی شان می کنیم؛ با همین اوقاف، با همین اوقاف، ما فقرا را غنی می کنیم. شما خاضع بشوید برای چند تا حکم اسلام، شما ما را اجازه بدهید که مالیات اسلامی را به آن طوری که اسلام با شمشیر می گرفت بگیریم از مردم، آن وقت ببینید که دیگر یک فقیر باقی می ماند؟ من برای شما راه هم می سازم؛ من برای شما کشتی هم می خرم. بگذارید. شما نخواهید گذاشت. من می دانم این حرف هایی که می زنم بیهوده است؛ تمام شد. شما الآن تشریف می برید و بنده هم خواهم رفت؛ آن ها هم که نخواهند گذاشت این مطالب را لکن خوب، چه بکنیم؛ دردی است که ما داریم؛ دردی است که ما داریم.»

۴. خواسته های حداقلی

سال ۱۳۴۳ که این مطالب را آیت الله خمینی مطرح کرده است، پس از سرکوب ۱۵ خرداد

است، هم زمان آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و همفکرانشان بازداشت و محکوم به حبس شده اند. در چنین فضایی به طور طبیعی انتظار این می رفت که مطالبات بسیار بالاتر و تندتر باشد، مانند برکناری شاه، محاکمه عاملان کشتار ۱۵ خرداد یا آزادی زندانیان، اما می بینیم چنین نبوده، بلکه حداکثر واگذاری دو وزارتخانه فرهنگ و اوقاف و داشتن روزی چند ساعت برنامه رادیویی بوده است. تا این زمان از براندازی رژیم پهلوی و مبارزات قهرآمیز علیه سلطنت خبری نیست و کسی قانون اساسی و کلیت نظام را رد نمی کند. آیت الله خمینی به عنوان نماینده رادیکال ترین بخش روحانیت مدعی است با گرفتن این اختیارات می تواند به آن اهداف اعلام شده دست یابد.

اگر شاه به این مطالبات پاسخ مثبت می داد

آنچه در عمل اتفاق افتاد این بود: شاه که نگران حاکمیت خود و قدرت گرفتن مخالفان بود، بدون توجه به این مطالبات به ادامه سیاست سرکوب و انحصار قدرت ادامه داد و دو ماه بعد آیت الله خمینی را هم به خارج کشور تبعید کرد. فضای ذهنی جامعه به این سمت رفت که امکان هیچ نوع فعالیت سیاسی قانونی و مدنی وجود ندارد و حاکمیت هیچ ندای مخالف و منتقدی را تحمل نمی کند و راهی جز براندازی رژیم باقی نمانده است. از این پس گروه های مختلف سیاسی مشی براندازی، قهرآمیز و مسلحانه را در پیش گرفتند و خشونت سازمان یافته از دو طرف شروع به اوج گرفتن کرد. بخش مهمی از توان و نیروی حکومت صرف این شد که این مبارزات گسترده نشود، اما سرانجام چهارده سال بعد آنچه نگرانش بودند اتفاق افتاد. شاه از ایران فرار کرد و اساس سلطنت مشروطه ملغی شد.

اما اگر شاه مشی دیگری در پیش می گرفت و با مطالبات اعلام شده که در آن مقطع حداقلی بود، مسالمت آمیز و همدلانه برخورد می کرد چه می شد؟ طبق اعلام آیت الله خمینی، حداکثر دو وزارتخانه و دو ساعت برنامه رادیویی در اختیار روحانیت می گذاشت و از آن ها می خواست به وعده های خود عمل کنند. چه اتفاقی می افتاد؟

الف - مشارکت روحانیت در حاکمیت

۱. روحانیون با در دست گرفتن این وزارتخانه ها درگیر کار اجرایی شدند و برای ایجاد یک سیستم آموزشی کارآمد که بتواند تولید و صنعت

کشور را توسعه دهد اوج تلاش خود را به کار می گرفتند. همچنین درآمد اوقاف را صرف بهبود زندگی فقرا و محرومان کشور می کردند. ۲. هم زمان با آشنا شدن آن ها با مشکلات کار اجرایی از رادیکال شدن و اوج گیری مطالبات فاصله می گرفتند و مخالفان قدری تعدیل می شدند، به ضعف ها و کمبودهای خود پی می بردند و به این نتیجه می رسیدند که باید به اصلاح درون و کسب صلاحیت و آمادگی بپردازند. از طرح شعارهای کلی عبور کنند و برنامه و طرح های عملی ارائه دهند، به مطالعه دستاوردهای دیگر کشورها بپردازند و در یابند اصلاح نظام آموزشی یا حل مشکل فقر در کشور کار بسیار دشوار و سهمگینی است و به چه پارامترهایی نیاز دارد.

۳. با حاکمیت درگیری جدی نداشتند و بلکه با شاهی که این چنین آن ها را در اداره امور مشارکت داده بود، همراه می شدند و او را در انجام برنامه های مفیدش حمایت می کردند.

۴. با اصلاح روابط میان حاکمیت و روحانیت، سایر نیروهای سیاسی نیز در مخالفت با حکومت تعدیل می شدند. در آن زمان بخش اعظم مردم پیرو روحانیت بودند و هر نیرویی با آن ها مخالفت می کرد منزوی می شد. نکته مهم دیگر اینکه وقتی حکومت دست از انحصارطلبی و دیکتاتوری برداشته و به مشارکت نیروی مردمی در حاکمیت تن درمی داد برای مخالفت با وی کمتر توجه منطقی پیدا می شد. به طور قطع جریان براندازی به آن گستردگی که راه افتاد ظهور نمی یافت.

۵. حاکمیت نیز به جای اینکه نیروی عظیمی را صرف سرکوب نیروهای مذهبی و سیاسی کند، در رقابت با آن ها می کوشید نیروی خود را صرف توسعه و پیشرفت کشور کرده و بخش هایی را که در اختیار دارد در بهترین وجه اداره کند.

۶. از سوی دیگر حضور روحانیون و نیروهای سیاسی منتقد در حاکمیت، موجب می شد حکومت وقت هم در برخوردهای خود با مردم و نیروها عاقلانه تر رفتار کند. به جای تحریک و تخریب احساسات مردم، بستر رشد و ارتقای فکری و فرهنگی آن ها را فراهم کند.

۷. برخی روحانیون که مخالف دخالت در سیاست و حکومت بودند، دلایل و نظریاتشان را مطرح کرده و اختلافات فکری میان روحانیون علنی و مطرح می شد و بخشی از نیروی آن ها صرف اندیشه ورزی و حل معضلات فکری درون روحانیت و ارتقای فکری آن ها می شد.

۸. با وارد شدن روحانیون و در پی آن نیروهای منتقد و سیاسی به کار اجرایی، مردم نیز با توانایی ها و کاستی های آن ها آشنا می شدند و حالت تقدس و تنزه آن ها نزد مردم تعدیل می شد. مطالبات و انتظارات مردم نیز از آن ها، حالت منطقی و معقول پیدا می کرد. آن همه هزینه داده نمی شد تا چهارده سال بعد انقلابی صورت گیرد و شاه مجبور به فرار از کشور شود.

اما اگر شاه مشی دیگری در پیش می گرفت و با مطالبات اعلام شده که در آن مقطع حداقلی بود، مسالمت آمیز و همدلانه برخورد می کرد چه می شد؟ طبق اعلام آیت الله خمینی، حداکثر دو وزارتخانه و دو ساعت برنامه رادیویی در اختیار روحانیت می گذاشت و از آن ها می خواست به وعده های خود عمل کنند. چه اتفاقی می افتاد؟



ب- کناره گیری روحانیت

۱. شاه مطالبات آیت الله خمینی را می پذیرفت و از روحانیون دعوت می کرد به میدان عمل بیایند، ولی آن‌ها از این کار خودداری می کردند. مسلماً در این صورت منتقدان حاکمیت بی‌منطق شده و محبوبیت و مقبولیت حاکمیت افزایش می یافت.

۲. حاکمیت در برابر هر انتقادی می توانست بگوید این گوی و این میدان، به این ترتیب باز هم از رادیکال شدن نیروهای آرمان گرا و تمامیت خواه پیشگیری می شد. پایه های حاکمیت محکم تر می شد و نیروهای منتقد منزوی و به منفی بافی متهم می شدند. باز هم زمینه ای برای انقلاب و سرنگونی حکومت وجود نداشت.

۳. با پذیرفتن مشارکت و پیگیری مطالبات، روحانیون مبارز در میان حوزویان مخالف خود منزوی و خلع سلاح می شدند. روحانیت غیرسیاسی تقویت می شدند و مناسبات جامعه به پیش از سال ۴۰ و حتی پیش از نهضت ملی کردن نفت برمی گشت که جامعه روحانیت در حوزه سیاست مستقیماً دخالت نمی کرد.

ج- مشارکت و موفقیت کامل روحانیت

۱. حالت دیگری که احتمال داشت پیش آید این بود که دو وزارتخانه فرهنگ و اوقاف و دو ساعت برنامه رادیویی به روحانیت واگذار می شد و آن‌ها هم با استفاده از نیروی انسانی کارآمد در اداره این امور توفیق حاصل می کردند.

۲. این حالت وقتی متصور بود که نیروهای

منتقد حاکمیت همه از این اقدام پشتیبانی و با روحانیون همکاری کنند. فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مدیران و متخصصین مستقل به یاری آن‌ها بشتابند و در سروسامان دادن به کارهای اجرایی و سازمان دهی ادارات روحانیون را یاری دهند. مشابه آنچه در ابتدای انقلاب رخ داد.

۳. تفاوتی که این تجربه با تجربه انقلاب ۵۷ داشت این بود که در تجربه انقلاب به دلیل حضور گروه های سیاسی مختلف و آنچه در سیر براندازی حاکمیت رخ داده بود، فضای خشونت، انتقام، تنش و تقابل در جامعه بالا بود، مطالبات حداکثری و انتظارات شتاب زده وجود

داشت، تضادهای پنهان شده در دوره سرکوب نمایان شد و دیدم آنچه شد، اما در تجربه سال ۴۳ هیچ یک از این عناصر وجود نداشت، بلکه با تعدیل حاکمیت و تعامل با نیروها، فضای مشارکت و تعامل و همدلی بر جامعه حاکم

می شد و چه بسا نیروهای سیاسی مسیری متفاوت با سیر پس از ۵۷ را طی می کردند.

۴. با ورود روحانیون و سیاسیون به حوزه اجرایی و مدیریت کشور، مسلماً آن‌ها نیز تغییر می کردند و با آنچه در سال های ۴۰ و ۴۱ بودند، فرق می کردند. شاه، درباریان، نخست وزیران و وزرا هم که با این اقشار در تماس و همکاری بودند متفاوت می شدند و رفتار و افکاری دیگر پیدا می کردند. جمله ای که شاه در سال ۵۷ گفت که صدای انقلاب شما را شنیدم و از این به بعد در چارچوب قانون اساسی عمل می کنم، بسیار دیر بود؛ آن موقع به اجرا گذاشته می شد، جواب مثبت می گرفت. تعدیل طرفین، جامعه ایران را برای

همزیستی مسالمت آمیز و مناسبات دموکراتیک آماده می کرد.

۵. چنانچه روحانیون و سیاسیون در اداره امور دو وزارتخانه موفقیت هایی پیدا می کردند و کارآمدی خود را نشان می دادند، دو اتفاق می توانست به وقوع بپیوندد: یکی اینکه دیگر بخش های حاکمیت نیز در رقابت با آن‌ها کارآمدی خود را افزایش دهند و موفقیت هایی کسب کنند که به نفع مردم و کشور بود و ایران آباد می شد؛ و دوم اینکه آن‌ها عقب می افتادند، طبیعی بود که جریان رقیب امتیازات بیشتری می خواست و می توانست یکی دو وزارتخانه ناموفق دیگر را مطالبه کند. این نیز اتفاق مثبتی برای کشور بود که بدون تنش و تغییر نظام و خونریزی، مدیریت کارآمد بتواند جایگزین ناکارآمد شود.

۶. در هر صورت باز هم نظام کشور و قانون اساسی ثبات بیشتری می یافت و هزینه چندان برای پیشرفت و آبادانی کشور نمی دادیم. نیروی عظیمی از جوانان و نخبگان صرف تغییر حاکمیت نمی شد، بلکه در

راه اعتلای وطن به کار می افتاد. خیل عظیمی از تولیدگران و نخبگان سیاسی - اقتصادی به همه کشورهای دیگر مهاجرت نمی کردند و همه برای سازندگی ایران تلاش می کردند. سلطنت هم مانند بسیاری از کشورهای دموکراتیک

به جای کنترل انتخابات مجلس شورای ملی و انتصاب نمایندگان ملت، به جای سرکوب نیروها و تقویت ساواک و به جای استبداد و دیکتاتوری که سرانجامش معلوم بود بر امور کشور نظارت عالیه داشت، مراقب حسن انجام امور بود و پدر سیاسی و معنوی جامعه می شد.

گذشته چراغ راه آینده

متأسفانه چنین درایت و عقلانیتی در حاکمیت آن زمان نبود و شد آنچه شد. برگزیده هم افسوس خوردن راه به جایی نمی برد. بهتر است با تجربه دیروز امروز گام بهتری برداریم. به گفته اغلب نخبگان از جناح های مختلف، امروز در نقطه حساس و مهمی از تاریخ پس از انقلاب قرار گرفته ایم. در چهار دهه گذشته نیروهای مختلف به شکل های گوناگون خود را نشان داده اند. بخشی بیرون حاکمیت بودند و بخشی در مقاطع زمانی خاص توانسته اند مدیریت کشور را به چنگ آورند. اکنون کارنامه همه پیش روی ملت باز است.

اصول گرایان در هشت سال پس از جنگ و نیز در هشت سال دولت نهم و دهم که سه قوه کشور را در اختیار داشتند، میزان کارآمدی خود را نشان دادند. کارنامه اصلاح طلبان هم در هشت سال دولت هفتم و هشتم و نیز دولت فعلی که یک یا گاه دو قوه را در اختیار داشتند قابل رؤیت است. برخی نیروهای منتقد و مخالف داخل و خارج کشور هم هستند که مدعی اند و بر اصول و آرمان های خود پافشاری می کنند. مردم هم ناظران بی طرفی هستند که سر در جریان در جست و جوی انتخاب راه آینده تأمل می کنند.

بیگانگان هم چهارچشمی وضعیت ما را رصد می کنند و در تلاش اند که از این نمد برای خود کلاهی بدوزند و از این سرزمین پر از

”
به گفته اغلب نخبگان از جناح های مختلف، امروز در نقطه حساس و مهمی از تاریخ پس از انقلاب قرار گرفته ایم. در چهار دهه گذشته نیروهای مختلف به شکل های گوناگون خود را نشان داده اند. بخشی بیرون حاکمیت بودند و بخشی در مقاطع زمانی خاص توانسته اند مدیریت کشور را به چنگ آورند. اکنون کارنامه همه پیش روی ملت باز است

نعمت، هرچه بیشتر لقمه چربی برای خود تأمین کنند.

کاری که می‌توان انجام داد؟

۱. گام اول، شناخت واقعی وضعیت: ما امروز صاحب دو وضعیت خیر و شر یا فرصت و تهدید هستیم. از یک سو ایران ما فرصت‌های مهمی دارد: منابع زیرزمینی متنوع و ارزشمند، آب‌وهوای چهارفصل هم‌زمان، خاک پهناور، نیروی انسانی متخصص و کارآمد، نسل جوان تحصیلکرده و سالمندان باتجربه، مردمی آبدیده با تجربه یک انقلاب و یک جنگ، ملتی وطن‌دوست و فداکار در حفظ میهن، تاریخی کهن و آثار به‌جامانده‌اش، طبیعتی متنوع از کویر تا جنگل، اقوام و مذاهب گوناگون که قرن‌ها کنار هم زیسته‌اند. از سوی دیگر با تهدیدهایی نیز روبه‌روست: مشکل کم‌آبی، زلزله‌خیزی، آلودگی هوای شهرها و ریزگردهای منطقه‌ای، مشکل بیکاری، فقر و تبعیض طبقاتی، مشکلات بخش کشاورزی، مشکلات بخش صنعت، مشکل واردات بی‌رویه و قاچاق، اقتصاد ربوی، مشکل ترافیک در شهرها، مشکل مصرف بی‌رویه آب، بنزین، برق، نان، مشکلات اخلاقی و فرهنگی، اختلافات فکری و عقیدتی، اقوام و مذاهب گوناگون، مسئله اعتیاد، مشکلات ازدواج و طلاق، مهاجرت، خرافات، مشکل زباله، مشکل تحریم و وابستگی به خارج و از همه مهم‌تر نارضایتی مردم.

۲. گام دوم، پاسخ صادقانه به یک پرسش: کدام نیرو برای حل این مشکلات برنامه مشخص، اجراشدنی و نیروی کارآمد کافی دارد؟ واقعیت این است که هیچ نیرویی به‌تتهایی قادر به حل مشکلات جاری نیست. بگذریم از آن‌ها که کاری به این مشکلات کمرشکن ندارند و ساده‌اندیشانه مدعی‌اند تنها راه نجات ملت، کنار رفتن عده‌ای و سپردن مصدر کارها به ایشان است که بعید است ملتی که این تجربه را یک بار در حیات خودش تجربه کرده بار دیگر آن را بیازماید.

سال ۱۳۸۰ به‌مناسبتی در محکمه قضائی افتخار

حضور یافتیم. بازپرس محترم سخت از برخی نوشته‌های دوستان برآشفته بود و جملاتشان را با اعتراض می‌خواند و از من پاسخ می‌طلبید. پس از قدری تأمل گفتم از اینکه وقت شما صرف این نوشته‌ها می‌شود متأسفم، درحالی که من در این فکرم که مشکلات جامعه ما

آن‌قدر گسترده و دامن‌گیر شده است که اگر رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب با مقام رهبری و کل نظام، با همیاری نیروهای منتقد مانند دکتر یزدی، مهندس سبحانی و آیت‌الله منتظری متفق و متحد شوند، چه‌بسا با سختی بتوانند بخشی از این مشکلات را حل کنند تا چه رسد به اینکه نیروی ما صرف حذف یکدیگر شود. برخی مثال‌ها و نگرانی‌ها را توضیح دادم، احساس کردم او هم قدری به فکر افتاد.

اکنون هفده سال از آن تاریخ گذشته است. در این سال‌ها نیز تجارب تلخ و شیرین بزرگی داشتیم. شاهدیم کسانی که می‌خواستند جهان را مدیریت کنند و خود را مدیران نورچشمی امام زمان و بقیه را خس و خاشاک می‌پنداشتند، چه به روز کشور و خودشان آوردند. ۷۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی کشور را از دست دادیم و امروز دلار چه جولانی می‌دهد!

۳. اکنون حدس می‌زنید برای مسئولان کشور چه پیشنهادی دارم و اگر جای ایشان بودم چه می‌کردم. فارغ از اختلاف‌های گرایش‌سیاسی، از همه نیروهایی که دغدغه ایران و آینده کشور را دارند یا حتی داعیه آن را دارند، یک به یک دعوت می‌کردم، هرکدام یکی از مشکلات کشور را بر عهده گیرند و برای حل آن با تمام توان اقدام کنند. برای این مهم اختیارات و امکانات لازم را نیز در اختیارشان قرار می‌دادم. به همه آن‌ها اعلام می‌کردم برنامه عملی و کارشناسی خود را برای حل آن معضل خاص ارائه دهند و

نیروی لازم و کارآمد را مشخص کنند و وارد میدان شوند. یا توصیه می‌کردم مناطق محروم مشخصی در اختیارشان گذاشته شود تا آنجا را به آبادانی و توسعه برسانند. دولت هم به‌جای کار اجرایی و مانع‌تراشی برای تولیدکنندگان مختلف، ناظر و پشتیبان طرح‌های عملی آنان باشد. از عقلا و دلسوزان خارج کشور هم برای انجام این اقدام ملی دعوت می‌کردم.

۴. با این حرکت همه نیروهایی که وقت و انرژی خود را صرف تخریب و حذف یکدیگر می‌کنند، برای آبادانی کشور به کار گرفته می‌شوند. با تکریم هم‌وطنان ایرانی به نبرد با تحریم بیگانه می‌رفتم. در این مسیر هر نیرویی به‌جای لاف زدن و شعار

دادن، در عمل تمامی توان خود را برای ساختن گوشه‌ای از کشور به کار می‌گیرد. مدعیان بی‌کفایت در عمل شناخته می‌شوند و در صورت صداقت، به اصلاح خود و کسب صلاحیت می‌پردازند. امید در دل مردم زنده می‌شود. یک عزم ملی برای ساختن میهن شکل می‌گیرد.

۵. به‌نظر می‌رسد در آن شرایط، سکه و دلار قدری از رونق افتاده و ارزش نیروی انسانی دوچندان می‌شود. کشور مسیری دیگر را پیش خواهد گرفت. شاید این هم مصداقی از اقتصاد مقاومتی باشد.

نیروهایی که تمام توانشان را صرف تخریب و افزایش رقیب و میج‌گیری از او می‌کنند که دائم یأس و نومیدی را به جامعه تزریق می‌کنند، در یک رقابت سالم قرار گرفته و نیروی خود را برای هرچه بیشتر ترقی و تعالی کشور به کار می‌گیرند. همگان شاهدند به‌جای پراکنش یأس و نومیدی در جامعه، بارقه امید و تلاش گسترش می‌یابد.

۶. برای انجام این مهم، قوانین و آیین‌نامه‌های لازم را هم تدوین می‌کردیم تا وظایف و اختیارات همه مشخص بوده و طبق برنامه پیش برویم.

۷. به‌یاد دارم در سال‌های اول جنگ که آیت‌الله خامنه‌ای ریاست‌جمهوری را بر عهده داشتند، با تکی چند از دوستان خدمت ایشان رسیدیم. گلایه‌ای شد از اینکه در جبهه‌ها، مانع حضور برخی نیروها می‌شوند. ایشان فرمودند در جبهه‌ها نمی‌شود انحصار ایجاد کرد، هرکس آزاد است از وطن خودش دفاع کند، نباید جبهه دفاع و مبارزه با دشمن را به افراد خاصی منحصر کرد. من از این سخن الهام گرفتم. با توجه به اینکه اکنون دشمنان جنگ را به میدان اقتصادی، فرهنگی و مدیریتی کشور کشانده‌اند، تنها باید اجازه دفاع به همه اقشار ملت داده شود، بلکه از همه نیروها دعوت کرد در این جبهه حضور یافته و سنگری برگزینند و به تحکیم مواضع درونی کشور پردازند.

تجارب زیبا

حیف است همین‌جا گفته نشود، مستقل از دولتمردان و حاکمان در همین شرایط که برخی بسیار نومیدانه به آینده می‌نگرند، با همه محدودیت‌ها و موانع بسیار، کسانی هستند که منتظر دعوت مسئولان ننشسته‌اند، آستین‌ها را بالا زده و در جای‌جای این کشور بزرگ به اصلاح گوشه‌ای از ناهنجاری‌ها و آسیب‌های موجود همت گماشته‌اند. در قالب تشکل‌های خیریه، سازمان‌های مردم‌نهاد، حتی بی‌نام‌ونشان، بی‌مزدومنت، تمامی توان خود و اطرافیان‌شان را به کار گرفته‌اند تا سنگی از میان راه بردارند. اغلب آن‌ها هم در محدوده کار خود موفق بوده‌اند. این تجربه صرفاً به بازپروری یک فرد آسیب‌دیده محدود نمی‌شود، پرورش نیروی انسانی کارآزموده، مهارت‌هایی که افراد در این مسیر می‌آموزند و بسیاری نتایج دیگر از ثمرات کار آن‌هاست. بازخوانی تجربه زیبای آن‌ها در کنار زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که بیشتر به چشم می‌آید، می‌تواند چشم‌اندازی نوین را برای جامعه ما به ارمغان آورد. ■

توسعه موزون و میزان جذب نخبگان

ضرورت کارکردی جذب نخبگان در توسعه یافتگی و پیگیری روند تاریخی آن در تاریخ معاصر ایران

با توجه به شرایط ویژه مملکت ما و دور جدید تحریم‌ها و ائتلاف امریکا، اسرائیل، عربستان و امارات علیه ایران ضرورت دارد به‌طور جدی به اقتصاد مقاومتی و حتی اقتصاد جنگی بیندیشیم؛ بنابراین ایجاب می‌کند مسئولان و طراحان راهبردی با عزمی راسخ به جذب اندیشمندان و نخبگان بپردازند. باشد که با همبستگی ملی ایران، ایران بماند و ایرانیان سربلند. چشم‌انداز ایران مطالعه مقاله علیرضایی زبان را توصیه می‌کند.

مقدمه

علیرضایی زبان

از ورود نخبگان جدید و تحصیلکرده حامل اندیشه‌های جدید ممانعت به‌عمل آمد (شجیعی، ۱۳۸۴). برای مثال بررسی وضعیت تحصیلی نمایندگان دوره اول و دوم مجلس مشروطه نشان می‌دهد از میان ۱۵۴ نماینده مجلس تنها ۱۹ نماینده از تحصیلات جدید لیسانس و دکترا برخوردار بودند. بررسی وضعیت تحصیلی نمایندگان دوره اول تا پنجم نشان می‌دهد بیش از ۷۸ درصد نمایندگان مجلس تحصیلات قدیم، متوسطه و ابتدایی داشتند و تنها بخش اندکی از این نمایندگان تحصیلات جدید و عالی داشته‌اند. همچنین بررسی سابقه خانوادگی نخست‌وزیران دولت‌های پس از انقلاب مشروطه، بین سال‌های ۱۲۸۶-۱۳۰۴، نشان می‌دهد که ۴۷ درصد وزیران از خانواده‌های بزرگ مالکان، ۱۸ درصد از ملاکان متوسط، ۷/۷ درصد از شاهزادگان درباری، ۱۰/۲ درصد از خانواده روحانیون بوده‌اند و تنها ۶/۲ درصد از وزیران از خانواده‌های با مشاغل تخصصی عالی بوده‌اند (شجیعی، ۱۳۸۴)؛ بنابراین، با وجود با نهاد سازوکار نهادی، بهره‌مندی (انتخابات) و کاربست نخبگان پس از انقلاب مشروطه، همان سروران اجتماعی و تارمانند پیشین (به‌تعبیر میگدال) از بیشترین سهم و میزان مشارکت در ساختارهای جدید قدرت و نظام تصمیم‌گیری برخوردار بودند و صاحبان مشاغل آزاد و تخصصی، روشنفکران مستقل و افراد تحصیلکرده کمترین سهم را در فرآیند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری داشته‌اند. بدین ترتیب در این دوره، دولت و جامعه به شکل قابل توجهی خود را از قدرت و قابلیت نهادی نخبگان تحصیلکرده محروم ساخت.

دوره سلطنت رضاشاه

رضاشاه نیز در سال‌های نخست سلطنت (۱۳۰۴ تا ۱۳۱۰) اگرچه بر اهمیت و ضرورت نخبگان جامعه واقف بود و کم‌وبیش از اندیشه و عمل آن‌ها در توسعه اقتصادی، آموزشی و بوروکراسی بهره می‌برد، ولی در دوره دوم سلطنت ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ با افزایش روند تراکم قدرت سیاسی بر طبل خودکامگی کوبید؛ مجلس‌ها شکل فرمایشی به خود گرفتند (رجوع شود به عاقلی ۱۳۶۹؛ طلوعی، ۱۳۷۲؛ گلشانیان، ۱۳۵۶؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۲)، هیئت دولت و وزیران با انتخاب شخص شاه انجام می‌شد و تعدادی از نخبگان سرآمد همچون تیمورتاش، داور، اسعد بختیاری، عبدالحسین دیا، سرتیپ نخجوان و پولادین را بازداشت کرد و سپس به قتل رساند. یحیی دولت‌آبادی (۱۳۶۲) در کتاب حیات یحیی درباره فرمایشی بودن انتخابات مجلس در این دوره می‌نویسد:

«نمایندگان مجلس هفتم به بعد، بدون استثنا اول باید رضایت دربار پهلوی را تحصیل کنند و شنیده می‌شود که هر یک مبلغ معینی هم در خفا باید به وزیر دربار (تیمورتاش) بدهند و شرط معین را هم که رأی دادن به هر لایحه‌ای که از طرف دولت بیاید به مجلس، بدون اعتراض تقبل کنند، آنگاه نام آن‌ها در داخل فهرست نمایندگان در آن دوره شده، با تعیین آنکه از چه محل انتخاب شوند و آن فهرست به دست نظمی‌مركز و ولایات داده شده، آن‌ها هم تکلیفشان معین است

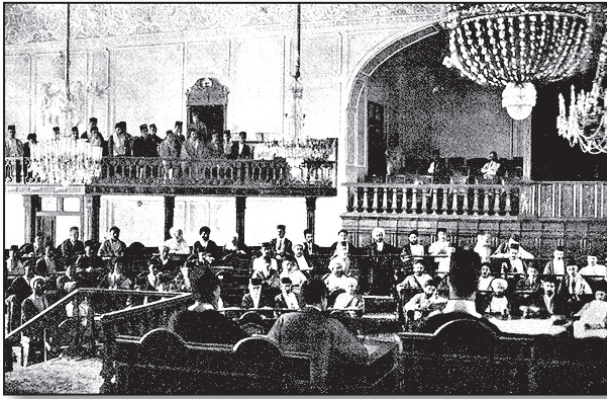
اندیشمندان سیاسی و اجتماعی همواره بر این نکته توجه و تأکید دارند که یکی از شروط ثبات و توسعه‌یافتگی هر جامعه‌ای، توانایی دولت یا حکومت در بهره‌مندی و کاربست نخبگان در جامعه است. بهره‌مندی و کاربست نخبگان زمینه بروز خلاقیت، ابتکار و نوآوری را فراهم می‌سازد و از تصلب فکری در جامعه ممانعت به‌عمل می‌آورد. علاوه بر این، بهره‌مندی نخبگان و به کار بردن آن‌ها در حوزه‌های مختلف، مانع تراکم قدرت سیاسی و اقتصادی و بروز تصلب ساختاری و بن‌بست سلسله‌مراتب اجتماعی می‌شود که از مهم‌ترین شروط بروز نارضایتی‌های جمعی و ظهور رخدادهای بی‌ثبات‌کننده سیاسی در یک جامعه هستند. علاوه بر این بهره‌مندی و کاربست نخبگان و گردش دوره‌ای آن‌ها از بروز تضاد و کشمکش بین نخبگان سیاسی جلوگیری می‌کند و امکان همدلی، همفکری، همگامی و همکاری را در بین نخبگان و در جامعه فراهم می‌سازد.

مایکل مان (۱۹۸۶) و جونل میگدال (۱۹۸۸) بر این باورند یکی از مهم‌ترین وجوه دولت‌های قوی، توانایی سیاسی آن‌ها؛ یعنی توانایی جذب نخبگان و به کار بردن آن‌ها در جامعه است. در این معنا هرچه دولت توانایی بیشتری در جذب و به کارگیری نخبگان داشته باشد، از توسعه علمی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در پی آن نظم اجتماعی مطلوب برخوردار می‌شود و در غیاب این توانایی از این فرصت‌ها محروم خواهد شد.

بررسی تاریخ معاصر ایران از این منظر، حاکی از این امر است که تمامی دولت‌های پیش و پس از انقلاب مشروطه تاکنون (عمدتاً به علت نوع ساختار قدرت سیاسی در ایران، ضعف حاکمیت قانون، فرهنگ سیاسی آمیخته با سوظن و بدبینی) ضعف جدی در بهره‌مندی و به کارگیری نخبگان در حوزه‌های مختلف اجتماعی و بدین ترتیب خود را از یکی از لوازم ثبات و توسعه‌یافتگی با کارکردها و کارویژه‌های پیش گفته محروم کرده‌اند.

دوران قاجار

پیش از انقلاب مشروطه، شاه و دربار، رؤسای ایلات و خوانین محلی و روحانیون تنها سروران اجتماعی یا نخبگان موجود در جامعه بودند. دولت ضعیف قاجار به دلیل قدرت استبدادی و فقدان سازوکار نهادی‌گزینش و انتخاب نخبگان نه تنها امکان بهره‌مندی، جذب و کاربست آن‌ها را نداشت، بلکه امرانه و عامدانه وجود هیچ‌یک از نخبگان جامعه را نمی‌پذیرفت که بر ضرورت حاکمیت قانون، تحدید دولت به حدود معین و تنظیم دولت تأکید می‌کردند (برای نمونه میرزا ملکم خان) پس از انقلاب مشروطه نیز اگرچه سازوکار نهادی انتخاب و گزینش نخبگان - انتخابات - در ایران پا نهاد، اما به‌علت قدرت سیاسی و اقتصادی سروران اجتماعی (خوانین محلی و رؤسای ایلات بزرگ، مالکان، روحانیون، درباریان و خاندان سلطنتی) همان صورت‌بندی نخبگانی پیش از مشروطه بازتولید شد و



انتخابات مجلس اول «صنفي» بود. يعني فقط شش گروه مشتمل بر: ۱- شاهزادگان و قاجاريان ۲- علما و طلاب ۳- اعيان و اشراف ۴- تجار ۵- ملاکان و فلاحان و ۶- اصناف- حق رای داشتند.

به شکل فرمایشی و دخالت شاه در گزینش نمایندگان مجلس می نویسد: «در دوره بیست و یکم انتخابات مجلس که در زمان نخست وزیری اسدالله علم برگزار شد، به دستور شاه کمیسیون سه نفره ای با شرکت علم، حسنعلی منصور و من [فردوست] برای انتخاب نمایندگان مجلس تشکیل شد. در انتخابات فرمایشی مذکور، تنها نام کسانی که در کمیسیون مذکور تصویب شده بود از صندوق آرا بیرون آمد. در این انتخابات احزاب و گروه های ملی حضور نداشتند». علاوه بر این، نخست وزیران و هیئت دولت به شکل گسترده ای باید به تأیید شاه می رسیدند. بدین ترتیب، انتخابات، تنها سازوکار نهادی بهره مندی، جذب و کاربست نخبگان در جامعه، به یک آلت دست سیاسی تبدیل شد و دولت و جامعه را از مزایا و مواهب نخبگان توسعه گرایی محروم کردند که درک و تلقی دقیق تری به توسعه همه جانبه و چندبعدی، نسبت به شاه داشتند. بدون تردید انقلاب سال ۱۳۵۷ یکی از پیامدهای نادیده گرفتن و محرومیت نخبگان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه در فرآیند تصمیم گیری و سیاست گذاری کشور بود. وجود نابرابری سیاسی و اقتصادی و تصلب ساختاری نیز نقش مهمی در پیشبرد جامعه به سوی دگرگونی و استحاله ساختاری (انقلاب) داشت.

دوران انقلاب اسلامی

انقلاب ۱۳۵۷ نیز به خلاف عادت با رویه و سنت پیشین تبدیل نشد. نخستین اقدام انقلابیون در سال های نخست تکیه بر اریکه قدرت، فاقد تحدید و نهادسازی های متعدد در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی بود. یکی از نهادهای پدیدار شده، شورای نگهبان بود که وظیفه نظارت بر قوانین مجلس شورای اسلامی و تأیید صلاحیت نامزدهای تمامی انتخابات سراسری کشور را بر عهده داشت. در تمام سال های پس از انقلاب، نهاد مذکور نیز از طریق تفسیر قانون اساسی به نظارت استصوابی، امکان مشارکت سیاسی را از جامعه گرفت و همچنین فرصت تنوع نخبگان که احتمال درکی عمیق از توسعه یافتگی همه جانبه و حکمروایی نیک داشتند از جامعه محروم شد. بروز امتناع فکری و تصلب ساختاری (نابرابری سیاسی و اقتصادی) در چنین شرایطی اجتناب ناپذیر و بدهی است که البته در صورت شرایط خاصی [از قبیل ضعف دولت در تحمیل نظم و ایجاد بسیج سیاسی] می تواند زمینه بروز اشکال عمده بی ثباتی سیاسی را فراهم کند که مانع اصلی توسعه یافتگی است. بدین ترتیب، روند فوق الذکر در قالب و شکل نهادی جدیدی در این سال ها با نهاد و مانعی جدی بر سر راه اندیشه و عمل توسعه گرایانه نخبگان قرار داد.

در خاتمه اینکه، دولت های دموکراتیکی که واجد حکمروایی مطلوبی هستند، توانسته اند از طریق بهره مندی و جذب نخبگان و نیز استفاده از قدرت و قابلیت های آنها در مقام نظر و عمل، با کنار نهادن ویژگی های انتسابی آنها از قبیل نژاد و مذهب و تأکید و توجه به ویژگی اکتسابی، دولت و جامعه را به سوی تغییر و توسعه همه جانبه و ایجاد نظم مطلوب فراگیر، همدلانه، عادلانه و پویا سوق دهند. بی مناسبت نیست گفته شود در انتخابات میان دوره ای امریکا، علی رغم سیاست های مهاجرستیز دولت ترامپ سه امریکایی ایرانی تبار در انتخابات ایالتی وارد چرخه مدیریت داخلی این کشور شدند. امید است جمهوری اسلامی ایران نیز گام و جهش چشمگیری در جذب فرهیختگان در این راستا بردارد. ■

و همه چیز در دست خودشان و کارکنان مخصوص است که دارند. نظمیها در موقع انتخابات، دارالتحریری تشکیل داده، هزارها اوراق مطابق فهرست دولت، نویسنده، حاضر می گذارند و آنها را توسط سردهسته ها به افراد که در صندوق انتخابات بریزند (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۴۰۴).
مخبرالسلطنه که مدت شش سال نخست وزیر هیئت دولت در دوره رضاشاه و از افراد معتمد وی نیز بود نیز در کتاب خود خطرات و خطرات درباره گزینش کردن وزرا و دخالت گسترده رضاشاه در امور دولتی می نویسد:
«در دوره پهلوی، هیچ کس اختیار ندارد، تمام امور باید به عرض شاه برسد و به آنچه فرمایش می رود رفتار شود... عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند...»

احمد متین دفتری (از نخست وزیران دوره پهلوی اول) درباره ضعف پهلوی اول در ایجاد بهره مندی و به کارگیری نخبگان سیاسی می نویسد:
«از دوره هفتم مجلس، رژیم دیکتاتوری بر قوه مقننه استیلا یافت و برای انتخابات لیست دولتی معمول گردید و این ترتیب تا سال ۱۳۲۰ ه. ش دوام یافت. شاه مخالفان رژیم خود را تدریجاً کنار گذاشت، لیکن برای تنظیم لیست انتخاباتی به وسایل مختلف راجع به اشخاص مورد اعتماد مردم ولایات تحقیق می کرد و غالباً نامزدها را از بین بازرگانان و ملاکین و صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان محل برمیگزید. جوانان و مستخدمان تحصیل کرده و فعال را هرگز برای وکالت مجلس قبول نمی کرد و آنها را برای خدمات دولتی ترجیح می داد. اشخاصی که در لیست قرار می گرفتند تکلیفشان معلوم بود. یک دینار مخارج انتخاباتی نداشتند که بعد مجبور باشند مخارج را به اضعاف به اضافه سود گزاف در زمان وکالت دریابورند. تکلیف داوطلبان دیگر هم معلوم بود، دیگر فعالیتی نمی کردند...» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۳۴۳).

نکته بااهمیت اینکه، در این دوره ترکیب طبقاتی مجلس تغییر چندانی نیافت. بیش از ۸۴ درصد نمایندگان از بین زمینداران و ملاکان بزرگ، اعیان محلی و تجار مرتبط با دربار بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۲) که این امر نیز دلالت بر ضعف دولت در جذب نخبگان در نظام تصمیم گیری و سیاست گذاری کشور داشته بنابراین رضاشاه از طریق جایگزین ساختن خود در مرکز ثقل نظام تصمیم گیری و سیاست گذاری کشور به جای نخبگان جامعه، توسعه آمرانه و تقلیل یافته (ناموزون) را پی گرفت که اگرچه به پیشرفت های حداقلی در حوزه های اجتماعی و اقتصادی دست یافت و نظم و ثبات سیاسی و اجتماعی را از طریق کاربست زور فراهم آورد، ولی چنان که گفته شد توسعه مذکور ناموزون و تقلیل یافته بود و نظم مذکور مقبولیت اجتماعی، فراگیر، همدلانه و عادلانه نداشت. در واقع این رژیم علی رغم داشتن نهادهای نسبتاً کارآمد، به علت ضعف در بهره مندی نخبگان جامعه و استفاده آنها در مقام نظر و عمل و همچنین ضعف در ایجاد مشارکت آزادانه توده های اجتماعی، فاقد پایگاه طبقاتی قدرتمند و پشتیبان اجتماعی نیرومند بود و مبتنی بر بنیان های مدنی نداشت.

دوره سلطنت محمدرضاشاه

این روند نه تنها در دوره سلطنت پهلوی اول، بلکه در دوره سلطنت پهلوی دوم نیز ادامه داشت. به استثنای سال های آزادی سیاسی نسبی دوره نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، تزلزل و بی ثباتی دولت ها پس از سقوط رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) که انتخابات مجلس با دخالت های اندک شاه و دربار انجام می شد و نخست وزیران و هیئت دولت از استقلال نسبی سیاسی در برابر شاه برخوردار بودند، در سراسر سال های پس از کودتای ۱۳۳۲ که با اوج گیری قدرت سیاسی و اقتصادی شاه همراه بود، رویه پیشین ضعف دولت در به کارگیری نخبگان در حوزه های مختلف جامعه استمرار یافت. شاه به مرور به یگانه مرجع نظام تصمیم گیری کشور تبدیل شد و با دور زدن قانون اساسی در مجلس مؤسسان سال ۲۸ با امکان انحلال مجلس های سنا و شورا دست یافت که مطابق با قانون اساسی مشروطه نهادهای تصمیم گیر و سیاست گذارند. بسان دوره سلطنت رضاشاه، انتخابات شکل نمایی به خود گرفت و شاه با سرکوب جریان ها و گروه های سیاسی به تأسیس احزاب دولتی تمامیت خواه اقدام کرد که ظاهراً نمایندگی همه طبقات اجتماعی را بر عهده داشتند.
حسین فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی درباره برگزاری انتخابات

درباره آزادی، سوسیال دموکراسی و اصلاح طلبی

کوهیار گردی

«آنان می خواهند چیزی را که به عنوان زیور طبیعت بشری به دور افکنده اند، در مقام ارزشمندترین زیورها از آن خود سازند»

مارکس، در ستایش مطبوعات آزاد

می کنیم. به دو دلیل: نخست آنکه متد ایشان در مقاله، مورد بحث و جدل ما نیست و فرض را بر صحت فرآیند تحلیلی ایشان مبتنی بر ابزار و روش هایی مانند روش پیمایشی، مدل Political Compass، نرم افزار Spss، چولگی، آزمون t، آزمون لورن، فرض های H₀ و H₁ می گذاریم؛ و دوم این که علم آمار و تحلیل پیمایشی و مانند آن، علوم و ابزاری واسطه و میانه است برای رسیدن به خروجی مشخص یا مفروض، به عبارت دیگر ما از این ابزار استفاده می کنیم تا در محیط عینی به داده ها و نتایج معین یا دست کم معتبری برسیم که اصلی ترین خروجی نویسنده برای ما نگرش سوسیال دموکرات در میان اصلاح طلبان است. از دیگر سو مقاله تنها نقشی توصیفی و آماری ارائه

داده است و با وجود نتیجه نسبتاً عجیب آن به هیچ عنوان به تحلیل و تفسیر داده ها از زاویه تاریخی، اقتصاد سیاسی و حتی بستریهای شکل گیری نتیجه مورد ادعا نپرداخته است. حال آنکه از نویسنده محترم هم به دلیل تحصیلات، گرایش و فعالیت های سیاسی ایشان و هم ارائه پیشنهاد بابت تبادل نقد انتظار می رفت و می رود که مشخصاً از چرایی و زیربنای تولید فرض مورد ادعای خویش بگوید، در غیر این صورت به دست دادن میزانی از آمار و توصیف، بی آنکه مبنا و پیشینه آن مشخص و کیفیت و امکان صحت آن در عرصه عینی بررسی شود، تنها بحثی انتزاعی را آن هم در حد فرم و مقداری داده آماری به میان خواهد کشید. مسئله ای که نه مدنظر این جدال قلمی خواهد بود و نه طبیعتاً غایت مدنظر جواد اطاعت است؛ بنابراین با اجتناب از ورود به مباحث شکلی، به ماهیت و ادعای مستخرج از مقاله خواهیم پرداخت. گرایش به قرائتی از چپ در میان برخی فعالان مذهبی به ویژه ملی-مذهبی ها امری جدید نیست، در پیش از انقلاب نیز تأثیرات و رگه های نوعی از چپ دوستی در میان افکار شریعتی، پیمان و حتی مرحوم طالقانی هویدا بود و این روند تاکنون در نشریاتی مانند ایران فردا مشخص و مورد ادعای این طیف هاست، اما چرا اخیراً بر اساس مقالات و یادداشت هایی از این دست، اقبال عمومی طیف اصلاح طلب به اندیشه های چپ و سوسیال دموکراسی فزونی یافته است؟ آیا

آقای جواد اطاعت در شماره ۱۰۹ نشریه چشم انداز ایران در یادداشتی و با استناد به پرسشنامه ای که در اختیار فعالان کمیته های مرکزی احزاب اصلاح طلب قرار گرفته (هجده خانم و نوزده آقا) به این نتیجه رسیده بودند که از میان این افراد (عمدتاً وزیر، معاون رئیس جمهور، نماینده مجلس و معاون وزیر)، اصلاح طلبان به به لحاظ فکری و اقتصادی نزدیک ترین ارتباط را به سوسیال دموکراسی داشته و گرایش اصلی آنان به دموکراسی و آزادی خواهی است.

در پاسخ بنده به نشریه گرامی چشم انداز ایران و پیرو آن پاسخ آقای اطاعت، اصل مقاله که در فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت های سیاسی و بین المللی دانشگاه شهید بهشتی به چاپ رسیده بود، برایم ارسال شد. خوانش این مقاله تغییر چندانی در کیفیت مقاله ام ایجاد نکرد، چرا که به طور خلاصه: مقاله یاد شده با عنوان کامل «سنجش گرایش به عدالت و آزادی در جریان های فکری ایرانی با استفاده از مدل Political Compass»، برخلاف عنوانش تنها به گرایش فکری اصلاح طلبان ایران (دوم خرداد یا جناح چپ حاکمیت) می پردازد و نویسنده با پرسش هایی به نشست فعالان کمیته های مرکزی احزاب اصلاح طلب رفته و سپس با استفاده از ابزار و نرم افزارهای آماری و ریاضی که تحلیل و معرفی آن ها بخش اعظم مقاله را تشکیل می دهد فرض خود را بر گرایش سوسیال دموکرات در میان احزاب اصلاح طلب به اثبات رسانده است. بخشی از مقاله نیز درباره معرفی و مفهوم حزب، تقسیم بندی آن ها به راست و چپ و چند نمونه و مثال اختصاص یافته است. در بخش کوچک دیگری نیز به اصلاحات در ایران پرداخته و یک تقسیم بندی ارائه داده است. از یک سو ما از بحث درباره بخش بزرگ مقاله؛ یعنی مباحث آماری و تحلیل ریاضی صرف نظر

”
گرایش به قرائتی از چپ در میان برخی فعالان مذهبی به ویژه ملی-مذهبی ها امری جدید نیست، در پیش از انقلاب نیز تأثیرات و رگه های نوعی از چپ دوستی در میان افکار شریعتی، پیمان و حتی مرحوم طالقانی هویدا بود و این روند تاکنون در نشریاتی مانند ایران فردا مشخص و مورد ادعای این طیف هاست، اما چرا اخیراً بر اساس مقالات و یادداشت هایی از این دست، اقبال عمومی طیف اصلاح طلب به اندیشه های چپ و سوسیال دموکراسی فزونی یافته است؟

امکان استخراج سیاست‌های چپ از آرا و کارکرد اصلاح‌طلبان و طیف‌های نزدیک به آنان قابل استخراج است؟ می‌خواهیم در این یادداشت به این موضوع بپردازیم که چگونه این گزاره‌ها نادرست و چگونه برخی مفاهیم در دست این طیف قلب می‌شود:

۱- در ابتدا کمی درباره این روزهای اصلاح‌طلبی بحث کنیم: لوزه و سپس خانه‌تکانی بزرگ اصلاح‌طلبان ایرانی پیش از حوادث زمستان ۱۳۹۶ آغاز شده بود. اشتباه از آب درآمدن تحلیل‌ها، عدم قدرت پیش‌بینی وقایع، ریزش مردمی و حتی آن طیفی که بدان خاکستری اطلاق می‌شد از بدنه جریان اصلاح‌طلبی و در واقع عدم امکان و کفایت نسخه‌های اصلاح‌طلبی برای حال و روز کشور، این طیف را برخلاف میل به دو راهکار اصلی وامی‌دارد: در ماه‌های اخیر و به‌ویژه در آغاز سال ۹۷ می‌توان با کمی درایت و تیزبینی درک کرد که فعالان اصلاح‌طلب و نزدیکان آنان در ذیل برخی اصول مشترک گرد آمده‌اند، آن‌ها اینک خیلی روی نام اصلاح‌طلبی تأکید ندارند؛ گرایش‌هایی که تا پیش از این نیز وجود داشته، اما اینک می‌توانند با اجماع طیف‌هایی از نهضت آزادی، ملی-مذهبی‌ها و حتی بخشی از احزاب و افراد نزدیک به کارگزاران به نام‌های دیگری شناخته شوند. این عنوان و رویکردهای تازه به دو جهت می‌تواند برای آنان سودمند باشد: نخست اجماعی از نیروهایی با پیشینه و بینش مذهبی که از این طریق می‌توانند با تقویت جبهه، بخش بزرگی از جامعه را به جهت زمینه‌های مذهبی جذب کنند؛ و دوم با اجتناب از به‌کار بردن نام اصلاح‌طلب که در این چند ماه کمرنگ و ضعیف شده؛ هویتی صوری به خود می‌بخشند، اما این عنوان نو کفایت نمی‌کند، اصلاح‌طلبان دیروز که اکنون خود را با اصطلاحاتی راهبردی مانند تحول‌خواهی، اصلاح‌گری و امثال آن معرفی می‌کنند، به محتوایی نو و البته در این روزهای پیچیده و تعیین‌کننده، به جذب نیروهای مردمی نیاز دارند.

نظر به خلأ و پشتوانه و پایگاه اصولی اقتصادی، اینک اندیشه‌های چپ می‌تواند مفر و راهی بخش باشد؛ چپ علمی می‌تواند پوشش‌دهنده، تجویز و درمان‌گر خواست اصلی مردم؛ یعنی معیشت و نابرابری اقتصادی باشد؛ بنابراین پناه گرفتن پشت سنگر چپ و اشکال نوین آن مانند سوسیال‌دموکراسی می‌تواند پوششی برای جذب نیرو و البته خلأ تئوریک باشد.

اما بنا به دلایلی که خواهد آمد اصلاح‌طلبان نمی‌توانند



سوسیال‌دموکراسی واقعی و چپ راستین باشند، بنابراین برنامه این گونه پیش می‌رود که آنان با قلب مفاهیم، مصادره به مطلوب می‌کنند و با ارائه تفاسیر مخدوش تاریخی و تحلیل‌های غیرعلمی و با آمیختن مفاهیمی مانند عرفان، وحدت و صلح که همیشه برای توده ایرانی جذاب بوده، واقعیت را به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهند تا هم از عناوینی اصیل استفاده کرده باشند و هم در پناه آن مفاهیم مقبول خویش را به خورد مخاطب مشتاق اما نه‌چندان آگاه دهند. روندی که در صورت عدم افشا و آگاهی‌رسانی در آینده سبب‌ساز مشکلات و انحرافات اعتقادی، سیاسی و اجتماعی خواهد شد. ما در ادامه با در نظر گرفتن نقطه ثقل اصلاح‌طلبان، تناقضات و عدم امکان وحدت و اتصال این طیف‌ها به سوسیال‌دموکراسی را تشریح می‌کنیم.

۲- آغاز بحث از تعریف سوسیال‌دموکراسی خواهد بود: سوسیال‌دموکراسی شاخه‌ای منشعب و ملهم از مارکسیست که بدیل حاکمیت‌های

کمونیستی بسته مانند شوروی قرار می‌گیرد و با تکیه بر رفاه و تأمین اجتماعی بازار و تأکید بر کنترل دولت بر لجام گسیختگی بازار به وجه دموکراسی و آزادی به شکل مطلق به‌ویژه در ابعاد حقوق بشر، آزادی‌های فردی و محیط زیست تأکید دارد؛ اما در مقابل اندیشه‌های اصلاح‌طلبی به قرارتی از حاکمیت دینی معتقدند، این وضعیت را در دو حالت می‌توان بررسی کرد: وضعیت نخست مورد شایع و معلقی که طرفداران این طیف‌ها سخن از اصلاح‌گری و

تکنرگرایی را به میان می‌آورد بی‌آنکه «در عمل» تکلیف دین‌باوری را در عرصه عمومی یا در طریق حصول خود به اهدافشان مشخص کنند، به عبارت دیگر مجموعه سخنان و آرای آنان خلاصه در نقد وضعیت موجود و ارائه ذهنیاتی از مدل دلخواه شده، بی‌آنکه بر طریق زبان علم و به‌ویژه علم سیاست، چارچوب، روش، وسایل و چشم‌انداز آن را در عمل مشخص کنند، زبان علم سیاست زبان صراحت، برنامه‌های مدون و فرمول‌های مشخص است، وگرنه آمیختن اوهام و آرمان‌ها با مسائل سیاسی نهایتاً به افکار فردی مانند شریعتی ختم می‌شود که بحق نیای این طیف بوده: آمیخته‌ای از عرفان، مذهب، شرق‌باوری، گرایش به غرب، تمایل به چپ و در مجموع معجونی که جز امکان تفسیرهای گوناگون را به دست نمی‌دهد بی‌آنکه عملاً امکان پیاده‌سازی در عرصه عمومی و سیاسی داشته باشد؛ و حالت دوم حرف کسانی مانند عبدالکریم سروش است که او نیز بر گردن جریان اصلاح‌طلبی از آغاز انقلاب فرهنگی، مؤسسه کیهان و سپس کبان حق آموزگاری دارد. در زبان مبهم و آغشته به عرفان و اشراق او که گاهی حتی از هگل آغاز شده و به امام محمد غزالی می‌رسد، دموکراسی دولت تکنرگرایی است که آزادی کلیه ادیان و رفتارهای مذهبی را به رسمیت بشناسد و این تعریفی مبنایی برای طیف‌های یادشده است. شاید در نگاه نخست و گذرا متوجه خلأ و آسیب‌های این دید نشویم، اما با کمی دقت می‌توان متوجه شد وقتی سخن از آزادی ادیان است، مفهوم مخالف آن جلوگیری و انسداد برخی رفتارها و عقاید و اجرای اعمال غیرمذهبی است که می‌تواند دایره بزرگی از عقاید و حقوق شخصی و سیاسی را در برگیرد، به عبارت دیگر در این حاکمیت مردم آزادند، منتها در چارچوب اصول و قواعد یکی از ادیان رسمی و اعلام‌شده و مناطق بزرگی غیر از آن به‌لحاظ تئوری مردود و در عمل ممنوع و احتمالاً مجرمانه خواهد بود. اکنون روشن است که در عرصه دموکراسی سوسیالیستی که خواهان آزادی نوع بشر فارغ از هر صفت انضمامی ست، با این دست تفکرات تا چه اندازه فاصله و در عمل ستیز وجود دارد. در مقابل نیز اصلاح‌طلبان و تئوریسین‌های آنان و حتی برخی ملی-مذهبی‌ها نیز در این ابهام مقصرند، زیرا هیچ‌گاه پاسخ درستی درباره این تناقض آرا بروز نداده‌اند، زیرا اگر دموکراسی به‌معنای جهانی آن موردنظر است، نقش و تأثیر و حدود دین در این عرصه چگونه خواهد بود و اگر قائل به نقش و چارچوب‌های دینی‌اند، چگونه خود را مطلقاً دموکرات یا سوسیال‌دموکرات می‌نامند؟ پس دقیقاً مدل مطلوب آنان چیست؟ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت اتصال بخش دموکراتیک سوسیال‌دموکراسی به جریان یادشده از دو حالت اشتباه و بدفهمی یا سفسطه و نقشه راه، نمی‌تواند خارج باشد.

اگر دموکراسی به‌معنای جهانی آن موردنظر است، نقش و تأثیر و حدود دین در این عرصه چگونه خواهد بود و اگر قائل به نقش و چارچوب‌های دینی‌اند، چگونه خود را مطلقاً دموکرات یا سوسیال‌دموکرات می‌نامند؟

۳- اما اگر بخواهیم وجه اقتصادی و در واقع سوسیالیستی از سوسیال‌دموکراسی را در مقایسه با اصلاح‌طلبان بررسی کنیم، دو فاکتور، نشانه‌ها و داده‌های خوبی را به ما می‌رساند: نخست به لحاظ علمی و نظری با نگاهی به نشریات اصلاح‌طلب و حتی نشریاتی که شناسنامه اصلاح‌طلبان نداشته اما چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب در آن فعالیت دارند متوجه خواهیم شد که عمده حمایت و برجسته‌سازی اقتصاددانان مورد نظر اصلاح‌طلبان امثال هایک^۱، جان رالز و پوپر^۲ هستند، حتی اندیشمندان یادشده در ایران نمایندگان فکری در اقتصاد دارند که با کوششی غریب سعی بر استخراج و پیوند آرای این اقتصاددانان لیبرال و نئولیبرال را از متون و روایات اسلامی دارند^۳ یا آنکه به‌تأویب و با برنامه‌ای پیش تعیین شده این دست آرا در نشریات اصلاح‌طلبان یا نزدیک بدان معرفی و تقویت می‌شود.^۴ به همان‌سان نیز نشریات اصلاح‌طلب^۵ در رد آرای چپ اقتصادی مانند دیدگاه‌های سوسیال‌دموکراسی مقاله و مطلب منتشر کردند^۶ و حتی از مصادره برخی چهره‌های ملی-مذهبی که خود داعیه چپ اسلامی داشتند فروگذار نکردند.^۷ از سوی دیگر نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبان و کارگزاران آن در مناصب قدرت نیز هیچ‌گاه سخنی در باب برنامه‌های اقتصادی چپ ارائه و حتی بیان نکردند، بلکه رویکرد اصلی آنان درست در مقابل چپ، یعنی تقویت بازار و بخش خصوصی و به حاشیه رفتن مطالبات کارگری و اقشار ضعیف بوده است؛ بنابراین دست‌کم بر نویسنده این مقاله پوشیده است که چگونه محفل سران اصلاح‌طلب به ناگاه خود را طرفدار اندیشه‌های اقتصادی سوسیال‌دموکراسی می‌دانند؟! اما در عرصه عمل به‌ویژه با بررسی کارنامه دولت‌هایی که به جناح چپ حاکمیت (اصلاح‌طلبان بعدی) نزدیک بوده‌اند به نتایج مشابه می‌رسیم. در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، کابینه دولت



(سوسیال‌دموکراسی) در مقابل محتوایی متفاوت (شرایط جنگی) است. کما اینکه نخست‌وزیر آن دوران بعدها در کارزار انتخاباتی سال ۸۸ هیچ‌گاه از آرای اقتصادی چپ و سوسیال‌دموکراسی سخنی نگفت. دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی نیز آن اندازه با اقتصاد باز و آزاد، تزریق سرمایه، تقویت بخش خصوصی و بی‌برنامگی در حقوق کارگران و معلمان پیش رفتند که اساساً الحاق نام اقتصاد سوسیال‌دموکرات بر آنان بی‌سابقه و خطایی تاریخی خواهد بود.^۸ از سوی دیگر البته خاستگاه طبقاتی سران آنان که عموماً از اقشار متوسط به بالا و بازاریان مذهبی بوده، به لحاظ اجتماعی نیز شکافی عمیق را میان اصلاح‌طلبی و سوسیال‌دموکراسی ایجاد می‌کند. ۴- پس مقصود اصلاح‌طلبان از سوسیال‌دموکراسی چیست؟ چرا که اگر با تعاریف علمی، استاندارد و جهانی مقایسه کنیم، در حوزه نظری و عملی چیزی از آنان منبعث نشده که بتوان سوسیال‌دموکراسی نامید. تنها می‌ماند حوزه اعتقادی به‌نوعی خاص از اقتصاد

سوسیالیستی، این شاید همان نقطه مشترک اتصال این طیف با برخی ملی-مذهبی‌ها باشد. قرائتی منحصر به فرد از چپ آمیخته با اصول مذهبی و بدون تجربه عملی که چارچوبی نامشخص با مفاهیمی دگرگون دارد. شاید بتوان در عرصه جهانی و تجربیات جریانات چپ، جنبش سوسیال مسیحی اروپا را بتوان دارای قرابت ظاهری با خوانش اصلاح‌طلبان از چپ دانست. سوسیالیسم مسیحی الهام اصلی خود را از کتاب مقدس گرفت و با پیوند با کلیسای کاتولیک رومی، در صدد ایجاد سوسیالیسمی دینی و مبارزه با فساد سرمایه‌داری بوده^۹ این اندیشه در انگلستان

قدرت گرفت. بعدها در انجمن فابین^{۱۰} لندن تعریف‌های تازه‌ای از سوسیالیسم اصلاح‌طلب ارائه شد و حتی نهایتاً چنین قرائت‌های متفاوتی در حزب کارگر انگلستان به رهبری تونی بلر به قدرت هم رسید،^{۱۱} عقاید اقتصادی این طیف سوسیالیستی، اما به لحاظ سیاسی مشی انقلابی را کنار گذاشته و خواهان گذار آرام به قدرت و اهداف خود هستند. امروزه این دست احزاب با تئوری‌های اقتصادی چپ، بی‌آنکه نشانی از استنادهای مذهبی و تاریخی داشته باشند در فضای سیاسی و فکری اروپا به فعالیت خود ادامه می‌دهند.^{۱۲} در مجموع آنچه سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب، چه در لباس مسیحیت و چه حزب کارگر یا سوسیالیسم صنفی، به جهان ارائه دادند، بیشتر تأکید و اصلاح بر منش سیاسی (اصلاح و نه انقلاب) بوده، به عبارتی مشی اقتصادی سوسیالیستی با نوع سیاسی آن مدنظر بوده است، اما در نوع اصلاح‌طلبان در ایران اساساً و از آغاز کوشش اصلی بر انطباق آموزه‌های سوسیالیستی با آموزه‌های مقدس مسلمانان بوده و از آنجا که به لحاظ علمی و به دلیل فاصله در نوع نگاه و روش‌ها این امر میسر نبوده، اندیشمندان ایرانی عناصری از فرهنگ اسلامی و مصادیقی از چهره‌های شاخص مذهبی را با آموزه‌های چپ آمیختند و با تزریق بیانی حماسی-عرفانی که مطلوب جامعه ایرانی است، تنها تفاسیری انطباقی را ارائه دادند. در کلیت این متون نه فرمول و مباحث اقتصادی خرد و کلان به بیان علمی و آمار و ارقام مطرح است و نه پس از بیان کلیات طرح، جزئیات آن در مرحله اجرا تعریف شده است. حال باید در نظر گرفت که در طول زمان و با این قبیل آثار نیمه‌علمی و تفسیری تا چه اندازه ترمینولوژی چپ قلب شده و به معانی خارج از دایره علم اقتصاد تغییر می‌کند و بی‌دقتی در واژگان و زبان نیز تعابیر را مغشوش خواهد کرد.

بنابراین اصولاً نمی‌توان جریانات غیرانقلابی چپ در اروپا را با نام اصلاح‌طلبی از جنس ایرانی آن دانست. در مقاله آقای دکتر اطاعت نیز چنین اشتباهی رخ داده است. ایشان با تقسیم‌بندی اصلاحات در ایران به سه دوره جنبش مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و دوم خرداد ۷۶ مدعی شده‌اند که جریان اصلاحات در سه دوره از تاریخ ایران مجال ظهور یافته است و این سه جریان غیررادیکال از طریق اصلاحات سیاسی تدریجی، خواهان تحول بوده‌اند، اما آقای اطاعت دست‌کم در دو دوره از این سه دوره (مشروطه و ملی شدن) دچار اشتباهات تاریخی شده‌اند و دوره دوم خرداد نیز مورد بحث و تشکیک ما در همین مقاله است. ایشان با نام بردن از «جنبش» مشروطه، احزابی مانند اجتماع‌یون عامیون، مرکز غیبی، کمیته انقلابی انجمن مخفی را مصداق اصلاح‌گری به طریق یادشده دانسته، حال آنکه تاریخ، مرامنامه و کیفیت و عملکرد هر یک

”
**نظریه‌پردازان
اصلاح‌طلبان و
کارگزاران آن در
مناصب قدرت نیز
هیچ‌گاه سخنی
در باب برنامه‌های
اقتصادی چپ ارائه و
حتی بیان نکردند**

در زمان جنگ به‌عنوان آغازگر سیاست‌های چپ شناخته می‌شود، درحالی که سوسیال‌دموکراسی در بعد اقتصادی عقاید منشعب از مارکسیست با اصول مشخص و بنیادین دارد، بنابراین صرف ارائه سیستم منقبض اقتصادی، پخش کوپن، مبارزه با احتکار و انحصار و کنترل شدید بازار آن هم به دلیل شرایط جنگی، لاجرم به‌معنای چپ‌روی دولت نخواهد بود، همان‌گونه

که لجام‌گسیختگی و بی‌بندوباری اقتصادی بازار لزوماً به معنای لیبرالیسم اقتصادی نخواهد بود، چنین مقایسه‌هایی غیرعلمی و شاید تنها با هدف بهره‌برداری از قالب برخی مفاهیم

از این احزاب نه تنها اصلاحات از طریق وضع موجود نبوده، بلکه مشخصاً خوی انقلابی و رادیکال و چه بسا خشن آنان قابل مشاهده است؛ بنابراین جمع کردن ماهوی آنان با شخصی چون امیرکبیر و ذیل نام جنبش مشروطه به جای انقلاب مشروطه، اساساً غیرمستند و نادرست خواهد بود.^{۱۳} همچنین تلقی جریان ملی شدن صنعت نفت به عنوان چریانی اصلاح طلبانه نیز پذیرفتنی نیست؛ اصولاً «اصلاحات حکومتی» ماهیتی جدا از «نهضتی ملی» دارد، این دو، جنسی متفاوت با کارکردهای گوناگون اند و حوادث پیرامون آن مانند فرار شاه و طرح برانداختن رژیم سیاسی و خشونت‌های ناشی از آن گواه خوبی بر رد تقسیم‌بندی نویسنده مقاله به دست می‌دهد.^{۱۴} در خروجی چنین تفاسیری تصویری وهم‌آلود از اصلاحات و اقتصاد چپ، مخاطبان این آثار و به‌ویژه جوانانی با زمینه‌های مذهبی که سر در هوای عدالت‌خواهی نیز دارند، نسخه اخیر را به عنوان سوسیالیسم مذهبی پذیرفته و از آنجا که نظر به عدم امکان پیاده‌سازی این مفاهیم مقلوب در جامعه، که با عینیات و ارقام سروکار دارد، تناقضات بالا می‌آیند و تعارضات آشکار می‌شود. حال در نظر بگیرید طیف یادشده با توصیفی که ذکر شد، قدرت را در دست بگیرند و در پی اجرایی کردن ذهنیات و خیالات خود باشند، در اینجاست که ائتلاف سرمایه‌های انسانی، ملی و بین‌المللی به جهت آن چیزی که در ظاهر برنامه است، اما در واقع عین بی‌برنامگی است پیش خواهد آمد. ترسیم این وضعیت در تجربه کشورهایی که دولت با شعارهای ذهنی و بعضاً

پوپولیستی سر کار آمده و سر آخر ورشکسته و حیران به پایان رسیده، قابل درک و بررسی است. علم زبانی با معیارهای مشخص دارد و نظریه‌پردازی چارچوبی معلوم. اغتشاش در مسائل علمی آن هم در آرای اقتصادی چپ که مباحث غنی و آثار علمی فراوان دارد، نخستین ضربه را به مقلبان آن و سپس به قدرت سیاسی و حاکمیتی خواهد زد که به‌بهانه بومی‌سازی و جذب مخاطب، مفاهیم را وارونه و واژگون می‌کند. اصلاح‌طلبی در این باره با پارامترهای نسبتاً مشخص خود نه خواستی واقعی برای نزدیکی به سوسیال‌دموکراسی دارد و نه امکان و توان آن را دارد؛ در حقیقت آنچه اصلاح‌طلبی در وضعیت کنونی از آن رنج می‌برد نه «خلا نظریه»، بلکه «عدم امکان نظریه» در شرایط پیش آمده است و دست آویختن به اندیشه‌های چپ مانند خطی روی آب کوتاه و بی‌اثر خواهد بود. ■

پی‌نوشت:

۱. برای نمونه پرونده مخصوص مهرنامه در شماره ۱۱ برای آرای ضد چپ اقتصادی فون‌هایک و هواداری از آرای اقتصادی نتولیرال.
۲. جملگی این اندیشمندان در حوزه راست اقتصادی قرار می‌گیرند: جلد دوم تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری) ص ۱۳۰-۵۸.
۳. برای نمونه شماره ۴ و ۵ سیاست‌نامه به سردبیری محمد قوچانی با تصویری روی جلد از موسی غنی‌نژاد و عنوانی با نام: اسلام فراتر از سوسیالیسم و لیبرالیسم و گفت‌وگو با همین اقتصاددان در رد آرای سوسیالیستی اقتصادی در شماره ۷ مهرنامه.
۴. برای نمونه پرونده اقتصاد سوسیالیسم اسلامی در شماره ۲۹ ماهنامه مهرنامه.
۵. به‌عنوان مثال شبکه هم‌میهن غلامحسین کرباسچی با

- نشریاتی مانند روزنامه هم‌میهن و نشریه مهرنامه.
۶. دیده شود: اندیشه پویا شماره‌های ۴۱، ۳۸، ۳۵، ۱۳ و ۳۱ در نقد اساسی به چپ و پیرامون آن و البته برجسته‌سازی آرای لیبرال اقتصادی.
 ۷. شماره ۷۹ ویژه‌نامه آدینه روزنامه سازندگی (معلق به حزب کارگزاران سازندگی) در خرداد ۹۷ مقاله‌ای با نام «زنده‌باد بورژوازی، عزت‌الله سحابی چگونه از سوسیالیسم به لیبرالیسم بازگشت؟» را چاپ نمود. این مقاله در شماره ۴۰ ایران فردا (طیف چپ‌های مذهبی) پاسخ داده شد.
 ۸. برای تحلیل برنامه اقتصادی دولت‌ها در دهه ۷۰ به‌ویژه دوران اصلاحات نگاه شود به: حسین بشیریه، عقل در سیاست، نشر نگاه معاصر، چاپ سوم، ۷۵۴-۷۴۹
 ۹. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، انتشارات مروارید، چاپ دوازدهم ص ۱۱۶.

۱۰. Fabin

۱۱. استیون تانسی، مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون پور، نشر نی، چاپ سوم، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.
۱۲. تام باتومور و ویلیام آوتویت، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، نشر نی، چاپ نخست، ص ۵۷۷-۵۷۵.

۱۳. برای دیدن وضعیت این گروه‌ها و اهداف و عملکرد آن‌ها به این کتاب‌ها نگاه شود: پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی، خسرو شاکری، نشر اختران، چاپ نخست ۱۳۸۴، به‌ویژه ص ۲۲۰-۱۶۹ این کتاب، هم به خاطر ارائه تحلیلی عمیق از ماهیت این گروه‌ها و هم تکیه مستقیم بر اسنادی تازه و معتبر از آرشیوهای اروپایی مورد استناد ما قرار گرفت. همچنین نگاه شود به: ایرانیان، همایون کاتوزیان، ترجمه حسین شهیدی، نشر مرکز، چاپ نخست ۱۳۹۱ ص ۲۱۳-۱۹۰ که به‌خوبی علت رادیکال و انقلاب خواندن مشروطه را روشن می‌سازد.
۱۴. برای اطلاع بیشتر نگاه شود به: خواب آشفته نفت، محمدعلی موحد، جلد اول و دوم؛ نشر کارنامه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

کتاب بخوانید و هدیه دهید



انشتارات
صمدیه

نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چندده کتاب سیاسی-راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی-راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

پاسخی بر نقد مقاله «گرایش کنشگران سیاسی ایرانی به عدالت و آزادی»

پیرو مذاکره تلفنی درباره نقد آقای کوهیار گردی، بر مقاله این جانب که تحت عنوان «گرایش کنشگران سیاسی ایرانی به عدالت و آزادی» در شماره ۱۰۹ دوماهنامه چشم‌انداز ایران منتشر شده بود، بدین‌وسیله پاسخی بر نقدهای نقاد محترم ارائه می‌شود.



جواد اطاعتی

انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴ و انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ نمونه‌هایی از این اقبال عمومی است؛ بنابراین آن‌گونه که منتقد فکر کرده‌اند مربوط به تحولات اخیر نبوده و نیست و این موضوع صرفاً بر اساس برداشتهای ذهنی منتقد است.

۴- پرسش‌های این پژوهش را این جانب طراحی نکرده‌ام، بلکه این پرسش‌ها استاندارد جهانی دارد که مورداستفاده پژوهشگران در دانشگاه‌های معتبر جهانی قرار می‌گیرد که در ایران ترجمه شده است و من نیز از آن‌ها استفاده کرده‌ام.

۵- نرم‌افزاری که پاسخ‌های پرسش‌شوندگان را ارزیابی کرده و جایگاه فکری آن‌ها را نشان می‌دهد، نیز استاندارد جهانی دارد و در ایران طراحی نشده است که بگویم پرسش‌های جهت‌دار و برای استخراج نتیجه خاصی بوده است.

۶- برخلاف نظر نقاد محترم که فرموده‌اند این پرسش‌نامه را نوزده نفر مرد و هجده نفر زن تکمیل کرده و پاسخ این چند نفر ارزیابی شده، همان‌گونه که در متن مقاله آمده است؛ تعداد ۱۵۰ پرسش‌نامه به‌صورت تصادفی در اختیار کادرهای رده‌بالای اعضای کمیته‌های مرکزی احزاب یا چهره‌های شناخته‌شده اصلاح‌طلب قرار گرفته است که از این تعداد هجده مورد به دلیل نقص و مخدوش بودن و نرمال‌سازی از فرآیند تحقیق حذف شده‌اند. تعداد ۳۲ پرسش‌نامه هم به پژوهشگر بازگردانده نشده است. لذا در این تحقیق یکصد پرسش‌نامه مبنای عمل قرار گرفته است. اگر کادرهای رده‌بالای اصلاح‌طلب را سیصد نفر در نظر بگیریم، دریافت پرسش‌نامه از یک‌سوم جامعه آماری، عدد بسیار خوبی است. جالب اینجاست که در نمودارها هم سهم احزاب مختلف ذکر شده است. لذا نمی‌دانم منتقد محترم اعداد هجده و نوزده را از کجا اخذ و اعلام کرده‌اند.

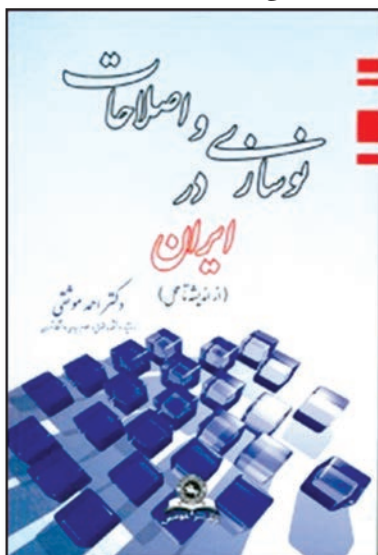
۷- نقاد محترم عنوان کرده‌اند که از نویسنده انتظار می‌رفت که مشخصاً از چرایی موضوع سخن بگویند. در حالی ناقد این سخن را در نقد خود مطرح می‌کنند که اصولاً موضوع مقاله این جانب درباره چیستی گرایش فکری است و نه چرایی آن؟ در نقد مجدد نیز می‌نویسند دست‌کم بر نویسنده مقاله پوشیده است که چگونه محفل سران اصلاح‌طلب به‌ناگاه خود را طرفدار اندیشه‌های

۱- ابتدا باید از هر نقدی استقبال کنیم. اگر نقد و نقادی در ایران در عرصه‌های نظری، علمی و در عرصه عمل به‌ویژه در حوزه سیاست و حکومت رواج پیدا می‌کرد و نقاد مورد احترام و تکریم قرار می‌گرفت و سخنش شنیده می‌شد، امروز قطعاً شرایط کشور وضعیت بهتری داشت. لذا این جانب ضمن ارج‌گذاری به نقدهای وارده و سپاس از نقاد محترم مطالبی تقدیم می‌کنم. امید آنکه موردتوجه نقاد محترم و خوانندگان نشریه

وزین چشم‌انداز قرار گیرد.

۲- مقاله این جانب حاصل یک پژوهش پیمایشی است. پژوهش‌های پیمایشی نیز با همان شیوه و روش باید مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. به‌عبارتی زمانی می‌توان این‌گونه پژوهش‌ها را نقد و ارزیابی کرد که نقاد یا پژوهشگر دیگری در همین موضوع یک پژوهش به‌شیوه پیمایشی با رعایت همه جوانب حاکم بر روش تحقیق انجام داده باشد، به‌گونه‌ای که داده‌ها و نتایج تحقیق متفاوت از داده‌ها و نتایج مقاله موردنظر باشد. این سخن به این معناست که پژوهش‌های میدانی متکی بر فکت‌ها و داده‌های استخراج‌شده از پرسش‌نامه‌ها را نمی‌توان با برداشتهای ذهنی نقد و ارزیابی کرد.

۳- اصل این پژوهش در سال ۱۳۹۱ انجام شده است و در اردیبهشت سال ۱۳۹۵ برای مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی که از مجلات معتبر علمی، پژوهشی دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است، ارسال و در پایان همان سال تحت عنوان «سنجش گرایش به عدالت و آزادی در جریان‌های فکری ایران» در این مجله (شماره ۴۴) منتشر شده است که بعداً با حذف مباحث روش‌شناسی از این مقاله در مجله چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۹ تجدیدچاپ شده است. این پژوهش دقیقاً مربوط به دوره‌ای است که اصلاح‌طلبان ایرانی از اقبال گسترده مردمی برخوردار بوده‌اند. پیروزی نامزدهای مورد حمایت اصلاح‌طلبان و اقبال گسترده مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۲،



اقتصادی سوسیال‌دموکراسی می‌دانند. در پاسخ باید گفت منظور ناقد کدام محفل است؟ مطالب مطرح شده در محافل مورد نظر در کدام رسانه منتشر شده است که ناقد محترم به آن استناد می‌کنند؟ اگر ناقد خود در آن محفل بوده‌اند، این محفل در کجا و با حضور چه کسانی تشکیل می‌شود؟ مضافاً اینکه این جانب طی بیست سال گذشته در گفت‌وگوهای مختلف در رسانه‌های پرتیراژ در باب ضرورت توجه به عدالت و آزادی سخن گفته‌ام، ضمن آنکه همان‌گونه که اشاره کردم این مقاله هم برخلاف نظر منتقد مربوط به دوره اقبال اصلاح‌طلبان بوده است.

این در حالی است که برخلاف نقد انجام‌شده، در این پژوهش میدانی هدف چپستی موضوع است و نه چرایی آن؟ به عبارتی فرضیه مورد بحث در پاسخ به این پرسش است که اصلاح‌طلبان ایرانی چه گرایش فکری دارند؟ سوسیال‌دموکراسی، لیبرال‌دموکراسی و... لذا پرسش‌های پرسش‌نامه نیز در همان راستاست و اصولاً چرایی گرایش فکری اصلاح‌طلبان موضوع مطالعه این مقاله بوده و نیست. در عین حال این مقاله می‌تواند مقدمه‌ای بر پژوهشی دیگر در باب چرایی گرایش اصلاح‌طلبان هم باشد.

۸- نقاد محترم عنوان فرموده‌اند که اصلاح‌طلبان نمی‌توانند سوسیال‌دموکراسی واقعی و چپ راستین باشند. این ادعا درباره هر جریان فکری دیگری هم می‌توان بر زبان جاری ساخت. می‌توان گفت مسلمانان جهان هم مسلمان واقعی و راستین نیستند. بلشویک‌های طرفدار اندیشه مارکس هم مارکسیست واقعی و راستین نبوده‌اند، از طرفی مطالب علمی و نقدهای ما نباید به بیانیه سیاسی شبیه شود.

نقد علمی باید به محک داده‌های علمی مورد آزمون و ارزیابی قرار گیرد. صرفاً بر اساس برداشت‌های ذهنی نمی‌توان مطالب این چنینی مطرح کرد، مگر اینکه به‌عنوان رقیب سیاسی بخواهیم با چنین مواضعی طرف مقابل را تخریب کنیم که البته در ایران این رویکرد رواج بسیاری دارد که آن هم از ساحت ناقد محترم به دور است. مضافاً اینکه این جانب به‌عنوان یک پژوهشگر علم سیاست، در یک مقاله علمی درصدد دفاع از گرایش و اندیشه خاصی نبوده و نیستم؛ تألیف بیش از هفتاد مقاله علمی که در ژورنال‌های معتبر چاپ و منتشر شده و کتاب‌های متعددی که از این جانب منتشر شده و از منابع درسی دانشگاهی است، گواه خوبی برای این موضوع است. فعالیت علمی، تحقیقاتی و تدریس در مقاطع مختلف دانشگاهی نیازمند اصل بی‌طرفی علمی است اما باید بین نقد علمی و شعار سیاسی تفاوت قائل شویم. نظریات ما باید مبتنی بر داده‌های علمی و بر اساس روش‌های علمی

باشد. سؤال این است که اگر اصلاح‌طلبان سوسیال‌دموکرات نیستند، چه گرایش فکری دارند؟ آن‌گونه که ناقد محترم در نقد مجدد نوشته‌اند عنوان فرموده‌اند که اصلاح‌طلبان متأثر از جان رالز، هایک و پوپر هستند، ابتدا باید بگویم که این متفکران تفاوت‌های زیادی با هم دارند. نمی‌توان جان رالز را با فون هایک در یک راستا قرار داد، از طرفی اگر یک پژوهشگر درباره اندیشه مارکس کار پژوهشی انجام دهد، لزوماً مارکسیست نیست. همین‌طور اگر نویسنده یا گوینده‌ای دیدگاه نتولیرال‌ها را توضیح می‌دهد، حتماً

نتولیرال نیست. اگر در کشوری مانند ایران که سیاست، اقتصاد و فرهنگ همه در اختیار دولت و یا نظام حاکم است، اگر فردی از آزادسازی اقتصادی، احترام به مالکیت بخش خصوصی، واسپاری امور به مردم سخن بگوید لزوماً لیبرال نیست. لیبرالیسم حتی در کشورهای سرمایه‌داری غرب هم توسط احزاب با مشی سوسیالیسم تعدیل می‌شود. حزب کارگر در انگلستان، حزب دموکرات در ایالات‌متحده آمریکا، احزاب سوسیالیست در فرانسه و آلمان همین کارکرد را در این کشورها عهده‌دار بوده‌اند. لیبرال‌ترین کشور در جهان کنونی ایالات‌متحده امریکاست، حتی در این کشور هم آموزه‌های نتولیرال‌ساری و

جاری نیست چه برسد به کشوری مثل ایران که همه‌چیز به دولت ختم می‌شود. نظریات و اندیشه‌های نتولیرال‌هایی همچون هایک^۱، میلتون فریدمن^۲، دیوید فریدمن^۳، این راند^۴ و موری راتبارد^۵ با واقعیت موجود در جامعه ایالات‌متحده فاصله معناداری دارد چه برسد به کشورهایی چون ایران. این اندیشمندان بر دولت حداقل تأکید می‌کنند، دولتی که تنها وظیفه‌اش پاسداری از آزادی است. نتولیرال‌ها سربازی را بردگی، مالیات را دزدی و آموزش رسمی را مطرود، حتی روسپیگری را آزاد می‌دانند. حال با این رویکرد، آیا می‌توانیم دولت حاکم بر ایالات‌متحده آمریکا که مالیات را با سرسختی تمام اخذ می‌کند، سربازی را یک اصل اساسی می‌پندارد، حزب دموکرات که از بیمه‌های تأمین اجتماعی گسترده دفاع می‌کند و دارای دولتی بزرگ و مقتدر است را دولتی نتولیرال دانست. اگر جمهوریخواهان موافق کاهش مالیات برای رشد و رونق بیشتر

اقتصادی هستند، در مقابل دموکرات‌ها بر اخذ مالیات بیشتر برای توجه به اقشار فرودست اجتماعی تأکید می‌ورزند. کما اینکه اواما در روز خداحافظی از کاخ سفید در دفاع از عملکرد خویش عنوان کرد که در آغاز دوره ریاست‌جمهوری با ۴۰ میلیون امریکایی در زیر خط فقر مواجه بوده است و با تلاش‌های خود آن را به ۱۰ میلیون نفر کاهش داده است. اگر در ایالات‌متحده آمریکا که لیبرال‌ترین اقتصاد جهان را اداره می‌کند نمی‌توانیم بگویم آن‌ها طرفداران هایک و سیاست‌های نتولیرال هستند، آیا سیاست‌های

در این پژوهش میدانی هدف چپستی موضوع است و نه چرایی آن؟ به عبارتی فرضیه مورد بحث در پاسخ به این پرسش است که اصلاح‌طلبان ایرانی چه گرایش فکری دارند؟ لیبرال‌دموکراسی و... لذا پرسش‌های پرسش‌نامه نیز در همان راستاست و اصولاً چرایی گرایش فکری اصلاح‌طلبان موضوع مطالعه این مقاله نبوده و نیست

حاکم بر ایران مصداقی برای این تفکر است. به‌ویژه جریان اصلاح‌طلب که به‌عنوان جریان چپ در جمهوری اسلامی شناخته می‌شود؛ بنابراین باید بین کار علمی، نقد علمی و بیانیه سیاسی تفاوت قائل شویم. ۹- در مورد سابقه تاریخی جریان اصلاحی در ایران هم ناقد محترم را به کتاب وزین آقای دکتر احمد موثقی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران تحت عنوان نوسازی و اصلاحات در ایران ارجاع می‌دهم. ۱۰- اتفاقاً برخلاف نظر ناقد محترم، ریشه و پیشینه جریان اصلاح‌طلب مبتنی بر گرایش چپ اقتصادی است. اثبات این مدعا علاوه بر مقاله مورد بحث

می‌توان از اصول قانون اساسی، مصوبه‌های مجالس قانون‌گذاری، برنامه‌های توسعه و به‌طور مشخص سیاست‌های حاکم بر دولت اصلاحات دریافت نمود. به نظر می‌رسد برخی از دوستان تحت تأثیر تبلیغات منتقدین سیاسی و یا متأثر از شکاف طبقاتی و مشکلات اقتصادی مردم، چنین نظریاتی را عنوان می‌کنند. اگر رسانه ملی در ایران مناظره‌های علمی در مورد این مباحث برگزار نمی‌کند، اما امیدوارم آقای میثمی دوستان طرفدار چپ فکری را با هم گرد آورد تا موضوع را با حضور این جانب به بحث بگذاریم. ■

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

پی‌نوشت:

۱. Friedrich August von Hayek
۲. Milton Friedman
۳. David D. Friedman
۴. Ayn Rand
۵. Murray Newton Rothbard

ابتکار یا تحدید و بدعت در روند قانون گذاری

گزارشی درباره تأسیس هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام



فائزة حسینی

و کنوانسیون پالمو برطرف شد. همچنین با عنایت به نظرات مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر شد این مصوبات به مجلس اعاده شوند. وی پیش از این گفته بود ایرادات شورای نگهبان برطرف شده، اما مجلس به ایرادات مجمع توجه نکرده بود که این بخش به مجلس اعاده شد و در نهایت مجمع تشخیص مصلحت نظام در این رابطه تصمیم گیری خواهد کرد.

ماجرای آنجا آغاز شد که آیت الله هاشمی شاهرودی طی نامه‌ای به‌عنوان رئیس هیئت عالی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام و به امضای محسن رضایی به دبیر شورای نگهبان ارسال کرد و در آن ایرادهای این هیئت درباره دو لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه کنوانسیون پالمو را به آن شورا اعلام کرده بود.

هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز طی چندین جلسه بررسی انطباق و عدم مغایرت لایحه الحاق به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم (CFT) را در دستور کار قرار داده بود. هیئت عالی نظارت در حالی لایحه CFT را بررسی کرده که ورود این هیئت به مصوبات مجلس با عنوان بررسی تطبیق آن‌ها با سیاست‌های کلی نظام مورد انتقادهای گسترده‌ای قرار گرفته است.

به گفته منتقدان، ورود هیئت عالی نظارت مجمع، پیش از آنکه مصوبه‌ای با اصرار نمایندگان بر طرح یا لایحه به مجمع ارسال شود قانونی نیست. آنان اعاده دو لایحه فوق را هم بدعتی در فرآیند قانون گذاری خواندند.

علی مطهری، نایب رئیس مجلس، درباره نظر مجمع تشخیص درباره مغایرت لایحه الحاق به کنوانسیون تأمین مالی تروریسم گفت که به فرض قبول این رویه غلط با توجه به اینکه نظر مجمع پس از مهلت قانونی اعلام شده است، در مجلس قابل بررسی نیست و افزود نکته جالب، کار تبلیغاتی شورای نگهبان در نحوه اعلام نظر خود درباره لایحه CFT است که به مجلس اعلام کرد تا ۱۳ آبان اعلام نشود تا خودمان اعلام کنیم و در پایان اعلام نظر خود جمله‌ای غیر معمول به این صورت آورده است «با عنایت به اینکه الحاق به این کمیسیون با فرض غیر قابل اصلاح بودن اشکالات وارد بر آن خلاف منافع و امنیت ملی کشور است، مغایر موازین شرع شناخته شد.» مطهری این پرسش را مطرح کرده که آیا تشخیص امنیت ملی با شورای نگهبان است یا شورای عالی امنیت ملی؟ آیا تشخیص منافع و مصالح کشور با شورای نگهبان است یا مجمع تشخیص مصلحت؟ به‌زعم علی مطهری هدف تبلیغ رسانه‌ای شورای نگهبان چیزی جز آرام کردن مخالفان نبوده است، کاری که در شأن آن شورا نیست.

بررسی زمینه قانونی تشکیل هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام: مجمع تشخیص مصلحت از نهادهای اصلی نظام است که در بهمن سال ۱۳۶۶ با فرمان رهبر انقلاب آیت الله خمینی (ره) و در پی درخواست و امضای رئیس جمهور وقت، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، رئیس وقت دیوان عالی کشور، نخست وزیر وقت و مرحوم سید احمد خمینی تشکیل شد و در آغاز تأسیس به منظور تشخیص مصلحت در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان بود. در بازنگری قانون گذاری در سال

هیئت عالی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، ایرادهایی را به لویح مرتبط با FATF وارد کرد؛ در حالی که ایرادهای شورای نگهبان در دو لایحه «قانون مبارزه با پول‌شویی» و «الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرائم سازمان یافته فراملی (لایحه کنوانسیون پالمو)» بر طرف شده بود، این بار شورای نگهبان ایرادهای هیئت عالی نظارت را اعلام و آن را به مجلس اعاده کرده است. گفتنی است لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم نیز پانزدهم مهر ماه سال جاری با ۱۴۳ رأی موافق و ۱۲۰ رأی مخالف به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و برای انطباق با قانون گذاری و شرع به شورای نگهبان ارجاع شده بود.

سخنگوی شورای نگهبان نیز تأکید کرد که ایرادهای شورای نگهبان به آن لویح بر طرف شده، ولی یادآور شد با عنایت به نظرات مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر شد این مصوبات به مجلس اعاده شوند. این اقدام شورای نگهبان با واکنش‌های گوناگون روبه‌رو شد: بدعت در روند قانون گذاری، وجود دو شورای نگهبان، استقلال یا عدم استقلال هیئت عالی نظارت از مجمع تشخیص مصلحت نظام، تعجیل در بررسی دو لایحه بدون حضور رئیس هیئت عالی نظارت، هیئتی بدون آیین نامه، فرصت مغتنمی در نبود آیت الله هاشمی رفسنجانی و... از جمله مواردی بود که در این اظهار نظر ها و شبهات مطرح شد.

لایحه پیوستن ایران به گروه ویژه اقدام مالی CFT برای مبارزه با پول‌شویی و همچنین کنوانسیون سازمان ملل برای مبارزه با جرائم سازمان یافته فراملی (پالمو) به مشاجره‌ای حقوقی پیرامون نقش هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام دامن زده است.

سخنگوی شورای نگهبان نوشته بود که با ایرادات شورای نگهبان به اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی



۱۳۶۸ پس از بحث‌های مشروح درباره جایگاه این نهاد، وظایف یازده‌گانه‌ای مستند به اصول ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۷۷ قانون‌گذاری بر عهده این نهاد قرار گرفت تا بر این اساس در شرایط مختلف ایفای نقش کند. ریاست این مجمع از ابتدا بر عهده آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود و پس از وفات ایشان محمدعلی موحدی کرمانی رئیس موقت شد. در مرداد سال ۱۳۹۶، آیت‌الله هاشمی شاهرودی برای دوره پنج‌ساله به ریاست مجمع منصوب شد. این نهاد علاوه بر تشخیص مصلحت میان نظرات مجلس و شورای نگهبان و تهیه و پیشنهاد پیش‌نویس سیاست‌های کلی نظام وظایف دیگری از قبیل مشاوره در اموری که رهبری در اجرای اصل ۱۱۲ قانون‌گذاری به مجمع ارجاع می‌کند، مشارکت در شورای بازنگری قانون‌گذاری بر اساس اصل ۱۷۷، همچنین تشکیل شورای سه‌نفره برای رسیدگی به امور تحت اختیار رهبر و تصویب مصوبات شورای رهبری (در صورت عزل، استعفا یا فوت) دارد. از مردادماه سال ۱۳۹۲ برای بررسی مواردی که مورد اختلاف شورای نگهبان و مجلس است جلسه‌های مجمع با دوسوم اعضا رسمیت یافته و با همین آرای دوسوم موارد به تصویب می‌رسد که پیش از این نصف به‌علاوه یک آرا لازم بود. در حال حاضر ۳۸ عضو حقیقی به‌علاوه فقهای شورای نگهبان و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، دبیر شورای عالی امنیت ملی، وزیر دستگاهی که موضوع مورد بحث به آن دستگاه مربوط است و رئیس کمیسیون مربوط با موضوع از مجلس شورای اسلامی، ریاست سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه از اعضای دوره هشتم این مجمع هستند. دبیرخانه مجمع مسئولیت کارشناسی پشتیبانی ستادی را بر عهده دارد و دبیری آن به‌عهده محسن رضایی است. دبیرخانه مجمع و مرکز تحقیقات استراتژیک دو نهاد زیرمجموعه مجمع به‌شمار می‌روند. مقام رهبری ضمن انتصاب آیت‌الله شاهرودی به‌عنوان رئیس مجمع، آغاز دوره جدید این نهاد را با تغییر در ساختار و محتوا ضروری دانستند و نکاتی از قبیل سامان بخشیدن به مجموعه سیاست‌های کلی نظام، بازنگری در عناوین و در فرآیند تعیین و تنظیم آن، سامان بخشیدن به مسئله نظارت بر اجرای سیاست‌ها، سازوکار لازم برای ارزیابی کارآمدی و اثربخشی سیاست‌ها، ایجاد انسجام کامل در ساختار تشکیلاتی و مدیریتی و تمرکز برنامه‌ها بر اساس آیین‌نامه مصوب، جابجایی تشکیلات و حذف بخش‌های موازی و غیرضرور و تغییرات اصلاحی دیگری در خلال کار و در سایه دقت نظر دست‌اندرکاران و انعطاف‌پذیری تشکیلات را لازم دانستند.

گفتنی است بر اساس بند دوم اصل ۱۱۰ قانون‌گذاری یکی از وظایف مقام رهبری نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام است. در زمان حیات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی این حق و مسئولیت از سوی رهبری به مجمع تفویض شد. بر همین اساس آیت‌الله رفسنجانی کارگروهی

متشکل از سه یا چهار نفر را تشکیل دادند که مسئولیت تطبیق مصوبات مجلس با سیاست‌های کلی نظام را بر عهده داشت. در کنار این کارگروه، شورای نگهبان هم وظیفه داشت همچنان که مصوبات مجلس را از نظر انطباق با قانون‌گذاری و شرع بررسی می‌کرد چنانچه در قوانین مغایرتی با سیاست‌های کلی نظام می‌دید، اعلام کند. به گفته محمد هاشمی، مسئول دفتر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مسئله نظارت عالی بر مصوبات مجلس و تطبیق آن با سیاست‌های کلی نظام اتفاق جدیدی نیست و سابقه طولانی دارد. همچنین وظیفه نظارتی مجمع با وظایف نهادهای دیگر دچار تداخل نشده است. ضمن آنکه وظیفه هیئت عالی نظارت، قانون‌گذاری یا پیش‌داوری هم نیست، یعنی تا پیش از تصویب یک قانون، هیئت عالی حق ورود به مسائل را ندارد.

روال بررسی لوایح و طرح‌ها در هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام

حجت‌الاسلام مصباحی‌مقدم، عضو هیئت عالی نظارت مجمع، در این باره می‌گوید بر اساس دستورالعمل، رئیس مجلس شورای اسلامی موظف است هم‌زمان با ارائه طرح‌ها و لوایح به کمیسیون‌های تخصصی مجلس، نسخه‌ای را هم به مجمع تشخیص مصلحت ارسال کند تا هیئت عالی نظارت وظیفه نظارتی خود را هم‌زمان با بررسی طرح یا لایحه در مجلس انجام دهد. در صورتی که اصلاحات مربوط به اعلام مغایرت‌ها با سیاست‌های کلی ابلاغی صورت نگیرد، موارد مغایرت را مجمع به شورای نگهبان اعلام می‌کند و اگر شورای نگهبان خود به همان نتایج هیئت عالی رسیده بود که به‌عنوان ایرادات شورا به مجلس اعلام می‌شود و اگر اعضای شورای نگهبان به نظر هیئت عالی نرسیده بودند به‌عنوان نظر هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام به مجلس اعلام می‌شود. وی افزود در صورتی که مجلس بر مصوبه

خود اصرار داشته باشد موضوع به مسئله اختلافی میان مجلس و شورای نگهبان تبدیل می‌شود و طبق قانون مصوبه به مجمع تشخیص مصلحت ارسال می‌شود تا آنجا درباره آن تصمیم‌گیری شود.

برای نمونه بودجه ۱۳۹۷ کل کشور با برنامه ششم توسعه و سیاست‌های کلان تطبیق داده شد و موارد مغایرت به کمیسیون تلفیق اعلام و اصلاحات مورد نظر انجام شد. مصباحی مقدم این روال را مغایر با قانون‌گذاری و قوانین جاری کشور نمی‌داند.

همچنین عضو مجمع تشخیص گفت این درست نیست که از این هیئت عالی تعبیر به رکن جدید شود. بلکه هیئت عالی نظارت یکی از ارکان مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده و مستقل از آن نیست. به‌زعم وی وظیفه‌ای که پیش از این کل اعضای مجمع بر عهده داشتند، حالا مقام رهبری به بخشی از اعضای آن واگذار کرده است. پیش از این احمد توکلی از اعضای دیگر مجمع در اظهارنظری اعلام کرده بود که هیئت عالی نظارت مستقل از مجمع است.

مصباحی مقدم گفت این هیئت هیچ طرحی یا لایحه‌ای را که مجلس تصویب کرده باشد رد نمی‌کند، بلکه موارد مغایر را توضیح می‌دهد تا برطرف شود و انطباق با سیاست‌های کلی انجام شود؛ اما نایب‌رئیس مجلس نظر دیگری دارد.

مطهری در اظهارنظر خود اقدام هیئت نظارت را بدعت در روند قانون‌گذاری دانسته و تأکید کرد که موجب تحدید قدرت قانون‌گذاری و تنزل جایگاه مجلس می‌شود. مطهری یادآور شد که مجلس باید فقط ارسال نظرات هیئت نظارت را به کمیسیون‌های خود در حین بررسی طرح‌ها و لوایح بپذیرد و نه بیشتر. نایب‌رئیس مجلس در این رابطه گفت که ما دو شورای نگهبان پیدا کرده‌ایم و آن را خلاف آشکار قانون‌گذاری تلقی کرد. بنا بر گزارش ایرنا، مطهری در این باره گفته است: اکثر سیاست‌های کلی نظام مفاهیم

کش داری است که به آسانی می‌توان بر اساس آن به مصوبات مجلس ایراد گرفت. وی همچنین با اشاره به رویه درست مصوبات به ایجاد بدعت در سیر قانون گذاری اشاره کرد؛ یعنی علاوه بر شرع و قانون گذاری، مبنای سومی برای انطباق مصوبات مجلس به آن اضافه شده و مرجع تشخیص آن هم هیئت نظارت است. مطهری افزود در گذشته هم اقداماتی صورت گرفته که موجب تحدید قدرت مجلس شده است و آن تشکیل شوراهای مختلفی بوده که دست به قانون گذاری می‌زنند و در کار مجلس دخالت می‌کنند؛ مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی فضای مجازی. نایب رئیس مجلس افزود نقش دبیر محترم مجمع را نباید در این مدت نادیده گرفت که به مقتضای طبیعت نظامی گری و گسترش دادن قلمرو در حال افزایش اختیارات مجمع و ورود به حوزه قانون گذاری است. نایب رئیس مجلس در توضیحات مشروحه استاد شورای نگهبان به بند ۲ اصل ۱۱۰ را بدعت و وارد کردن یک مرحله جدید در روند قانون گذاری و مخالف قانون اساسی توصیف کرد که در چنین حالتی نیاز به تغییر قانون اساسی است. وی افزود در بند ۲ اصل ۱۱۰ که شورای نگهبان به آن استناد می‌کند نظارت بر حسن «اجرای» سیاست‌های کلی است و نه نظارت بر روند قانون گذاری و ورود در آن. نظارت بر اجرا، یعنی بیند کجا اجرا می‌شود و کجا اجرا نمی‌شود و اگر اشکال از مدیران اجرایی است تذکر بدهند یا اگر از قوانین موجود است پیشنهاد خود را به دولت و مجلس برای ارائه و طرح بدهند و نه اینکه وارد فرآیند قانون گذاری شوند. حداکثر این است در زمانی که طرح یا لایحه در مجلس در حال بررسی است، پیشنهادهای خود را از نظر انطباق با سیاست‌های کلی به کمیسیون مربوطه بدهند، تصمیم گیری با کمیسیون و صحن مجلس است. مطهری در انتقاد به رویه فعلی افزود: پس از آنکه طرح یا لایحه‌ای در مجلس تصویب شد مجمع تشخیص به موازات کار شورای نگهبان به بررسی آن مصوبه از نظر انطباق با سیاست‌های کلی می‌پردازد و گزارش ارسال می‌کند. این مسئله مخالف صریح قانون گذاری است و نمی‌توان مبنای سومی علاوه بر شرع و قانون گذاری به نام سیاست‌های کلی برای انطباق مصوبات مجلس با آن ابداع کرد.

پس از اعلام نظر نایب رئیس مجلس، برخی از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی به اظهار نظر پرداختند که برخی از آن‌ها آورده می‌شود:

انتقاد عباس آخوندی، وزیر مستعفی راه، درباره لایحه CFT و نظر هیئت عالی نظارت این بود

که آن را پدیده بی‌سابقه‌ای در فرآیند قانون گذاری توصیف کرد. به طوری که تمام امکان قانون گذاری کشور از دولت و مجلس گرفته تا شورای نگهبان موضوعی را تصویب و عدم مغایرت آن را با قانون گذاری و شرع اعلام می‌کنند، لیکن ابلاغ رسمی آن به دلیل تشخیص مغایرت قانون مصوب با سیاست‌های ابلاغی به تشخیص هیئت نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی وابسته به مجمع تشخیص مصلحت متوقف می‌ماند. آخوندی ورود به هیئت عالی نظارت را هم‌زمان با طرح پرونده ایران در FATF، مخاطره آمیز توصیف کرد. چنانچه اقدام هیئت عالی نظارت گامی منفی در رابطه با تصویب لوایح چهارگانه بوده که می‌توانست در خروج ایران از لیست سیاه مؤثر واقع شود. وی یادآور شد در صورتی که مبادلات تجاری برای یک دوره چهارماهه دیگر در وضعیت عدم قطعیت باقی بماند که سبب مهلک اقتصاد است و می‌تواند منجر به افزایش نرخ ارز خارجی و کاهش ارزش پول ملی و فقیر شدن مردم شود باقی بماند. هر چند هیئت عالی نظارت خود را از لحاظ حقوقی پاسخگوی ملت ایران نمی‌داند، ولی در پیشگاه تاریخ باید مسئولیت این زبان‌رسانی به منافع ملی ایرانیان را بپذیرد.

وی افزود دامنه اختیارات هیئت عالی نظارت در شأن رکنی برتر از قوای مجریه و مقننه و شورای نگهبان بوده و در نتیجه رکن قدرتمند جدیدی در ساختار حکمرانی کشور که در قانون گذاری تعریف نشده و قدرت توقف تصمیم‌های سایر ارکان قانونی را دارد اعلام موجودیت کرده است. ضمن آنکه قانون‌های متوقف شده اثر کارکردی فوری در تجارت و مبادله‌های مالی ایران و جهان دارد و در نهایت به طور مستقیم بر توان مقاومت ایران در برابر تکانه‌های اقتصادی خارجی و تولید ملی اثر منفی می‌گذارد که عمده‌ترین هدف ابلاغ سیاست‌های اقتصاد مقاومتی بوده است.

علی احمدی، جانشین دبیر مجمع، اظهارات آخوندی را بی‌پاسخ نگذاشت و تأکید کرد هیئت عالی نظارت نه تنها رکن جدیدی در ساختار حکمرانی کشور نیست، بلکه نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی از مصادیق اعمال ولایت است و بر اساس سازوکار تعریف شده در مقررات نظارت (به‌ویژه ماده ۷) است. بخشی از نظارت در مصوبات مجلس به‌عهد شورای نگهبان است که مقام رهبری در ۱۳۸۱/۱۰/۱۷ بعضی از وظایف و اختیارات خود را ذیل اصل ۱۱۰ به شورای نگهبان تفویض کرده‌اند، یعنی شورای نگهبان حتی بدون اظهار نظر هیئت عالی، وظیفه تطبیق مصوبات مجلس با سیاست‌های کلی نظام را بر عهده دارد.

بر اساس مقررات نظارت ابلاغی مقام رهبری در سال ۱۳۹۲ حدود نظارت تفویضی به مجمع تشخیص معین شد و صریحاً نظارت بر طرح‌ها و لوایح و نهایتاً مصوبه مجلس از طریق شورای نگهبان در ماده ۷ آن بیان شده است و در مردادماه ۱۳۹۶، حسب حکم مقام رهبری وظایف نظارتی تفویض شده به مجمع تشخیص به جمع برگزیده‌ای از مجمع منتقل می‌شوند که هیئت عالی نظارت نامیده شده. احمدی یادآور شد مطابق اصل ۱۱۲ قانون گذاری، مجمع تشخیص مصلحت نظام یک رکن مستقل در فرآیند تأیید نهایی قانون در صورت اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان است.

علیرضا رحیمی در جلسه علنی مجلس، درباره هیئت عالی نظارت آن را مداخله در امر قانون گذاری دانست و اخطار قانون گذاری را متذکر شد. لاریجانی رئیس جلسه در پاسخ به وی، تشکیل این هیئت را خلاف قانون ندانست، اما به این نکته اشاره کرد که هیئت نظارت هنوز آیین‌نامه مشخصی در مجمع ندارد. مشاور سیاسی دفتر ریاست جمهوری نیز در این رابطه پرسش‌هایی را مطرح کرد که آیا وفق مصوبه و سخنان سخنگوی شورای نگهبان، مجمع تشخیص مطابق قانون گذاری اساساً محل و صلاحیت ورود به موضوع را دارد؟ آیا این نظر شورا بدین معنا نیست که «سیاست‌های کلی» هم سطح یا فوق قانون گذاری قرار دارد و آیا تحدید قدرت قانون گذاری مجلس فرای قانون گذاری و یا مغایر با آن نیست.

در مجموع از دیدگاه حقوقدانان، هیئت عالی نظارت شأن قانون گذاری ندارد و حداکثر می‌تواند به‌عنوان یک جمع مشورتی برای مجمع تشخیص مصلحت باشد و نظرات خود را به‌عنوان مشورت به جلسه مجمع بدهد. بنا بر اظهار نظر بهمن کشاورز، حقوقدان و وکیل دادگستری، از نظر حقوقی شخصیت حقیقی اعضا نیست که اختیارات آن‌ها را مشخص می‌کند، بلکه شخصیت کلی مجمع است و این یعنی آن دسته از نظرات مجمع معتبر است که در جلسه رسمی خود مجمع مطرح می‌شود و با اکثریت آرا به تصویب می‌رسد. بنا به گفته کشاورز، اینکه هیئت بر مبنای تفویض اختیار مقام رهبری و به استناد بند ۲ اصل ۱۱۰ قانون گذاری عمل می‌کند، قابل توجه است و لاجرم نظرات این هیئت عالی مورد توجه قانون گذاران خواهد بود، اما نکته کلیدی این است که هیئت نمی‌تواند در طول فرآیند قانون گذاری در جایی قرار گیرد که نسبت به مصوبه‌های قانونی مجلس، چه طرح و چه لایحه، به‌عنوان مرحله‌ای از بررسی و تقنین اظهار نظر کند. به‌عبارت دیگر هیچ اقدام و اظهار نظری نمی‌تواند خط طولی و مستقیم و پیوسته قانون گذاری را که در قانون گذاری وجود دارد قطع کند، زیرا در این میان جای خالی برای حضور نهاد یا تشکیلات دیگری وجود ندارد.

نایب رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس نیز درباره هیئت عالی نظارت تأکید دارد که اگر در حدود اختیارات مجلس ورود کند، غیر قانونی است.

”
در مجموع از دیدگاه حقوقدانان، هیئت عالی نظارت شأن قانون گذاری ندارد و حداکثر می‌تواند به‌عنوان یک جمع مشورتی برای مجمع تشخیص مصلحت باشد و نظرات خود را به‌عنوان مشورت به جلسه مجمع بدهد



جلسه هیأت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام

کاخمی افزود این هیئت در راستای تصمیمات داخلی مجمع است، ولی می‌توانست تحت عنوانی مانند کمیسیون یا کارگروه نام‌گذاری شود.

کمالی‌پور، عضو کمیسیون حقوقی و قضائی نیز شأن هیئت عالی نظارت را ارائه نظرات مشورتی دانست و افزود با توجه به اینکه این نهاد نمی‌تواند از لویح و مصوبات مجلس ایراد بگیرد، لذا نتایج تصمیمات به شورای نگهبان می‌رود. محمود صادقی، نماینده مجلس، نیز درباره ایرادات شورای نگهبان در رابطه با لایحه CFT گفت این ایرادات قابل رفع نیست؛ زیرا مربوط به قانون داخلی نیست و مجلس فقط می‌تواند قوانین داخلی را اصلاح کند. وی پیش از این گفته بود که شواهد دال بر این است که اراده نظام بر تصویب نهایی این لایحه است. درحالی‌که محمد صدر، عضو مجمع تشخیص، تصویب نشدن CFT را موجب فشار اقتصادی زیادی بر مردم می‌داند، به طوری که قابل مقایسه با دوران جنگ نیست و خدای ناکرده می‌تواند مقدمات سقوط حکومت را فراهم کند. می‌بینیم که دبیرکل حزب مؤتلفه از تک‌تک اعضای شورای نگهبان به خاطر رد کردن آن تشکر کرده است.

هنگام انتشار این خبر، رسانه‌ها نیز به تحلیل موضوع پرداختند

سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی (۲۸ مهر ۹۷) درباره روند تصویب لویح مربوط به FATF انتقاد و آن را بدعت در قانون‌گذاری قلمداد کرد و بدین مضمون نوشت: اینکه این لویح باید تصویب یا تأیید شود بر عهده نهادهای قانونی کشور است که وظیفه قانون‌گذاری را بر عهده دارند، اما منظور این است که نباید به افراد و گروه‌های خارج از نهادهای قانون‌گذاری اجازه دخالت و اعمال نفوذ در قانون‌گذاری داده شود و این وضعیت می‌تواند به یک بدعت تبدیل شود و بدعت در قانون‌گذاری یعنی برگشت به استبداد است. به‌نوشته این مقاله عده‌ای تحت پوشش مجمع تشخیص مصلحت نظام و پیش از آنکه شورای نگهبان نظر خود را بدهد علیه این لایحه حکم صادر می‌کنند و این را بدعت در قانون‌گذاری نامید و افزود اگر چنین روشی به‌صورت یک فرهنگ درآید کشور دچار هرج و مرج می‌شود، قانون‌گذاری مهجور و متروک می‌ماند، اراده افراد و گروه‌ها جای قانون را می‌گیرد. در پی این اظهار نظرات، اصولگرایان دلالی را برای تبیین موضوع مطرح کردند.

یک بررسی حقوقی حاکی از آن است که هیئت عالی قائم‌مقام و جانشین رهبر در نظارت بر مصوبات مجلس به‌منظور جلوگیری از نقض سیاست‌های کلی نظام است و این موارد را همچون محدودیت‌هایی تلقی می‌کند که قانون‌گذاری برای مجلس مشخص کرده است. به این دلیل مجلس نمی‌تواند به این بهانه که مظهر اراده و حاکمیت ملی است خود را مجاز به زیر پا گذاشتن قانون‌گذاری بداند. ضمن آنکه این امر مسئله جدیدی نبوده و از مصادیق آن می‌توان به نظارت بر

نظر انطباق آن‌ها با سیاست‌های کلی ممکن است در مرحله تنظیم لویح یا طرح‌ها صورت گیرد و حتی ممکن است این نظارت تا تذکر موارد به شورای نگهبان انجام شود، اما نمی‌تواند مرحله‌ای از قانون‌گذاری و بعد از اظهار نظر شورای نگهبان به‌صورت رسمی تحقق یابد.

آیا اصول حاکمیتی تفویض پذیر هستند

یک نظریه حقوقی بر آن است که تفویض اختیارات قائم به شخص است که در بعضی موارد قانون‌گذار صریحاً به تفویض اجازه داده است. مثلاً مقام رهبری که فرمانده کل قوا هم هستند برای نهادهای زیر نظر خود، قائم‌مقام تعیین می‌کنند و نه اینکه تفویض اختیار کنند. اگرچه هیئت عالی نظارت نیز به‌صورت کمیسیونی در داخل مجمع باشد که تصمیم‌گیری‌های آن در خود مجمع گرفته می‌شود، اما تصمیم‌گیری‌های استراتژیک کشور از سوی این هیئت جایگاه قانونی ندارد.

حقوقدان دیگری با استناد به بند ۲ اصل ۱۱۰ قانون‌گذاری که تفویض بخشی از اختیارات رهبری را قانونی می‌داند معتقد است که تفویض اختیارات قانونی است، ولی شیوه اجرایی گفته‌شده با قانون تطابق ندارد و چنین تفویضی اگر در جریان قانون‌گذاری قرار گیرد با اصول دیگر قانون‌گذاری در تزامن است. این حقوقدان عضو پیشین کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس می‌گوید اگر تفویض به این معنی باشد که شخص یا مرجعی که مورد تفویض واقع شده در جریان قانون‌گذاری قرار گیرد و با تشخیص این مرجع مصوبه‌ای از مجلس ملغی شود، با اصل ۱۱۰ و بخش قانون‌گذاری در قانون‌گذاری مغایرت دارد. در قانون‌گذاری آمده است که تصویب قانون تنها در صلاحیت مجلس شورای اسلامی و تعیین عدم مغایرت آن قانون با احکام اسلامی و قانون‌گذاری به‌عهده شورای نگهبان است. راه‌حل پیشنهادی این مقام حقوقی این است که چنانچه هیئت عالی نظارت تشخیص دهد مصوبه مجلس که به تأیید شورای نگهبان هم رسیده که با سیاست‌های کلی نظام مغایرت دارد می‌تواند

قانون برنامه ششم توسعه و قانون بودجه سال ۱۳۹۷ کشور اشاره کرد. پیش‌تر و در زمان لایحه اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ نیز این صلاحیت اعمال شده است، کما اینکه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از برخی مخالفت‌ها در این زمینه گلایه کرده بود. اما در نگاهی دیگر نعمت احمدی حقوقدان، هیئت عالی نظارت را بدعتی دانست که اگر عملی شود اصل دموکراسی و رأی مردم را که همانا حاکمیت مجلس قانون‌گذاری است تحت الشعاع قرار می‌دهد. وی یادآور شد که مجلس و دولت در برابر مردم پاسخگو هستند و می‌توان از عملکرد مجلس به کمیسیون اصل ۹۰ قانون‌گذاری شکایت کرد درحالی‌که اگر قانون مصوب مجلس را هیئت عالی نظارت بی‌اثر کند هیچ جایی مشخص نشده که از این هیئت می‌توان شکایت کرد یا اگر مجلس قانونی را تصویب کند و این قانون مورد قبول شورای نگهبان قرار نگیرد می‌توان اشکالات را با موارد قانونی دیگری جایگزین کرد، اما اگر هیئت عالی نظارت قانونی را قبول نکند، این عدم قبول تا چه زمانی ادامه دارد و چگونه می‌توان آن قانون را اصلاح یا جایگزین کرد و این نظارت چه الگو و مبنایی دارد.

ورود مجمع در فرآیند قانون‌گذاری، قانونی نیست

نکته حقوقی که حقوقدانان بر آن تأکید دارند این است که این نظارت به‌وسیله هر فرد یا گروهی یا حتی کل مجمع تشخیص مصلحت صورت گیرد، نمی‌تواند مرحله‌ای از فرآیند قانون‌گذاری را تشکیل دهد؛ زیرا این فرآیند در قانون‌گذاری مشخصاً بیان شده و یک خط مستقیم از دولت به مجلس و مجلس به شورای نگهبان و برگشت از شورای نگهبان به مجلس و بالاخره دولت را تشکیل می‌دهد و در صورت عدم تأمین نظرات شورای نگهبان در مجلس و اختلاف طرح یا لایحه راهی مجمع تشخیص مصلحت می‌شود. در این فرآیند قانون‌گذاری قطعاً ورود مجمع نمی‌تواند قانونی تلقی شود. نظارت بر مصوبات مجلس از

آن را در قالب اصلاحیه به دولت یا مجلس اعلام کرده یا برای اصلاح آن لایحه جدیدی ارائه شود. در پی اظهارات برخی مبنی بر بدعت بودن اظهار نظر هیئت عالی نظارت در خصوص مصوبات مجلس در راستای انطباق مصوبات با سیاست‌های کلی نظام و لحاظ کردن این نظر توسط شورای نگهبان، شورای نگهبان تصویر نامه‌هایی را منتشر کرد که در بهمن ۱۳۸۶ رئیس سابق مجمع، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، خطاب به دبیر شورای نگهبان موارد متعددی از مغایرت مصوبه مجلس با سیاست‌های کلی نظام را تذکر داده و خواستار لحاظ شدن آن شده بود. (در این نامه که مربوط به انطباق لایحه بودجه سال ۸۷ کل کشور با سیاست‌های کلی نظام بوده به موارد متعددی از مغایرت‌ها و غیرشفاف بودن از جمله افزایش وابستگی بودجه هزینه‌های جاری به نفت و برداشت از درآمدهای حاصل از نفت و صندوق ذخیره ارزی، افزایش بودجه شرکت‌های دولتی و نقض سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون‌گذاری و عدم رعایت انضباط مالی و بودجه‌ای

اشاره شده است.) مطهری در خصوص این نامه‌ها گفت که سخن آیت‌الله رفسنجانی درباره انطباق لایحه، آن چیزی است که آن زمان در مجلس در حال بررسی بوده است و نه درباره مصوب مجلس، ایشان توجه داشته است که مجمع نمی‌تواند مانند شورای نگهبان درباره مصوبات مجلس اظهار نظر کند و این امر را خلاف قانون‌گذاری دانسته‌اند. مجمع می‌تواند نظرات خود درباره انطباق طرح‌ها و لوائح با سیاست‌های کلی را فقط در زمان بررسی آن‌ها در مجلس اعلام می‌کند و از اعلام نظر پس از تصویب آن‌ها برای ایجاد تغییر در مصوبات بپرهیزد.

تفکیک مصلحت و نظارت

سرانجام جان‌نشین دبیر مجمع تشخیص مصلحت در پاسخ به ایرادات و انتقادات توضیحاتی را ارائه کرد و گفت: باید موضوع مصلحت و نظارت را از یکدیگر تفکیک کرد. مصلحت موضوع اصل ۱۱۲ قانون‌گذاری است و در صورتی که مجلس نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، موضوع اختلافی به مجمع ارسال می‌شود، درحالی که نظارت موضوع اصل ۱۱۰ قانون‌گذاری است. نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی کشور از اختیارات مقام رهبری است و رهبری هم این اختیار را از چند سال پیش به مجمع تفویض کرده‌اند. بر مبنای حکم جدیدی از مقام رهبری به اعضای مجمع، وظایف نظارتی مجمع به جمع برگزیده‌ای از اعضای مجمع منتقل شد که هیئت عالی نظارت نامیده شده است و مرکب از پانزده عضو است و وظیفه انطباق مصوبات مجلس با سیاست‌های کلی را بر عهده

دارد. وی این کار را ابتکار جدیدی نامید که بر اساس آن فرآیند طولانی انطباق مصوبات مجلس با سیاست‌های کلی را اصلاح کرده و سرعت عمل مجمع را بیشتر می‌کند. از آنجاکه این جمع کارشناسی بیشتری را با سیاست‌های کلی دارد، نظر کارشناسی خود را در اختیار شورای نگهبان قرار می‌دهد و در آخر نظر شورای نگهبان به مجلس ارائه می‌شود و در این مرحله مجلس می‌تواند با تشکیل جلسات مشترکی با نمایندگان هیئت عالی نظارت ابهامات را برطرف کند. چنان‌که در مواردی اعضای شورای نگهبان در مجمع تشخیص مصلحت، از نظر مصلحت به مصوبه‌ای که شورا آن را مغایر شرع یا قانون‌گذاری تشخیص داده است، رأی مثبت داده‌اند، اعضای هیئت عالی نظارت هم در صحن مجمع از موضع مصلحت، مصوبات را بررسی خواهند کرد.

پیش از این دبیر مجمع تشخیص نیز در پاسخ به منتقدان نوشته بود که در نظارت، رد کردن قوانین مطرح نیست، بلکه اصلاح و انطباق آن‌ها با سیاست‌های کلی مورد نظر است؛ یعنی اخباری که مبتنی بر رد لوائح مجلس در هیئت عالی نظارت است برداشت نادرستی از این فرآیند قانونی و گردش کار معمول است که در چارچوب وظایف مجمع تشخیص است، به طوری که این هیئت پس از احصاء موارد مغایرت یا عدم انطباق در قالب تعاملی مطلوب با برگزاری نشست‌های مشترک با کمیسیون‌های مجلس اصلاح طرح‌ها و لوائح را به نحوی دنبال می‌کند که منطبق بر سیاست‌های کلی نظام باشد و نظرات هیئت جنبه مشورتی برای مجلس و شورای نگهبان دارد.

حرکت در چارچوب قانون‌گذاری

میرمحمد صادقی معاون قوانین مجلس در این رابطه تأکید کرد که نمایندگان بر حفظ اقتدار مجلس اصرار دارند و انتظار می‌رود سایر نهادهای کشور هم در چارچوب قانون‌گذاری نه سعی بر کاهش مسئولیت و حقوق نهادهای دیگر کنند و نه بر وظایف و اختیارات نهاد دیگری اضافه کنند. وی در رابطه با لوائح مرتبط با FATF گفت چنانچه این لوائح به تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان رسیده باشد قانون بوده و باید ابلاغ شود. وی نیز توسعه دادن وظایف و اختیارات مجمع تشخیص را مغایر با قانون‌گذاری توصیف کرد. درحالی که میرسلیم عضو مجمع تشخیص مصلحت تشکیل چنین هیئتی را به منظور تسریع در فرآیند قانون‌گذاری به‌شمار می‌آورد، اما تأکید کرد که تغییر در روندها یا تحدید حدود برخلاف قانون‌گذاری موردپدیرش نخواهد بود و افزود

وظایف مجمع در امر نظارت کلاً به آن هیئت واگذار شده تا بتواند دقیق‌تر اقدام کند. به گفته وی کار هیئت عالی که بررسی عدم مغایرت با نتایج حاصل از بند اول اصل ۱۱۰ بوده و تحدید محسوب نمی‌شود مگر در چارچوب قانون‌گذاری.

محمد صدر عضو دیگر مجمع تشخیص مصلحت، بررسی لوائح را باعجله و در زمان غیبت رئیس مجمع دارای اشکال قانونی ذکر کرد و به استفاده نادرست از این هیئت انتقاد نمود. صدر گفت: فقهای شورای نگهبان که عضو مجمع تشخیص هم هستند ممکن است مصوبه‌ای از مجلس را در شورای نگهبان به دلیل مغایرت با شرع یا قانون اساسی رد کنند، اما همان مصوبه را در مجمع تشخیص مصلحت نظام بر اساس مصلحت مردم و نظام جمهوری اسلامی تأیید کنند. به گفته وی مجمع تشخیص، فوق مجلس و شورای نگهبان است و از چنان جایگاه مهمی برخوردار است که می‌تواند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و حتی قانون‌گذاری و بعضی از قوانین اسلامی را در صورت مصلحت کنار بگذارد.

در پی شبهات مطرح‌شده، نشست تخصصی در رابطه با بررسی جایگاه حقوقی هیئت عالی نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام برگزار شد. در این نشست معاون پژوهشی پژوهشکده شورای نگهبان اظهار داشت تا سال ۱۳۹۶، کمیسیون نظارت مجمع تشخیص فقط شأن نظارتی داشت اما پس از آن تاریخ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام به هیئت‌های عالی نظارت مجمع از طرف رهبری تفویض شده است.

ناگفته نماند که در میان مخالفان لوائح فوق، اعم از امامان جمعه، برخی از فرماندهان سپاه و جمعی از نمایندگان که در صحن علنی طوماری علیه این کنوانسیون امضا کردند، برخی از چهره‌های نظام سخنان مهمی ایراد کردند. از جمله ظریف وزیر خارجه فضا‌سازی علیه قوانین ضد پول‌شویی را از سوی افرادی دانست که از پول‌شویی منفعت می‌برند و آن‌قدر توان مالی دارند که دهه‌ها میلیارد هزینه تبلیغات و فضا‌سازی در کشور علیه این قوانین می‌کنند. البته ظریف تأکید کرد که هیچ دستگاه یا نهادی را متهم به پول‌شویی نمی‌کند، بلکه افرادی که منافع دارند پشت القای تصور مضر بودن پیوستن ایران به کنوانسیون هستند.

حال با وجود ابهامات و شبهات و اظهارنظرهای گوناگونی که در این رابطه مطرح شده است باید دید آیا تأسیس هیئت عالی نظارت در چارچوب همان تغییراتی است که از سوی مقام رهبری در آغاز دوره جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح شده است. سؤالی که انتظار می‌رود از طرف نمایندگان کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس و حقوقدانان مستقل به آن پاسخ داده شود. مقام رهبری ابتدا از نمایندگان خواسته بودند یک طرح ملی را جایگزین کنند و چند هفته بعد دفتر ایشان اعلام کرد نمایندگان می‌توانند به وظیفه خود عمل کنند و هرگونه که لازم می‌دانند تصمیم بگیرند. ■

”
صدر: فقهای شورای نگهبان که عضو مجمع تشخیص هم هستند ممکن است مصوبه‌ای از مجلس را در شورای نگهبان به دلیل مغایرت با شرع یا قانون اساسی رد کنند، اما همان مصوبه را در مجمع تشخیص مصلحت نظام بر اساس مصلحت مردم و نظام جمهوری اسلامی تأیید کنند

چشم و گوش‌ها

باحاشیه و بی حاشیه

در گذشته‌ها، قبل و بعد از انقلاب سعی می‌کردیم با تحلیل‌های عمیق و مفصل ثابت کنیم رفاه کارگران امریکا و انگلیس در گرو استثمار مردم و منابع طبیعی خاورمیانه است. این روزها ترامپ آشکارا این مسئله را بیان می‌کند. از یکسو می‌گوید: «اگر امریکا از پادشاهان سعودی حمایت نکند، آن‌ها دو هفته هم دوام نخواهند آورد». از سوی دیگر ترامپ در پی قتل خاشقچی در کنسولگری عربستان در ترکیه به این مضمون می‌گوید: اگر ما به عربستان اسلحه نفروشیم کارگران صنایع نظامی بیکار می‌شوند و رفاه آن‌ها کاهش می‌یابد. بن‌سلمان هم که گفته بود من شیفته ترامپ هستم، زبان گشود و گفت امریکا بابت هرچه به ما داده پولش را هم گرفته.

ستاد اقامه نماز کشور: فقط ۴۲ درصد جوانان نماز می‌خوانند

(سایت خبری قم فردا)

بر اساس آمار ۲۴ درصد افراد مناسبی نماز می‌خوانند و ۱۷ درصد گاهی نماز می‌خوانند و مابقی کاملاً تارک نماز هستند.

بلا تکلیفی چرا؟

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۸/۲۶)

بخشی از سرمقاله: به کسانی که بر سر CFT دعوا می‌کنند توصیه می‌کنیم از خانه‌های بالای شهرشان خارج شوند و جدا از محافظانشان به میان مردم بروند. حرف دل مردم را شنیده و از وضعیت معیشتی مردم باخبر شوند. آنگاه بر کرسی اظهار نظر بنشینند و درباره سرنوشت این مردم تصمیم بگیرند.

مدیریت بورس و بازار ارز

(شرق، ۹۷/۸/۱۳)

محسن رنانی اقتصاددان: اخیراً یکی از دانشجویان من که در بورس فعال است، تحقیقی برای بنده انجام داد که نشان می‌دهد مجموع سرمایه‌های شرکت‌ها و بنگاه‌های عمومی خارج از دولت که وابسته هستند، نزدیک به ۵۰ درصد کل سرمایه‌ای است که در بورس فعال است. اگر این برآورد دقیق باشد، به این معناست که نصف سرمایه بورس ایران توسط این نهادها اداره می‌شود. این شاخص روشنی است که ما از قدرت پنهان نهادهای شبه‌دولتی در اقتصاد برآوردی داشته باشیم. طبیعی است که اگر چنین سهمی از اقتصاد در دست این‌ها باشد، به راحتی می‌توانند بورس و بازار ارز را مدیریت کنند. کما اینکه همین حالا نیز که بخشی از نوسانات ارز کنترل شده تا حدی به دلیل برخورداری امنیتی بوده که خارج از دولت در بازار ارز صورت گرفته است. به نظر می‌رسد سهم این نهادها در اقتصاد ایران بسیار بالاست و می‌توانند در بازارهای مختلف اعمال نظر و تغییر کنند.

خدایا به کی شکایت کنیم

(شرق، ۹۷/۸/۵)

متأسفانه اتهام‌زنی به جایی رسیده که حجت‌الاسلام ذوالنور نماینده مجلس با استناد به اسنادی که در اطلاعات سپاه است و باید بررسی شود تیم مذاکره‌کننده برجام را متهم می‌کند که ۲۵۰۰ گرین کارت از امریکا دریافت داشته، گرچه دکتر ظریف در جلسه‌ای با حضور آقای ذوالنور این اظهارات را به‌طور قطع تکذیب می‌کند، ولی او اصرار دارد که اسنادی وجود دارد آقای ظریف می‌گوید بروید بررسی کنید، ولی متأسفانه چهار ماه بعد از این اتهام، اطلاعات سپاه از طریق نامه‌ای با مهر محرمانه به کمیسیون امنیت ملی کذب بودن ماجرا را ارائه می‌دهد.

آدم تعجب می‌کند از کسانی که لباس روحانیت بر تن دارند و باید مظهر اخلاق نبوی باشند عملکردشان به دین‌گریزی جوانان می‌انجامد. عجیب این که ترامپ این اظهارات را تأیید می‌کند. اگر یک جوانی یک اعلامیه‌ای بخواند بلافاصله دستگاه قضائی فعال می‌شود و... و... و... خدایا به کی شکایت کنیم.

از میان ما اصولگراها

محمد مهاجری: فرستنده پیامک‌های تهدیدآمیز به نمایندگان مجلس، وقتی دیده نظر رهبر معظم با او یکی نیست، گفته از ولایت ایشان صرف نظر می‌کند.

این یکی حرف دلش را زده، وگرنه آدم‌هایی که از مواضع رهبر ناراحت‌اند و از ولایت صرف نظر کرده‌اند، اما برای مصلحت خود، سکوت می‌کنند، کم‌شمار نیستند در میان ما اصولگراها.

توصیه هاشمی طبا به روحانی

(شرق، ۹۷/۷/۲۳)

سید مصطفی هاشمی طبا: روحانی نیز توان گفت‌وگو با مردم و ذکر مشکلات خود را ندارد و تکلیف اجباری و قانونی خود را برای مردم و تلاش برای تحقق وظایف خود را تشریح نمی‌کند. فقط به ارائه تصاویر زیبا (و البته عمدتاً ناشدنی) می‌پردازد. به نظر می‌رسد این راه را به عنوان حفظ آبروی نظام و ایجاد نکردن تنش در جامعه برگزیده است که البته از این نظر پسندیده و پذیرفتنی است، اما به هیچ وجه جریان مافات نکرده و مردم را به شرایط اداره کشور آگاه نکرده و بدتر از همه پاسخ درستی به مخالفان نمی‌دهد. دولت باید صادقانه عیب‌های خود را بپذیرد و علت سیاست‌های خود را برای مردم تشریح کند.

شاخص‌های حکمرانی خوب

(شرق، ۹۷/۸/۱۳)

حسین علایی تحلیلگر مسائل استراتژیک: باید رعایت شاخص‌های حکمرانی خوب در دستور کار حاکمیت ایران قرار گیرد. این شاخص‌ها عبارت‌اند از «پاسخگویی حاکمیت»، «ثبات سیاسی»، «اثربخشی دولت»، «کیفیت قوانین و مقررات»، «حاکمیت قانون» و «کاهش فساد».

ببر کاغذی درست نکنید

(جمهوری اسلامی ۹۷/۸/۲۸)

ظریف: دعوت می‌شود افرادی که نسبت به اظهارات بنده اعلام نظر کردند در مورد محتوا صحبت کنند نه محتوایی که خودشان ساخته‌اند در واقع گاهی افراد ببر کاغذی می‌سازند تا آن را به‌خوبی شکار کنند.

راهی جز باز کردن فضا نداریم

(اعتماد، ۹۷/۶/۲۶)

عباس عبدی: ... به‌طور خلاصه هرگونه کوششی برای اصلاح جامعه و حل مشکلات رو به تزاید موجود بدون کوشش برای افزایش اعتماد عمومی از طریق گسترش دایره سیاست و حضور نیروها در مدیریت اجتماعی، آب در هاون کوبیدن و از دست دادن فرصت است. هرچند از رفتارهای موجود در سطوح رسمی چنین نشانه‌هایی دیده نمی‌شود، پس غیرمنتظره نیست که حل نشدن و حتی عمیق‌تر شدن مشکلات را انتظار بکشیم.

چرا باید این‌گونه رفتار کرد؟

(شرق، ۹۷/۷/۲۸)

آیت‌الله سید هاشم بطحایی، عضو مجلس خبرگان: فکر می‌کنید چه کسی را می‌توان جایگزین ظریف کرد؟ نماینده مجلسی که امروز دست به تخریب شخصیت‌های مؤثر نظام می‌زند و هیچ اطلاعات سیاسی، حقوقی اعم از حقوق جزا، حقوق مدنی و حقوق سیاسی ندارد و فقط با زدوبندهای انتخاباتی به مجلس راه پیدا کرده و کرسی را به‌دست آورده است چرا باید این‌گونه رفتار کرد.

دور باطل یک زندگی بی‌حاصل

جواد کاشی: همان‌طور که در عرصه خصوصی، دزد یا جانی دستگیر و مجازات می‌شود در میان مردان سیاست هم اگر کسی مرتکب دزدی یا جنایت شد، مصونیت ندارد، باید دستگیر و مجازات شود.

اما در زندگی سیاسی اگر افراد متکثری دست به دزدی و جنایت زدند، احتمالاً یک باند فاسد بر مردم حاکم‌اند. باید قدرت را از دست باند فاسد درآورد. با توجه به این‌که نمی‌توان اطمینان حاصل کرد با رفتن یک باند فاسد، عده‌ای صالح قدرت را به دست بگیرند باید به‌جای ساقط کردن یکی و به قدرت رسانیدن دیگری، روال امور را چنان ساماندهی کنیم که کسی امکان سرقت و جنایت پیدا نکند. اگر ماجرا پیچیده‌تر باشد و اغلب مردم به هم تعرض کنند، چند سناریو وجود دارد: اول: حاکمان فاسدند و مردم هم فاسد شده‌اند. پیشنهاد اهل سیاست این است که حاکمان جابه‌جا شوند اما تضمینی در کار نیست.

دوم: فساد همه‌جاگیر شده است، پس مسئله منحصر به حاکمان نیست، باید مردم را یکی‌یکی اصلاح کرد و در درازمدت در انتظار اصلاح امور ماند. این راهی است که اصحاب فرهنگ پیشنهاد می‌کنند؛ اما ممکن است شتاب چندان باشد که پیش از نتیجه دادن، کار همه یکسر شود.

سوم: فساد همه‌گیر شده است و این مسئله را نباید به مسئله حاکمان تقلیل داد. بلکه روال غلط امور، همه‌چیز را و همه‌کس را به فساد کشانیده است. در این تفسیر سوم، چشم شما نه به حاکمان است نه به تک‌تک مردم. چشم شما به الگویی است که به امور فرم بخشیده است.

چهار بحران در برابر تمدن ایران!

دکتر سعید لیلانز

فساد مهم‌ترین بحران تمدن ایران است. اقتصاد ظرف ده سال از سالم‌ترین اقتصاد به فاسدترین اقتصاد تبدیل شده است! با فساد از این کمتر به لحاظ ساختار و عمق، رژیم شاه سرنگون شد. شدت درجات این فساد به‌جایی رسیده که تقریباً قبح آن از بین رفته است. از نظر اجتماعی هم قبحی ندارد، درحالی‌که در دوره پهلوی این قبح هرگز شکسته نشد! این بحران، بحران‌های دیگر را هم می‌آفریند.

۲. بحران دوم کشور بحران ناکارآمدی است که بخشی از آن از دل همین فساد و بخشی از ساختار اجتماعی آن بیرون می‌آید! ساختار از نظر من یعنی تسلط حاکمیت و دولت بر اقتصاد.

۳. چالش سوم، چالش فقدان سرمایه‌گذاری است. ما در چهار سال گذشته با وجود دستاوردهای خیره‌کننده‌ای که در اقتصاد داشتیم نتوانستیم نرخ رشد سرمایه‌گذاری اقتصادی را احیا کنیم.

۴. اصلی‌ترین عامل بروز انقلاب ایران شکاف طبقاتی بود. ما الآن به بدترین شرایط در داخل اقتصاد رسیدیم و این در حالی است که مجموعه درآمد نفتی جمهوری اسلامی ایران بیش از ۲ برابر کل درآمد نفتی ایران در ۵۰ و ۷۰ سال پیش از خود بوده است.

تهدید تنوعی در کنار موفقیت‌های خارجی ایرانی

کانال فردای بهتر، نویسنده کارول گیاکومو

روز سخنرانی ترامپ در نشست سران جهان در سازمان ملل، پمپئو و بلتون در نیویورک برای گروه «اتحاد علیه ایران هسته‌ای» در مذمت توافق هسته‌ای سخنرانی کردند. گروهی که از حمایت مالی خوبی برخوردار است. آن‌ها خطاب به ایران گفتند: «اگر از ما و متحدان ما عبور کنید، به دروغ‌گویی ادامه دهید، تقلب و فریبکاری کرده و به شهروندان ما آسیب بزنید، درهای جهنم را به روی شما می‌گشاییم.» سؤال این است که آیا راهبرد ترامپ می‌تواند به تغییر حکومت ایران بینجامد؟

ترامپ، دشمن مفید

(شرق، ۹۷/۷/۷)

احمد غلامی: دولت حسن روحانی با درک صحیح از وضعیت کنونی جهان، منافع خود را در گردش به سمت روسیه و چین با عنوان «نگاه به شرق» و مدارا و همکاری با غرب (اروپا) دنبال می‌کند. پیگیری این استراتژی کار چندان ساده‌ای نیست... سخنرانی رئیس‌جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل بسیار آگاهانه بود. روحانی توانست مشروعیت دستگاه دیپلماسی ایران را احیا کند. البته حسن روحانی بیش از هر چیز مرهون تناقض‌گویی‌های ترامپ است. دشمنی که نمی‌تواند مکنونات قلبی‌اش را همچون رقیبان حزبی خود، دموکرات‌ها پنهان کند. از این منظر ترامپ دشمن مفیدی است. بخشی به‌صراحت استراتژی ترامپ و حلقه افراطیون میهنی او بازمی‌گردد که درصددند تا تفکر امریکایی را ابتدا در سیاست داخلی امریکا هم‌نوینک کنند و سپس از این ابزار برای سرکوب جهان سود ببرند. این همان بزنگاهی است که جهان را هراسان کرده است. اینک رئیس‌جمهور امریکا و حلقه وفاداراناش «تولیوال‌های ملی‌گرا» و هم‌نشینی این تعابیر متضاد بی‌شباهت به تناقض‌های ترامپ نیست. ترامپ برای ایران تهدیدی است که می‌تواند به فرصت بدل شود تا ایران در این جهان آشفته به سمت‌وسوی گام بردارد که بیشترین منافع را در پی داشته باشد.

نگرانی اردوغان از نفوذ ایران در سوریه

(پایگاه خبری تحلیلی انتخاب)

فلسفه اردوغان حول محور نگرانی ترکیه از تمرکز طولانی مدت ایران در سوریه می‌گردد، بخصوص در منطقه‌ای اطراف ادلب که علوی‌های سوریه در آن اقامت دارند و چسبیده به مرزهای ترکیه است و در این نواحی، ترک‌هایی سکونت دارند که آن‌ها وابسته به طایفه علوی هستند.

پنج دلیل رویتز برای شکست تحریم‌های علیه ایران

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۸/۱۲)

۱. صادرات نفت صفر ممکن نیست.
۲. جنگ‌های آمریکا در چند جبهه.
۳. آغازی برای پایان دلار.
۴. مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی.
۵. حمایت متحدان آمریکا از برجام.

اسرائیل و نگرانی از دانش موشکی

روزنامه اسرائیلی یدیعت آهارونوث بدین مضمون نوشت: حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله لبنان، روان‌شناسی مردم اسرائیل را به‌دست گرفته و ۸۰ درصد یهودیان اسرائیل حرف‌های او را عملی می‌دانند.

چشم‌انداز ایران: گرچه اسرائیل در برابر حملات موشکی حماس و حزب‌الله به گنبد آهنین مجهز و مسلح شده، اما در آخرین پرتاب موشک حماس به اسرائیل، تعداد زیادی از موشک‌ها توسط این گنبد رهگیری نشده‌اند. به‌فرض که تمام موشک‌ها هم رهگیری شوند، بلافاصله پس از شروع پرتاب موشک، مردم اسرائیل زندگی درون پناهگاه‌ها را شروع می‌کنند. تداوم این سبک زندگی به دولتمردان اسرائیل فشار آورده و آن‌ها را به مصالحه مجبور خواهد کرد.

درحالی‌که مهاجرت یهودیان به اسرائیل در آرزوی دستیابی به یک زندگی آرام بود. هم‌اکنون دانش موشکی و موشک‌سازی در منطقه تعمیق یافته و دولتمردان اسرائیل و یهودیان آن سامان را به لحاظ راهبردی بسیار نگران کرده است. به همین دلیل، اگرچه موشک جزو سلاح‌های abc (اتمی - بیولوژیک - شیمیایی) نیست، اما اسرائیل حمایتش حساسیت زیادی نسبت به آن نشان داده‌اند. ترامپ و اسرائیل سعی دارند. سلاح موشکی ایران را در قرارداد جدیدی مطرح ساخته و ایران را در توسعه و تعمیق موشک کنترل کنند.

پایگاه فلسطین در میان اعراب

خاشقچی یک روز قبل از ناپدید شدن چنین نوشت: «لندن را ترک می‌کنم و فکر و ذهنم پیش فلسطین است. در یک کنفرانس شرکت کردم و با پژوهشگران و فعالانی از سراسر جهان آشنا شدم که به عدالت مسئله فلسطین ایمان داشتند. به‌رغم قدرت لابی اسرائیلی که هرگونه همبستگی با فلسطین را سرکوب می‌کند، اما در اینجا صدای فلسطین همچنان بلند است. در دنیای ما می‌خواهند فلسطین را حذف کنند تا خشم را در ما فرونشانند، اما فلسطین در قلب و وجدان هر شهروندی جای دارد؛ حتی اگر سکوت پیشه کند.»

قرارداد با آل سعود و اشتغال در آمریکا

ترامپ همواره در صحبت‌هایش یادآور شده که عربستان قرار است ۱۱۰ میلیارد دلار قرارداد اسلحه با آمریکا داشته باشد. وی مدعی است قرارداد در این سطح، حدود ۵۰۰ هزار شغل در آمریکا ایجاد می‌کند و در نتیجه دولت وی باید در مورد فشار بر عربستان احتیاط کند. عربستان مقدر چشمگیری دلار به کیسه دانشگاه‌های آمریکا، اتاق‌های فکر و سازمان‌های اوقاف آمریکا سرازیر می‌کنند. برای یک نهاد انتفاعی یا حتی غیرانتفاعی خیلی مشکل است که علیه سرمایه‌گذاران موضع انسانی بگیرد.

پیامدهای قتل خاشقچی

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۸/۷)

فهمی هودی نویسنده مصری: با اطمینان کامل می‌گویم محمد بن زاید ولیعهد امارات در این روزها خواب ندارد و از نزدیک آنچه برای دوستش بن سلمان رخ خواهد داد را دنبال می‌کند. **الغنوشی رئیس اخوانی النهضه تونس:** این مسئله (قتل خاشقچی) از یک‌سو قدرت رسانه‌ها و ارزش‌های انسانی و از سوی دیگر ضعف کشورها و منافع آن‌ها مقابل رسانه‌ها را ثابت کرد و نشان داد وجدان انسانی با قدرت رسانه‌ها بیدار می‌شود. رسانه‌ها باعث ایجاد یک زلزله بزرگ و فشار بر دولت‌ها برای فاش شدن حقیقت شدند.

مالک شهروند یا حق شهروندی

کنسول عربستان در برابر تلاش‌های جهانی برای دستیابی به سرنوشت جمال خاشقچی گفت: «او شهروند ماست؛ به کسی اجازه دخالت نمی‌دهیم؛ نمی‌پذیریم کسی بیش از ما نگرانش باشد!» ترجمه‌اش این بود که: شهروند خودمان است و هر کاری دلمان خواست با او می‌کنیم؛ کسی هم حق دخالت ندارد! منظورش این است که ما مالک شهروندان خود هستیم. هر کاری می‌خواهیم با آن‌ها می‌کنیم و آن‌ها حق شهروندی ندارند. استدلال شاخ و دم ندارد.

بن سلمان یک خرابکار است

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۸/۲۸)

لیندسی گراهام، سناتور ایالت کارولینای جنوبی در سنای آمریکا، گفت: بن سلمان یکی از نیروهای مخرب و ویرانگر در خاورمیانه است. به گزارش الجزیره وی افزود: بن سلمان بدون اطلاع دادن به کسی، محاصره تحمیلی علیه قطر را اعمال کرد و جنگ ویرانگری را علیه یمن به راه انداخت. گراهام، گروگان گرفتن سعد حریری نخست‌وزیر لبنان را هم از کارهای خلاف او دانست و نتیجه گرفت که او یک خرابکار است.

محمد بن سلمان تندتر از اسرائیل

نیویورک‌تایمز فاش کرد که محمد بن سلمان طرحی کاملاً به نفع اسرائیل را به محمود عباس ارائه کرده که هیچ‌یک از دولت‌های آمریکا تا این حد به نفع اسرائیل جلو نرفته بودند. این روزنامه همچنین نوشت آقای ترامپ به این دلیل بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل اعلام کرد که از پشتیبانی محمد بن سلمان و تمرکز او بر اقدامات ضد ایران اطمینان داشت.

تنش عربستان با جهان

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۸/۱۲)

از جنگ یمن گرفته تا قطع روابط با ایران، شکست در سوریه، تصویب قانون ضد سعودی «جاستا» در آمریکا و در جدیدترین آن پرونده قتل خاشقچی همگی عواملی هستند که روابط خارجی ریاض را با جامعه جهانی با تنش روبرو کرده‌اند.

پارادوکس حمایت از تحریم‌ها و حمایت از حقوق کارگران

چشم‌انداز ایران: بخشی از حرکت‌های کارگری در اعتراض به بخش خصوصی است و خواهان بازگشت شرکت به مدیریت دولتی هستند. تحریم‌ها، دولت را نشانه گرفته. متأسفانه برخی از تحریم‌ها حمایت می‌کنند و هم‌زمان از اعتراض کارگران به عدم پرداخت حقوق. طبیعی است با کم شدن درآمد نفت، پرداخت حقوق کارگران دچار مشکل می‌شود. در این شرایط ویژه، چگونه می‌شود هم از تحریم دفاع کرد و هم از حقوق کارگران

تزریق امید به اروپا

جرمی کوربین در گفت‌وگو با هفته‌نامه اشپیگل درباره دلیل رأی آوردن برگزیت در فرانسودوم و ناامیدی در میان کشورهای اروپایی گفت:

من واقعاً فکر می‌کنم بسیاری از مردم در سراسر اروپا نیاز به این امید دارند که می‌توانند در زندگی‌شان به جایی برسند چون میزان افسردگی در کشورهای صنعتی بسیار بالاست. میزان عدم تطابق کار با تخصص، اشتغال‌های کوتاه‌مدت و ناامن بسیار زیاد است و من فکر می‌کنم که برای جامعه بسیار خطرناک است. بسیاری از مردم به شدت عصبانی بودند از اینکه جامعه‌شان مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود. در مناطقی از کشور که بیشتر نادیده گرفته می‌شدند، رأی به خروج از اتحادیه بیشتر بود. در بسیاری از مناطق محروم شرایط کار در طول دهه‌ها تحت تأثیر قوانین اروپایی، بدتر شده است.

اسنودن و کری، قهرمان یا خائن

جنگ افروز، سعی دارد جنگ جدیدی راه بیندازد. جان کری، وزیر خارجه سابق آمریکا برای مقابله با این جنگ افروزی و تقویت برجام، با ظریف وزیر خارجه ایران ملاقات داشته است. طبیعی است صلح‌طلبان جهان از این ملاقات‌ها حمایت می‌کنند. اسنودن و کری از سوی جنگ‌افروزان به خیانت متهم شده‌اند.

همان‌طور که می‌دانیم ادوارد اسنودن تمام شیوه‌ها و روش‌های حاکمیت پنهان و جنگ افروز آمریکا را افشا کرد و برای جوانان آمریکا به قهرمان تبدیل شد که جز روسیه هیچ کشوری به او پناهندگی نداد. این امر موجب درگیری آمریکا با روسیه شد. هم‌اکنون ترامپ با یک‌جانبه‌گرایی و نظامی‌گری و تقویت نتوکان‌های

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

(«قید کدپستی الزامی است»)

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۹۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۳,۹۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۵,۲۵۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

حشم انداز اندیشه



حبيب‌الله پيمان در پژوهشی با عنوان: «چالش‌های هویتی در ایران معاصر» سعی دارد رابطه متقابل ایران، اسلام و مدرنیته را توضیح دهند. برخی هویت ملی را در هویت ایران باستان تلقی می‌کردند و در مقطعی معنای هویت ملی مبارزه با استبداد و استعمار و دستیابی به آزادی و استقلال و تمامیت ارضی بود. همان‌طور که می‌دانیم رژیم پهلوی سعی داشت ناسیونالیسم ایران باستان و شبه‌مدرنیته را پررنگ کند و مسئله ملی و قانون اساسی انقلاب مشروطیت را کمرنگ کند. در اوایل انقلاب، در واکنش به این رویه سعی شد مسئله ملی، ایران باستان و مدرنیته کم‌رنگ و اسلام و قوانین اسلامی پررنگ شود؛ البته با تغییراتی در این چهار دهه، سه عنصر ایران و اسلام و مدرنیته در تعامل با هم به تعادل نسبی رسیدند. دکتر پیمان در هر دوره به تفصیل نقش هریک از این سه عنصر و نقش استعمار را توضیح داده است. بخش دوم این مقاله در شماره آینده از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد. در ادامه مطالب بخش اندیشه محمد رحیمی آخرین سخنرانی هابرماس به نام «دین و سیاست» را به فارسی برگردانده‌اند و در ادامه این بخش از نشریه دکتر حمیدرضا عریضی در پژوهشی درباره کتاب، تحول سیاسی گفتمان شیعه، تز دکترای جمیله کدیور، ابتدا بدون هرگونه قضاوتی سخن اصلی نویسنده کتاب را آورده است. آنگاه در سیزده محور به ارزیابی و نقد کتاب پرداخته است. خوانندگان را دعوت به مطالعه این مطلب می‌کنیم.

چالش‌های هویتی در ایران معاصر

حبيب‌الله پيمان



نقدی بر تحول سیاسی
گفتمان شیعه در ایران

حمیدرضا عریضی



چالش‌های هویتی در ایران معاصر

بخش اول

خلاف این ادعاست؛ زیرا به محض سقوط دیکتاتوری بدون ریشه و پایگاه و محبوبیت حتی در میان سردمداران کشوری و لشکری، واکنش به آن سرکوب‌ها ابتدا به صورت قیام‌های تجزیه‌طلبانه در میان اقوام و سپس تبدیل اسلام فرهنگی مدنی به اسلام سیاسی مدعی حکومتگری بروز کرد و امنیت و توسعه و تجدیدی که از این طریق حاصل شد، نه فقط تحول به سوی آزادی و دموکراسی را تسهیل نکرد، بلکه با منحل کردن جامعه سیاسی و مدنی و تنگ گرفتن بر عرصه عمومی و با ایجاد انواعی از شکاف‌های مذهبی، قومی، سیاسی و فرهنگی عمیق و پرتش دست‌یابی به آزادی، دموکراسی، عدالت و توسعه پایدار درون‌زا و اصیل، چنان‌که شاهدیم، برای زمان نامحدودی به تأخیر افتاده است و این سخن باز این بار از زبان بنجامین فرانکلین راست درآمد که «جامعه‌ای که ذره‌ای از «آزادی» خود بگذرد تا اندکی «امنیت» به دست آورد، نه لایق آزادی است و نه لایق امنیت و در نهایت هر دو را از دست خواهد داد».

با رسمیت یافتن ایدئولوژی ملی‌گرایی تجدیدخواه باستانی، علاوه بر اقوام که در این تعریف از هویت ملی نمی‌گنجیدند و نیز ملی‌گرایان دموکرات و آزادیخواه و مذهبی‌ها، اعم از سنت‌گرا و متجدد، زیر فشار و سرکوب سخت قرار گرفتند و همگی از حق مشارکت سیاسی و دیگر حقوق اساسی‌شان محروم شدند.

با سقوط دیکتاتوری، جنبش ملی برای احیای قانون اساسی قد برافراشت و ملی‌گرایی مدنی و سیاسی آزادیخواه جایگاه پیشین خود را در حیات سیاسی مردم ایران دوباره به دست آورد. جنبش ملی آزادیخواهی و عدالت‌طلبی

مردم ایران این بار نیز با یک کودتای نظامی شاه، امریکایی-انگلیسی، در مرداد سال ۳۲ شمسی، منکوب شد.

محمد رضاشاه به تبعیت از پدر خود با برافراشتن دوباره پرچم ملیت تجدیدخواه باستان‌گرا، هر سه عنصر ملی‌گرایی

مدنی و سیاسی، مذهبی و قومی را از دایره هویت رسمی بیرون کرد و هدف حذف و طرد قرار داد. با انقلاب اسلامی

نوبت به روحانیت سنت‌گرا رسید تا با به دست گرفتن قدرت و تشکیل حکومتی اقتدارگرا، ایدئولوژی مذهبی شیعی را پایه

اصلی هویت رسمی ایرانیان قرار دهد و با این خاص‌گرایی، به عمر کوتاه وحدت و همبستگی ملی در چارچوب کلیت

شعارهای انقلاب (آزادی، استقلال و عدالت و برابری) پایان دهد و تعارض میان گرایش‌های مختلف «ملی‌گرایی

طرح مسئله و چکیده بحث

بیش از دو دهه است که مناقشات خونین فرقه‌ای و جنگ‌های ویرانگر، سراسر دنیای اسلام را در خود فروبرده است. قطعاً انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیرومندی در پشت این حوادث و تجربیات تلخ و پردردونج نهفته است. پس‌زمینه‌هایی آکنده از احساس ناامنی، تحقیر و شکست ناشی از چندین قرن سیطره استعمار خارجی و استبداد داخلی به این خشونت‌ها دامن می‌زنند. به‌ویژه زمانی که نخستین دور از جنبش‌های مسالمت‌جویانه آنان برای دستیابی به آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و پیروی از الگوهای زیست و مدیریت دموکراتیک با واکنش منفی و خشونت‌آمیز قدرت‌های مدرن غربی روبه‌رو شد.

خیزش‌های آزادیبخش مردم نیز از این صدمات بی‌بهره نماند. از عوارض منفی ناکامی در استقرار نظم نوین دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی گرفته تا بحران و تعارض میان هویت‌های سه‌گانه مذهبی سنت‌گرا، ملی‌گرای تجدیدخواه باستانی، ملی‌گرایی مدنی و سیاسی دموکراتیک که از عصر

مشروطیت آغاز شده‌اند و با نشیب و فرازهایی تا امروز ادامه یافته‌اند. در آن مرحله در سایه پیروزی‌های اولیه جنبش ملی در تأسیس قانون اساسی، ملی‌گرایی مدنی دموکراتیک مقبولیت عمومی پیدا کرد و دو رقیب دیگر به حاشیه رانده شدند، ولی با تشدید ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی و معضلات اجتماعی اقتصادی ناشی از اختلافات داخلی، مداخلات دو قدرت استعماری روس و انگلیس و ترکش‌های مهلک جنگ اول جهانی، دولت ملی دچار فروپاشی شد و بهانه به دست روشنفکران متجدد و ملی‌گرای باستانی افتاد تا راه نجات کشور را در تشکیل دولتی مقتدر و متمرکز بدانند و برای محقق کردن آن به برچیده شدن نظام قانون اساسی، تعطیلی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری رضایت دهند. اینان امنیت و توسعه و تجدید را از آزادی و دموکراسی منفک و مقدم دانستند و حال آنکه واقعیت



حبیب‌الله پیمان

”
مداخلات دو قدرت استعماری روس و انگلیس و ترکش‌های مهلک جنگ اول جهانی، دولت ملی دچار فروپاشی شد و بهانه به دست روشنفکران متجدد و ملی‌گرای باستانی افتاد تا راه نجات کشور را در تشکیل دولتی مقتدر و متمرکز بدانند و برای محقق کردن آن به برچیده شدن نظام قانون اساسی، تعطیلی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری رضایت دهند



پیش از آن تصویری از مفهوم ملت و ملیت به عنوان یک جمع هم‌بسته و یگانه در ادراک عمومی جای نمی‌گرفت. تا قبل از ساسانیان، هر فرد خویشتن را به صفت عضوی از یک قوم یا قبیله، که آن نیز جزئی از قلمرو شاهنشاهی بود (امپراتوری) می‌شناخت و از غیر خود متمایز می‌کرد. ساسانیان با ایجاد یکپارچگی سیاسی بر محور پادشاه فرهمند ایزدی و یکسانی مذهبی و عقیدتی پیرامون شریعت زرتشتی با متولی‌گری موبدان و برقراری پیوند میان این دو، معنا و مفهومی برساخته خود از «ایرانی» ارائه دادند و کسانی را که در این تعریف برساخته از ایرانی نمی‌گنجد، هرچند در همان سرزمین می‌زیستند و به آن فرهنگ و تاریخ تعلق داشتند و با همان زبان حرف می‌زدند، از مانوی و مزدکی

تا مسیحی و بودایی، با عنوان غیرایرانی «انبران» از دایره «خودی» ایرانی بیرون نهاده، نفوذی دشمن خواندند. شکست غیرمنتظره سپاه عظیم و پر قدرت شاهنشاهی از دسته‌های کم‌شمار پیاده و اسب‌سوار عرب‌های مسلمان، ایرانیان

را به خود آورد. در برابر اشغالگری مقاومت کردند، ولی به تدریج به اسلام گرویدند چرا که علاوه بر آنکه مشابهت زیادی با تعالیم اصیل دینی زرتشتی داشت، در سادگی و خلوص توحیدی و تأکید بیشتر بر عدالت و برابری، از آن پیشی می‌گرفت. اگر توده‌های مردم به‌ویژه طبقه متوسط خرده‌مالکان (دهقانان)، از شاه و طبقه حاکمه و موبدان متحد آنان در برابر حملات عرب‌ها به‌طور جدی دفاع نکردند، دلیل عمده‌اش شکاف عمیقی بود که این دو را از هر جهت از یکدیگر جدا می‌کرد. به همین جهت آن‌ها چندان دل‌نگران سقوط حکومت نبودند؛ اما همان‌ها

هم از دست دادن آزادی و محو استقلال فکری و فرهنگی و حاکمیت بر زیست مدنی خویش را بر نمی‌تابیدند. مقاومت‌های نامنجم و پراکنده مسلحانه برای رفع اشغال اثربخش نبود، به‌عکس پایداری خلاق مدنی فرهنگی ایرانیان ثمرات خود را بیار آورد. ایرانیان تعالیم اسلام را با خوانش متفاوت و سازگار و آمیخته با عناصر عرفانی و معنوی فرهنگ و خرد ایرانی، در منظومه فرهنگی

مدنی»، «ملی‌گرایی باستانی» و «مذهبی شیعی» را با عمق و شدت بیشتری استمرار بخشید.

بحران دامن‌گیر مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده هویت نوین ملی ایرانی محدود به تناقضات فی‌مابین آن‌ها نیست، افزون بر این، هر سه گرایش اولاً، به دلیل تأکید بر گروه‌های خاصی از میان مردم ایران به‌تنهایی ظرفیت کافی برای در برگرفتن همه گروه‌های قومی، مذهبی و ملی‌گرا و تعامل برابر و بدون تبعیض با همه آن‌ها ندارند. ثانیاً، نتوانسته‌اند نسبت مثبت روشن و بدون تناقضی با واقعیت‌هایی مانند مدرنیته، جهانی‌شدن، قوم‌گرایی و شکاف‌های طبقاتی برقرار کنند. این کلیت‌ها به این دلیل در وحدت بخشیدن به مردم ایران و بسیج و هدایت آنان به‌سوی آزادی و دموکراسی فراگیر، عدالت اجتماعی و توسعه پایدار و درون‌زا ناتوان‌اند که همه کم و بیش به‌نوعی خاص گرا هستند یا به همه اجزای ملت ایران حق مشارکت مستقیم در تعیین سرنوشت کشور خود نمی‌دهند و یا آزادی و برابری و عدالت را برای همگان نمی‌خواهند. فراتر از این، سعی می‌کنند هویت ویژه و موردعلاقه خود را به‌عنوان هویت ملت ایران (همه ایرانیان) به همگان بقبولانند و به آن رسمیت بخشند. درحالی‌که در هیچ‌یک از ادوار تاریخ گذشته ایران، دست‌کم تا پیش از ظهور جنبش مشروطه‌خواهی، کلیت‌های

مورد ادعا، اعم از «ایران‌شهری»، «ملی‌گرایی باستانی» «مذهبی-شیعی» یا خاص بوده همه گروه‌ها و گرایش‌ها را شامل نمی‌شدند یا «ازلی» نبوده استمرار تاریخی نداشته‌اند. عناصر پایداری که می‌توانند اساس کلیتی فراگیر، پویا، سیال و مقبول (به‌تقریب) همگان قرار گیرند، ولی به‌ندرت در یک هویت واحد تجمیع شده‌اند، آیا می‌توان از مشترکات عام فرهنگی، سرزمین، تاریخ، سرگذشت و تجربه‌های زیسته تلخ و شیرین باور و معرفت به خدای یگانه و ارزش‌های انسان‌مدار منبعث از آن و خواست و آرزوی مشترک برای دستیابی به استقلال، آزادی، خودساماندهی و سروری بر خویش (دموکراسی مشارکتی)، عدالت و برابری و زیست جمعی در صلح و دوستی نام برد.

مروری بر روند شکل‌گیری و تعارض‌های هویتی در ایران عصر جدید

سرآغاز شکل‌گیری هویت ملی نوین ایرانیان، بیداری و خودآگاهی حاصل از رنج جانکاهی بود که پس از چشیدن طعم تلخ چند شکست پی‌درپی از روسیه و انگلیس و از دست دادن پاره‌های پرارزشی از تن ایران‌زمین تجربه کردند.

خود جایگزین دین زرتشتی کردند و از آن پس تا به قدرت رسیدن صفویان با هویت ایرانی مسلمان شناخته شدند. با این حال، پذیرش اسلام توسط ایرانیان مانع از آن نشد که آگاهانه و با جدیت تمام در برابر روند آمیختگی و یا انحلال فرهنگ خود در فرهنگ عرب مقاومت کنند؛ اما دستیابی به وحدت و یکپارچگی ارضی و سیاسی ایران تا آغاز حکومت صفویه به تأخیر افتاد.

سلاطین صفوی به ضرب شمشیر، بیشتر ایرانیان را تحت حکومت خود گردآوردند؛ اما چون اکثریت مرم ایران مسلمان ولی سنی مذهب بودند، برای متمایز کردن قلمرو سیاسی خود از سرزمین‌های مسلمان‌نشین هم‌جوار به‌ویژه پر قدرت‌ترینشان، امپراتوری عثمانی، مردم ایران را به جبر و با تهدید به قتل، وادار به تغییر مذهب بسنده نکرده فقهای بزرگ شیعی مذهب ساکن جبل عامل لبنان به ایران فراخوانده به‌عنوان نواب عام امام غایب در اداره امور کشور سهم کردند. وجود مشابهت‌هایی بین نظام سیاسی مذهبی صفویه با نظام ساسانی، انگیزه طرح نظریه ایران‌شهری به‌عنوان تنها الگوی سیاسی اصیل و خالص ایرانی شده است. در صورتی که حتی با فرض قبول این مشابهت، اولاً، جمع این دو دوره فقط حدود یک‌ششم، حیات سیاسی ایرانیان را شامل می‌شود. ثانیاً، با توجه به ماهیت استبدادی توأمان سیاسی و دینی هر دو نظام ساسانی و صفوی، نظریه و هویت سیاسی ایران‌شهری از هر نوع قابلیت برای ایفای نقش یک دولت دموکرات و آزادیخواه، پای بند به حقوق انسانی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و مذهبی و تعامل با پدیده‌هایی همچون مدرنیته، جهانی‌شدن و سلطه طبقاتی، تهی است.

هویت سیاسی مذهبی که در عصر صفویه شکل گرفت برساخته دولت صفوی بود و با کمی تغییر



محمد رضاشاه به تبعیت از پدر خود با برافراشتن دوباره پرچم ملیت تجددخواه باستان گرا، هر سه عنصر ملی‌گرایی مدنی و سیاسی، مذهبی و قومی را از دایره هویت رسمی بیرون و هدف حذف و طرد قرار داد

و تعدیل تا وقوع حادثه تلخ شکست فاجعه‌بار ایران از روسیه و آغاز نهضت بیداری دوام آورد. آن شکست، به‌مثابه ضربه کوبنده (قارعه) و دردآوری، قبل از همه خواب از سر کسانی پراند که درگیر حادثه بودند و خوابی سبک‌تر و وجدانی هشیارتر داشتند. در این حالت بود که مشاهده تصویری کلی از گذشته پرشکوه و مقایسه آن با ضعف و زبونی امروز، به طرح پرسش از کیستی و چیستی «ما ایرانیان» و چرایی سقوط در هاویه هولناک انحطاط و اضمحلال انجامید. با توجه به استمرار ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی طی هفت قرن پیش از آن و توقف فرایند تولید اندیشه، نمی‌شد انتظار داشت که تحت آن شرایط حتی نخبگان ایرانی بتوانند به کمک نوعی عقلانیت انتقادی بی‌واسطه به یک خودآگاهی تاریخی و دریافت نسبتاً عمیق و واقع‌بینانه‌ای از عوامل انحطاط دست یابند. لذا با استفاده از تنها منطق عقلی در دسترس (صوری قیاسی) رایج در حوزه فقهات، به برخی عوامل مشهود در رفتار و ابزار عمل فاتحین «بیگانه»، به‌عنوان عوامل برتری و غلبه دشمن اجنبی، پی برده برای دستیابی به آن‌ها قدم پیش نهادند. از ابزار و فنون نظامی و سپس صنعتی آغاز کردند و به علوم و نظامات نوین قانونمند و عقلانی، مدیریت امور مالی و اداری جامعه تسری دادند و زمانی که دیدند تلاش‌های مجذبه برای «اصلاح» امور، در برخورد با دیوار استبداد و خودکامگی فساد متوقف و بی‌اثر می‌گردد، بر ضرورت کسب

آزادی از قیود سه‌گانه سیاسی (حاکمیت مطلقه سیاسی)، اجتماعی (نظام ارباب‌ورعیتی) و فرهنگی (نظام فکری متحجر مذهبی) و «مشروط» کردن حکمرانی در چارچوب قانون اساسی مصوب همه مردم آگاه و مطمئن شدند؛ و جنبشی ملی در راستای مشروطه‌خواهی با شعار آزادی و عدالت و برابری پدید آوردند.

خودآگاهی جمعی مردم ایران در قالب مفهوم «ملت»، اول‌بار از درون نهضت رهایی‌بخش مردم ایران بیرون تراوید، نه بر پایه خاک و خون «نژادگرایانه» و نه مبتنی بر ایده شاه آرمانی و نظام شهریاری (باستانی‌گرایانه)، بلکه بر اساس درکی کلی: (۱) دو دشمن استعمار خارجی و ارتجاع داخلی، به‌عنوان دو عامل عمده اضمحلال حیات اجتماعی و در همان حال مانع

دستیابی به آزادی و استقلال و عزت و سربلندی میهن (۲) تاریخ، تجربیات و میراث فرهنگی و تمدنی پرشکوه گذشته و خاطره‌های تاریخی و سرنوشت مشترکی که آنان را به هم پیوند می‌داد. (۳) نیاز و خواست مشترک دستیابی به امنیت، آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و عدالت و برابری، یعنی آینده‌ای که باید به دست خویش برای خود و فرزندان نشان رقم می‌زدند. این دریافت مشترک همه را با هم متحد و یگانه می‌ساخت و اعتماد و همدلی و همبستگی میانشان برقرار می‌کرد. هویت ملی، از درون این آگاهی جمعی سر برآورد؛ و جایگزین توأمان مذهب (سنت‌گرایانه) و پادشاهی مطلقه‌ای شد که از صفویه به بعد، در مشابَهت با الگوی «دین و سلطنت» عهد ساسانیان، تفوق و سیطره پیدا کرده بود. شیخ فضل‌الله نوری در مخالفت با هویت ملی (مدنی سیاسی) مبتنی بر آزادی، مساوات و حکومت مشروطه، از این کلیت دوگانه مذهب و سلطنت زیر عنوان نظریه مشروطه مشروعه دفاع کرد. طرحی در صیانت از وضع موجود، که اگر با ابتکارات مثبت و سازنده مراجع مذهبی مشروطه‌خواه و مخالفت افکار عمومی خنثی نمی‌شد، با ایجاد شکاف در صفوف متحد مردم، جنبش ملی را پیش از دستیابی به هدف محکوم به شکست

می‌کرد. فقه‌های مشروطه‌خواه (آخوند خراسانی، نائینی و طباطبایی)، با استفاده هوشمندانه و مبتکرانه از منطق جریان اصول‌گرایی ضد اخباریگری در چارچوب همان مبانی فقه حوزوی و با ارائه کلیتی هماهنگ با اهداف دموکراتیک مشروطه‌خواهی و نسبت مذهب با اصل حاکمیت ملت در دوران غیبت و ایجاد همدلی و موافقت میان آن‌ها، حرکت مشروطه‌خواهی را خلع سلاح و جنبش ملی را در نیل به اهدافش یاری کردند. برای دستیابی به مفهوم جامعی از هویت مردم ایران ابتدا باید به تمایزی توجه داشت که بین دو مفهوم و هویت «ایرانی» و «ملی» وجود دارد، (احمد اشرف ۱۳۸۷). «ملیت» و ملی‌گرایی مفاهیمی زاینده تحولات عصر جدیدند؛ و حال آنکه مفهوم «ایرانی» مقوله‌ای فرهنگی تاریخی است؛ که در چارچوب تنگ ملیت باستان‌گرانی افراطی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی نمی‌گنجد. آنان با تأثیرپذیری از آرتور دوگوبینو (مرگ در ۱۸۸۲ م) متفکر طرفدار نابرابری نژادهای انسانی، «بر خلوص خون و نژاد آریایی ایرانیان تأکید داشتند» و بر این اساس با نژاد عرب و با دین اسلام دشمن و از نژاد آریا و آیین زرتشت و اساطیر ایران باستان ستایش می‌کردند» درحالی که هویت «ایرانی» مقوله‌ای فرهنگی تاریخی است و محدودکردن این دو، در تنها بخشی از نیمی از تاریخ ایران (دوره پادشاهی ساسانیان و نادیده گرفتن دیگر ادوار تاریخ زندگی ایرانیان و صرف‌نظر کردن از انبوه آثار درخشان ادبی، علمی، فلسفی و عرفانی که به‌ویژه در دوره اسلامی تاریخ ایران پدید آمده است، معنایی جز مثله کردن فرهنگ و مفهوم ایرانیت ندارد. ایرانیان از دیرباز، نسبت به سرزمین، میراث فرهنگی و دینی و تمدنی، تاریخ و تجربه زیست و همکاری و یک قلمرو واحد سیاسی، سرگذشت و خاطرات تلخ و شیرین و

”
فقه‌های مشروطه‌خواه (آخوند خراسانی، نائینی و طباطبایی)، با استفاده هوشمندانه و مبتکرانه از منطق جریان اصول‌گرایی ضد اخباریگری در چارچوب همان مبانی فقه حوزوی و با ارائه کلیتی هماهنگ با اهداف دموکراتیک مشروطه‌خواهی و نسبت مذهب با اصل حاکمیت ملت در دوران غیبت و ایجاد همدلی و موافقت میان آن‌ها، حرکت مشروطه‌خواهی را خلع سلاح و جنبش ملی را در نیل به اهدافش یاری کردند

بالاخره اهداف و ارزش‌های مشترک فراقومی، مذهبی و زبانی خود نوعی آگاهی جمعی داشته‌اند. مفهوم ملی‌گرایی مدنی آزدیخواه و دموکراتیک، در عین حال که مفهومی برساخته ایرانیان عصر جدید و جوشیده از درون جنبش بیدار عصر بیداری و مشروطه‌طلبی است، ریشه در یک خودآگاهی جمعی ایرانیان از تاریخ و فرهنگ کهن سالشان دارد و از عناصر پایدار و پویای آن تأثیر پذیرفته و می‌پذیرد.

تطور ماهیتی هویت ایرانی

پیشینه تاریخی شکل‌گیری هویت ایرانیان به آغاز استقرار شاخه‌ای از اقوام هندواروپایی در فلات ایران برمی‌گردد. سرزمینی که بعداً با ارجاع به خاستگاه اقوام مهاجر در ناحیه شمال غربی ایران کنونی (ایرانویج)، «ایران» نامیده شد، آن‌ها ترکیبی بودند از اقوام مستقل و خودمختاری که در قلمروهای خود به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند و با هویت‌های قومی‌شان (ایلام، ماد، پارس و پارت) شناخته و از یکدیگر متمایز می‌شدند. حملات پی‌درپی دامداران کوچ‌رو به یکجانشینان کشاورز، به شکل‌گیری نوعی اشرافیت نظامی انجامید و در اثر آن قدرت به تدریج از شوراهای ریش‌سفیدان قبیله به فرماندهان نظامی منتقل گشت. بعد از یک دوره جنگ و رقابت خسته‌کننده میان اقوام مختلف، اتحادیه‌های قبايل و پادشاهی‌های کوچک پدید آمدند و در ادامه جنگ و رقابت و غلبه نهایی پارس‌ها بر سایر اقوام دولت واحد و مرکزی و مطلقه شاهنشاهی قدم به عرصه نهاد. اقوام تابع دولت مرکزی با حفظ فرهنگ و مناسبات قومی خویش اعضاء و تبعه امپراتوری (رعایای شاهنشاه) شناخته‌شده به‌مرور در کلیت‌های «ایرانی» و یگانه‌پرستان پیرو اهورامزدا شریک وهم هویت شدند. در این دوره نشانی از پابندی و عمل به مذهب و شریعت واحد (زرتشتی) دیده نمی‌شود. در دوره ساسانیان بود که موبدان در قدرت سهیم شدند، به کمک سلطنت، شریعت زردشتی را رواج و تفصیل داده به‌عنوان تنها آیین مجاز در قلمرو ایران‌شهر، رسمیت بخشیدند؛ و حضور هر آیین دیگری با عنوان «ابدآیینی» ممنوع شد. از آن پس مردم خود را ایرانی زرتشتی ساکن ایران‌شهر شناختند و از غیر خود متمایز شدند. چندی بعد از فروپاشی سلطنت ساسانیان تا زمان روی کار آمدن صفویه، به تدریج اکثریت مردم ایران، با هویت «ایرانی مسلمان»، یا مسلمان ایرانی از دیگر اقوام مسلمان و غیرمسلمان متمایز می‌گشتند. از دوران سلطنت صفویه تا پیش از مواجهه و درگیری با قدرت‌های مدرن غربی و ظهور رخداد نهضت مشروطیت، خویش‌تر را در کلیتی مرکب از ایرانی (وارث و حامل فرهنگ ایرانی) شیعی، ساکن سرزمینی با نظام پادشاهی به تصویر می‌کشیدند. در آغاز ورود به عصر جدید بود که تحت تأثیر تکانه‌های ناشی از رویارویی دو قدرت نامتوازن سیاسی اجتماعی و فرهنگی خودی

و بیگانه (فرهنگ و تمدن مدرن غرب)، ثبات شکننده و پر از تضاد و تناقض سیاسی اجتماعی و فرهنگی موجود برهم خورد و با حرکت به سوی اضمحلال سیاسی و اجتماعی، آشفتنگی و بحران کلیه شئون جامعه را فراگرفت. تحت آن شرایط، درک ماهیت پدیده جدید (غرب)، علل شکست و تعیین نسبت بین خود و آن‌ها، ناممکن بود؛ زیرا از حدود هفت قرن قبل از آن (از حکومت ترکان سلجوقی به این طرف، به دلیل برقراری «شرایطی» که تداوم فرایند «تفکر» و تولید اندیشه، دستیابی به عقلانیتی انتقادی در فهم تاریخ و روش فهم و حل مسئله را ممتنع می‌ساخت، عرصه‌های علم، فلسفه، هنر، ادبیات و زبان به تدریج دچار رکود شدند. به همین خاطر، ایرانیان دست کم در آن مرحله، قادر به دریافتی کلی از ماهیت انسان جدید غربی و علم و فرهنگ و تمدن مدرن و تعیین نسبت آن با کلیت مؤلفه‌های فرهنگی، تاریخی و سرزمینی خویش نبودند. تا روزی که تجربه شکست‌های پی‌درپی و غیرمنتظره در همه عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی از قدرت‌های حامل تمدن و فرهنگ مدرن، خواب از چشم‌ها پراند و به‌زودی بهت و حیرت اولیه جایش را به پرسش از چرایی شکست و ضعف و به دنبالش از کیستی و چیستی «ما» و «آن‌ها» داد و این سرآغاز «بیداری ایرانیان» بود.

همراه با آغاز نهضت بیداری و فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطیت، پرسش از هویت به‌طور جدی‌تری در محافل روشنفکری و نوشته‌های ادبی، سیاسی و فرهنگی به بحث گذاشته شد، دیدگاه‌های مختلفی در این باره

مطرح شد؛ و بحث وجدل‌هایی که با وجود گذشت یک صدسال و اندی از آن تاریخ، هنوز هم ادامه دارد؛ و پایانی هم در چشم‌انداز نزدیک برای آن متصور نیست؛ زیرا صحبت از هویت در جامعه‌ای است، متشکل از تعداد قابل توجهی اقوام با فرهنگ‌ها و سنت‌های خاص و پیروانی از مذاهب و آیین‌های متفاوت که قریب سه هزار سال است در کنار هم زندگی می‌کنند و همگی کم یا زیاد در شکل دادن به هویت ایران و ایرانی ایفای نقش کرده‌اند. به‌اضافه محصولات مادی و غیرمادی فرهنگ و تمدن مدرن غرب به‌طور روزافزونی با داشته‌ها و

عناصر بومی مخلوط و گاه ترکیب یا با آن‌ها در تضاد قرار می‌گیرند؛ بنابراین بسته به اینکه محققان کدام‌یک از این عوامل هویت‌ساز را عمده کنند و مینا بگیرند تعریفشان از ایران و ایرانی با دیگری متفاوت بوده است.

۱) در یک سرطیفی از این نظریات مختلف، عوامل متشکله هویت ایرانی در فرهنگ، مذهب، تاریخ و سیاست دوران پیش از اسلام خلاصه می‌شود، تأکید این افراد عمدتاً بر زبان فارسی سره و عاری از لغات بیگانه، نژاد خالص آریایی، نهاد شاهی آرمانی و نظام شهریاری است. نزد اینان، هر آنچه از سقوط ساسانیان به بعد، به نام اسلام، بر میراث فرهنگی و هویت ایرانی افزوده شده است، عناصری بیگانه با فرهنگ و تمدن ایران (باستان) است باید پاک‌سازی شوند و خلوص نژادی، زبانی، سیاسی و فرهنگی عهد باستان تجدید شود؛ ۲) در قطب مخالف این طیف، دیدگاهی قرار دارد که عوامل هویت‌بخش دوران پیش از اسلام را مرده ریگی زدوده شده از جامعه، فرهنگ و مذهب و سیاست ایران و ایرانی می‌پندارد و عوامل هویت‌بخش مردم ایران را در تاریخ، مذهب، زبان و فرهنگ دوران پس از ورود اسلام به ایران، جست‌وجو می‌کند و از میان اینان گروهی که از چهار دهه قبل به این طرف قدرت سیاسی را در دست دارند، هویت ایرانیان را در فرهنگ عصر صفویه یعنی تشیع اثنی عشری محدود و متعین می‌دانند؛ ۳) در مقابل کسانی هم هستند که هویت ایرانی را بر دو رکن ملی و مذهبی و یا سه رکن ملیت، مذهب و مدرنیته استوار می‌دانند. چنان‌که تاکنون شاهد بوده‌ایم، هیچ‌یک از این‌ها، از ظرفیت لازم برای دربرگرفتن تمامی اقوام و گروه‌های اجتماعی و فرهنگی ایرانی و برقراری تعاملی خلاق و انتقادی با سنت و مدرنیته، جهانی شدن و مسئله تضادهای طبقاتی و ارائه نظریه (سنتز) ای راهگشا در مسائل مزبور برخوردارند نیستند.

طرح مفهوم ملیت و ملی‌گرایی

همراه با اعتلای جنبش ملی مشروطه‌خواهی، دریافتی کلی از مفهوم «ملت» و «ملی‌گرایی» آزادی‌خواهانه مدنی و دموکراتیک پدید آمد و به رکن اصلی هویت مردم ایران تبدیل شد و بدون نیاز به «یکسان‌سازی» قومی و مذهبی، همه اقشار ملت را متحد ساخته برای مقابله با سلطه‌طلبی قدرت‌های استعماری و سپس امپریالیستی و استبداد داخلی بسیج و به فداکاری در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی میهن، آزادی و قانون اساسی، برانگیخت. هم‌زمان، روایت متفاوتی از ملی‌گرایی باستان‌گرا در میان تعدادی روشنفکران تجدیدخواه در تقابل آشکار با همه مظاهر فرهنگی و دینی ایران بعد از فروپاشی سلطنت ساسانیان

صحبت از هویت در جامعه‌ای است، متشکل از تعداد قابل توجهی اقوام با فرهنگ‌ها و سنت‌های خاص و پیروانی از مذاهب و آیین‌های متفاوت که قریب سه هزار سال است در کنار هم زندگی می‌کنند و همگی کم یا زیاد در شکل دادن به هویت ایران و ایرانی ایفای نقش کرده‌اند

رواج یافت که در فضای آکنده از شور آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی مورد توجه چندان قرار نگرفت؛ اما بیش از یک سال از عمر مجلس دوم نگذشته بود که رقابت و تنش میان جناح‌های سیاسی رادیکال و محافظه‌کار در داخل و بیرون مجلس و متعاقب آن، قتل سید عبدالله بهبهانی، اعمال نفوذ برخی سران ایلات و زمینداران بزرگ و مستبدان پیشین یک‌طرف و بروز و اوج‌گیری جنبش‌های ضد اشغالگری میرزا کوچک خان در شمال، خیابانی در تبریز و کتلل پسیان در خراسان و مخرب تراز همه مداخلات آشکار و مخفی سیاسی و نظامی دو قدرت استعماری روس و انگلیس، موجت بروز هرج‌ومرج، ناامنی و از هم گسیختگی امور، اضمحلال اقتدار دولت مرکزی و کاهش شدید اثر وجودی مجلس و انجمن‌ها شد؛ و به‌نوعی سرخوردگی از جنبش‌های بخش و ملی‌گرای مدنی و آزادیخواهانه انجامید. در این وضعیت بود که روشنفکران ملی باستانگرا با این استدلال که امنیت و «وحدت ملی» مقدم بر آزادی و دموکراسی است و این مهم جز در سایه توسعه و نوسازی (اثباتی گرایانه) و ایدئولوژی «ملی‌گرایی» باستانی دست‌یافتنی نیست، به رضاشاه در جلوس بر مسند سلطنت دیکتاتورمآبانه، یاری رساندند. تقی‌زاده که کوتاه‌زمانی پیش از این، زندگی و مرگ یک ملت را نه در وجود و یا عدم قانون و یا استقلال سیاسی صوری بلکه در آگاهی ملی و مستقل فردی می‌دید و معتقد بود که هر عضو آن ملت باید خود یک ملت کامل و بالغ باشد و بی‌چشمداشت به حمایت رئیس و فرمانده، رگ‌هایش از خون اعتماد به نفس و حاکمیت (بر خود) تغذیه کند، با یک چرخش یکصدو هشتاد درجه‌ای در توصیف رژیم تازه تأسیس رضاشاه نوشت: «چهارستون این استقلال و تمدن به نظر من، وحدت ملی، امنیت و اصلاح دستگاه اداری است.» دیگرانی نظیر محمود افشار و حسین کاظم‌زاده در ایرانشهر، در آرزوی فرمانروایی مقتدر و مستبد، ولی متجدد مانند پترکبیر و لنین در روسیه، میکادو در ژاپن و کمال پاشا در ترکیه را در سر می‌پروراندند تا بر دردهای آنان مرهم‌گذار و سعادت را برایشان «تحمیل» کنند. مرهم دردها تحولی که منجر به ظهور شکاف در جامعه و حذف جماعت‌های قومی ایرانی به لحاظی و بانی و فرهنگی متفاوت، از شمول ملت ایران و محرومیت از حق برابر مشارکت در اداره امور کشور شدند. همچنین پافشاری بر انجام پروژه اسلام‌زدایی از فرهنگ مردم ایران، شکاف دی‌گری در جامعه پدید آورد که آثار مخرب آن تاکنون محو نشده‌اند. روشن بود که این نوع ملی‌گرایی، فاقد کلتی است که با آن بتوان همه ایرانیان را همراه و وفادار به ارزش‌های مشترک متحد ساخت و برای کسب آزادی، دموکراسی و توسعه درون‌زا بسیج

کرد. لذا فروپاشی آن اقتدار توخالی و شکست پروژه توسعه و تجدد (مدرنیزاسیون) آمرانه و مهندسی شده از بالا، دور از انتظار نبود.

در نامتجانس بودن این ملی‌گرایی خاص و نوسازی آمرانه و اقتدارگرایانه همین بس که به‌محض سقوط دیکتاتوری و برداشته شدن موانع سیاسی آزادی بیان و عمل اجتماعی، بلافاصله یک جنبش ملی دیگر و یک دهه مبارزه و مقاومت برای احیای قانون اساسی، بر پایه ارزش‌های کلت پذیر ملی دموکراتیک، پدید آمد و با آن، دوره پرافتخار دیگری در مبارزات ملت ایران برای کسب آزادی، برابری و عدالت، استقلال و برقراری حاکمیت ملی و ترقی و پیشرفت رقم خورد.

این بار نیز همانند دوران مشروطه، ضعف آگاهی و دوراندیشی از یک‌سو و غلبه خودمداری‌ها و اختلافات و نزاع‌های درونی و موضع سکوت و بی‌طرفی و بعضاً مخالف بخش بزرگی از جامعه روحانیت سنت‌گرا، به عوامل استعمار و دربار اجازه داد تا با برافراشتن پرچم تجددخواهی پوریتیویستی و ملی‌گرایی باستانی نژادگرایانه، با یک کودتای نظامی، دومین فرصت تاریخی در یک سده اخیر را برای جهش به‌سوی توسعه همه‌جانبه مردمی و دموکراتیک از کف ملت ایران خارج سازند.

در اوایل دهه ۳۰ هجری شمسی، آخرین مقاومت‌های نیروهای ملی‌گرا در برابر سرکوب شدید دیکتاتوری درهم شکست. شدت فشار، همراه با سرگشتگی نیروها باعث تعلیق راهبردی شد. ملی‌گرایی مدنی دموکراتیک از ادامه ایفای نقش تاریخی خود بازماند و احیای جنبش ملی در مقیاس وسیع توده‌ای ناممکن شد. عملیات محدود مسلحانه هم قابلیت تبدیل شدن به یک مقاومت فراگیر توده‌ای را نداشت، این وضعیت چندان به درازا

نکشید که یک اتفاق غیرمنتظره بی‌شباهت به «صدفه»، به حالت «صبر و انتظار» پایان داد و جبهه‌ای با پرچم هویت «مذهبی» سنت‌گرایانه گشوده گشت و آیت‌الله خمینی فقیه و مرجع ناهمدل با «ملی‌گرایی» رهبری توده‌ها را بر ضد سلطنت و ملی‌گرایی باستانی به دست گرفت؛ و مذهب در کلتی متفاوت از قبل، (به خاطر به‌کارگیری ابزار سیاسی و تکنیکی مدرن برای متحقق کردن اهداف سنت‌گرایانه مذهبی)، وظیفه بسیج اجتماعی و رهبری مبارزه با سلطنت را بر عهده گرفت. در همین دوره تاریخی،

علاوه بر ایران، جنبش‌های ملی آزادیبخش تعدادی دیگر کشورهای جهان سوم، یکی بعد از دیگری توسط دول استعماری و مستبدان و مرتجعان داخلی سرکوب شدند. در اغلب آن کشورها نیز خلأ پدیدآمده با نیروهای مذهبی سنت‌گرا پر شدند. چراکه آنان هم امید خود را به ثمربخش بودن تکرار جنبش‌های ملی‌گرا، از دست داده بودند؛ و بیش از گذشته به صدای کسانانی گوش دادند که از همرنگی با غرب متجدد پرهیز داده به بازگشت به «داشته»‌های خودی، «سنت سلف صالح» یا «خویشتن خویش» فرامی‌خواندند، چراکه می‌دیدند سهمشان از تجدد جز فقر و محرومیت و حقارت و طردشدگی نبوده است و هویت «مذهبی» پناهگاه امن و دژ دفاعی مانوس در برابر تجاوز دشمنان خارجی و سنگر مبارزه برای دستیابی دوباره به استقلال، عزت و سروری و عدالت و آزادی است.

غافل از این که «مذهب»، به معنای مکتب فقهی و شریعت، برخلاف دین تواید، فاقد ارزش‌های کلت پذیر است که لازمه تحقق همبستگی و همکاری خلاق میان همه

افراد جامعه چندقومی و چندمذهبی است. به همین خاطر، به محضی که از حوزه زندگی خصوصی و عرصه زیست مدنی، به میدان سیاست منتقل و متکفل اداره امور عمومی جامعه می‌شود، همانند ملی‌گرایی باستانی از برقراری رابطه‌ای متوازن و مبتنی بر ارزش‌های کلت پذیر (آزادی، برابری و عدالت) با اقلیت‌های قومی و مذهبی و دگراندیش عاجز می‌ماند و در نتیجه جامعه را دچار چنددستگی و تعارضات هویتی می‌نماید. در این گونه مواقع اتخاذ سیاست یکسان‌سازی قومی و مذهبی که معمولاً با حذف و طرد و ریزش متزاید نیروهای وفادار همراه است، تنها اثرش تشدید

تضادها و تنش‌های هویتی و سیاسی و اجتماعی، تعمیق شکاف‌های درون جامعه و تضعیف چشمگیر «جامعه مدنی» است. همچنین در مواجهه با پدیده جهانی شدن و کاهش اعتبار نظام سیاسی مبتنی بر دولت - ملت و رشد دوباره هویت طلبی قومی و مذهبی و یا تعیین نسبتی مثبت، انتقادی و مبتکرانه با مدرنیته و فرایند نوسازی جامعه و تضمین وحدت و همبستگی ملی در جامعه و جهانی گرفتار نابرابری و شکاف‌های طبقاتی، هر دو هویت ملی و مذهبی با انواعی از تناقضات روبه‌رو هستند. ■

چندان به درازا نکشید که یک اتفاق غیرمنتظره بی‌شباهت به «صدفه»، به حالت «صبر و انتظار» پایان داد و جبهه‌ای با پرچم هویت «مذهبی» سنت‌گرایانه گشوده گشت و مرجع ناهمدل با «ملی‌گرایی» رهبری توده‌ها را بر ضد سلطنت و ملی‌گرایی باستانی به دست گرفت

سیاست و دین^۱



یورگن هابرماس

برگردان: محمد رحیمی

هاینریش مایر در این دوره سخنرانی‌های آموزنده را به پرسش‌های مربوط به تنش‌های سیاسی میان دین و سیاست معطوف کرده است. برنامه این سخنرانی‌ها آشکارکننده نگاهی است که به وسیله وقایع یازدهم سپتامبر، نسبت به خشونت بالقوه نهفته در دین‌های جهانی تیزبین شده است. من نیز به دلیل محدودیت‌های تخصصی‌ام مایلم این نگاه را به سوی خودمان رهنمون سازم و به جای نان مغذی بازنمایی [رخدادهای] تاریخی، سنگ خشک تأملاتی طرح‌واره را عرضه کنم. نخست از دیدگاه تئوری سیاسی معاصر، چند کلیدواژه هنوز مورد مناقشه تصورات لیبرالی از نقش جماعت‌های دینی در دولت‌های دموکراتیک قانون‌بنیاد را گرد خواهم آورد و سپس بالطبع تنها به شکلی تزگونه متذکر خواهم شد چگونه فلسفه غربی که امروزه چونان مفسر خودآگاه و وکیل روشنگری سیاسی ظاهر می‌شود، خود در این وضعیت^۲ ویژه غربی درگیر است.

۱. شهروند دیندار در دولت سکولار

پس از انتخاب نخستین رئیس‌جمهوری منتخب مصر به روشی دموکراتیک، تیتس [روزنامه‌ها] این‌گونه بود: «محمد مرسی اسلام سیاسی را در دستیابی به بزرگ‌ترین پیروزی خود یاری می‌کند. او ارزش‌های غربی را رد می‌کند.» (زود دوپچه تسایونگ، ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۲).

در اینجا با چه رویکردی از «ارزش‌های غربی» سخن گفته می‌شود؟ یک فرهنگ، ارزش‌هایی همچون آزادی و صلح، برابری و خداترسی را در سلسله‌مراتبی دیگر از یک فرهنگ دیگر قرار می‌دهد. اینکه مَرسی روش سخت‌گیرانه اخوان‌المسلمین را پی می‌گیرد یا آنکه رئیس‌جمهور تمام مصریان، یعنی شیعیان، مسیحیان قبطی و شهروندان سکولار نیز خواهد بود، بسته

به آن است که آیا او آزادی دینی و دیگر حقوق بنیادی قانون اساسی لیبرال را تنها یک ارزش یا همچون اصول می‌انگارد. اگرچه اصولی که به گونه‌ای عقلانی بنیان نهاده شده‌اند نیازمند کاربستی منعطف نسبت به زمینه و زمانه هستند، اما بر مبنای دعوی خود، برای همگان معتبرند و [بنابراین] از همان نگاه نخست با ارزش‌های فرهنگ‌های دیگر در نسبتی تنش‌آمیز قرار ندارند.

در غرب نیز مشروعیت حاکمیت سیاسی بر اساس مبانی حقوق طبیعی در آغاز با تصور ساختمان کیهان^۳ و دولت‌شهر^۴، سپس با وحی خدایی ناجی یا با اندیشه‌های عینیت‌یافته خدا در جهان در هم تنیده بود. نخست حقوق عقلانی مدرن، آن اصولی را که در انقلاب‌های قانون اساسی سده هجدهم به اعتباری ایجابی دست یافته بودند از زیر بارِ گران برهان‌های متافیزیکی و دینی این آموزه‌های «جامع» رها ساختند. از این دیدگاه محدود بشرمدارانه^۵، دموکراسی و حقوق بشر برای جوامع مدرن، با هم دو ستون به هم پیوسته مشروعیت حاکمیت سیاسی را می‌سازند.

من [در اینجا] نمی‌توانم به کوشش‌های [انجام‌شده از نظرگاه] حقوق عقلانی برای عرضه برهان پیردازم، اما می‌خواهم نوع برهان را یادآور شوم. این نوع برهان می‌تواند خویش را از متن جهان‌نگاره‌های^۶ جامع رها کند، به محض اینکه ما میان ایده عدالت و ایده خیر برین (اعلی) تمایز بگذاریم و یکی را وابسته دیگری نسازیم، پس از آن، دیگر نظم عادلانه معطوف به یک شکل نمونه از زندگی نخواهد بود که استوار در گیتی یا در تاریخ رستگاری جای گرفته است. [بلکه] به جای آن، نظرگاه عدالتی که به امر خیر مشخص و منضم بود به وسیله اندیشه تجربیدی شمولیت و دربرگیرندگی بی‌اجبار افراد آزاد و برابری جایگزین خواهد شد که به آری و نه گفتن [و بنابراین پذیرش یا رد امور] توانا هستند.

مهم چرخش از تصور محتوایی یک زندگی از دیدگاه هستی‌شناختی نیک و ممتاز به سوی ایده روش‌مشرتی است که بر اساس آن، مشارکت‌کنندگان خود نظمی عادلانه را پی می‌ریزند. اشخاص آزاد و برابر باید در یک روند [خود-] مرکززدایی^۷ پیش‌رونده، هریک بر اساس درک و تلقی که از خود و جهان دارند دریابند که چه چیزی به‌طور یکسان برای هریک از

”
در غرب نیز مشروعیت حاکمیت سیاسی بر اساس مبانی حقوق طبیعی در آغاز با تصور ساختمان کیهان^۳ و دولت‌شهر^۴، سپس با وحی خدایی ناجی یا با اندیشه‌های عینیت‌یافته خدا در جهان در هم تنیده بود. نخست حقوق عقلانی مدرن، آن اصولی را که در انقلاب‌های قانون اساسی سده هجدهم به اعتباری ایجابی دست یافته بودند از زیر بارِ گران برهان‌های متافیزیکی و دینی این آموزه‌های «جامع» رها ساختند

آنان خوب است. این جداسازی مفهومی امر عادلانه از امر والا، اعتقاد مشروعیت را از تاریخ رستگاری و جهان‌نگری‌های گیتی‌شناسانه مستقل ساخت و بدین‌وسیله نخست‌اندیشه یک قدرت دولتی سکولار را ممکن کرد. در غرب، مطابق با این امر جدایی نهادی دولت و دین در شکل‌های بسیار گوناگون توافقاتی مبتنی بر حقوق کلیسایی کم و بیش به واقعیت پیوسته است.

اما سکولار شدن قدرت دولتی به معنای سکولار شدن جامعه شهروندی نیست. [روند سکولارسازی] در امریکا از آغاز نیز چنین هدفی نداشته است. این امر به‌ویژه برای شهروندان دیندار، وضعیت متفاوتی را پدید می‌آورد. گرچه قانون‌های اساسی لیبرال فضای آزاد برابری را برای همه جماعت‌های دینی (با لحاظ کردن آزادی دینی سلبی) تضمین می‌کنند، اما هم‌زمان از نهادهای دولتی که برای اجتماع تصمیم‌هایی الزام‌آور می‌گیرند، در برابر تأثیرگذاری سیاسی جماعت‌های دینی قدرتمند محافظت می‌کنند. نتیجه این امر آن است که همان کسانی که به‌صراحت بدان‌ها اختیار داده می‌شود به دین خود عمل کنند و زندگی مؤمنانه‌ای داشته باشند، در نقش خود

به‌عنوان شهروند کشور باید در فرآیند دموکراتیکی مشارکت کنند که نتیجه آن از هر عنصر هم‌آمیخته با دین تهی نگه داشته خواهد شد. پاسخی که لائیسسم به این‌گونه از [تناقض‌های] بندهای دوگانه^۹ می‌دهد رضایت‌بخش نیست. جماعت‌های دینی تا آنجا که در جامعه شهروندی نقشی حیاتی بازی می‌کنند نباید از سپهر عمومی سیاسی به عرصه خصوصی تبعید شوند، چراکه یک سیاست شورایی^۹ به همان‌سان به استفاده عمومی از عقل شهروندان دیندار وابسته است که به استفاده عمومی از عقل شهروندان غیردیندار. اگر نوای تند و تیز چندآوایی^{۱۰} نظرهای صادقانه نباید سرکوب شوند، پس همچنین نباید نقش مشارکت دینی در [پاسخ به] پرسش‌های پیچیده اخلاقی مانند سقط جنین، کمک به مرگ خودخواسته [بیماران درمان‌ناپذیر]، دست‌کاری در ژن‌های موروثی [پیش از

تولد نوزاد] و همانند آن‌ها درست در همان بن، ریشه خواست‌سازی^{۱۱} دموکراتیک قطع شود. شهروندان دیندار و جماعت‌های دینی باید آزاد باشند که در سپهر عمومی نیز خود را به‌گونه‌ای دینی پدیدار سازند و از زبان دینی و برهان‌های مطابق با آن بهره گیرند.

البته در یک دولت سکولار، شهروندان دیندار باید بپذیرند که محتوای مهم نظریات آن‌ها از دیدگاه سیاسی، پیش از آنکه بتواند به دستور کار ارگان‌های تصمیم‌گیری دولتی راه یابد، به گفتمانی همه‌فهم و آزاد از اقتدارهای ایمانی ترجمه شود. در واقع باید تا اندازه‌ای یک صافی بین جریان‌های ارتباطاتی رها و وحشی سپهر عمومی از یک‌سو و از سوی دیگر مشورت‌های رسمی بنا شود که به تصمیم‌های الزام‌آور جمعی منجر می‌شوند، چراکه تصمیم‌های مصوب دولت باید بتوانند به زبانی باز و فهم‌پذیر برای همه شهروندان بیان و توجیه شوند.

با این‌همه این پرسش طرح می‌شود که در اساس تحت چه شرایطی شهروندان دیندار که نگرش‌های هنجارپنشان در بنیان‌های ایمانی آن‌ها ریشه دارد، می‌توانند پیامدهای ناشی از شرط ترجمه را بپذیرند. درست در دین‌های سرزنده خشونت بالقوه‌ای نهفته است

که نباید با جرقه رقابت جهان‌بینی‌ها شعله‌ور شود، همان‌هایی که در زیر سایه حمایت قانون اساسی پدید می‌آید. اگر نظم مبتنی بر قانون اساسی لیبرال بایستی بتواند مدعی مشروعیتی فراتر از یک همزیستی مداراگرایانه^{۱۲} باشد، باید عقلانیت اصول قانون اساسی برای همه شهروندان، از جمله شهروندان دیندار نیز مجاب‌کننده باشد. ستیزهای دینی آنگاه به این پایه مشترک یورش خواهند برد که اعتقادات ایمانی با وفاداری به بنیان‌های قانون اساسی در تناقض نباشند.

بنا به گفته جان رالز، دولت لیبرال باید از این‌رو از شهروندان دیندار بخواهد که آنان هر یک اصول بنیادین سکولار و بنا بر ادعا، تنها مبتنی بر عقل دموکراسی و دولت قانون‌بنیاد را بر مبنای اعتقاد خود مستدل کنند و آن را «همچون یک واحد»^{۱۳} در متن این پس‌زمینه ایمانی به کار گیرند. به‌عنوان نمونه کلیسای کاتولیک چنین

انطباقی را در اصول ایمانی خود در شورای دوم واتیکان؛ یعنی در سال‌های دهه ۶۰، سده گذشته به انجام رسانده است. تصویر این واحد آشکار می‌کند چگونه شهروندان دیندار می‌توانند آن اولویت عینی را که تصمیم‌های سیاسی گاه در برابر اعتقادات بنیادین دینی مدعی هستند با اولویت ذهنی و وجودی اعتقادات ایمانی همساز کنند که در نهایت برای آن‌ها نقش تعیین‌کننده دارد.

دولت لیبرال با بنیادگرایی دینی جمع‌ناپذیر است. در این سستیز هیئتی از مدرنیته در برابر هیئت دیگری از آن می‌ایستد که چنان واکنشی در برابر روندهای ریشه‌زدای مدرن‌سازی پدید آمده است. دولت لیبرال می‌تواند آزادی دینی برابر شهروندان و به‌طورکلی حقوق فرهنگی برابر را فقط به این شرط تضمین کند که آنان تا حدی از [پيله] زیست‌جهان یکپارچه جماعت‌های دینی و خرده‌فرهنگ‌های خود به‌درآیند و به فضای باز جامعه مشترک مدنی وارد شوند. از سوی دیگر فرهنگ اکثریت نیز اجازه ندارد که اعضای خود را در تصور تنگ‌نظرانه یک «فرهنگ راهبر»^{۱۴} که مغرورانه حق انحصاری قدرت تعریف فرهنگ سیاسی کشور را از آن خود می‌داند، زندانی کند. دادگاه ایالتی کلن در حکم خود درباره مجاز بودن عمل ختنه مسلمانان (و یهودیان) این امر را مدنظر نداشته است که در این میان هم‌زمان با شهروند شدن مسلمانان تا حدی «اسلام» نیز شهروند فرهنگ سیاسی ما شده است و از این‌رو «به آلمان متعلق است»^{۱۵}.

تمامی شهروندان کشور در نقش قانون‌گذاران دموکرات به یکدیگر حق بنیادین امنیتی را عطا می‌کنند که تحت آن، همگی می‌توانند در مقام شهروندان جامعه هویت فرهنگی و جهان‌نگرانه خود را حفظ و در گستره عمومی بیان کنند. این نسبت بین دولت دموکراتیک، جامعه مدنی و استقلال خرده‌فرهنگی، کلید فهم دو انگیزه مکملی است که سکولاریست‌ها و چندفرهنگ‌گرایان رادیکال به‌غلط جمع‌ناپذیر می‌دانند. خواست عمومی گرایانه روشنگری سیاسی تازه با به‌رسمیت شناختن منصفانه خواست‌های ویژه گرایانه برخاسته از طرح [ماهیت] خود اقلیت‌های دینی و فرهنگی است که برآورده می‌شود.

با این دریافت دولت سکولار از خود است که غرب از دیگر مناطق جهان متمایز می‌شود. در این میان، وضعیت پسااستعماری و جابه‌جایی روابط قدرت سیاسی در جهان [نیز] ما را مجبور می‌کند نگاه‌هایی را جدی بگیریم که فرهنگ‌های دیگر بر ما می‌افکنند. اینان غرب را به رگه‌های کوتاه‌نگرانه عمومیت‌سازی‌های اروپامحور به این ترتیب آگاه می‌کنند و به‌یاد ما می‌آورند که فتوحات امپریالیستی و وحشی‌گری استعماری و جنایت‌هایی به نام

”
دولت لیبرال با بنیادگرایی دینی جمع‌ناپذیر است. در این سستیز هیئتی از مدرنیته در برابر هیئت دیگری از آن می‌ایستد که چنان واکنشی در برابر روندهای ریشه‌زدای مدرن‌سازی پدید آمده است. دولت لیبرال می‌تواند آزادی دینی برابر شهروندان و به‌طورکلی حقوق فرهنگی برابر را فقط به این شرط تضمین کند که آنان تا حدی از [پيله] زیست‌جهان یکپارچه جماعت‌های دینی و خرده‌فرهنگ‌های خود به‌درآیند و به فضای باز جامعه مشترک مدنی وارد شوند



هنجارهای^{۱۶} والاتر ما نیز انجام شده‌اند. ما از نظرگاه اروپایی زمینه پیدایش [سکولاریسم]، به‌عنوان نمونه سکولارشدن قدرت دولتی را همچون پاسخی صلح‌آفرین به خشونت جنگ‌هایی دینی درمی‌یابیم، اما در نقاط دیگر جهان، برعکس، نخست ساخت دولت ملی، تفرق مذهبی، یعنی دفع و سرکوب متقابل جماعت‌های دینی را پدید آورد که تا آن زمان کم و بیش به‌گونه‌ای صلح‌آمیز و به هر حال در کنار یکدیگر در آشتی می‌زیستند. علاوه بر این شکل‌های ابهام‌آمیز مختلط و همزیستی‌های شک‌برانگیز قدرت دولتی و دینی که ما از وجودشان در دیگر نقاط جهان شکوه داریم یادآور دفاع سخت کلیسای مسیحی در برابر دولت لیبرال و نیز مبارزه طولانی بر سر رهایی آموزش عمومی و حقوق خانواده از دخالت کلیساست.

از سوی دیگر، نسبی‌گرایی نیز نتیجه‌گیری غلطی از ضرورت انتقاد از خود است. تصادفی نیست که معترضان در سراسر جهان از زبان دموکراسی و حقوق بشر بهره می‌گیرند. غرب به‌عنوان مشارکت‌کننده در گفتمان میان فرهنگی به‌یقین تنها یکی از چندین مشارکت‌کننده است. ما باید در این نقش به رفتاری غیردگماتیک و آماده‌یادگیری با تمدن‌هایی عادت کنیم که با روندهای تکاملی به‌کل متفاوتی به معاصران یک جامعه جهانی تبدیل شده‌اند که ویژگی مدرنیته‌های چندگانه^{۱۷} بر آن حک شده است، اما ما تنها بر مبنای دفاعی خود آگاهانه از خواست‌های جهان‌رواست که می‌توانیم از برهان‌های دیگران درباره نقطه‌های کور فهم خود در کاربست اصول خود بیاموزیم.

۲. بیان زبانی امر مقدس

به نظر من خوانش تک‌سونگر سکولاریستی قدرت دولتی سکولار شده یکی از این نقطه‌های کور است که جبهه‌های اشتباهی را می‌گشاید. دولت لیبرال باید به صدا‌های دینی در گستره عمومی تا آنجا که می‌تواند سهمی در ساخت دموکراتیک نظر و خواست شمار آیند خوشامد گوید. از این‌رو، قدرت دولتی باید از شهروندان سکولار بخواهد در مواجه با شهروندان دینداری که در

گستره عمومی با آنان برخورد می‌کند به آنان نه‌تنها به‌عنوان شخص احترام بگذارند، بلکه آنان را چونان مشارکت‌کنندگانی در

پراکسیس مشترک بهره‌گیری عمومی از عقل شهروندان کشور جدی بگیرند. [درون‌مایه] این خواست این است که شهروندان سکولار نباید روی خود را بر این امکان ببندند که در زبان موضع‌گیری‌ها و ابراز نظرهای دینی طرح شده، شاید بازتاب شهودهای پس‌زده خود را بازشناسند و بنابراین در آن‌ها درون‌مایه‌های حقیقت‌بالقوه‌ای را کشف کنند که می‌تواند در استدلالی عمومی و رها از وابستگی دینی ارائه شوند.

درست در هیئت اندیشه پساتیفیزیکی است که فلسفه می‌تواند در تغییر رویه یک قدرت دولت سکولار سهمی ادا کند که دریافتی خشک و جزم‌گرایانه از خود دارد، چراکه فلسفه خود در تاریخ غربی و در پیدایش دولت سکولار درگیر بوده است. من در فرصت داده شده می‌توانم کوتاه به این درگیری تنها با سه تز بسیار تعمیم‌یافته اشاره کنم. طرح این تزا به این کوتاهی ناگزیر، در بهترین حالت [تنها] می‌تواند به بحث [بیشتر] برانگیزاند.

تَزِ نخست: یادآوری نقش نظام قدسی در ادغام اجتماعی، این امر را قابل فهم می‌کند که چرا آن سکولاریزاسیون قدرت دولتی که در غرب به وقوع پیوسته است، هنوز به معنای نقطه عطفی نگران‌کننده است.

مراسم‌های آیینی گویا از همان آغاز شکل‌هایی

از زندگی نوع انسان را که در معرض تهدید تجزیه [اجتماعی] بوده‌اند با منبع کمیاب همبستگی اجتماعی تأمین می‌کرده‌اند. معناهای سربه‌مهر، یعنی معانی که فقط به‌گونه کنش‌گفتاری^{۱۸} متجلی [در آن‌ها] و سپس با اسطوره‌ها رازگشایی و تفسیر می‌شده‌اند. از این دو، یعنی مراسم‌های آیینی و اسطوره‌ها، نظامی قدسی برآمده است که در هیئت‌های دگرگون‌شده بازتابانه تا به امروز استمرار یافته‌اند. مردم‌شناسی به ما آموخته است که در جهان، نگاره‌های ریشه‌دار در مراسم‌های آیینی جوامع پیش از شکل‌گیری فرهنگ‌های بزرگ، چگونه مفهوم‌های خویشاوندی که به‌گونه‌ای شهودی با آن آشنا بودند به دانش انباشته درباره جهان یاری رسانده است. در هریک از این جامعه‌ها به یک تفسیر از خود جمعی تثبیت‌کننده هویت پردازش شده است. بدین‌گونه مواجهه قدسی با قدرت‌های رستگاری‌بخش (مارتین ریزبروت^{۱۹}) در خدمت همبستگی اجتماعی بود و هنگامی که در آستانه هزاره سوم پیش از تولد مسیح، جوامعی پدیدار شدند که دولت آنها را سازمان‌دهی می‌کرد، هنوز این کارکرد را حفظ کرده بود.

این امری بدیهی نیست که در سرزمین‌های پادشاهی فرهنگ‌های بزرگ آغازین، یکی برای همگان عمل می‌کرد. از این‌رو، هم‌زمان با حاکمیت سیاسی نیاز به مشروعیت نوینی پدید آمد که نخست تبارشناسی اسطوره‌ای فرمانروا و آیین‌های دولتی به آن را پاسخ می‌داد. بهره‌گیری از نظام مقدس برای ادغام سیاسی، گونه‌ای به هم آمیختگی سمبلیک دولت و دین را پدید آورد که ما تا امروزه مفهوم مهم امر سیاسی را بر آن بار می‌کنیم. این همزیستی رستگاری و فرمانروایی (یان آسمن^{۲۰}) در میانه هزاره نخست پیش از میلاد مسیح با پی‌ریزی دین‌های شناخته‌شده بزرگ جهانی فقط تا آنجا فسخ می‌شود که فرمانروایان [نیز] اینک تحت همان حاکمیت اقتدار ماورایی قرار می‌گیرند که مشروعیت خویش را بدان مدیون بودند [و

بنابراین [می توانستند بر مبنای همان قانون‌ها مورد انتقاد قرار گیرند.

نخست انقلاب‌های قانون اساسی سده هجدهم، حلقه پیوند هزاران ساله رستگاری و فرمانروایی را در فرانسه به گونه‌ای رادیکال‌تر از امریکا شکستند. نخست این انقلاب‌ها اقتدار مشروعیت‌بخش را آن‌چنان از خدا به خرد انسانی تغییر دادند که فراخواندن به یک توانایی طبیعی مشترک همه انسان‌ها توانست کفایت کند تا جامعه دچار تفرقه مذهبی یا متکثر را ورای مرزهای [عقیدتی] جماعت‌های دینی، از نظر سیاسی متحد کند. [پیامدهای] لرزش برخاسته از جدایی ادغام اجتماعی که تا آن زمان کنش جمعی کنشگران دولتی در آن به هم می‌پیوست، از نظام [مشروعیت‌بخش] قدسی تا به امروز همچنان تأثیرگذار است و در پیشگفتار قانون‌های اساسی [بسیاری از کشورها] پژوهاکی معتدل یافته است.

ت‌ز دوم: گسست از شکل‌های قدسی مشروعیت فرمانروایی، بر مبنای قطب‌بندی غربی میان ایمان و علم تبیین می‌شود.

دین‌های شرق دور - کنفوسیوس‌گرایی، دائوئیسم و بودیسم - نیز همچون افلاطون‌گرایی، جهان‌نگاره‌هایی کیهان‌شناسانه می‌سازند که تعمق، آموزش و مراقبه را چنان از راه رستگاری متمایز می‌کنند و با یک رفتار اخلاقی منطبق بر آن پیوند می‌زنند. در این راه رستگاری معرفتی، دانایی و دانش هنوز یک [نظام نظری و عملی] یگانه را تشکیل می‌دهند. این یگانگی از نظرگاه جامعه‌شناختی در رابطه شاگرد-استاد دانا بازتاب می‌یابد. در برابر خدای قانون‌گذار اخلاقی و در تاریخ دخالت‌گر اسرائیل که با قوم خود پیمان رستگاری می‌بندد، با یک راه رستگاری ارتباطی^{۲۱} که از مسیر وحی و نیایش می‌گذرد و نیز رفتار اخلاقی که منطبق بر شیوه زیست شرعی است. مسیحیت پولسی^{۲۲} در سرزمین‌های امپراتوری روم در وضعیتی قرار داشت که یزدان‌شناسان آغازین را مجبور می‌کرد هم‌زمان موضعی بازاندیشانه در برابر جهان‌نگاره‌های متعلق به دوران محوری^{۲۳} اتخاذ کند که در دو جبهه متضاد رقابت می‌کردند: در برابر یهودیت و نیز دین فرهیختگی لایه بالایی جامعه روم. پدران افلاطون‌گرای کلیسا خود را چونان فیلسوفانی بهتر می‌دانستند و راه‌هایی یافتند تا اعتقاد خود را با حفظ هدف وحی شده [به مسیح] با راه رستگاری معرفتی یونانیان همسان سازند. در روندهای اندیشگی پیچیده، از آگوستین تا توماس، البته فقط بر مبنای یک تفکیک آشکار میان محتواهای ایمان و دانش توفیق یافتند که دو سنت بزرگ پیشین را در یک نظام اقناع‌کننده با هم ترکیب کردند. در این راه، دانش که در مرتبه فروتر از ایمان قرار گرفته بود ویژگی دانایی و راه رستگاری بودن خود را از دست داد.

نخست در پی «انقلاب نومیالیستی» بود که قطب‌بندی برای ما آشنای ایمان و دانش پدید آمد که در هیچ فرهنگ دیگری این چنین بارز شکل نگرفت. این امر از دیدگاه درون‌الهیاتی بیان خویش را در تکامل به سوی نهضت اصلاح دینی یافت. هم‌زمان با وانهادن ساختار فرجام‌شناسانه متافیزیکی بی‌اعتبار شده ارسطویی، علوم طبیعی مدرن، پیوند درونی خود را با آموزه مسیحی رستگاری از دست دادند و فلسفه مدرن به اتحادی مبتنی بر تقسیم کار با این دانش‌های نوین به شناخت‌شناسی، حقوق عقلانی و اخلاق عقلانی بسان هسته اصلی تشکیل‌دهنده اندیشه پسمتافیزیکی عقب‌نشینی کرد و در پایان، فلسفه عملی با عزیمت از وضع روح^{۲۴} [و بر مبنای خرد] انسانی، راه را برای [پی افکندن] مبانی مشروعیت اعمال حاکمیت سیاسی مستقل از دین هموار کرد.

ت‌ز سوم: از دیدگاه تبارشناسی اندیشه پسمتافیزیکی که این چنین کلی به آن اشاره شد، نسبت‌های خوبشاوندی گوناگونی ایمان این اندیشه از یکسو با سنت‌های او حیانی | یکتاپرستانه و از سوی دیگر با متافیزیک یونانی آشکار می‌شود.

فلسفه در هیئت پسمتافیزیکی خود نیز «اندیشیدن بی‌ثبات»^{۲۵} [باقی] می‌ماند؛ فلسفه رشته‌ای علمی نیست که بر یک مبنای روش‌شناسی مشخص شده یا یک گستره موضوعی معین شده تعریف شود، اما با علوم در

این آگاهی لغزش‌پذیرگرایانه و غیرشکاکیت‌گرایانه سهم است که گزاره‌های حقیقی باید یک آزمون گفتمانی نامحدود را تاب آورند. این به معنای بی‌اعتباری ایقان‌های شهودی و بدیهیات بی‌واسطه‌ای است که یا به گواهی حقایق و حیانی یا مراقبه، دیدار ذات، نگرش روشنفکرانه و همانند آن مبتنی هستند و از این‌رو، از این‌ها یا از آن راه، جریان برهان‌ها را [با ارجاع به اقتداری غیرعقلانی] متوقف می‌کنند. از سوی دیگر، فلسفه با آموزه‌های دینی و متافیزیکی در آن رابطه برجسته با خود ما مشترک است، رابطه‌ای که به محض آنکه فلسفه خود را چنان کارخانه تأمین‌کننده مواد علوم شناختی دریابد از کف می‌رود. درحالی‌که علوم توجه خود را به گونه‌ای انحصاری به گستره موضوع خود

معطوف می‌کنند، فلسفه نه تنها به شناخت، بلکه به روشنگری نیز علاقه‌مند است و از این رو به این نیز که یک تکه دانش نویافته درباره جهان چه معنایی برای ما دارد، فلسفه خود را وقف هم‌کنشی بین دریافت [انسان از] جهان و دریافت از خود می‌کند.^{۲۶}

این اندیشه پسمتافیزیکی خود را به متافیزیک یونانی پیوند داده و در تداوم آن گام می‌زند، به‌عنوان نمونه هنگامی که سوزه‌های بازشناسنده معرفت کنش‌گفتاری، سخنگو و کنشگر را؛ یعنی دانش اینکه آدمی چگونه داوری‌ها را انجام می‌دهد و آن‌ها را مستدل می‌کند، چگونه اهداف مدنظر را پی می‌گیرد و اجرا می‌کند، چگونه اصطلاحات زبانی را می‌سازد و به گونه‌ای ارتباطی استفاده می‌کند، موضوع [خود] می‌سازد و آن‌ها را به نحوی عقلی بازسازی می‌کند، اما در مسیرهای تبارشناختی دیگر، این نشانه‌ها [ی پیوستگی] کمتر مشهودند. از نظرگاه تاریخ مفهوم‌ها، روند یونانی‌سازی مسیحیت تیغی دو دم بود. کوشش‌هایی که برای بیان گزاره‌های ایمانی همچون مرگ عیسی بر صلیب، تثلیث پدر، پسر و روح‌القدس یا توجیه غیرقابل‌پذیرش فریدت در برابر خدا، با مفهوم‌های متافیزیک یونانی انجام شدند، به گونه‌ای متقابل بر خود فلسفه تأثیر نهادند. از آنجایی که یزدان‌شناسان از دوران آگوستین بر روشن‌سازی غیرهمسان‌ساز مفاهیم زنده محتواهای اعتقادی پای می‌فشرند، در نهان، حساسیتی به کل غیر یونانی برای ویژگی تجربه‌هایی بیدار کردند که خود بازتابانه و در عمل، مورد استفاده تاریخی و ارتباطی بودند، اما با مفاهیم‌های هستی‌شناختی یک متافیزیک ذات‌گرایانه قابل‌دستیابی نبودند.

یزدان‌شناسی با ابزارهای مفهومی آن فرآیند بیان زبانی امر قدسی را که با اسطوره آغاز شده بود پی گرفت. در آغاز فلسفه فقط شریکی خموش بود، اما از سده هجدهم بدین سو با کارگردانی خود درون‌مایه‌های یزدان‌شناسی را در مفاهیم بنیادی اخلاق و فلسفه تاریخ جذب می‌کند. کانت و هگل می‌خواستند محتوای حقیقت سنت دینی را با مفاهیم فلسفی بیان کنند. در تشخیص بحران و از خود بیگانگی با هگلایان جوان این فرآیند ترجمه، بیشتر ناخواسته، ادامه می‌یابد. در تغییر نظرگاهی که فلسفه

از نظرگاه تاریخ مفهوم‌ها، روند یونانی‌سازی مسیحیت تیغی دو دم بود. کوشش‌هایی که برای بیان گزاره‌های ایمانی همچون مرگ عیسی بر صلیب، تثلیث پدر، پسر و روح‌القدس یا توجیه غیرقابل‌پذیرش فریدت در برابر خدا، با مفهوم‌های متافیزیک یونانی انجام شدند، به گونه‌ای متقابل بر خود فلسفه تأثیر نهادند

اگرستانسیال و پراگماتیسم از چستی چیزها به چگونگی انجام رفتار کنش‌گفتارانه با جهان و خویش در پیش گرفته‌اند نیز نفوذ معناشناختی همانندی آشکار می‌شود. سمنارهای مشترک هایدگر و بولتمن یا تجربه‌های دینی کسی چون ویلیام جیمز نشان‌گر همین امر هستند. از زمان کی‌یرکگارد نویسنده‌گانی دینی همچون یوشیا رویس، ارنست بلوخ جوان، والتر بنیامین، امانوئل لویناس یا مارتین بوبر تا حدودی از جایگاهی دیگر، درون‌مایه‌های سنت‌های مذهبی را از صافی فلسفی مفاهیم گذرانده‌اند. این نویسندگان فلسفی می‌خواستند درون‌مایه‌های دینی را از ویژگی انحصاری [مربوط به] خاستگاهشان از یک جماعت دینی مشخص بپیرایند تا آن‌ها را به گستره عمومی وارد کنند.

بازنگری چنین روابط موروثی می‌تواند دریافت فلسفه را از خود در نسبت‌های کنونی‌اش با علم و دین تغییر دهد. از اینجا نه یک تر، بلکه یک توصیه منتج می‌شود:

فلسفه نباید اجازه دهد تا رشته‌های ارتباط گفت‌وشنودی با دین گسسته شود. چراکه ما نمی‌توانیم بدانیم، آیا فرآیند تا امروز-تا برساختن این مفاهیم به‌وسیله ژاک دریدا- ادامه‌دار ترجمه توانایی‌های معانی دینی ارج‌نایافته به مفهوم‌های اندیشه پساتمفیزیکی به پایان رسیده است یا نه.

توصیه به رابطه گفت‌وشنودی دریافت کارکردگرایانه از دین را طرد می‌کند. چراکه تداوم احتمالی آن نفوذ معناشناختی که من از دیدگاه فلسفی بدان اشاره کردم، نه پیش‌فرض می‌گیرد که این گفت‌وگو یک بازی با جمع صفر است و نه از آن وابستگی فلسفه به دین از این راه استنتاج می‌شود. من تنها این مسئله را طرح می‌کنم که شاید در روند پیش‌رونده فلسفی بیان زبانی امر قدسی دو کمبودی جبران شوند که در ادامه خواهد آمد و من آن‌ها را به‌عنوان نقایص اندیشه پساتمفیزیکی می‌دانم.

با توجه به چالش‌های فرایچیده جامعه جهانی در شرف پیدایش احساس می‌کنم نخست، این امر نامعلوم است که آیا منابع یک اخلاق عقلانی که از کف زفتی، اما تنها در حدی ضعیف‌برانگیزنده [کنش اخلاقی] اند، کافی هستند؛ اخلاقی عقلانی که در نهایت نیز باید مبنای ادغام [اجتماعی] مبتنی بر حقوق قانون اساسی در جوامعی به‌طور گسترده سکولار شده قرار گیرد. این اخلاق گرچه اجازه دارد با یک دعوی جهان‌روایانه ظاهر شود و این نقطه قوت آن است، اما برای کنش همبسته فقط می‌تواند به‌گونه‌ای غیرمستقیم، با امید و انتظار به هم‌رأیی انباشتی از تصمیم‌های فردی با فراخواندن وجدان هر فرد [به کنش اخلاقی] موظف سازد. «گستره هدف‌ها»ی کانت سرشتی عقلی دارد و اعضای خود را دیگر، بسان جماعت جهانی مؤمنان، با اجرای

مشترک اعمال متحد نمی‌سازد. دوم، من با در نظر داشتن عارضه‌های چندلایه زیست‌جهانی یک سرمایه‌داری که خود جهانی تام و تمام شده است و سیاست را خلع سلاح کرده و فرهنگ را تزلز داده است، از این مسئله نگرانم که شکست‌باوری^{۲۷} عقل که در خود فلسفه می‌بالد توان آن را برای استعلا از درون به کلی مستهلک کند و نیروی کشش آگاهی هنجارینی را بفرساید که [به‌سوی هدفی] فراسوی هر وضعیت کنونی رود. ■

پی‌نوشت:

۱. برگرفته از:

Graf, Friedrich Wilhelm / Meier, Heinrich (۲۰۱۳): *Politik und Religion. Zur Diagnose der Gegenwart*. Verlag C.H. Beck. München.

این کتاب در واقع حاوی مجموعه سخنرانی‌های بازنگری‌شده‌ای است که به‌همت موقفه کارل فریدریش زیمنس در مونیخ، اندیشمندانی بنام دربار دین و سیاست در ایالات متحده (هانس اولریش گوهرشت)، دولت، کلیسا و مؤمنان در روسیه (گرگوریل. فریزه)، دین و سیاست در اسلام (حیلل فرادکین)، تئوکراسی در یهودیت (پتر شفر)، باستان‌شناسی فرمان (آگامبین)، تقدس‌بخشی و تقدس‌زدایی (هانس یوآس) و سیاست و دین (یورگن هابرماس) ایراد کرده‌اند. آنچه در پی می‌آید برگردان سخنرانی یورگن هابرماس است. آنچه درآمده است و نیز پانویس‌ها (به‌جز پانویس ۲۵) از نگارنده‌اند. عبارت‌ها و واژگانی که در متن آلمانی به‌شیوه ایتالیکی (خوانیده یا مورب) چاپ شده‌اند، در متن فارسی نیز به همین گونه متمایز شده‌اند.

۲. Konstellation

۳. Kosmos

۴. Polis

۵. anthropozentrisch

۶. گرچه واژه *Weltbild* (تصویر جهان، جهان‌نگاره) و *Weltanschauung* (جهان‌بینی) در گفت‌وگوهای هر روزین به‌جای یکدیگر نیز به کار می‌روند، اما جهان‌نگاره، در واقع تصویری از جهان است که یک جهان‌بینی ترسیم می‌کند؛ اولی نگاره است و دومی نگرش.

۷. اصطلاح مرکززدایی یا دقیق‌تر خودمرکززدایی *Dezentrierung* از روان‌شناسی کودک و رشد وام گرفته شده است. ژان پیاژه با این اصطلاح مرحله‌ای از رشد کودک را مشخص می‌کند که در آن کودک بر خود مرکزنگاری تک‌بعدی کودکانه خویش چیره و به دریافت دو یا چند بُعد از چیزها مانند طول، عرض و ارتفاع و نیز ابعاد رخدادها توانا می‌شود. با روند پیوسته رشد توانایی‌های شناختی و خود مرکززدایی، سرانجام کودک می‌تواند به توانایی فهم‌نظرگاه دیگری و بدین ترتیب برقراری روابط اجتماعی، دوستی و نیز توانایی داوری اخلاقی دست یابد.

۸. تعهدها یا بندهای دوگانه *double bind* اصطلاحی است برگرفته از دانش ارتباطات و به وضعیتی دلالت می‌کند که در آن فرد به‌دلیل دریافت هم‌زمان علانم و پیام‌های متناقض دچار سردرگمی، ناتوان از عمل یا حتی دوبرگی شخصیتی و روان‌گسیختگی (اسکیزوفرنی) می‌شود. تناقض این پیام‌ها همیشه آشکار نیست. به‌عنوان نمونه در پیامی گفتاری (لایه نخست پیام) از دریافت‌کننده پیام خواسته می‌شود یک عمل معین را انجام دهد، اما پیام‌دهنده با شیوه مشخصی از جمله‌بندی و بیان گزاره پیام، فراز و فرود

صدا و حالت چهره یا بدن (لایه دوم پیام)، همراه با پیام نخست، پیام دیگری نیز می‌فرستد که با پیام نخست در تناقض است و از این‌رو فرد سرگردان و در اجابت پیام درمی‌ماند. یک نمونه ساده از این‌گونه پیام‌ها: «تو اجازه داری هر کاری دوست داری انجام دهی، اما مرا مأیوس نکن!» و یک نمونه به‌ظاهر علمی: «شما برای کنترل با کمترین هزینه چند نمونه‌برداری از کالاهای خریداری‌شده انجام دهید، اما به هر حال مدیریت خواهان اطمینان کامل از سلامت کالاهاست!»

۹. *deliberative Politik* را می‌توان به سیاست رایزنانه، شورینان، مشورتی، شوروی یا شورایی برگرداند. بنا بر هابرماس در دریافت لیبرال، تنها کارکرد فرآیند خواست‌سازی (*Willensbildung*) دموکراتیک، مشروعیت‌بخشیدن به کاربرد قدرت سیاسی است. بر مبنای دریافت جمهوریخواهانه، خواست‌سازی دموکراتیک دارای کارکردی بنیادی‌تر، یعنی برساختن جامعه، چنان جامعه سیاسی است. برگزاری انتخابات در واقع، تجدید حیات و یادآوری این کنش بنیان‌گذارانه است؛ اما شرایط خواست‌سازی عقلانی سیاسی نباید فقط در انگیزه‌ها و بنیان‌های تصمیم‌های فردی، بلکه همچنین در سطح اجتماعی، یعنی فرآیندهای نهادینه‌شده رایزنی و تصمیم‌گیری جست‌وجو شود. این فرآیندها را می‌توان همچون قاعده‌ها، قراردادها، آرایش و ساماندهی نهادی دانست که بر سلیق و ترجیحات (*Präferenzen*) تأثیر می‌نهند و موضوعات، اطلاعات و دلایل را آن‌چنان طبقه‌بندی می‌کنند که در بهترین حالت، تنها داده‌های معتبر از صافی مشاوه و تعامل متصفانه و گفت‌وگو عقلانی گذر و نقشی تأثیرگذار در تصمیم‌گیری بازی می‌کنند. روش شورایی و رایزنانه بر گفت‌وگو بر پایه برهان و استدلال به‌گونه‌ای شفاف و در سپهر عمومی، برابری امکان گفتن و شنیدن، رایزنی رها از اقتدارها و اجبارهای بیرونی و تصمیم‌گیری عقلانی بر مبنای اکثریت مبتنی است و تفسیر نیازمندی‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. از این‌رو هسته اصلی سیاست عقلانی چیزی جز کاربرد اخلاق گفتارانی در گستره سیاست نیست. تنها پس از آنکه در یک چنین فضای گفتارانی، «بیکار برای به‌رسمیت شناخته‌شدن» لایه‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی به فرجام می‌رسد، نهادهای سیاسی یک نظام دموکراتیک می‌توانند با طرح علایق، منافع و اهداف مختلف در پارلمان، به بررسی و گفت‌وگو درباره آن‌ها و در پایان تصمیم‌گیری بپردازند. از این‌رو نتیجه سیاست شورایی را می‌توان قدرتی دانست که از راه ارتباط گفتارانی تولید شده است.

۱۰. Polyphonie

۱۱. فرآیند مدیریت حل یک مسئله و به‌طور کلی هرگونه هدف‌گذاری و روند دستیابی به آن در ادبیات دانش‌های مدیریت و سیاست در کشورهای آلمانی‌زبان به‌طور معمول به فازهای نظر‌سازی (*Meinungs-* *bildung*)، خواست‌سازی (*Willensbildung*)، تصمیم‌گیری (*Entscheidungsfindung*)، اجرای تصمیم (*Entscheidungsdurchsetzung*) و در پایان کنترل و مقایسه دستیافت‌ها با اهداف و در صورت لزوم بهینه‌سازی فرآیند تقسیم می‌شود. خواست‌سازی سیاسی عبارت از روندی است که در آن امری در سپهر عمومی به‌عنوان یک هدف سیاسی شناخته می‌شود و خواست جمعی برای دستیابی به آن از طریق تصمیم‌سازی دموکراتیک شکل می‌گیرد. مهم‌ترین نهادهای مؤثر درخواست‌سازی سیاسی، نهادهای جامعه مدنی و به‌ویژه احزاب سیاسی هستند. قانون اساسی آلمان در ماده ۲۱ به‌صراحت بر این نقش تأکید کرده است: «احزاب در روند خواست‌سازی سیاسی مردم مشارکت می‌کنند.»

۱۲. *modus vivandi*

۱۳. *Modul*

۱۴. *Leitkultur* اصطلاح فرهنگ راهبر، رهبر، هدایت‌کننده یا مسلط نخستین بار با بسام طیبی، استاد

سوری - آلمانی علوم سیاسی و اسلام‌شناسی به سال ۱۹۹۶ بر ساخته و به کار برده شد. بنا بر نظر او، فرهنگ راهبر بایستی از مدرنیته فرهنگی بجنود. بدین معنا که بر دموکراسی، لائیسسیسم، ارزش‌های روشنگری، حقوق بشر و جامعه مدنی مبتنی و به وحدت گروه‌های قومی و دینی مختلف بر پایه ارزش‌های فوق توانا باشد. او در برابر جامعه چندفرهنگی بر «فرهنگ اروپایی راهبر» پافشاری می‌کند و بر آن است که در غیاب چنین فرهنگ مسلطی، اروپا به دلیل مهاجرت ملت‌ها و مؤمنان دین‌های مختلف، در آینده شاهد سبزه‌های قومی، دینی، بنیادگرایی و نیز یهودستیزی وارداتی خواهد بود. او بر آن است که اگر آلمان‌ها خواستار ادغام اجتماعی مهاجران هستند، گریزی از تعریف یک فرهنگ راهبر و ادغام آنان از این راه ندارند، چرا که هر هویتی یک فرهنگ راهبر دارد. این اصطلاح را در بحث‌های سیاسی روز به روزه بیشتر سیاستمداران حزب‌های راست میانه سوسیال‌دموکرات و دموکرات مسیحی در برابر مهاجران استفاده کردند و گاه هنوز نیز می‌شود. راست افراطی با تأکید بر فرهنگ آلمانی به عدم امکان ادغام اجتماعی مهاجران حکم می‌دهد. طبیعی سپس ناخشنود از بهره‌جویی نیروهای راست از آنچه او فرهنگ راهبر نامیده بود، گفت که او بد فهمیده شده است. نیروهای چپ، سبزها، سوسیال‌دموکرات و روشنفکرانی چون هابرماس هم از آغاز با این اصطلاح و بینش نهفته در آن برخوردی انتقادی داشته‌اند و در برابر آن، پذیرش قانون اساسی را به عنوان گونه‌ای قرارداد اجتماعی کافی می‌دانستند و فشار نیروها و احزاب راست را بر مهاجران برای همسان‌سازی خود (Assimilation) بر گونه فرهنگ و شیوه زیست اکثریت مسلط را نمی‌پذیرفتند. در همان سال‌ها هابرماس در این باره نوشت: «در یک کشور دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی، اکثریت نیز مجاز نیست فرم زندگی فرهنگی خود را، آنجایی که از فرهنگ مشترک سیاسی متفاوت است، به نام به اصطلاح فرهنگ راهبر به دیگران دیکته کند.»

Vgl. Jürgen Habermas: Die Zukunft der menschlichen Natur. Auf dem Weg zu einer liberalen Eugenik?, ۲۰۰۲, S. ۱۳

۱۵. هابرماس در اینجا به رخداد زیر و پیامدهای آن اشاره و در برابر آن موضع‌گیری می‌کند: در سال ۲۰۱۰، در شهر کلن آلمان خانواده‌ای مسلمان فرزند پسر خود را نزد پزشک مسلمانی می‌برد تا او فرزندشان را ختنه کند. ختنه به‌آسانی و بدون مشکل انجام می‌شود، اما دو روز پس از انجام ختنه والدین به دلیل خونریزی زخم ختنه به بیمارستان مراجعه می‌کنند. دادستانی از موضوع باخبر می‌شود و به دادگاه ایالتی شکایت می‌برد. دادگاه ایالتی کلن در حکم صادره در سال ۲۰۱۲ ختنه را گونه‌ای «جراحی ساده» (ein-fache Körperverletzung) تشخیص می‌دهد. دادگاه بر آن بود که عمل جراحی ختنه از دیدگاه حقوقی حتی با وجود موافقت والدین نیز توجیه‌پذیر نیست، چرا که این جراحی در خدمت سلامتی کودک نبوده و ضرورتی پزشکی نداشته است و در این مورد، حق کودک بر سلامت جسمی و تندرستی خود، بر حق والدین بر تربیت و پرورش کودک و نیز آزادی دینی آنان ارجحیت و اولویت دارد. دادگاه اما از کيفر پزشک چشم می‌پوشد؛ چرا که او به اشتباه می‌پنداشته است که ختنه به‌دلایل دینی، منطبق با قوانین حقوقی است و به دلیل عدم اجماع ادبیات حقوقی در این باره، امکان پرهیز از این اشتباه را نداشته است.

Vgl. https://openjur.de/u/۴۳۳۹۱۵.html در ادامه بحث‌هایی که من جمله با طرح «فرهنگ راهبر» اوج گرفته بودند، روشنفکران و نیروهای سیاسی راست‌گرا که فرهنگ آلمانی را میراث‌دار یهودیت و مسیحیت می‌دانستند، این رخداد و نیز حکم دادگاه را در کنار بسیاری دیگر از آداب و آیین‌های مسلمانان همچون ذبح شرعی بهانه‌ای قرار دادند که در متن سیاسی ضد مهاجران، باز ادعا کنند که برخلاف یهودیت و مسیحیت، اسلام به فرهنگ و جامعه آلمان متعلق نیست.

۱۶. Normen

۱۷. multiple modernities

۱۸. objektivierende Einstellung موضوع عینیت‌دهنده، تشریح‌کننده امری در جهان عینی است و در برابر موضوع performative موضوع انجام‌دهنده یا کنش‌گفتاری قرار می‌گیرد. درحالی‌که اولی بر نسبت سوژه-ابژه دلالت می‌کند (کسی بر آن است که چیزی یا کسی واجد ویژگی x است)، دومی نسبت بین‌الذهانی و سوژه-سوژه را مراد می‌کند و از این رو، مبنای به‌رسمیت شناختن یک ادعای معتبر به‌عنوان زیربنای یک هم‌رأیی (Konsens) عقلانی است. ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری می‌توانند به‌عنوان امری عینی و معتبر تلقی شوند؛ اما این اعتبار می‌تواند ناشی از قدرت، خشونت و مالکیت باشد و به‌ضرورت ناشی از مفاهیم بین‌الذهانی نیست. آنگاه که فرد از هنجارهای «عینی» فاصله می‌گیرد و با دیگری به گفت‌وگو آغاز می‌کند، از موضع عینیت‌دهنده دور می‌شود و به موضع انجام‌دهنده درمی‌آید. صفت Performative به بیانی اطلاق می‌شود که تنها تشریح امری عینی نیست، بلکه هم‌زمان نشان‌دهنده تغییر آن نیز هست؛ به‌عنوان نمونه هنگامی که گفته می‌شود «من مایلم به شما تبریک بگویم» یا «سخن را آغاز می‌کنم»، در واقع هم‌زمان فعل و کنش تبریک و آغاز یکنواخت انجام گرفته است. از این رو می‌توان Performative را در مقام اسم به فعل گفتار و یا کنش گفتار و در حالت صفتی به کنش گفتاری برگرداند.

۱۹. Martin Riesebrodt, استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ژنو و نویسنده کتاب آیین و وعده رستگاری (Cultus und Heilsversprechen).

۲۰. Jan Assmann, باستان‌شناس، دین‌شناس، فرهنگ‌پژوه و استاد دانشگاه‌های هایدلبرگ و کنستانس. جایزه صلح ناشران آلمان در سال ۲۰۱۸ به او و همسرش Aleida Assmann تعلق گرفت. این دو واضع نظریه حافظه فرهنگی هستند که بر مبنای مفهوم حافظه جمعی مورس هالیواکس پرورده شده است. حافظه فرهنگی عبارت از سنت زنده‌ای است که در درازنای سده‌ها و شاید هزاره‌ها، نسل به نسل تکرار و پرورده شده و در نگاه‌ها، متن‌ها و رسم‌ها و آیین‌ها نقش بسته است و دریافت ما از خود، جهان، تاریخ و زمان را شکل می‌دهد. مفهوم حافظه فرهنگی به مفهوم کهن‌الگوهای کارل گوستاو یونگ نزدیک، اما در تمایز با آن، بیشتر بر فرهنگ و نه زیست‌شناسی و روان‌شناسی بنیان شده است. هابرماس در اینجا به کتابی از یان آسمن به نام رستگاری و فرمانروایی - یزدان‌شناسی سیاسی در مصر باستان، اسرائیل و اروپا (Herrschaft und Heil - Politische Theologie in Ägypten, Israel und Europa) اشاره می‌کند. این کتاب در واقع پاسخی است به این پرسش اصلی که نسبت دین و نظم سیاسی چیست. آسمن نظریه خود را در رویارویی با نظریه کارل اشمیت (Carl Schmitt) می‌پرورد. اشمیت بر آن بود که مفاهیم بنیادین آموزه سیاست و دولت، همان مفاهیم عرفی شده یزدان‌شناختی هستند. او دلیل گون‌بخشی جهان معاصر را در گسست این دو و کوشش برای بنیان سیاست بر پایه عقل عرفی می‌دید. یان آسمن نخست مرزهای تاریخی و فرهنگی نظریه اشمیت را که بیشتر به غرب مسیحی محدود می‌شود، درمی‌شکند و چشم‌انداز تاریخی بررسی خود را تا مصر باستان و اسرائیل می‌گسترده و سپس تلاش می‌کند با اتکا به یافته‌های باستان‌شناختی، دین‌شناختی، زبان‌شناختی و منابع دیگر مصر باستان نشان دهد که مفاهیمی همچون فرمانروایی (حکومت)، جامعه و جماعت، قانون و عدالت برخلاف آنچه اشمیت می‌پنداشت، مفاهیمی سیاسی‌اند که جامه تصورات یزدان‌شناختی دربرکرده‌اند. او بر آن است که با ظهور توحید موسوی نظم سیاسی-یزدان‌شناختی جهان زیر و زبر

می‌شود، پیوند فرمانروایی و رستگاری می‌گسلد و فرمانروایی و حکومت و به‌طور کلی تمامیت فرهنگ، موضوع و ابژه سنجش و انتقاد و دگرگونی و بازسازی می‌شوند. توحید توراتی که دست فرمانروایی دنیوی را از در اختیار داشتن رستگاری کوتاه کرده بود نمی‌توانست از روند تکامل دین‌های چندخدایی مصر باستان، میان‌رودان و کنعان پدید آید، بلکه نتیجه کنش یک عامل برانداز بیرون از این روند است. این عامل در زبان تورات وحی نامیده شده است، اما آسمن آن را در گستره سیاسی شناسایی می‌کند: تحت فشار طاق فرسای دولت‌های بزرگ آشور و بابل در سده هفتم پیش از میلاد مسیح، پیمان با خدا ایده‌ای بود که می‌توانست به بنی اسرائیل در دستیابی به حد مشخصی از استقلال و خودمختاری یاری کند. می‌توان این گونه نیز استدلال کرد که حتی پیش‌تر، هنگامی که دولت یهود را بابل از بین برد و بعدتر، هنگامی که اسرائیلی‌ها را از بین برد، یهودیان با ایده حکومت الهی راهی می‌یافتند تا حتی در وضعیت شکست برای خود یک هویت سیاسی بنیان کنند. یهودیان در دوران اسارت در بابل تدابیری اندیشیدند که هویت و همبستگی آنان را حفظ و حتی نیرومندتر کنند. توحید (Monotheismus) از یکسو پیوند حکومت و فرمانروایی دنیوی و رستگاری را گسست، اما از سوی دیگر، خود بارها در سایه الوهیت پیوند نوی میان این دو برقرار کرده است. در نگاه آسمن هنگامی که قدرت دینی و دنیوی با یکدیگر همسو یا یکی می‌شوند، دین توحیدی توان انتقادی و رهایی‌بخشی خود را از دست می‌دهد و تمامیت‌گرا و بنیادگرا می‌شود. از این رو دین باید قدرت دنیوی را به گونه‌ای انتقادی همراهی کند، اما آن را به تصاحب خود درنیورد. نگاه کنید به:

Assmann, Jan: Monotheismus als politische Theologie. Verfügbar auch unter: <https://core.ac.uk/download/pdf/۹۵۶۲۲۲۱۸.pdf>

۲۱. kommunikativ

۲۲. Paul the Apostle

۲۳. مفهوم دوران محوری را نخستین بار کارل یاسپرس در کتاب آغاز و انجام تاریخ به کار برده است. پیش از او آلفرد وبر از همگامی دوره جهانی (synchro-nistischen Weltzeitalter) سخن گفته بود. یاسپرس در برابر تاریخ‌نگری ناسیونالیستی و اروپامحور، دوره زمانی متفلسفانه تا دوپست سال پیش از تولد مسیح را دوران محوری تاریخ انسان می‌داند. به گفته او، از نظر فرهنگی، انسانی که امروزه می‌شناسیم در این دوران پدید آمده است. انسان در این دوران به هستی در تمامیت آن، به خود خویش و به محدودیت‌های خود آگاه می‌شود؛ بی‌یراکی و زاینده‌گی گیتی و ناتوانی خویش را درمی‌یابد و از رهایی و رستگاری می‌پرسد. در این دوران است که به‌عنوان نمونه کنفوسیوس و لاتسنسو در چین و بودا در هند می‌زیست‌اند و همان‌جاست که نخستین اندیشه‌های شکاکی‌گری، مادی‌گری، سفسطاکری و نیپیلیستی پدید آمده‌اند، در ایران زرتشت ظهور کرد و از پیکار نیک و بد سخن گفت و فلسطین عرضه ظهور یهود و یونان و یونان شاهد اندیشه‌ورزی هومر و فیلسوفانی چون پارمنیدس و افلاطون بود.

۲۴. Geist

۲۵. nicht-festgestelltes-Denken

۲۶. علم‌گرایی که به نام یک فلسفه علمی تنها گزاره‌های علوم طبیعی را معتبر می‌داند کوششی متناقض است؛ چون باید موضعی بازتابی، یعنی موضعی که فلسفه را از علوم متمایز می‌کند بگیرد تا این تمایز را انکار کند و اجازه دهد، دریافت خود را دریافت جهان مصرف شود. (هابرماس)

۲۷. Defätismus/ defeatism

نقدی بر تحول سیاسی گفتمان شیعه در ایران



حمیدرضا عربی

کتاب تحول سیاسی گفتمان شیعه در ایران پایان نامه دکترای جمیله کدیور است که به راهنمایی دکتر حسین بشیریه نوشته شده و انتشارات طرح نو آن را به چاپ رسانده است. نویسنده این سطور ابتدا به شرح و توصیف دیدگاه نگارنده پرداخته و سپس در سیزده محور، انتقادهای خود به این دیدگاه را بیان می کند.

شرح و توصیف دیدگاه نویسنده کتاب

کتاب به هشت فصل تقسیم شده است: به غیر از فصل اول که به طور کلی به گفتمان دیرینه شناسی و تبارشناسی می پردازد و روش پژوهش خود را شرح می دهد، کدیور رویکرد خود را در بخشی از کتاب، نظریه گفتمان و در بخش دیگری تبارشناسی می داند؛ بدون اینکه به تفاوت های آن دو نگاه داشته باشد. هفت فصل بعدی، گفتمان سیاسی شیعه در هر دوره را شرح می دهد و سپس در سه زیرفصل به ترتیب در زیرفصل اول سؤال های اصلی و پاسخ اندیشمندان، در زیرفصل دوم مفاهیم و احکام و گزاره های قالب در آن دوره و در نهایت بررسی عوامل مؤثر در شکل گیری گفتمان را شرح می دهد. در هر دوره تاریخی پرسش هایی مطرح می شود و مفاهیم و احکام و گزاره های غالب آن دوره بر مبنای این سؤال ها ارائه می شود. هفت فصل کتاب به ترتیب عبارت است از: ۱. آغاز عصر غیبت تا صفویه؛ ۲. عصر صفویه؛ ۳. سقوط صفویه تا آغاز قاجار؛ ۴. از ابتدای قاجار تا مشروطه؛ ۵. عصر مشروطه؛ ۶. عصر پهلوی؛ و ۷. عصر جمهوری اسلامی. یکی از این دوره ها بسیار بزرگ اختیار شده و از عصر غیبت تا دوره صفویه یعنی چندین سلسله پادشاهی را در بر می گیرد و بقیه دوره ها به جز فصل آخر سلسله های پادشاهی شناخته شده در تاریخ است. در این مقاله به بخش جمهوری اسلامی و عصر پهلوی آن نمی پردازم؛ زیرا نیازمند مقاله مستقلی است. به این ترتیب نویسنده به طور ضمنی این پیش فرض را دارد که در هر دوره تاریخی، شیعه گفتمانی سیاسی ساخته است. در این کتاب به کرات به مواردی همچون ویژگی های حاکم، چگونگی تعامل باحکام و حکومت، ضرورت حکومت در عصر غیبت پرداخته شده است که همه آن ها در رابطه با حکومت الهی است. دوره مشروطه و دوره جمهوری اسلامی دو دوره ای هستند که بیشترین صفحات کتاب را به خود اختصاص داده اند. پرسش های اصلی و پاسخ های اندیشمندان در برخی از این دوره ها بیشتر شبیه به هم هستند و سعی شده از فقه های دوره به خصوصی که ذکر آن رفته مثال هایی از جملات در تأیید نظر محقق محترم آورده شود. درباره فصل سوم مطرح شده که سؤالی وجود ندارد و بنابراین پاسخی هم نیاز نبوده است. ایشان روش خود را تحلیل گفتمان و تبارشناسی فوکویی معرفی کرده اند با این حال کتاب تا به حال مورد نقد جدی قرار نگرفته است.

۱- نقد به کار بردن واژه گفتمان برای تفکر سیاسی شیعه

آرامش دوستدار^۱ در نقد استفاده گسترده از گفتمان در ایران، یادآوری می شود این مفهوم که مفهومی عمیق و فلسفی است در ایران کاربرد گسترده و دلخواهی یافته است و هر چیزی را بر آن بار می کنند. از نظر او استفاده از این واژه به دلیل بیرون بودن ایران از حوزه اندیشه اروپایی و ایجاد احساسی کاذب درباره هم سنجی فرهنگ ما و فرهنگ غرب درست نیست. راقم این سطور از این منظر چندان با آرامش دوستدار موافق نیست. گفتمان در هر جامعه ای و در هر بازه زمانی کاربرد دارد. چنان که فوکو آن را برای گفتمان دکارت در چهار سده پیش از خود به کار برد، اما نمی توان از گفتمان سخن گفت بدون اینکه در بازه زمانی مورد اشاره، بحرانی وجود داشته باشد که مسئله ای بسازد و گفتمان آن مسئله ها را حل کند یا اینکه در آن دوره دیگری (به نظر پولاتزاس غیریت) وجود داشته باشد، اما مشخص نباشد که مثلاً تشیع چگونه این دیگری را می سازد، چگونه او از طرد برای هویت دادن به خود بهره می برد و تنها به این بسنده کرد که گزاره ای وجود دارد و برای پاسخ به آن گزاره گفتمان فوکویی کرده ام. اتفاقاً این گفتمان بیشتر درون جامعه شیعیان و آن هم در صدر شکل گیری آن بوده است که مربوط به زمانی است که هویت شیعه ساخته نشده است، چون گفتمان بیش از هر چیز در صدد کسب هویت است و هنگامی که هویت حاصل آمد کمتر طرد «دیگری» برای تحقق هویت خود نیاز است. مثلاً جدال سخت غلات و مَفوضه را علیه عبدالله بن ابی یعفر و هواداران او از نزدیکان امام صادق (ع) می توان نشانگر یک گفتمان در نظر گرفت که نخست سعی کردند عبدالله و هواداران او را به مثابه «دیگری» بسازند و برای همین منظور آن ها را مرجئه شیعه لقب دادند (رجال کشی، ۲۴۶) و با نادیده گرفتن حمایت امام صادق (ع) از او حتی او را به هواداری از بنی امیه متهم کردند و البته در این مسیر رویدادهای تاریخی نیز به کمک گفتمان سازی می آید، کما اینکه یک سده بعد گفتمان مَفوضه به یاری اثبات امامت برای امام جواد هفت ساله (در ۲۰۳ هجری) آمد که اتفاقاً موفق هم بود (حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، ۱۳۹۳، ص ۸۲). بعداً به این موضوع اشاره می کنم که چگونه پروبلماتیک امام جواد هفت ساله به کمک مَفوضه آمد تا بتوانند گفتمان خود را پیروز کنند. این گفتمان به شکل دیگری بین غلات و مَفوضه و فضل بن شاذان نیشابوری نزدیک به نیم قرن بعد در زمان امام حسن عسکری نیز رخ داد. با این حال در این گفتمان هیچ تحولی به معنی تغییر کیفی رخ نداده، بلکه این دیدگاه تکمیل شده است. در بند بعد به نقد استفاده از واژه تحول در عنوان کتاب کدیور هم می پردازم.

۲- نقد نسبت دادن تحول به گفتمان سیاسی شیعه

نخست باید اشاره کنم که می توان از تحول گفتمان سخن گفت. تحول به معنی رشد کیفی ناگهانی و گسست^۲ است که کاملاً با گفتمان هماهنگ است. در گفتمان نقطه گسست وجود دارد، به طوری که می توان بروز یک گفتمان را به پیش و





لویی آلتوسر

یک غایت رهسپار است و آن حکومت امام معصوم و عادل است؛ به عبارت دیگر این اندیشه‌ای غایت‌نگر^۸ و نه تحولی^۹ است. این اندیشه غایت‌گرایانه است که سوژه گراست و در مقابل نظریه گفتمان فوکوست که سوژه‌گرا نیست. آلتوسر هم با طرح نظریه پروبلماتیک خود می‌توانست روش مناسب‌تری برای تحلیل کدیور باشد به شرط آنکه می‌توانست نشان دهد بحران،^{۱۰} پروبلماتیک جدیدی می‌آفریند که باید راه‌حلی پیدا کند. اتفاقاً مثالی که در بند (۱) آمد از نوع پروبلماتیک آلتوسری می‌تواند باشد که بحران نظام جانشینی با اطلاق ویژگی‌هایی قابل حل بود که در گفتمان مفوضه بود. پروبلماتیک این دوره‌های تاریخی در آثار کدیور تصنیی^{۱۱} و غیرواقعی است.

تحول و گفتمان هر دو نیازمند نقاط گسست‌اند.^{۱۲} در واقع تاریخ فقه و گفتمان‌های سیاسی در آن به صورت کسبی تدریجی است و تغییر کیفی ناگهانی (به مفهوم هگل) در آن پوشیده شده است. در حالی که تغییر گفتمان در تبارشناسی نه به صورت پیوسته و مداوم، بلکه در چارچوب تاریخ ناپیوسته‌ای رخ می‌دهد که عناصر آن فاقد هرگونه اصول وحدت‌گایتمند هستند (مکل دانل، ۱۳۸۰: ۳۴). علاوه بر این، تبارشناسی تاریخ را نه به صورت خطی و مداوم، بلکه به گفته فوکو به صورت زیگزاگی درمی‌آورد. در کتاب کدیور این روال گفتمان همواره به یک صورت خطی و اکثراً پرسش‌ها مشابه است. گسست به گفته آلتوسر زاینده بحرانی است که مختص آن دوره تاریخی و پرسش‌های آن دوره است. در حالی که پروبلماتیک کدیور پروبلماتیک همه این دوره‌ها یکی است و آن اینکه چگونه تشیع در دوره تاریخ خاصی در مقابل سلطان (اکثراً) تداوم داشته باشد؟ در واقع بحرانی جدید وجود ندارد که نقطه گسست نوینی تعریف کند. آیا دوره صفویه که شاه صفوی به نگرش غایت‌نگارانه شیعه تمایل مشابهی دارد، بحران است که پروبلماتیک جدیدی می‌آفریند یا حل پروبلماتیک است. نُروال^{۱۳} (۱۹۹۴، ۱۲۴) نوشته است در ساحت سیاست، بازفعال شدن، ویژگی گفتمان است؛ به عبارت دیگر حتی اگر مفهوم گفتمان را بپذیریم، به جای واژه تحول (تغییر کیفی ناگهانی) باید از واژه بازفعال شدن استفاده کنیم. مفاهیم اولیه مثلاً در افکار شیخ مرتضی و شیخ مفید بعداً بازفعال شده‌اند نه آنکه تحول یافته

مشروطه دنبال کند و بنابراین سیر تحولی آن را به مشروطیت نسبت دهد. اگر این‌ها دغدغه فقه‌های شیعه نبوده است، پس خودبه‌خود آن داعیه نادرست می‌شود؛ البته این مفاهیم را در برخی از آثار اصیل شیعه می‌توان یافت چنانچه محسن دوازده‌امامی (۱۳۹۶) در نهج‌البلاغه به آن پرداخته است. به نظر می‌رسد مشروطه خوراک خوشمزه‌ای برای فقها نبود،^{۱۴} بلکه به قول حاج آقا نورالله نجفی که مشروطه‌خواه بود «اکل میته» بود.

درواقع در این زمینه در بین فقها فقط آخوند خراسانی یک استثناست که از هیچ‌یک از این تعبیرات استفاده نمی‌کند و به جای ارجاعات به فقه شیعه، بیشتر به تاریخ استناد می‌کند و اگر از فقه سخن می‌گوید، در موضع دفاعی و در مقابل بقیه فقهاست که نشان دهد فقه شیعی در مقابل یا تضاد با مشروطیت نیست و از اتفاق در این مورد بسیار هم موفق بودند. اگر کتاب کدیور در آن دوره نوشته شده بود، حداکثر کاری که می‌کرد در ردیف همان آثار بود و از این نظر تکرار همان آثار است با این تفاوت که آن تسلط فقهی را ندارد و بیشتر تاریخ فقه است. اگر فقه‌های طرفدار مشروطیت بیان می‌کنند که مشروطیت عین اسلام است، این لفظ بیشتر به صورت شعار است و در آثار خود آن را گاهی علی‌رغم بد بودن باز هم بهتر از سلطنت می‌دانند. همان دیدگاه امروزه این سخن را با ما دارد که مشروطیت راه میانه‌ای بود که انقلاب اسلامی نقطه پایانی (به لحاظ دستاوردها و نه به لحاظ تاریخی) آن است. ادعایی که بررسی آن سؤالی گشوده است که مقاله‌ای دیگر می‌طلبد.

کتاب کدیور از نظر سرچشمه‌های تفکر سیاسی شیعه اصلاً قابل مقایسه با کتاب مکتب در فرآیند تکامل سید حسین مدرس طباطبایی نیست که نخست به زبان انگلیسی در امریکا انتشار یافت. در کتاب اخیر، مدرس به صورتی فنی و منطقی گزاره به گزاره پیش می‌رود و نشان می‌دهد که چگونه امام به مثابه عنصر محوری در نظام جانشینی^{۱۵} شکل گرفت و هر گزاره را با ده‌ها استناد و به صورتی انتقادی دنبال می‌کند، در حالی که گزاره‌هایی که کدیور در هر دوره تاریخی برای هر دو انتخاب کرده است با جملات (گزینش شده) فقه‌های همان دوره آورده می‌شود که بیشتر جنبه تاریخ فقه دارد و دوره‌های بسیار طولانی که گاه سلسله‌های متعدد را دربرمی‌گیرد، معمولاً با پرسش‌های مشابهی روبه‌رو هستند و نمی‌توانند از پس تفصیل و تمایز آن دوره‌ها برآیند. به لحاظ شناختی تمایز بسیار پیچیده‌تر از تشابه است و کدیور به این امر مهم نپرداخته است. مفهوم دوره در فلسفه (هگل) و روان‌شناسی (پیاژه) با این گسست‌ها تعریف می‌شود و نه دوره تاریخی که بر مبنای نظام جانشینی است. عریضی و براتی (۱۳۹۷) در واژه‌شناسی دو واژه تغییر اجتماعی و تحول اجتماعی بر این تمایز تأکید کرده‌اند. تغییرات اجتماعی اشاره شده در کتاب کدیور به سوی

پس از آن تقسیم کرد. مثلاً گفتمان عقل در اثر دکارت را که مشهور شده است در نظر بگیرید: پیش از او جامعه به‌طور کلی به عاقل و مجنون تقسیم نشده بود و برخورد با مجنون بسیار ملایم بود. در دوره رنسانس و پیش از دکارت آن‌ها را در کشتی مجنونان در ونیز به صورت نمادین می‌نشانند تا در جست‌وجوی عقل خود باشند، اما پس از دکارت برای آن‌ها دارالتأدیب ساختند و بین آن‌ها و بقیه جامعه دیواری کشیدند و به لحاظ کیفی دیوانه و مجنون را دارای دو گوهر شناختند. تا زمان دکارت حقوق اجتماعی عاقل و مجنون برابر بود، با طرد مجنون این حقوق اجتماعی هم ناپود شد و بر عدم مساوات آن‌ها تأکید شد. این نقطه گسست، همان‌طور که در بند قبل آورده‌ام شکل‌گیری مفهوم شیعه یا شکل‌هایی از شیعه بوده که با مفهوم گفتمان انطباق دارد. سؤال این است که آیا می‌توان این نقاط گسست را در دوره‌های بعد، هم مشخص کرد. اگر تغییر فقط در صورت باشد، واژه تکامل (نه به معنی داروینی آن) یا تطور را می‌توان به کار برد. این‌دینا هم در ترجمه کتاب مدرس، عنوان کتاب او را مکتب در فرآیند تکاملی نام نهاده است که بیشتر به معنی تطور و نه تحول است و البته حتی این عنوان تکامل هم توسط خود مدرس استفاده نشده است در عنوان انگلیسی کتاب *Crisis & Consolidation* یعنی بحران و تحکیم استفاده شده است در دوره‌ای که دوره شکل‌گیری شیعه^{۱۶} بوده است، اما در کتاب کدیور تحول به معنی تغییرات کسبی تدریجی (همان تطور و تکامل) است که از همان اول معین شده و فقط شرایط محیطی به بروز یا عدم بروز آن کمک می‌کند، در حالی که تحول بیشتر به معنی گسست است. مخالفت با کاربرد واژه گفتمان به این دلیل است که پس از ساخته شدن این گفتمان، در آن تحول و دگردیسی رخ نداده است نه به این معنی که در گفتمان تحول رخ نمی‌دهد، بلکه به این دلیل که مانند دوره شکل‌گیری غلات و مفوضه، گزاره‌های زیربنایی شیعه از نظر کیفیت متفاوت نشده است. همواره حکومت حق طبیعی امامان دانسته شده و مبارزه (مستور یا آشکار) با حکومت ظالم وجود داشته و اگر تفاوت هست، فقط در تاکتیک‌هاست و اصولاً پس از تحکیم تفکر شیعی اولیه و برآمدن شیعه، استفاده از واژه گفتمان کمکی به پیشبرد میحث نمی‌کند. شبیه همین پرسش‌های کدیور را می‌توان مثلاً برای مبارزه ایرانیان در قالب بازگشت به ایران‌شهر در مقابل اعراب نوشت و به جای استناد به فقها به شاعران و نویسندگان ایرانی ارجاع داد که درصدد کسب هویت ایرانی است؛ اما بزرگ‌ترین خطای کدیور (که من آن را خطای استراتژیک او می‌دانم) این است که مسیر این گفتمان را به بساخت مشروطیت رسانده است که به نظر راقم این سطور سخت نادرست است. نشان خواهم داد که پایه‌های این گفتمان بر عدم مساوات شیعه و غیرشیعه بود چون هویت گفتمان‌ساز به دنبال طبقه‌بندی اجتماعی^{۱۷} است. کما اینکه حقوق شهروندی، آزادی و برابری در آثار فقها باید مورد اشاره قرار می‌گرفت؛ البته کدیور می‌توانست این مفاهیم را در آثار فقه‌های قبل، اگر وجود داشته بیاورد و سیر تکاملی آن را تا

باشند. به همین دلیل در کتاب کدیور همیشه این تکرارهاست که دیده می شود و او نتوانسته نشان دهد که مفهومی تغییر شکل پیدا کرده یا تحول یافته باشد. گزینش دلخواهی از جملات دانشمندان اصولی و فقیهان مجتهد که یک چارچوب تاریخ پیوسته‌ای را ترسیم می کند نمی تواند تبارشناسی رابطه سلطان به مثابه دیگری و فقیه را برجسته سازد؛ و بنابراین نتوانسته عنصر گفتمانی را مشخص کند. از طرف دیگر همین گزینش‌ها نتوانسته است پیوستگی آن‌ها را در یک چارچوب تکاملی ترسیم کند و بیشتر تکرار است. مثلاً اینکه هر نوع حکومت غیر از امام معصوم غصبی است که مبنای (به نقل از کدیور) گفتمان شیعه است همواره تکرار می شود. سلطان در دوره صفوی دیگر در مقابل فقیه (محقق کرکی) قرار ندارد و بنابراین آن شکل دیگری قبل (سلطان) به دیگری جدیدی (سنی گری) منتقل می شود. در واقع در گفتمان نخست باید دیگری (حتی اگر وجود ندارد) ساخته شود تا با طرد او، هویت خود تعریف شود. این موضوع را در بند بعد به طور مفصل بحث کرده‌ام.

۳- دیگری که در مقابل گفتمان سیاسی شیعه قرار دارد کیست؟

گفتمان علاوه بر سؤال که در هر دوره مطرح می کند مستلزم نوعی طبقه بندی اجتماعی است که «خود» در برابر «دیگری» قرار می گیرد. اگر این دیگری وجود نداشته باشد، روش فرد به رویکرد پروبلماتیک تقلیل می یابد که در اثر فیلسوف فرانسوی لویی آلتوسر دیده می شود. کدیور این دیگری را به وضوح مشخص نکرده است. آیا این دیگری خلیفه یا سلطان است. فقیه شیعی گاه در مقابل سلطان و گاه در مقابل خلیفه قرار گرفته است. خلیفه عباسی در جهان اهل تسنن همواره مشروعیت داشت. بزرگ‌ترین حمله علیه خلفا را هلاکوخان انجام داد که خلیفه عباسی در آن کشته شد، اما به فاصله سه سال (تنها زمانی که جهان سنی اسلام بدون خلیفه به سر برد) با دعوت بایبرس سلطان مملوک خلیفه به جهان اسلام بازگشت، اما این دیگری در دوره مشروطیت نه خلیفه است نه سلطان، بلکه فقیه دیگری است که با مشروطیت گاهی با اکراه (میرزای نائینی) و گاهی با پذیرش بیشتر (آخوند خراسانی) مفاهیم نوپدید در شکل گیری آزادی، مساوات و برابری همکاری می کنند. به دلیل این جملات آنان است که فقیه مشروطه مشروعه این دیگری جدید (فقیه‌های مشروطه‌خواه) را بدتر از سلطان می داند. دو شکل استاتیک در کتاب کدیور

یکی در اندیشه‌های فقیه در طول حیات و دیگری در دوره‌های یک سلسله پادشاهی در ایران مطرح شده است که هر دو نادرست است، به عبارت دیگر کدیور ناگزیر است در دوره سلسله پادشاهی که گفتمان

سیاسی شیعه در آن دوره با پرسش و پاسخ‌های یکسانی روبه‌روست دو پیش فرض داشته باشد که هر دو غلط است: ۱. اندیشه فقها در طول یک دوره (سلسله پادشاهی) به هم شبیه است و بنابراین می توان یک دوره تاریخی را با یک سؤال و گزاره مشابه روبه‌رو دانست؛ ۲. اندیشه فقیه در طول حیات او ثابت مانده و تغییر نمی کند، گسست معرفت‌شناختی که در گفتمان مسئله‌ای مهم است و مثلاً در نظر آلتوسر، مارکس جوان از مارکس پیر را جدا می کند در هیچ‌یک از فقها بررسی نشده است در صورتی که تبارشناسی نیازمند آن است که این گسست‌های معرفتی بررسی شوند. من (در بند ۶) این گسست‌ها را در اندیشه دو فقیه مشهور دوره قاجار؛ یعنی میرزا ابوالقاسم قمی و کاشف الغطاء نشان می دهم. مثالی از این گسست‌ها در فقه‌های دوره فتحعلیشاه می آوریم. اجازه دهید این دو خطای کدیور را به تفصیل بیشتری بررسی کنیم:^{۴۱}

۴- یک دیگری دیگر: غیر شیعه

دیگری مهم‌تر که در عصر مشروطیت ظهور می کند غیر شیعه است. در گفتمان سیاسی شیعه اگر اطلاق کلمه گفتمان را بپذیریم، مهم‌ترین و عینی‌ترین مفهوم غیر شیعه است. این دیگری حتی پیش از دو مفهوم دیگری سلطان و فقیه اهمیت دارد و نادیده گرفتن آن در واقع تضاد بین آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری را برجسته می کند. در طبقه بندی اجتماعی،^{۴۲} مفهومی که تاجفلس ساخته است و بهتر از نظریه گفتمان می تواند توضیح دهنده رویدادهای عصر مشروطیت باشد، خود (شیعه) و دیگری (غیر شیعه) برابر نیستند و این خود حقوقی برتر (نامساوی) با دیگری دارد. در خاطرات میرزا حسن رشیدی که فرد بسیار مترقی و پایه گذار مدارس رشیدی در ایران است آمده که به یک زرتشتی قول فروش زمینش را داد و با انتقاد مواجه شد که فرد غیر شیعی نمی تواند مالک باشد و او سخت نگران بود،

وقتی آن زرتشتی در اثر سانحه پیش از انتقال زمین مُرد یا آوردن آبه «مَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ ...» خدا را از بابت مرگ نابهنگام او شکر کرد. این طبقه بندی اجتماعی مشخصه برتری شیعه بر اقوام دیگر بود که از زمان این هشام در دوره امام جعفر صادق ساخته شده بود. در کتاب کدیور به طرد غیر خودی و برتر دانستن شیعه نسبت به غیر شیعه که پایه گذار مفهوم عدم مساوات است کوچک‌ترین اشاره‌ای تا فصل مربوط به مشروطیت نشده است. این عنصر مهم گفتمانی در آنجا ناگهان به صورت خلق الساعه مطرح می شود،

در حالی که نویسنده باید نشان می داد تفکر سیاسی شیعه برای کسب هویت چگونه این عدم مساوات را می سازد و تحول آن چگونه است. از نظر کدیور این پروبلماتیک عصر مشروطیت است و تلاش افرادی

نظیر میرزای نائینی برای حل پروبلماتیک، مستند کردن مشروطه به قوانین فقهی است؛ اما مدافع یک گفتمان آن را فاسد نمی نامد که واژه دفع افسد به آن را طرح کند. باید تحلیل کدیور را در سطح پروبلماتیک و نه گفتمان دید. اجازه دهید مسئله‌ای از صد سال و اندی پس از آن رویداد بزنم که نشان دهم در فرآیند حل پروبلماتیک مورد نظر کدیور هنوز هم این مسئله مساوات حل نشده است. این مسئله که اقوام ایرانی حداقل باید در تحصیل (تا هر جایی که تمایل داشته باشند) فرصت برابر داشته باشند تنها در این زمان (۱۳۹۷) به صورت لایحه‌ای به مجلس رفته است (و هنوز هم تصویب نشده است). اگر مواعید برای حداقل این تساوی در تحصیل وجود نداشته باشد آیا این قانون چهل سال پس از انقلاب به مجلس می رفت. نویسنده مدعی است که تحلیل گفتمان را بر مبنای نظریه گفتمان فوکو انجام داده است. اینکه او تا چه اندازه به این تحلیل وفادار بوده است نیز نیازمند مقاله مفصلی است که مجال آن در اینجا نیست اما او به خصوص تحت تأثیر نظر ون‌دیک می باشد که معتقد است «تحلیل گفتمان از آنجا که یک امر میان‌رشته‌ای است، توان آن را دارد که ارزیابی ساختاری را با ویژگی‌های متعدد گستره اجتماعی-فرهنگی و اداری مرتبط سازد.» کدیور در این نقل اشاره به مقاله ون‌دیک می کند که در یک مقاله در مجله رسانه چاپ شده است. اینکه چرا این دیدگاه مورد توجه کدیور قرار گرفته به خصوص به این نکته بازمی گردد که از نظر ون‌دیک: «تحلیل گفتمان به ساختارهای متن منحصر نمی شود. در حالی که این ساختارها بیانگر یا نشانگر مفاهیم و افکار عمده و متنوع می باشند، به منظور نشان دادن ارتباط این مفاهیم عمده با متن، به تحلیلی از گستره یا زمینه ادراکی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیازمندیم.» این زمینه ادراکی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای کدیور دوره‌های تاریخی بوده است.

۵- تفاوت اندیشه‌های فقها در طول یک دوره

در حالی که مثلاً شاه‌طهماسب و فقه‌های دوره او به فتحعلیشاه قاجار و فقه‌های دوره او شباهت بیشتری دارند تا مثلاً بقیه فقه‌های دوره صفوی، معمولاً دوره صفوی به شکل دوره‌ای ترسیم شده که در بین دو قطب صوفی و فقیه در نوسان است و بنابراین نمی توان رابطه همکاری فقیه و سلطان را وجه غالب این دوران به‌شمار آورد. در این دوره یک اخباری‌گری ملایم وجود دارد که در هر دو قطب آن همکاری کننده کامل (محمدباقر مجلسی) که اتفاقاً این گروه مورد انتقاد دکتر شریعتی هم هست تا مخالف کامل (فاضل قطیفی) وجود دارد و بنابراین در این دوره سؤال‌ها و گزاره‌های یکسانی برای فقها مطرح نبوده است. دکتر شریعتی تیب ایده آلی به نام تشیع علوی را مطرح می کند که تشیع شکل گرفته در دوره صفوی است. این مفهوم سازی شریعتی شاید تأثیرگذارترین اثر شریعتی قبل از انقلاب است بحث شریعتی با بحث کدیور ارتباط زیادی دارد و باید کدیور آن را نقد می کرد، در حالی که بدون حتی یک اشاره به او نادیده گرفته

از طرف دیگر همین گزینش‌ها نتوانسته است پیوستگی آن‌ها را در یک چارچوب تکاملی ترسیم کند و بیشتر تکرار است، مثلاً اینکه هر نوع حکومت غیر از امام معصوم غصبی است که مبنای (به نقل از کدیور) گفتمان شیعه است، همواره تکرار می شود

می‌شود. شریعتی که از نظریه گفتمان استفاده نکرده است به دو نوع تیپ ایده‌آل اشاره می‌کند که اولی در مقابل سلطان است که آن را تشیع علوی می‌نامد و دومی که با سلطان همکاری می‌کند را تشیع صفوی می‌نامد و به این ترتیب اصولاً لزومی نمی‌بیند که فقه سیاسی شیعه را توضیح دهد که به همکاری با دستگاه سلطانی می‌پردازد (در دوره صفوی و فتحعلیشاه). این دو رویکرد همواره در تاریخ شیعه وجود داشته و اصولاً بدون هیچ تغییر، اما با نمایندگانی خود در سراسر تاریخ شیعه به صورت پیوستاری از مخالف کامل (مانند فاضل قطفی) - مخالف اما همکاری در صورت عادل بودن سلطان (مانند سید مرتضی) و موافق کامل (مقدمه احمد نراقی به معراج‌السعاده درباره فتحعلیشاه را ببینید) وجود دارد. سید مرتضی و ملا احمد نراقی در دو دوره متفاوت تاریخی اند و در همین دو دوره با فاصله زیاد فقهایی وجود دارند که هر حکومتی غیر از امام را حکومت ناقح می‌دانند چه سلطان عادل یا غیرعادل باشد. گفتمان دوره سلطان حسین به فتحعلیشاه شباهت بیشتری دارد تا شاه عباس اول، هرچند در دو دوره تاریخی متفاوت اند، همچنین گفتمان سیاسی شیعه دوره فتحعلیشاه هم شباهتی به فقهای عصر ناصرالدین شاه ندارد. همکاری با سلطان در دوره‌ها مختلف تاریخی به تکرار دیده می‌شود؛ از سید مرتضی در رساله مسأله فی العمل مع السلطان تا کاشف‌الغطاء در کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء تا مقیم و مسافر حاج آقا نورالله نجفی، به نظرم تیپ ایده‌آل شریعتی برای تفکر سیاسی شیعه بسیار دقیق‌تر از کاربرد نظریه گفتمان در کدیور است. علاوه بر اینکه گفتمان ممکن است تحولی پیدا کند، فقیه نیز ممکن است در طی کتاب‌های خود تحول پیدا کند. مهم‌تر از فقیه، طرف مقابل که سلطان غاصب است هم ممکن است در تغییر دیدگاه‌های فقیه اثرگذار باشد.

۶- بی‌ثباتی اندیشه فقیه در طول حیات او (گسست معرفتی)

در کتاب کدیور علی‌رغم این داعیه که در جست‌وجوی تغییر و تحول سیاسی گفتمان شیعه در ایران است به تحول اندیشه‌های یک فقیه در طول حیاتش توجهی نشده است. در واقع باید دو نوع تغییر را از هم متمایز ساخت. یکی تغییری که در گفتمان شیعه در هر دوره ایجاد شده است و دوم تغییری که به لحاظ فردی در اندیشه‌های یک فقیه اصولی یا یک دانشمند مسلمان در طول

حیاتش رخ می‌دهد. اگر تغییر دومی را برابر صفر بگیریم، در آن صورت به این ایده غلط خواهیم رسید که تفکر یک فقیه در تمامی آثارش فقط شکوفا^{۱۶} می‌شود و تفاوت بنیادی در آن دیده نمی‌شود و مثلاً نمی‌توان از فقیه مقدم و فقیه متأخر سخن گفت. می‌دانیم این گسست معرفتی همواره در زندگی

اندیشمندان دیده می‌شود، معروف‌ترین آن‌ها مارکس جوان (هگل) است که سوژه گراست و طرفداران مکتب فرانکفورت آن را ادامه داده‌اند و مارکس پیر است که آلتوسر آن را در نظریه پروپلماتیک خود تعریف کرده است. جملات گزینشی کدیور چون به این تحول در طول زندگی توجه ندارد ناگزیر در عمر فقیه دیدگاه ثابتی برای او ترسیم می‌کند. دیدگاه او این است که یک فقیه اندیشه ثابتی دارد که در کتاب‌های مختلف آن را به نگارش درمی‌آورد درحالی که آرای فقیه در طول زمان حیات آن‌ها تغییر می‌کرده است. نخستین بار مرحوم عبدالهادی حائری به این موضوع توجه کرد. او میرزا ابوالقاسم قُمی را در دو مرحله حیات فکری‌اش با دو کتاب (ارشادنامه (۱۲۰۰ قمری) و جامع‌الشتات (۱۲۲۰ قمری) مقایسه کرده است که در اولی درباره سلطان می‌نویسد: «حق تعالی چنان که پادشاهان را برای محافظت دنیای مردمان و حراست ایشان از شر مفسدان غیرداده، علما و غیرعلما به آنان محتاج‌اند». در این دوره هویت فقیه در مقابل سلطان قرار ندارد، بلکه سلطان حامی هویت فقیه است اما در دومی با لحنی حماسی می‌نگارد: «کیجاست آن بسط بدی برای حاکم شرع که خراج بر وفق شرع برگردد و صرف غزوات و مدافعتان کند؟». جالب این است که لحن ملایم اول با پادشاه بدتر (آغامحمدخان قاجار) و متن خشن دوم به پادشاه بهتری (فتحعلیشاه) اشاره می‌کند. آیا دیدگاه فقیه ثابت مانده است؟

متن اول هم‌زمان با آغامحمدخان و دومی هم‌زمان با فتحعلیشاه است. نظریه مماشات مرحوم حائری دایر بر ثبات دیدگاه میرزاست که به دلیل خوف از خشونت آغامحمدخان قاجار تعدیل یافته است. این نظریه تا حدی درست است. از نظر راقم این سطور فتحعلیشاه با میدان دادن به فقهای اصولی عصر خود،

نخستین گفتمان‌ساز و مهم‌ترین گفتمان‌ساز تاریخ شیعه بعد از قرن سوم هجری است که تأثیر خود را از خلال دو قرن بر جامعه ما نیز اعمال می‌کند. با این حال به نظر راقم این سطور دیدگاه میرزا ابوالقاسم هم تحول یافته است. تاریخ‌نگار اندیشه باید نشان دهد که در خلال آثار این فقهای اصولی یک تحول فکری در جریان است. محقق کرکی هم به تدریج از کتاب اول خود جامع المقاصد تا کتاب دوم خود رساله فی صلاة الجمعة جایگاه فقیه را در مقابل سلطان ارتقا می‌بخشد، این شأن بالای فقیه که به تدریج

فزونی می‌گیرد در شیخ جعفر نجفی (کاشف‌الغطاء) بیشتر دیده می‌شود. کتاب کشف‌الغطاء، به خواهش فتحعلیشاه درباره جهاد نوشته شده است. فتحعلیشاه از او اذن سلطنت خواسته بود و کاشف‌الغطاء (۱۳۸۰) نوشت: که اجازه گرفتن از مجتهدان به احتیاط و خشنودی خدا نزدیک‌تر است (ص ۳۳۳) اما در اوج

جنگ گلستان (۱۲۲۳ ق) نوشت: اجازه می‌دهیم به پادشاه زمان و یگانه دوران: بنده ما که به بندگی‌اش نزد ما اعتراف کرده، فتحعلیشاه... که خدایش زیر سایه ما مشمول شفاعت ما قرار دهد به فراگرد کردن سپاه و درهم شکستن شوکت اهل سرکشی و انکار. کدیور خود نوشته است (ص ۴۲) شیعه... دارای موارد تغییر‌پذیری است که متناسب با تحولات زمان و مکان، قابلیت تغییر و تحول دارد. درحالی که کدیور فقط به تغییر بین فقها^{۱۷}، توجه داشته و به تغییر در درون فقها^{۱۸} حتی در یک مورد اشاره نکرده است. اجازه دهید یکی دیگر از این تحولات در درون فقها را درباره کاشف‌الغطاء ذکر کنیم.

شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در کتاب اول خاتمه القواعد شانزده قاعده را فهرست کرده است که از جمله ولایت فقیه را شامل می‌شود و در این رساله پس از مجتهدین، مسلمانان عادل را نیز تحت شمول ولایت در برخی از موارد می‌کند که هرچند جزو اختیارات مجتهد است اما به او منحصر نیست، هرچند این مجتهد همان مجتهد اولی است.^{۲۰} اما به تدریج کاشف‌الغطاء شأنی برای ولایت فقیه قائل می‌شود که شاه ایران را بنده خود (طبق اعتراف شاه نزد او) می‌نامد.

۷- احاطه ضعیف بر متونی که تحلیل گفتمان بر آن‌ها متکی است

مشکل دیگر در کتاب کدیور این است که احاطه بر افرادی که در کتاب خود به آن‌ها ارجاع می‌دهد، گاه ضعیف است؛ مثلاً مهم‌ترین کتاب در گفتمان سیاسی شیعه در مشروطه شاید کتاب مقیم و مسافر حاج آقا نورالله نجفی است. علاوه بر اینکه او محتوای کتاب را به درستی بازتاب نداده است، حتی نام نویسنده این رساله را هم به‌غلط روح‌الله نجفی ذکر می‌کند. کافی است نگاه کنید به انتقادی که جواد طباطبایی از حاتم قادری می‌کند که اسم این قتیبه را با غلط املائی (ط به جای ت) می‌نویسد و به همین دلیل معتقد است که او صلاحیت بررسی تفکرات او را ندارد.

۸- مغالطات حال گرایانه

کدیور تا حد زیادی در کتاب خود دچار حال‌گرایی^{۲۱} شده است یعنی در نگاه به تاریخ اندیشه با مفاهیم زمان حال به ترسیم آن‌ها می‌پردازد.^{۲۲} این مغالطه حال‌گرایانه در اثر کدیور به این دلیل پدید آمده است که با روایت از منظری خاص، عاملیت به حساب آن منظر خاص در تاریخ گذاشته می‌شود. در بسیاری از کتاب‌ها که درباره انقلاب ایران نوشته شده است از منظر امام خمینی (از ۱۳۴۲ به بعد) روایت شده است درحالی که در همین دوران حداقل جریان چپ در ایران هم وجود داشته است؛ اما تاریخ‌نگاران در کتاب‌های فوق‌الذکر نگاهی بسیار حاشیه‌ای به ایشان (نیروهای چپ) داشته است و عاملیت و کنش‌آفرینی آن‌ها تحت تأثیر عوامل دیگری به‌جز ظلم در دستگاه پهلوی و نامودسازگی شده است. نگارش تاریخی بی‌طرف باید مبتنی بر نوعی سه‌سوسازی^{۲۳} باشد؛ یعنی از مناظر گوناگون و چشم‌اندازهای گوناگون روایت شود. آثار فقها که کدیور گزاره‌های گفتمان‌ساز را از آن‌ها استخراج کرده است سبب شده قدرت کنش و عاملیت به حساب فقها گذاشته شود. درحالی که آن‌ها

”
گفتمان ممکن است تحولی پیدا کند، فقیه نیز ممکن است در طی کتاب‌های خود تحول پیدا کند. مهم‌تر از فقیه طرف مقابل که سلطان غاصب است هم ممکن است در تغییر دیدگاه‌های فقیه اثرگذار باشد



میشل فوکو

گفتمان‌های مختلفی که فوکو مطرح می‌کند زندان، دارالتأدیب و بیمارستان ساخته می‌شود تا بیانی از گفتمان باشد، اما نهادهای تفکر سیاسی شیعه در عصر صفوی، از قبیل صدر و شیخ‌الاسلام در مشروعیت حضور ندارد و تنها بعد از استقرار مشروعیت است که نهادسازی از طریق جایگزینی فقها در مجلس مشروعیت محقق می‌شود؛ و بالاخره چگونه فردی مانند میرزای نائینی یا حاج آقا نورالله نجفی که طبق گفته کدیور درون گفتمان مشروعیت هستند اما در عین حال در پی هویت اجتماعی در تقابل با طرف مقابل قرار ندارند، به نحوی که اولین فرد آن را دفع افسد به فاسد و دومی اکل میته می‌نامد. این بزرگ‌ترین دلیل بر آن است که گفتمان سیاسی شیعه اگر نسبتی با مشروعیت داشت فقط از جنبه بیرونی بود، چون یک گفتمان دیگری و نه خود را طرد می‌کند. ما هنوز درباره جنبش اجتماعی مشروعیت به‌خوبی نیندیشیده‌ایم و خردورزی درباره آن ما را به درک آن نزدیک خواهد کرد، به نظر می‌رسد نظریه گفتمان برای بررسی مشروعیت کارآمد نیست.

۱۱- دیگری گفتمان‌ساز جهان سنی و نادیده گرفتن آن در تحول گفتمان

سیاسی شیعه

اشکال دیگر کتاب کدیور تقابل سلطان و فقیه (جهان شیعه) و کمتر فقیه و خلیفه (جهان سنی) است. فصل دوم او که از آغاز عصر غیبت تا صفویه است فقط یک‌دهم حجم کتاب است که بخش مهمی از آن رابطه فقیه و سلطان آل‌بویه (شیعی) و یا سلطان‌های شیعه ایلخانی (از قبیل الجایتو) است. به این ترتیب به این نکته توجه نشده است که ممکن است دیدگاه‌های فقها تحت تأثیر جهان تسنن باشد و بنابراین در گفتمان سیاسی شیعه باید نیم‌نگاهی به جهان اسلام سنی هم داشت. با انتخاب شیعه و ایران، او دیدگاه محدودی را برگزیده است که نتیجه‌گیری‌های نادرست از آن حاصل شده است. مثلاً اگر او اهل تسنن و عثمانی را هم در مقایسه به حساب آورده بود، درمی‌یافت که بسیاری از گفتمان‌های ارائه‌شده فقها بیش از آنکه نتیجه فقهای قبل از خود آنان باشد، تحت تأثیر شاهان عثمانی است. در این زمینه اذن حکومت که از طریق فقیه به شاه داده می‌شود، هرچند کدیور آن را به فتحعلیشاه نسبت داده، اما اگر مشروعیت‌یابی حکومت از طریق فقیه در نظر باشد، ریشه آن را می‌توان به شاه‌طهماسب بازگردانید. در واقع فقط دو پادشاه یکی شاه‌طهماسب و دیگر فتحعلیشاه

مردم را در کنار ولایت فقیهان به رسمیت شناخته است و دلیل آن را به نقل از او (ص ۲۵۹) آورده است: «در لسان ائمه و علمای اسلام سلطان را به ولی و والی و ملت را به رعیت تعبیر فرموده‌اند بر همین اساس حقیقت سلطنت، ولایت بر حفظ نظم به منزله شبانی گله است.» اگر در یک پژوهش از آزمودنی‌ها

خواسته شود مرجع این جملات را

از دو گزینه ناصرالدین‌شاه و علامه نائینی مشخص کنند^{۲۵} احتمالاً بسیاری نفر اول (ناصرالدین‌شاه) را انتخاب خواهند کرد. چگونه می‌توان ادعا کرد تحول گفتمان سیاسی شیعه به مشروعیت انجامیده است. علامه نائینی گرایش به حقوق مردمی را در مشروعیت دفع افسد به فاسد می‌دانستند و بنابراین نمی‌توان جمع حکومت الهی و حقوق مردم را در روند تحول گفتمان سیاسی شیعی نتیجه‌گیری کرد و ثمره آن را مشروعیت دانست. مقصود فراسنخواه در گفت‌وگو با روزنامه سازندگی صریحاً امتداد بحث مشروعیت تا انقلاب اسلامی را تأیید می‌کند و این در تضاد کامل با دیدگاه عماد افروغ است که مشروعیت و انقلاب اسلامی را درون یک گفتمان در نظر می‌گیرد. این بحث جالبی است که مقاله مجزایی را می‌طلبد، اما در حد وسع این مقاله، کدیور در ابتدای این فصل گفتمان غالب مشروعیت را دوبعدی یعنی سلطنت مشروعیت و مشروعیت مشروعیت می‌نامد (ص ۲۵۳) و مشروعیت مشروعیت را خرده گفتمان سلطنت مشروعیت (ص ۲۵۳) می‌نامد. سؤال این است که آیا خرده گفتمان که زیرمجموعه گفتمان قرار می‌گیرد می‌تواند در تضاد کامل با گفتمان اصلی باشد. این از تناقض‌هایی است که کدیور با آن روبرو است. آیت‌الله طالقانی در مقدمه‌ای که بر کتاب تنبیه الامه و تزییه المله (۱۳۳۴ ص ۸) نوشته‌اند به‌درستی خاطر نشان می‌کنند که حکومت مشروعیت از بیرون مرز اسلام به سرزمین مسلمانان رسید و علما بزرگ دین و مراجع و مسلمانان متدین برای استقرار آن پیش قدم شدند. از طرف دیگر، گفتمان همیشه در پی هویت اجتماعی باید دیگری را طرد کند، پس چگونه عبدالحسین لاری که مشروعیت‌خواه است انواع دولت‌ها را به دو نوع مشروعیت مشروعیت و دولت استبدادیه تقسیم می‌کند و مشروعیت را (برخلاف حاج آقا نورالله مشروعیت‌خواه) کاملاً مشروع و تفاوت دولت مشروعیت مشروعیت را دولت استبداد را تفاوت اسلام و کفر می‌داند (۱۴۱۸ هـ. ق، ص ۲۵۹). هویت اجتماعی در گفتمان نمی‌تواند هویت مخالف خود (شیخ فضل‌الله نوری) را به خود الصاق نماید. کدیور برای پاسخ به این معضل مدعی است عبدالحسین لاری به دنبال مشروعیت آرمانی بود که با مشروعیت موجود متفاوت بود.

۱۰- بی‌توجهی به نهادسازی‌های شیعه در ساخت گفتمان سیاسی

گفتمان همیشه نهادسازی می‌کند همان‌طور که در

خود بازتاب دولت هم‌عصر خود هستند. این موضوع به بهترین شکل در دو دولت شاه‌طهماسب (۵۳ سال) و فتحعلیشاه (۳۷ سال) دیده می‌شود.

۹- نقد گفتمان مشروطه کدیور

نظریه گفتمان مشروطه را اولین بار آجودانی (۱۳۷۲) مطرح کرد و از این نظر نسبت به تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران کدیور پیشگام است. در وقایع کدیور نظریه گفتمان را به کل تاریخ شیعه از زمان غیبت تا عصر حاضر گسترش داده است. با این حال یک نگاه به کتاب او نشان می‌دهد که کتاب او منحصر به دو رویداد عمده است، یکی مشروطه و دیگری جمهوری اسلامی، در کل این مقاله دوره اخیر را بحث نکرده‌ام که نیازمند مقاله‌ای بسیار مفصل‌تر از نقد کنونی است. فصل ششم کتاب کدیور که به گفتمان سیاسی شیعه در عصر مشروطه اختصاص یافته است، صد صفحه را در برمی‌گیرد و طولانی‌ترین فصل کتاب است. اطلاق گفتمان به مشروطه به‌عنوان نتیجه فقه سیاسی شیعه دارای اشکالات متعددی است که کدیور به آن‌ها نپرداخته است. نخستین نکته آن است که آیا مشروطه امتداد طبیعی گفتمان سیاسی شیعه (به نقل از کدیور) است که بر مبنای نظریات مطرح در فصول قبلی از نظر ماهیت بحث مشروعیت (نه مشروطه) است که امتداد طبیعی گفتمان سیاسی شیعه است. برخلاف آجودانی، کدیور سعی می‌کند مشروطه و مشروعیت را دو بعد گفتمان قرار دهد و استبداد را در مقابل آن قرار دهد. هرچند این سه حالت در برخی از رسائل مشروعیت هست اما آن‌ها از نظریه گفتمان استفاده نکرده‌اند. همه بحث‌های مشروطه مشروعیت امتداد طبیعی تفکر سیاسی شیعه است. کدیور در اینجا نظریه عماد افروغ^{۲۶} را تکرار می‌کند که گفتمان سیاسی شیعه (در انقلاب اسلامی) و مشروطه یکی هستند، درحالی که رسمیت گفتمان سیاسی شیعه منوط به طرد است که این طرد مستلزم حقوق نامساوی شیعه و غیرشیعه است که در مقابل تساوی احاد ملت در رویکرد مشروطه قرار دارد. این گفتمان (اگر آن را بپذیریم) همواره تلاش داشته که با دادن حقوق برتر به شیعه، آن‌ها را به غیر شیعیان برتری ببخشد. در واقع مشروطه و مشروعیت نمی‌توانند دو بعد تفکر سیاسی مشروطه باشند. درحالی که کدیور به‌وضوح آن‌ها را دو بعد مشروطه در آغاز این فصل معرفی می‌کند. هرچند شیخ فضل‌الله نوری اعدام شد ولی تبعات اندیشه او به‌صورت پاره‌ای با فقهای ناظر در مجلس مشروطه حفظ شد و انقلاب اسلامی اوج تفکر سیاسی شیعه است. هرچند میرزای نائینی زحمت زیادی در مستند کردن مشروطه به مبانی فقه شیعه متحمل شده و ناقد قصد زیر سؤال بردن او را ندارد، اما اجازه دهید به جمله‌ای استاد کنم که توسط پروین کدیور از میرزای نائینی نقل شده است و نشان دهم که مشروطه در اوج مفاهیمی که رؤیای مشروطه‌طلبانی از قبیل آخوند خراسانی بود در اندیشه میرزا حضور نداشت و همین دلیل تقلیل آن دفع افسد به فاسد بود. از دو انقلاب اخیر ایرانیان در قرن بیستم (۱۹۰۶ و ۱۹۷۹) اولی رؤیای آخوند خراسانی و دومی رؤیای میرزای نائینی بود. کدیور در صدد است ثابت کند علامه نائینی حقوق

فعالانه در قدرت یابی فقها کوشیدند. برای اولین بار مشروعیت بخشی به حکومت از طریق محقق کرکی به شاه طهماسب انجام شد که با خواست و تلاش شاه طهماسب صورت گرفت و کاملاً تحت تأثیر مورد مشابه هم عصر پدر شاه طهماسب؛ یعنی شاه اسماعیل، با سلطان عثمانی سلطان سلیم ظالم است.

۱۲- ضعف پرداخت به برخی از دوره‌های تاریخی

اگر موزاییک بزرگ دوره‌های پادشاهی ایران را برای گفتنمان بپذیریم، برخی از این دوره‌ها بسیار ضعیف مورد اشاره قرار گرفته است. به خصوص دوره مهمی که در کتاب کدیور به آن کم پرداخته شده اما از نظر گفتنمان سازی با اهمیت است دوره آل بویه است. دوره‌ای که در آن شیخ مفید (ولو در زمان کوتاهی) به زندان می‌رود. وزیر معزالدوله به او که می‌خواهد حکومت را به علویان انتقال دهد هشدار می‌دهد که خطبه خواندن به نام خلیفه عباسی از این رو به نفع است که امکان نقد عملکرد بد آنان را خواهد داشت. دوره آل بویه به خصوص از این رو اهمیت دارد که برای نخستین بار دو جریان فقهی کلامی و اخباری در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. نبردی که در زمان فتحعلیشاه دوباره تجدید می‌شود و در هر دو نوبت اصولیون برنده هستند.

۱۳- نقد ادعای کدیور در استفاده از روش تبارشناسی

هرچند روش تبارشناسی به دلیل اینکه در تبارشناسی قدرت و روابط مربوط به آن دغدغه اصلی پژوهشگر است برای بررسی تفکر سیاسی گفتنمان سیاسی شیعه مناسبتر از مثلاً روش باستان‌شناسی فوکو است، اما اولاً در متن کدیور به قدرت فقط در حیطه سیاست

پرداخته شده است که از اساس متفاوت با دیدگاه فوکو است و نباید قدرت را فقط به حیطه سیاسی محدود کرد، بلکه باید کلیه روابط اجتماعی را در برگیرد، مثلاً مسائل مربوط به فتوای طهارت که از جمله به دلیل تعریف دیگری در متن گفتنمان بسیار اهمیت دارد و در فقه سیاسی شیعه معنی دار است، اصلاً در کتاب کدیور به آن پرداخته نشده است. فتوای طهارت هم چنین با شعار مساوات معروف مشروطیت نسبت دارد. مهم‌ترین تمایز تبارشناسی با روش‌های دیگری که فوکو عرضه داشته است، مفهوم حفره است و اینکه رویدادها در حفره رخ می‌دهند. طبیعی است که کدیور باید از سوژه (معنا) به میدان‌های ساختاری توجه می‌کرد. تعریف

این حفره‌ها در رویکرد کدیور غایب است و به نظر راقم این سطور، دلیل آن این است که رویکردهای سوژه‌انگارانه برای این تحقیق بهتر از روش‌های پساساختاری است که در آن سوژه، غایب است.

۱۴- یک اشکال مهم نظریه گفتنمان: جایی که دیگری حضور ندارد، نام گذاری نادرست برای سکوت پس از صفویه

کدیور با انتخاب دوره‌های رسمی سلسله‌های پادشاهی در ایران از قبیل آل بویه، صفوی و قاجار اشتباه دیگری نیز ایجاد کرده است. انگار این گفتنمان فقط در مقابل سلسله‌های پادشاهی است و جایی که این دوتایی (سلطان و فقیه) در یکی از دو طرف (سلطان) با فقدان روبه‌روست، طرف مقابل هم دچار فقدان و فضای تهی می‌شود، نمونه آن سقوط صفویه است درحالی که در همه دوران‌های دیگر، کدیور مفاهیم، احکام و گزاره‌های غالب را نشان داده است. این دوره را با فقدان سؤال و بنابراین عدم شکل‌گیری پاسخ و گزاره جدی بسیار انفعالی ترسیم می‌کند. درحالی که چنین نیست. در کتاب کدیور درباره مهاجرت علما به این نکات اشاره شده است که به دلیل شرایط خاص کشور و قشون‌کشی‌های نادر، نهادهای حکومتی و اداری شکل نگرفت (ص ۱۸۱) و اینکه با روی کار آمدن شورشیان افغانی سنی‌مذهب و نهایتاً روی کار آمدن فردی که برخلاف شاهان صفوی برای علما و فقهای شیعه آن‌چنان قدر و منزلتی قائل نبود، بلکه در مقاطع مختلف اقدام به قتل و نابودی آن‌ها می‌کرد، تعداد زیادی از روحانیون شیعه‌مذهب به عتبات عالیات رفته و قدرت روحانیت شیعه تضعیف شد (ص ۱۸۲). کدیور کوچک‌ترین اشاره‌ای به صورت‌بندی استقلال علماء از دولت (امیر ارجمند، ۱۹۸۸) نمی‌کند. برخلاف نگاه منفی گرایانه کدیور به این دوره، نهاد علما در شکل مرجعیت محلی و با قدرت اجتماعی بالا در نجف شروع به شکل‌گیری کرد و جانشین نهاد شیخ‌الاسلام در صفویه شد.

از آنجا که عتبات تحت نفوذ سیاسی و اجتماعی دولت شیعی ایران نبود و تحت دولت عثمانی قرار داشت، سبک برخورد علما با دولت تغییر کرد و مرجعیت و اراده معطوف به قدرت در آن‌ها را برانگیخت (مدلونگ، ۱۹۸۲). همین استقلال است که به شکل‌گیری مفهوم مرجع اعلم و ضرورت تقلید می‌انجامد و قدرت را در مرجع اعلم متمرکز می‌کند و با جمع‌آوری خمس از طریق نمایندگی به او قدرت اقتصادی هم می‌بخشد (کالدز، ۱۹۸۲). واضح است که چون در این دوره سلطان ایرانی و شیعه (صفوی) وجود ندارد و فقها ذیل حکومت عثمانی (غیرایرانی و سنی) قرار دارند، عناصر گفتنمانی به‌صورت طرد این غیر (دیگری) جدید باشد که اتفاقاً در آثار مکتوب هست. همین تأثیر به قوی‌ترین شکل در احمد نراقی (برتری فقیه بر سلطان) و شیخ فضل‌الله نوری (نداشتن حقوق مساوی بین اقلیت‌ها با شیعه) منتقل می‌شود. از تجربه

زیسته فقیه این دوره معلوم است که در مقابل سلطان نیست، بلکه در این دوره باید به واقعیت تاریخی این دوره توجه کرد که استقلال فقیه و عدم مساوات شیعه و سنی از دستاوردهای آن هستند. این خود نشان می‌دهد که نظریه گفتنمان توانسته پاسخی درخور به تکامل اندیشه سیاسی شیعه دهد و همان دیدگاه سوژه‌گرا که در بند (۴) به آن اشاره شد (با توجه به نگاه غایت‌گرایانه شیعه) می‌توانست سوژه این دوره مهم درست باشد که در حداکثر فعالیت است ترسیم کند. در این دوران آثار مکتوب سیاسی کمتر است اما در حال پیدایی^{۱۶} است و بلافاصله در عصر فتحعلیشاه بروز می‌یابد که تأثیر آن را تا جمهوری اسلامی حفظ می‌کند.

و بالاخره کلام آخر

کتاب کدیور، هم کتاب مهم و هم کتاب ارزشمندی است و مهم‌ترین دلیل برای راقم این سطور فرصتی است که به نقد آن اختصاص داده است. ماشاءالله آجودانی با اشاره به ملکم خان و آخوندزاده و گرایش اولی به هماهنگ کردن اصول پیشرفت با جامعه دینی و نقد این دیدگاه آن را موجب انحراف انقلاب مشروطه به دلیل به میدان آوردن فقیه شیعی دانسته است. راقم این سطور از این نظر بیشتر موافق کدیور تا آجودانی است. فرهنگ‌سازی برای پذیرش تحول جامعه باید با توجه به سنت‌ها باشد، اما فرق است بین اینکه مثلاً با نوعی نگاه ویژه (مثلاً مرحوم آخوند خراسانی) آزادی، برابری و مساوات یا مالکیت خصوصی با تفسیر سیاسی خاصی در اسلام پذیرفتنی هستند یا آنکه همه این‌ها در تحول گفتنمان سیاسی شیعه به دست آمده‌اند. امروزه گاهی سعی می‌شود با نقد یک کلی همه چیزها را توضیح دهند و به گونه‌ای ابطال‌ناپذیرانه گفت‌وگوها را از ساحت قضایات با حکم بیرون برانند. گفتنمان، کلیدی نیست که همه درها را باز کند یا چیزهای نامربوط را به هم ربط دهد. آیت‌الله طالقانی هنوز بهترین درک از مشروطه را ارائه می‌دهد: حکومت مشروطه از بیرون مرزهای اسلام به سرزمین مسلمانان رسید و بعداً^{۱۷} برخی از (بعداً، تنها این دو کلمه توسط نویسنده این سطور به جملات آیت‌الله طالقانی افزوده شده است) علمای بزرگ دین و مراجع و مسلمانان برای استقرار آن پیش قدم شدند. فقهای مشروطه مشروعه اتفاقاً بیشتر از جناح مقابل (فقهای مشروطه) نماینده تفکر سیاسی شیعه بودند، چون همان‌طور که نشان دادم شیعه (اگر بخواهیم نگاه گفتنمانی به آن داشته باشیم) از همان آغاز گرایش به نوعی دوگانه‌سازی (حق/ ناحق) داشت که مبنای آن عدم تساوی شیعه و غیر شیعه بود. امروزه پایان‌نامه‌های متعددی با عنوان گفتنمان درباره تفکر شیعه نوشته می‌شود. به نظر می‌آید که مصداق گفتنمان‌سازی بیشتر مربوط به دوره نضج و شکل‌گیری این تفکر است چون بحران‌هایی که پروبلماتیک می‌شدند در آن عصر پدید آمدند. درباره بسیاری از این پایان‌نامه‌ها می‌توان جمله نظر به پرداز اجتماعی بن فاین را یادآوری کرد:

بن فاین از نشان فامیلی نام می‌برد (رئیس دانا، ۱۳۹۵) که پایان‌نامه‌های متعدد همگی با یک مفهوم و مُد زمانه از واژه‌ای (مانند گفتنمان) استفاده می‌کنند.

چگونه می‌توان ادعا کرد تحول گفتنمان سیاسی شیعه به مشروطیت انجامیده است. علامه نائینی گرایش به حقوق مردمی را در مشروطیت دفع افسد به فاسد می‌دانستند و بنابراین نمی‌توان جمع حکومت الهی و حقوق مردم را در روند تحول گفتنمان سیاسی شیعی نتیجه‌گیری کرد و ثمره آن را مشروطیت دانست

معرفی کتاب «نیایش در آیین زرتشت و اسلام»

امین یاری

هدف از نگارش این کتاب **نیایش در آیین زرتشت و اسلام** که در سال ۱۳۹۷ با اهتمام **نشر صمدیه** انتشار یافت، تحقیق تطبیقی و اصولی در باب «نیایش در آیین زرتشت و اسلام» بود. مطالعه مکرر «گاتاها»، مرا بر آن داشت تا آن قسمت از «اوستا» را با آیاتی از «قرآن کریم» بسنجم که در موضوع نیایش بیان شده‌اند و با نشان دادن آن دو در کنار یکدیگر به نتایج روشنی دست بیابم. در این تحقیق، گاتاها، اوستا را در کنار ادعیه قرآن قرار داده و وجوه اشتراک و افتراق آن دو را تا حدی که توانسته‌ام نشان داده‌ام. در این اثر سعی شده است بر بنیاد دو کتاب «گاتاها» و «قرآن»، به شکل روشمند و با لحاظ مندهای مقبول، وجوه اشتراک و افتراق آن دو آیین در موضوع نیایش، به رشته نگارش درآید. این یک حقیقت است که در باب نیایش در ادیان مختلف، با مقالات و آثار بسیاری روبه‌رو هستیم. از نقش و نگار در دل سنگ و صخره گرفته تا کتاب‌های متعدد و متنوع در گستره زمان، که شاید تاریخ مشخص و معینی بر آن آثار و نوشته‌ها نتوان تعیین کرد. دین‌شناسان و اصحاب اندیشه، در قلمرو نیایش نوشته‌های بسیاری از خود به‌یادگار گذاشته‌اند؛ لیکن تحقیقی تطبیقی و مستند و دور از تعصب چندان به چشم نمی‌خورد یا حداقل از چشم من پنهان مانده و توفیق مطالعه آن برایم حاصل نشده است. روش تحقیق این اثر، روش تحلیل محتوایی از نوع اسنادی است. سعی شده است تا بر اساس همین روش، مفروضات تبیین شود و به پرسش‌ها پاسخ داده شود. لازم به یادآوری است که اوستای مورد استناد این جانب اوستایی است

این استفاده در بین پایان‌نامه‌های دانشجویی و مقالات اساتید برای یافتن عنوان و ارتقا کاربرد می‌یابد، اما از محتوی خالی است. تصور می‌شود که رویدادهای عظیم در تاریخ رویدادها و اندیشه همگی در داخل یک طبقه کارایی دارند. اگر نظریه گفتمان به همین سادگی باشد، همه دوره‌های تاریخی در هر جامعه‌ای را می‌توان به کمک آن بازتولید کرد. گفتمان یک نظریه هویت اجتماعی است که مبتنی بر طرد غیر خودی برای کسب هویت خودی و نهادسازی است که از طریق این نهادها این گفتمان‌ها مطرح می‌شوند. ■

پی‌نوشت:

۱. استاد دانشگاه اصفهان
۲. مصاحبه با سایت نیلگون
۳. واژه گسست که ترجمه واژه فرانسوی Rupture و در انگلیسی Break ترجمه شده است در عرصه اندیشه به معنی زمانی است که اندیشه فرد از آن زمان نسبت به قبل متفاوت است. آلتوسر از این واژه برای جداسازی دو مرحله مارکس جوان و مارکس پیر استفاده کرد. این گسست در اندیشه برخی از فقها وجود دارد و من در بند (۵) به آن پرداخته‌ام.

۴. Formative period

۵. Social categorization

۶. تعبیر خوراک خوشمزه را از ژان ژاک روسو گرفته‌ام که در قرارداد اجتماعی نوشته بود: آزادی خوراکی خوشمزه است اما برای هضم آن معده قوی نیاز است.

۷. Succession System

۸. Teleological

۹. Evolutional

۱۰. Crisis

۱۱. Artifact

۱۲. مثال ساده‌ای از تحول آب است که تا زمانی که دمای آن زیاد می‌شود تحولی رخ نداده است، تنها از دمای صد درجه که آب به جوش می‌رسد و بخار می‌شود تحول رخ می‌دهد پس تحول نیازمند نقاط گسست است، اما یک صورت‌بندی گفتمان خاص همواره دارای وحدت و انسجام علی‌رغم آن گسست است.

۱۳. Norval

۱۴. شماره‌ها را طبق روال متن ادامه داده‌ام.

۱۵. Social categorization

۱۶. unfolding

۱۷. این چاپ جدید از اثر کاشف‌العطاءست که نزدیک به یک قرن پیش نوشته شده بود.

۱۸. Between clergymen

۱۹. Within clergymen

۲۰. این عدول مسلمین بعداً مورد توجه آخوند خراسانی قرار می‌گیرد و مسئله عدالت اولویت بر اجتهاد می‌یابد.

۲۱. Presentism

۲۲. نمونه‌ای از این مغالطات حال‌گرایانه را می‌توان در محمدحسن زورقی (۱۳۹۶) دید که تحت عنوان رویارویی اسلام و سکولاریسم به شرح دوران خلافت حضرت امیر می‌پردازد. سؤالی که پیش می‌آید آیا واژه سکولاریسم که یک مفهوم مدرن است برای حوادث آن دوران مناسب است؟

۲۳. Triangulation

۲۴. عماد افروغ در مقاله بسیار ارزشمندی این دیدگاه را پشتیبانی کرده است که انقلاب اسلامی امتداد طبیعی انقلاب مشروطه است که راقم این سطور با این دیدگاه زاویه دارد.

۲۵. ناقد محترم (گمنام) مجله چشم‌انداز ایران که داوری بسیار خوبی بر مقاله من داشته و همه اصلاحات او را اعمال کرده‌ام، در نقدی بر نقد مرقوم داشته‌اند که میرزای نائینی زحمت زیادی در مستند کردن مشروطه به مبانی فقه شیعه متحمل شده است. من این جمله را با آوردن در متن، در واقع تأیید کرده‌ام، اما اشاره به این جمله و اهمیت دادن به آن فقط به دلیل ذکر مستقیم آن در کتاب کدیور است. در واقع نویسنده قصد نقد کدیور (و نه میرزای نائینی) را دارد.

۲۶. nascent

۲۷. واژه بعداً در خود کلام آیت‌الله طالقانی مستتر است، اما واژه برخی را به دلیل فقها طرفدار مشروطه مشروعه (از قبیل شیخ فضل‌الله نوری) افزوده‌ام.



که با تلاش جلیل دوستخواه به زیور طبع آراسته شده است. هرچند به گزارش‌های استاد ابراهیم پورداوود نیز، به تکرار مراجعه شده. از «گاتاها» که با تلاش آبتین ساسانفر و با ویرایش و بازنگاری موبد کوروش نیکام نگارش یافته است، خصوصاً از قسمت «برداشت»‌های آن کتاب، استفاده کرده‌ام. کاملاً محسوس است که آبتین ساسانفر تلاش می‌کند قرآنی تازه و سازگار با ظرف زمان از گات‌های زرتشت ارائه دهد؛ مانند علامه اقبال لاهوری، علی شریعتی، محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش که می‌خواهند اسلام را با قضایای روز و خصوصاً با حقوق بشر و دموکراسی آشتی دهند و تقابل آن دو را با یک خوانش تازه و به‌روز از میان بردارند.

به‌عنوان یک مسلمان ایرانی یا ایرانی مسلمان، این تحقیق را انجام داده‌ام بدون آنکه تعصب، سایه سیاه خود را بر فضای قلمم بگسترده و راه نیل به حقیقت را مکدر کند. امید است این تلاش در حد و اندازه ناچیز خود، در راستای ایجاد تقرب و تفاهم این دو آیین، مفید و مؤثر واقع شود.

دلیل اساسی در انتخاب موضوع نیایش، فطری و ضروری بودن آن در پهنه زندگی انسان است. نیایش، یکی از موضوعات کلیدی در متون دینی و در بطن حیات بشر به‌شمار می‌رود که از بدو خلقت با او بوده است و الی‌الابد خواهد بود. انسان، سلباً و ایجاباً با دعا و نیایش زندگی می‌کند و آن را رزق راه خود می‌سازد.

کتاب نیایش در آیین زرتشت و اسلام، با مقدمه ناشر محترم «صمدیه» شروع می‌شود و با دیباچه موبد کوروش نیکام استمرار می‌یابد که دارای اشارات کوتاه و زیبا به موضوع نیایش در کیش زرتشت است. در مقدمه، نویسنده اثر ضرورت تحقیق تطبیقی و بعضی از موارد ضروری نشان داده شده است که اذهان محققان زرتشتی و مسلمان را به خود معطوف ساخته است.

در فصل اول ضمن تبیین اهداف، پیشینه تحقیق، روش کار و بیان مسئله، تصریح شده است که این دو مرام دینی، به‌منزله دو تعریف برای تبیین یک حقیقت است. **فصل دوم**، نیایش را در **سرودهای پنج‌گانه گاتاها** بیان می‌کند. سرود یکم: اهُتودگاه، سرود دوم: اَشْتودگاه، سرود سوم: سَینتَمَدگاه، سرود چهارم: وُهوخَشترگاه و سرود پنجم: وُهیشتوایشتگاه، ارکان این فصل را شکل می‌بخشد.

پس از **خلاصه کتاب**، معانی و توضیح واژگان گات‌ها برحسب حروف الفبا، در حد **فرهنگ‌نامه‌ای مختصر**، با استناد به مصادر موثق درج گردیده است تا خوانندگان گرامی با فراغت خاطر به مطالعه کتاب مشغول شوند. **پاسخ به پرسش‌های موبد کوروش نیکام**، قسمت پایانی این نوشتار است که تبادل آرا و چون‌وچرای شکل‌گیری این اثر را نشان می‌دهد.

به شهادت اوستاپژوهان، **گاتاها**، قدیم‌ترین و اصیل‌ترین بخش اوستاست که سروده‌های خود

زرتشت است. سروده‌هایی که طعم شیرین نیایش و مواجهه با حقیقت مطلق از آن‌ها استشمام می‌شود. ازجمله به‌تأیید و تصریح آبتین ساسانفر «از اوستای موجود، فقط گاتاها متعلق به زرتشت و دربردارنده آموزش‌های اوست و سایر نوشته‌ها و متون افزوده‌شده در اوستا، یادگار دوران‌های باستان پیش از زرتشت است یا به موبدانی که هنوز به دین‌های باستانی دیگر باور داشته‌اند تنظیم شده است». **(گاتاها: ۶۶۶)** به نظر استاد ابراهیم پورداوود، «قدیم‌ترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا، گاتاهاست که در میان یسنا، جای داده شده است». **(سرودهای زرتشت: ۳۱)**

خمیره و مقوم اساسی این قسمت از اوستا نیایشی است که زرتشت با الهام از اهورامزدا بر زبان خویش جاری می‌سازد. اشو زرتشت، در جغرافیا و اقلیم فکری خود و با لحاظ مخاطبان آن دوره خاص تاریخی، با نیایش‌های دل‌نشین خویش، راه بهشت و بهروزی را به بشریت نشان می‌دهد. بر مبنای تعالیم و آموزه‌های زرتشت، تنها تکیه‌گاه انسان و یگانه دادگستر گیتی، ایزد داداری است که همتایی برای او متصور نیست. فقط با نیایش اهورامزدا، ناباوری و ترمنشی از میان برمی‌خیزد و جهان از رهبران بد می‌آساید. از طریق مواجهه با خدای کائنات می‌توان به نیکی در ابعاد و زوایای مختلف آن دست یافت.

با تمکین در برابر فرامین اهورامزدا، می‌توان خود را با هنجارهای هستی و راستی انطباق داد. پارسایی، پاک‌دامنی، نیک‌منشی، نیک‌نهادی، خردگرایی، جهان‌آبادی، خدامحوری، خشونت‌ستیزی و خصوصاً پرهیز از دروغ، از موارد مهم و از ارکان اصلی گات‌هاست که زرتشت مخاطبان خود را به آن‌ها فرامی‌خواند. تنها اراده حاکم و قدرت مطلقه، همانا اهورامزداست که هیچ نیرویی توان مقابله با او را ندارد. در تعالیم و آموزه‌های اهورامزدا، هرگز از زورگویی و خشونت خبری نیست. خدای اوستا، خدایی است خندان و مهربان که انسان را به سوی آنچه باید باشد و در شأن اوست هدایت می‌کند. تمام کلمات، ترکیبات، عبارات و آیات گات‌ها، گواه روشنی است بر این نکته اساسی که آیین زرتشت، بر بنیاد توحید زلال بنا شده و زرتشت پیامبری است که پیروان خود را به خدای یگانه، اهورا مزدا، دعوت می‌کند.

به‌تصریح خود قرآن و اسلام‌شناسان، تنها متنی که دست تحریف به آن نخورده و به‌صورت ناب و اصیل به دست ما رسیده همانا **قرآن** است. بخشی از قرآن، آیات دل‌نشین و گوش‌نازای است که نیایش نام دارد. نیایش در اسلام، البته در قرآن، بدون دخالت دیگران و مطلقاً بر محور و بر مدار خدای یگانه و بی‌نیاز است. در دعاهای قرآنی، نه‌تنها از سلاطین و اصحاب قدرت، بلکه از ملائک و مربیان دین نیز به‌هیچ‌وجه استمداد نشده است. پیامبر اسلام (ص)، با یک زبان فراگیر و جامع، مردم را به راهی هدایت کرده است که نهایت آن راه، نیل به اخلاق و صفات الهی است. پیروان این راه آن‌هایی هستند که ملائک بر آستانشان سر

سجده می‌سایند و آنان را می‌ستایند. در اسلام با نیایش می‌توان به ایمان و اطمینان دست یافت. انسانی که فاصله بی‌نیایت «کوچک» و بی‌نیایت «بزرگ» را می‌فهمد و کمال نقص خود را به‌درستی درک می‌کند سعی می‌ورزد با نیایش به قلمرو حقیقت مطلق نزدیک شود. نیایش در قرآن به انسان حیات و بالندگی می‌بخشد. انسان از راه نیایش با خدا به قلمرو مشترک می‌رسد و روح خدایی و صفات اهورایی پیدا می‌کند. با نیایش، فاصله‌ها و واسطه‌ها برداشته می‌شود و انسان خدا را در وجود خویش حاضر و شاهد می‌بیند و این چنین و در این مقام، با زبان ایزد سخن می‌گوید و با نگاه خداوند می‌بیند. به بیان عمیق مهندس مهدی بازرگان: «آرزوها، همیشه حد ارتقا یا سقف شخصیت است» و «دعا، اولین و عالی‌ترین عامل تربیت و حرکت و تعالی انسان است. خودجوشی است. اصلاح نفس است. تنظیم و تلقین آرزوهاست. عبادت است. تقرب به خداست. دعا، مخالف و جانشین عمل نیست، خود عمل است و بهترین اعمال است» **(نیایش: صص ۹۱ و ۱۴۵)**. به تعبیر زیبای علامه اقبال لاهوری: «نیایش، تجلی اشتیاق درونی است برای دریافت جوابی در سکوت هراسناک جهان» **(احیای فکر دینی در اسلام، قسمت نیایش)**.

هر انسان منصف و مطلع، با مطالعه عمیق این دو مکتب درمی‌یابد که درخت تناور اسلام، ریشه در مکاتب و اندیشه‌های روشنی دارد که آیین خردورز و حکیمانه زرتشت، یکی از آن‌ها به‌شمار می‌رود. این دو باور، نه در عرض یا در تقابل هم بلکه در طول و در استمرار یکدیگر می‌باشند. در حقیقت، مکتب زرتشت و اسلام در حکم دوراهی هستند که در نهایت به یک مقصد تعالی ختم می‌شوند که نهایت آمال مطلوب و کمال مطلق است. درواقع، اشو زرتشت و پیامبر اکرم (ص)، به‌منزله دو مجتهدی هستند که از یک حقیقت، دو استنباط و تفسیر خاصی دارند بدون اینکه با یکدیگر تعارض و تقابلی پیدا کنند. در مقام تشبیه، اگر زرتشت همچون خیام، جهان‌بینی بسته‌ای دارد که در رباعیات خود بیان کرده، محمد بن عبدالله (ص) مانند حافظ، آن جهان‌بینی مجمل و بسته را بسط داده و بدان جامعیت بخشیده است. وجوه اشتراک آیین زرتشت و اسلام با توجه به گات‌ها و قرآن بر وجوه افتراق آن دو آیین، درخشش بیشتری دارد. وجوه و قلمرو مشترک حداکثری این دو مکتب، چشم خواننده را خیره می‌سازد و او را متعجب می‌کند.

آیین زرتشت و اسلام در بعضی از مصدق نیایش به نقطه تقابل می‌رسند که قربانی و روزه‌داری ازجمله آن‌هاست. در دین زرتشت، به‌دلیل مؤلف بودن حیوان، قربانی و ذبح آن، خلاف مقصود است چنان‌که روزه و روزه‌داری، به این دلیل که به توان تولید انسان لطمه وارد می‌سازد و در امر معاش او مشکل می‌آفریند، البته در وندیداد که از منظر اوستاشناسان برجسته اعتبار چندانی ندارد، مردود شمرده شده است. ■

حشم انداز اقتصاد و توسعه



محمد آقایی تبریزی، معاون اسبق وزیر نفت، در این بخش اقتصاد این شماره نشریه در مقاله‌ای با عنوان «بازار و صنعت نفت، دیپلماسی و تحریم، فرصت‌ها و تهدیدها» به بررسی و تحلیل شرایط و پیش‌بینی آینده‌ای که در عرصه بازار و صنعت نفت در شرایط تحریم امریکا با آن مواجهیم پرداخته است. همچنین محمود آقایی در یادداشتی کوتاه به موضوع تشکیل نهادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای مدیریت منابع آب پرداخته است. در ادامه گفت‌وگویی با عباس پورخصالیان با عنوان «بازمهندسی دیوان‌سالاری به یاری دولت الکترونیکی» منتشر شده است. معضل ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی موضوعی است که در گفت‌وگو با عبدالله طالبی، مدیرعامل اسبق بانک پارسیان، به آن پرداخته شده است. همچنین احمد هاشمی در یادداشتی با عنوان «پول را بردار و فرار کن» نگاهی به اوضاع نابسامان صنعت خودروسازی کشور انداخته است.

بازار و صنعت نفت، دیپلماسی و تحریم

محمد آقایی تبریزی



علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

عبدالله طاهری



بازار و صنعت نفت، دیپلماسی و تحریم، فرصت‌ها و تهدیدها

با توجه به انتخابات میان‌دوره‌ای در آمریکا و هم‌زمان با افزایش قیمت بنزین در این کشور ترامپ سعی کرد به عربستان، امارات، کویت و دیگر کشورهای فشار بیاورد تا تولید نفت خود را افزایش دهند و متعاقباً قیمت بنزین کاهش یابد. از سویی آمریکا به لحاظ فنی قادر به افزایش تولید نفت غیرمتعارف خود نیست. ترامپ در راستای تلاش‌های خود با بی‌حرمتی کامل خطاب به آل سعود گفت: اگر ما از شما حفاظت نکنیم، بیش از دو هفته دوام نمی‌آورید؛ بنابراین باید نفت را ارزان کنید. همچنین شنیده شده محمد بن سلمان به کویت سفر کرد تا این کشور را به افزایش تولید راضی کند، اما موفق نشد. از مهندس محمد آقایی، کارشناس برجسته نفت و معاون وزیر اسبق نفت در امور پخش و پالایش، خواستیم درباره میزان عرضه و تقاضا، میزان ذخائر نفت، میزان سرمایه‌گذاری، پیش‌بینی عرضه و تقاضا و همچنین نقش دیپلماسی در این روند توضیحاتی برای خوانندگان نشریه ارائه دهند. ایشان دستاورد ارزنده کارشناسی خود را در اختیار نشریه قرار داده‌اند که خوانندگان عزیز را به مطالعه عمیق آن دعوت می‌کنیم.

قریب به اتفاق میادین بزرگ نفتی در اقصی نقاط دنیا و در کشور ما از نیمه عمر خود گذشته‌اند. این امر ایجاب می‌کند سرمایه‌گذاری جدی بر روی توسعه آن میدان و بقیه میادین برای حفظ کیفیت و ظرفیت موجود صورت گیرد. سرمایه‌گذاری و کیفیت‌بخشی به فناوری‌های اکتشاف و توسعه و تولید و حفاری نیز امری بسیار مهم در ارتقای تولید تلقی می‌شود. در امر فناوری و توسعه باید به این امر بسیار توجه داشت که توسعه فناوری در مدیریت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، باعث افزایش بهره‌وری در تولید و کاهش قیمت تمام‌شده تولید می‌شود. همچنین در افزایش بهره‌وری تأسیسات مصرف انرژی و کاهش مصرف و تقاضا در سطح کشوری و منطقه‌ای و جهانی تأثیر جدی دارد که خود مقوله‌ای مهم است، لیکن با وجود اهمیت این موضوع در این نوشته، وارد این بحث در عرصه فناوری مصرف و تقاضا نمی‌شویم.

نکته سوم و مهم دیگر توجه به وضعیت تعاملات دیپلماسی عمومی، دیپلماسی انرژی، ژئوپلیتیک انرژی اتخاذی در قطب‌های مختلف سیاسی و ژئوپلیتیک اثرگذار ناشی از سیاست‌های متخذه آن‌ها بر بازار نفت و قیمت آن است. تنش‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی در جهان و منطقه‌ای عرضه و تقاضا روی امنیت



برای تحلیل شرایط و پیش‌بینی آینده‌ای که در عرصه بازار و صنعت نفت، در شرایط تحریم آمریکا با آن مواجهیم ذکر مقدمه‌ای را لازم می‌دانم.

اصولاً بازار نفت و قیمت آن یک پایه اولیه و اصلی دارد و آن میزان تعاملات عرضه و تقاضا و تأثیر این دو عنصر بر یکدیگر است. در این موضوع پایه‌ای باید چند عامل اساسی به‌طورجدی در نظر گرفته شوند که عبارت‌اند از: میزان عرضه؛ میزان تقاضا؛ میزان ذخایر به‌ویژه در مناطق کلیدی؛ و پیش‌بینی آینده عرضه و تقاضا.

علاوه بر اثر پایه اولیه، میزان و سطح سرمایه‌گذاری در دست اقدام و آینده در نقاط کلیدی عرضه و تقاضا و فناوری‌های مورد استفاده و قابل پیش‌بینی استفاده در آینده بر روی پیش‌بینی قیمت تأثیر می‌گذارد و به توسعه سرمایه‌گذاری و فناوری مرتبط است. سرمایه‌گذاری‌ها، علاوه بر افزایش تولید و عرضه روی حفظ سطح تولید و عرضه نیز تأثیر دارد؛ زیرا بازتولید مستمر از هر میدان و مخزن نفتی، حتی حفظ سطح تولید از میدان نیز جز با سرمایه‌گذاری مستمر میسر نیست. بر این مطلب فنی این نکته را نیز باید افزود که طول عمر هر مخزن نفتی و میزان تخلیه‌شده از آن و میزان فاصله آن با نیمه‌عمر تولید از مخزن و گذر از نیمه عمر، در سطح و پتانسیل تولید در دوره زمانی کنونی و آینده تأثیرگذار است؛ به‌طوری‌که میادینی که از نیمه‌عمر خود عبور کرده‌اند ظرفیت تولید روزانه دوره‌های پیش از ورود به نیمه‌عمر را از دست خواهند داد. در حال حاضر، اکثریت



محمد آقایی تبریزی

عرضه و تقاضا و نگرانی‌های آینده در مورد بازار عرضه و پیش‌بینی‌های مرتبط به‌طور جدید تأثیرگذار بوده و مستقیماً این تنش‌ها بی‌ثباتی و افزایش قیمت‌ها را به دنبال خواهد داشت و اصولاً هرگونه بی‌ثبات‌سازی در امنیت انرژی به‌طور مستقیم روی قیمت در سطح عرضه و تقاضای موجود و پیش‌بینی‌های آینده آن اثرگذار است. با ذکر این مقدمه لازم به تأکید است که برای ارزیابی بازار و قیمت، باید زمینه و میزان و سطح هریک از این سه نکته ترتیبی و به هم پیوسته و مکمل را در هر زمان و شرایط و با عنایت به وزن و جایگاه و تأثیرات متقابل هریک از آن‌ها، به‌ویژه در شرایط کنونی، به‌درستی مورد ارزیابی دقیق و ملاحظه قرارداد تا پیش‌بینی‌های معتبری از آینده امکان‌پذیر شود. در شرایط عادی و بدون حضور تنش‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی، با توجه به توسعه سرمایه‌گذاری‌ها و فناوری‌ها، بر اساس مدل‌های اقتصادی و انعکاس پارامترهای مرتبط به عوامل در جایگاه خود در مدل، می‌توان به پیش‌بینی وضعیت آینده بازار و قیمت دست یافت، ولی در شرایط تنش‌زا و بحران‌های ژئوپلیتیکی صرفاً این مدل‌ها جوابگو نیست. قطعاً همان‌طور که مطرح شد با دقت و موشکافی می‌بایستی به تأثیر متقابل این سه مطلب به هم پیوسته برای ارزیابی آینده پیش‌رو پرداخت. در شرایط کنونی، در ارتباط با مطلب اول و دوم باید به وضعیت و میزان کنونی پیش‌بینی عرضه و تقاضا و ذخیره‌سازی‌ها پرداخته شود، همچنین توجه و ارزیابی عرضه در دو عرصه نفت‌های متعارف و نفت شیل غیرمتعارف و مراکز تولید و عرضه آن‌ها مهم است. در این ارتباط باید به عرضه و تقاضا، در سطح نفت خام و میعانات و مایعات گازی و فرآورده‌های نفتی به‌ویژه بنزین و گازوئیل و سوخت هوایی نیز توجه کرد. از آن‌رو که نه تنها روی پایه قیمت‌های نفت خام، بلکه در پیوند با پایه قیمتی، نفت خام به‌طور جدی اثر متناسب خود را روی پایه قیمت‌های فرآورده‌ها مخصوصاً بنزین می‌گذارد.

پیش‌بینی عرضه جهانی

بر اساس گزارش‌های اوپک، آژانس بین‌المللی انرژی، اداره اطلاعات انرژی آمریکا و بولتن ماهیانه مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی ایران، در ماه آگوست ۲۰۱۸، سطح تولید نفت خام متعارف و غیرمتعارف و میعانات و

مایعات گازی در کل جهان حدود ۹۷/۷ میلیون بشکه در روز بوده است که نزدیک ۱۵ میلیون بشکه آن میعانات و مایعات گازی و حدود ۵/۸ میلیون بشکه آن نفت غیرمتعارف است. همچنین میزان تولید نفت خام در کشورهای اوپک حدود ۳۲/۵ میلیون بشکه در روز بوده و حدود ۵/۹ میلیون بشکه در روز میعانات و مایعات گازی و حدود ۳۰۰ هزار بشکه در روز نیز نفت‌های

غیرمتعارف تولید کرده‌اند که نفت غیرمتعارف اخیر از تولید فرآورده از گاز طبیعی از تأسیسات «جی.تی.ال» در قطر و نیجریه صورت گرفته است. در بین کشورهای اوپک در آگوست ۲۰۱۸ میزان تولید نفت خام عربستان ۱۰/۴، عراق ۴/۶، ایران ۳/۵۹، امارات ۲/۹۷، کویت ۲/۸، نیجریه ۱/۷، ونزویلا ۱/۲ و لیبی ۰/۹۳ میلیون بشکه در روز بوده است. همچنین در ماه مذکور میزان تولید میعانات و مایعات گازی در عربستان ۱/۳۸، قطر ۱/۲۱، ایران ۰/۸۸، امارات ۰/۷۹، نیجریه ۰/۴۵ و ونزویلا ۰/۱۴ میلیون بشکه در روز بوده است و کاهش تولید ونزویلا عمدتاً به دلیل تحریم‌های امریکا است. میزان صادرات نفت خام و میعانات گازی ایران در ماه آگوست حدود ۲/۵ میلیون بشکه در روز بوده که حدود ۵۰۰ هزار بشکه آن میعانات گازی بوده است. میزان تولید نفت خام در کشورهای غیر اوپک حدود ۴۳/۵ میلیون بشکه در روز بوده است و حدود ۸/۶۷ میلیون بشکه در روز میعانات و مایعات گازی و حدود ۵/۸۳ میلیون بشکه در روز نیز نفت‌های غیرمتعارف تولید کرده‌اند که عمده نفت‌های غیرمتعارف کشورهای غیر اوپک در امریکا صورت گرفته به‌طوری که حدود نیمی از تولید ۱۰/۷۸ میلیون بشکه از تولید نفت آن کشور از منابع غیرمتعارف است. همچنین تولید میعانات و مایعات گازی در امریکا در ماه مذکور حدود ۴/۵ میلیون بشکه در روز بوده است. همین‌طور در میان کشورهای غیر اوپک تولید نفت خام روسیه حدود ۱۰/۶۳، چین ۳/۷۱، برزیل ۲/۶۹، نروژ ۱/۴ و هند ۰/۷ میلیون بشکه در روز بوده است.

بر اساس پیش‌بینی منابع مذکور، در ارتباط با متوسط تولید و عرضه سال ۲۰۱۸، کشورهای غیر اوپک، حداکثر ۴۰۰ هزار بشکه در روز در مجموع تولید نفت خام، اعم از متعارف و غیرمتعارف و میعانات

و مایعات گازی نسبت به تولید متوسط آن‌ها در ماه آگوست ۲۰۱۸ افزایش خواهند داشت، به‌طوری که میزان متوسط تولید نفت خام و میعانات و مایعات گازی کشورهای غیر اوپک در سال ۲۰۱۸ حدود ۲/۱ میلیون بشکه در روز نسبت به میزان تولید آن‌ها در سال ۲۰۱۷ افزایش خواهد یافت. همچنین بر اساس پیش‌بینی منابع فوق و کارشناسان ذیصلاح،

افزایش محسوس نیز در میزان نفت خام تولیدی کشورهای اوپک تا پایان ۲۰۱۸ صورت نمی‌پذیرد و تولید میعانات و مایعات گازی اوپک برای سال ۲۰۱۸ نسبت به سال ۲۰۱۷ حداکثر حدود ۰/۲ میلیون بشکه افزایش خواهد داشت.

پیش‌بینی تقاضای جهانی

بر اساس پیش‌بینی منابع مذکور، متوسط تقاضای جهانی در سال ۲۰۱۸ به میزان حدود ۹۹ میلیون

بشکه در روز خواهد بود که نسبت به تقاضای ۹۷/۷ میلیون بشکه در روز در آگوست ۲۰۱۸ و نیز متوسط تقاضای جهانی ۲۰۱۷ به ترتیب به میزان حدود ۱/۳ و ۱/۶ میلیون بشکه در روز بیشتر خواهد بود. در آگوست ۲۰۱۸ میزان تولید حدود ۰/۲ میلیون بشکه از میزان تقاضا در آن ماه کمتر بود و در سه‌ماهه چهارم ۲۰۱۸ میزان تقاضا به سطح حدود ۱۰۰ میلیون بشکه در روز می‌رسد که قطعاً کمتر از میزان عرضه در آن ماه خواهد بود و کاهش عرضه همچنان فشار متناسب را روی افزایش قیمت نفت خام، فرآورده‌ها و کاهش سطح ذخیره‌سازی‌ها خواهد گذاشت. در سال ۲۰۱۸، در امریکا میزان تقاضای نفت خام و میعانات و مایعات گازی و فرآورده‌های موردنیاز (مازاد بر تولیدات پالایشگاه‌های داخلی آن کشور) جمعاً حدود ۲۵/۲ میلیون بشکه در روز، برای اروپا حدود ۱۴/۴، چین ۱۳، هند ۵ میلیون بشکه در روز است. در امریکا روزانه حدود ۹ میلیون بشکه در روز یا به‌بیان دیگر بالغ بر ۱/۴ میلیارد لیتر در روز بنزین مصرف می‌شود. تولیدات پالایشگاهی در امریکا حدود ۱۷/۷ میلیون بشکه در روز بوده بنابراین با توجه به میزان تقاضا در آن کشور، امریکا همچنان واردکننده نفت خام و فرآورده است. با وجود رشد قیمت نفت خام در یک سال اخیر و سطح تولید کنونی نفت خام اعم از متعارف و غیرمتعارف در آن کشور، تغییر محسوس و اثرسازی در افزایش تولیدات و کاهش واردات نفت خام و فرآورده مطابق آنچه در پیش‌بینی‌های سال‌های اخیر در آن کشور در نظر گرفته شده بود، صورت نگرفته و عملاً امکان‌پذیر نشده است.

ذخیره‌سازی‌های تجاری نفتی در جهان:

در جولای نسبت به ژوئن ۲۰۱۸ در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۲ مجموع ذخایر تجاری نفت خام و فرآورده ۱۹۷ میلیون بشکه نسبت به مدت مشابه سال قبل و ۳۳ میلیون بشکه نسبت به متوسط پنج سال پیش از آن، کمتر بوده است و به حدود ۲۸۲۳ میلیون بشکه رسیده است؛ متناسب آن نیز ذخایر تجاری کشورهای خارج از سازمان همکاری اقتصادی و توسعه کاهش یافته و در مجموع به دلیل کمبود تولید در جهان نسبت به تقاضا، از ذخایر جهانی کم شده است؛ به‌طوری که در چین حجم ذخیره‌سازی نفت خام و فرآورده در نیمه سال ۲۰۱۸ به حدود ۳۸۰ میلیون بشکه رسید.

با نظر به آمار و ارقام فوق‌الذکر چند نتیجه‌گیری مهم به دست می‌آید:

۱. تولید جهانی نفت خام به‌اندازه تقاضای جهانی نیست و این یکی از عوامل مهم افزایش قیمت و کاهش ذخیره‌سازی‌هاست.
۲. تولید جهانی حداقل تا پایان سال ۲۰۱۸ و نیز تا دوران میان‌مدت از سطح تقاضا پایین‌تر است.



۳. افزایش تولید محسوس در کشورهای اصلی تولیدکننده نفت خام؛ یعنی روسیه، آمریکا و عربستان حداقل تا پایان سال ۲۰۱۸ متصور نیست. کما اینکه آنچه افزایش قابل حصول در کشورهای امارات و کویت امکان پذیر بوده تاکنون در سال جاری صورت گرفته است.

۴. مهم ترین عامل تعیین کننده در عدم تعادل و بی ثبات سازی بازار و عرضه در سال ۲۰۱۸ و به ویژه در ماه های اخیر، تحریم های آمریکا علیه ایران و ونزوئلاست.

۵. بر اساس تقاضا و شرایط بازار و شرایط جهانی و پیش بینی تولید جهانی تا پایان سال ۲۰۱۸، امکان به صفر رساندن صادرات نفت ایران بر اثر تحریم ها و کاهش چشمگیر نسبت به سطح تولید و صادرات کنونی امکان پذیر نیست و در سطح تولید جهانی به جز تأثیراتی که تا کنون تحریم های آمریکا بر عرضه صادراتی نفت خام ایران و ونزوئلا گذاشته شده است تأثیر محسوس دیگری پیش بینی نمی شود.

تنش های سیاسی و ژئوپلیتیکی و تهدیدها:

همانطور که مطرح شد، تنش های سیاسی، ژئوپلیتیکی و تهدیدها بر بازار و صنعت و قیمت ها اثر خود را می گذارد و به آثار و آمار آن در بحث عرضه و تقاضا و قیمت ها تا حدودی اشاره شد. نمونه بارز آن تحریم های آمریکا علیه ایران و ونزوئلاست که بر روی عرضه اثرگذارده و به عدم تعادل و بی ثبات سازی بازار منجر می شود. این یک دروغ بزرگ و آدرس غلط دادن آشکار و مغالطه نخبمایی است. دولت ترامپ زورگو و قانون بین المللی شکن آمریکا به طور ظالمانه با اعمال تحریم علیه این دو کشور درون اوپک باعث تشنج و تنش بی ثبات ساز و افزایش قیمت های ماه های اخیر در عرضه و قیمت نفت خام و بنزین در سطح جهانی و خود کشور آمریکا شده و آن را به گردن اوپک می اندازد. آمریکا حق ندارد برخلاف قوانین بین المللی اعمال تحریم کند و در یک تناقض آشکار با این حرکت و با فرافکنی ادعا کند که اوپک عامل افزایش قیمت است. این فرافکنی، توهین جدی به فهم دولت ها و جوامع بشری است که موجب هم صدایی جهانی در مخالفت با تحریم های آمریکا شده است. به جز رژیم متجاوز عربستان و رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل و تعداد معدودی از همدستان آن ها و دیگر کشورها از این رفتار ترامپی اصلاً حمایت نمی کنند.

تقاضا به طور جدی تحت تأثیر افزایش قیمت و اثر آن در کاهش رشد اقتصادی است و متقابلاً این کاهش روی میزان تقاضا اثر کاهنده دارد.

توجه داشت موفقیت های اخیر ایران در عرصه دیپلماسی منطقه ای و بین المللی است. این موفقیت های پشت سر هم را باید با سیاست ها، تدابیر مدبرانه و غیراحساسی و با تغییرات و تحولات پارادایمی و جهت گیری ها به ویژه در داخل تشدید کرد و از فرصت جدی پیش آمده به بهترین شکل و عاقلانه بهره برداری منطقی و مطلوب کرد.

نمونه های موفقیت های سال جاری در عرصه دیپلماسی بین المللی عبارت اند از موفقیت برخورد دیپلماسی و مواضع ایران در مجمع عمومی سازمان ملل در مقابل مواضع آمریکا و اسرائیل و عربستان، موفقیت در مقابل عدم کارایی و باخت مواضع سیاسی تحریمی آمریکا در جلسه شورای امنیت که برای دولت ترامپ هیچ دستاوردی در این جهت نداشت. موفقیت ناشی از مصوبه ۴+۱ در حمایت از برجام که برآمده از سیاست پایداری ایران در برجام و در مقابل خروج آمریکا از برجام بود، موفقیت ناشی از حکم دیوان داوری لاهه در مقابله با قسمتی از تحریم های آمریکا علیه ایران که دیوان هم خود را برخلاف نظر و درخواست آمریکا در رسیدگی به شکایت ایران ذی صلاح دانست و هم در مقابله با قسمتی از تحریم ها و در ارتباط با شکایت ایران از آمریکا حکم اولیه داد. این موفقیت ارزشمند ایران از دریافت حکم این دیوان درباره شکایت آمریکا از ایران علیه مواضع نفتی دولت مرحوم دکتر مصدق که دیوان حکم بر عدم صلاحیت خود به رسیدگی به آن داد نتایج اولیه بالاتری داشت. مصوبه شورای امنیت در محکومیت اقدام فجیع تروریستی اهواز که به اتفاق آرا صورت گرفت. موفقیت های در عرصه از بین بردن گسترده اشغال و سازمان دهی و اقدامات تروریستی در عراق و سوریه، موفقیت های تاکنون در دیپلماسی در ادلب و موفقیت داخلی در تصویب های مرتبط به FATF در مجلس شورای اسلامی (امید آن است که این آخرین طی مراحل بعدی به مصوبه نهایی در کشور تبدیل شود) موفقیت ها و فرصت های راهبردی ایران هستند که اگر

تنش ها و تشنجات تعاملات اقتصاد فی مابین و بین المللی و متعاقب آن تنش در روابط سیاسی فی مابین و بین المللی به ویژه در سطح آمریکا با چین و اتحادیه اروپا با اعمال تعرفه ها و اعمال تحریم ها علیه روسیه و تهدید دائمی کشورها به بهانه های مختلف توسط دولت ترامپ آمریکا، بر روی رشد اقتصادی جهان و این مناطق اقتصادی تأثیر خود را می گذارد و بازتاب های بین المللی را به دنبال خواهد داشت؛ البته نمونه های دیگری نیز در دوران دولت ترامپ شاهد بوده ایم که موجد آثار و تنش های سیاسی و تشنجات بین المللی بوده و هستند و از ناحیه آن، دولت با یکسونگری و مطلق نگری و نفرت پراکنی با تکیه به ناسیونالیسم افراطی آمریکایی بروز کرده است: نظیر خروج از پیمان زیست محیطی و آب و هوایی پاریس، خروج از پیمان نفتا، خروج از یونسکو، وضع قوانین ضد مهاجرت و ویزا، انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس اشغالی برخلاف مصوبات شورای امنیت و مقابله با آرای دیوان بین المللی لاهه. به طوری که در صحنه بین المللی، تضعیف شدید این دولت در مجمع عمومی سازمان ملل و جلسه شورای امنیت که با حضور و اداره ترامپ بود تماماً علیه او شکل گرفت و مصوبه ۴+۱ علیه تحریم با جهت گیری مقابله ای آن ها با سیاست تحریمی آمریکا علیه ایران و وضع تعرفه های متقابل چین و اتحادیه اروپا در عکس العمل با تعرفه های آمریکایی را شاهد بوده ایم. سیاست های تنش آفرین و بی ثبات ساز آمریکا و حامیان اشغالگر و متجاوز او امنیت جهانی و منطقه ای و امنیت انرژی را در سطح بین المللی و منطقه ای به مخاطره جدی انداخته است و شدیداً امنیت انرژی ایران و ونزوئلا را در دو سر اوپک برخلاف حقوق بین المللی و در مقابله با منافع ملی این کشورها به مخاطره کشیده است. اینکه این تحریم های ظالمانه چیست و با چه هدفی دنبال می شود یک مطلب است، ولی اینکه میزان اثر این تحریم ها چیست مطلب دیگری است.

فرصت ها

مطلب مهمی که در این ارتباط باید به طور جدی

به‌درستی و به‌موقع از این فرصت‌ها استفاده شده و با فرصت‌های جدید دیپلماسی درصحنه داخلی و بین‌المللی بر پایه منافع ملی توسط ایران مزید شود، قابلیت هرچه بیشتر و گسترده‌تر ایران در ایجاد همخوانی و سینرژی بیشتر با جامعه جهانی و منطقه‌ای در جهت فشار برای کاهش تحریم‌ها و تنش‌های سیاسی و تشنجات جهانی و منطقه‌ای و بی‌ثبات ساز آمریکا و اسرائیل و محدود حامیان و همراهان منطقه‌ای آن‌ها را فراهم می‌آورد. با درک صحیح این فرصت‌های راهبردی و استفاده مؤثر و به‌موقع از آن‌ها، می‌بایستی راهبردهای راهگشا و کارا و اثربخش اتخاذ کند و با گذر از کلیات آن اقدامات تحول‌آفرین و ابتکارات اجرایی و عملی و جزئی مقتضی آن‌ها را سریعاً در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و به‌ویژه در داخل سامان دهد و به‌پیش ببرد. در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای تأکید بر صلح‌طلبی و تشنج‌زدایی و امنیت منطقه‌ای و امنیت انرژی در مقابل سیاست‌های تنش‌آفرین و تشنج‌زا و بی‌ثبات‌ساز و برهم زنده امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای و امنیت انرژی توسط آمریکا و حامیان اشغالگر و متجاوز محدود منطقه‌ای بسیار اساسی است. یکی از لوازم راهبردی این امر، هماهنگی جدی در توسعه سیاست‌های صلح طلبانه ایران فی‌مابین شرق خاورمیانه‌ای مدیترانه و غرب مدیترانه‌ای و اتحادیه اروپا و در خاورمیانه و خلیج فارس و با چین و هند و روسیه و شرق آسیا در تحکیم و پایداری امنیت و صلح و ثبات منطقه‌ای و بر پایه منافع ملی است که در مواضع صلح طلبانه رئیس‌جمهور ایران در مجمع عمومی اخیر سازمان ملل درصحنه بین‌المللی و با تأکید بر برجام مطرح گردید. در سطح داخلی انجام اصلاحات

با قوام و ریشه‌ای برای حکمرانی خوب و تقویت جدی و تعیین‌کننده بنیه و پتانسیل داخلی بر پایه منافع ملی و اتحاد معنادار ملت بسیار مهم و کارساز است. ظرفیت‌هایی نیز در سطح جهانی و منطقه‌ای ایجاد می‌شود که خود نشان‌دهنده تضعیف جدی دولت ترامپ و دولت‌های منطقه‌ای همراه اوست که نمونه‌های بارز آن قتل فجیع و پرآزتاب خبرنگار بین‌المللی سرشناس سعودی توسط عربستان در ترکیه، فجایع بی‌سابقه اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی و در راه‌پیمایی‌های بازگشت فلسطینیان، فجایع بی‌شمار روزانه ائتلاف امریکایی اسرائیلی-سعودی-اماراتی در جنگ تجاوزکارانه یمن، حمایت گسترده مالی لجستیکی تجهیزاتی نظامی و سیاسی و رسانه این ائتلاف از تروریست‌های داعشی و وهابی مسلح به سلاح‌های سنگین در عراق و سوریه و مواضع دولت امریکا در جهت تضعیف اتحادیه اروپا و چین است. نفرت‌آفرینی و نیز تحقیر عجیب و شکننده عربستان و حامیان محدود عربی عربستان توسط دولت ترامپ و مواضع ناحق امریکا علیه اوپک با وجود مشکلات ناشی او برای اوپک (که بحثش گذشته) همگی جز آبروریزی بیشتر برای امریکایی‌ها و حامیان محدود منطقه‌ای او ثمری دیگر نداشته است. تحریم‌ها باعث کاهش نسبی نفت خام صادراتی ایران و ونزوئلا و کاهش عرضه جهانی شده، لیکن نه در سطحی که امریکا برای ایران انتظار داشت و دارد. تضاد آثار پیش‌بینی شده تحریم توسط دولت ترامپ با میزان افزایش تولید و عرضه نفت خام و عدم امکان جایگزینی نفت‌های تحریمی بحرانی است که دولت امریکا تا بدین حد تصورش را

نکرده بود. برخلاف انتظاری که دولت ترامپ تصور می‌کرد افزایش تولید جبران‌کننده تمامی صادرات نفت خام ایران از طریق افزایش تولید عربستان، امارات و کویت در منطقه و افزایش در خارج از اوپک و روسیه و افزایش تولید نفت شیل امریکا تخیل دولت ترامپ امریکایی بوده است، به‌طوری که سفر دستور داده شده اخیر امریکا به ولیعهد عربستان برای رفتن به کویت و جلب موافقت آن‌ها برای افزایش تولید در کویت و تولید از میدان مشترک پر مسئله خنجی کاملاً بی‌نتیجه بود و ولیعهد عربستان با دست خالی و باعجله از کویت بازگشت. تحریم‌ها دلیل اصلی افزایش قیمت نفت خام و متناسب با آن افزایش قیمت بنزین و فرآورده‌های دیگر در جهان و امریکا است. قطعاً افزایش ۷۰ درصدی قیمت بنزین در امریکا ناشی از تحریم‌ها و آشکارسازی علت اصلی آن توسط رسانه‌ها، اقتصاددانان، اندیشکده‌ها، پژوهشکده‌ها و دانشگاه‌ها و مخالفان گسترده دولت ترامپ در امریکا در آستانه انتخابات مهم مجالس آن کشور و آثار روانی که این امر روی جامعه امریکا می‌گذارد و نیز مخالفت گسترده کشورهای مختلف علیه این تحریم‌ها به‌دلیل پایداری ایران در برجام و مخالفت‌ها با مواضع ترامپ و همراهان او در داخل کشور و سیستم و دولت امریکا و نیز در زمینه‌های مختلف و در سطح بین‌المللی و داخلی، ترامپ و همراهانش را با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌ها در دولت او و مهم‌تر از آن در امریکا پس از جنگ جهانی دوم روبه‌رو کرده است. ■

پی‌نوشت:

۱. GTL
۲. OECD

صفحه اصلی
بلاگ
هدیه
رصد
سید خرید
ورود

فیدیبو
فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

کتاب‌ها

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

دانلود کتاب

مدیریت بنیادی مشکل آب

تشکیل نهادهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای

محمود آقایی

یکی از نگاه‌های غیرکارشناسی و غیرعلمی که از اوایل انقلاب تاکنون مطرح بوده و هست، دسترسی به خودکفایی محصولات کشاورزی است. به همین دلیل تعرض و تجاوز به آب‌های سطحی و خصوصاً آب‌های زیرزمینی انجام دادیم که یک فاجعه ملی به‌بار آورده است.

در اینجا اشاره کنم که در منطقه «جلگه» واقع در سیستان و بلوچستان، چندین سال است اقدام به کشت هندوانه می‌کنند که به‌علت حمل‌ونقل و عدم برنامه‌ریزی، در اصفهان هندوانه به کیلویی ۲۵۰ تومان رسید. برآورد اولیه حجم آب مصرفی برای تولید هندوانه در ایران به‌اندازه حجم آب سد کرج بوده است. یکی دیگر از نمودهای فاجعه‌آمیز مصرف بی‌رویه آب‌های زیرزمینی، نشست زمین و فراچاله‌هایی است که در مناطق مختلف کشور به‌وجود آمده است، که این نیز به فاجعه ملی تبدیل شده است.

در جهان، از لحاظ زیست‌محیطی، اگر منطقه‌ای از زمین حدود چند میلیمتر نشست پیدا کند، آن را فاجعه زیست‌محیطی قلمداد می‌کنند که کارشناسان زمین‌شناسی این مملکت به آن واقف هستند و بارها آن را مطرح کرده‌اند. در کشور ما هم در چند منطقه، فرونشست‌ها از ۱۰ سانتیمتر هم گذشته است؛ از جمله منطقه مرغ و مهیار جنوب اصفهان حدود ۱۳ سانتیمتر و در «دامنه» واقع در منطقه فریدن اصفهان حدود ۸ سانتیمتر نشست داشته است و در مناطقی دیگر در کویر اصفهان فراچاله‌هایی به‌وجود آمده است.

بنابراین با توجه به این فاجعه ملی، پرداختن به توزیع آب یا انتقال آب و راه‌حل‌هایی از این دست، حل کردن مسائل اجتماعی و سیاسی مناطق است و نه پرداختن بنیادی به این فاجعه ملی. نمایندگان سیاسی و حکومتی برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی به چنین کاری دست زده‌اند و مشکل را حل نکرده‌اند. در صورتی که برای حل این مسئله باید مطالعات وسیع منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای انجام گیرد و یک برنامه راهبردی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تدوین شود.

راه‌حل‌های اساسی

بعد از طرح این مشکل اساسی مملکت که به فاجعه ملی تبدیل شده است، راه‌حل آن به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱. فرمانطقه‌ای؛ ۲. منطقه‌ای.

شورای فرمانطقه‌ای آب

یکی از مشکلات اساسی آب که باید به آن توجه کرد مسئله فرمانطقه‌ای است که مربوط به کشورهایی مانند ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان و ایران است که حل آن بدون همکاری همه‌جانبه آن‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود. چون در مناطق مرزی این کشورها آب‌های مشترکی داریم که باید با برنامه‌ریزی و راه‌حل‌های مناسب برای راهی از آسیب‌های زیست‌محیطی که گریبان‌گیر همه آنها خواهد بود. باید این شورای فرمانطقه‌ای زیر نظر سازمان‌های محیط‌زیست جهانی تشکیل شود و اهمیت آن برای کشورهای منطقه و سازمان‌های محیط‌زیست بیان و تفهیم شود. وظایف شورا:

۱- مطالعات آمایش سرزمین در کل منطقه‌ای که آب مشترک دارند و مناطق مربوطه که از آن بهره‌مند می‌شوند. شناسایی و حل معضلات و مشکلات کم‌آبی در مناطقی که باعث فاجعه زمین‌شناسی و آلودگی محیط‌زیست می‌شوند و کل منطقه را درگیر این مشکلات می‌کند.

۲- مطالعات حجم آب‌های سطحی و زیرزمینی منطقه مشترک که کشورهای مربوطه از آن بهره‌مند می‌شوند.

۳- مطالعات اقتصادی آب و نحوه استفاده از آن و تغییر نگرش اقتصادی به آب از لحاظ کشاورزی و صنعتی.

۴- نحوه توزیع آب در مناطق مربوطه با توجه به تغییر نگرش اقتصادی به آب از لحاظ اقتصادی و صنعتی.

این شورا با توجه به حدود اختیارات خود می‌تواند به کشورهای عضو با توجه به مطالعات و راهبردهای اساسی درباره نحوه مصرف و توزیع آب، راهکارهایی را ارائه دهد و آن‌ها را موظف به اجرای آن‌ها کند.

اکنون کشورهای منطقه اقدام به سدسازی در مناطق سرشاخه‌های رودخانه‌های مرزی کرده‌اند که آسیب‌های جدی را به مناطق و کشور ما می‌زند که این شورا (شورای فرمانطقه‌ای) آن‌ها را موظف به قوانین زیست‌محیطی می‌کند.

شورای منطقه‌ای آب

شورای منطقه‌ای از کارشناسان مربوطه شامل کارشناسان آب، زمین‌شناسی و محیط‌زیست تشکیل شده است که وظایف آن‌ها به شرح زیر است:

۱. مطالعات آمایش سرزمین کشور از لحاظ آب، زمین‌شناسی و محیط‌زیست و برنامه‌ریزی راهبردی با توجه به برنامه‌های راهبردی «شورای فرمانطقه‌ای آب» برای حل معضلاتی که در این چند سال اتفاق افتاده است.

۲. ارائه برنامه و راهبردهای محلی و منطقه‌ای و جغرافیایی با توجه به مقدار حجم آب موجود در منطقه و اجرایی کردن دستگاه‌های ذی‌ربط با نگاه و عزم ملی به مسئله آب و برای برون‌رفت از این معضلات و مشکلات که در اثر بی‌دراستی و بی‌مدیریتی به‌وجود آمده است.

۳. ارائه برنامه و راهبردهای اساسی برای تغییر ساختارهای کشاورزی و صنعتی در مناطق و نحوه استفاده بهینه آب با توجه به برنامه‌های «شورای فرمانطقه‌ای آب». تمام برنامه را این دو شورا مطرح می‌کنند، باید در سه پروسه برنامه‌ریزی و عملیاتی شود: ۱. برنامه کوتاه‌مدت؛ ۲. برنامه میان‌مدت؛ ۳. برنامه بلندمدت.

مدیریت اجرایی

مهم‌ترین دستگاہی که می‌تواند کشور را به توسعه پایدار برساند مدیریت اجرایی است که مجری برنامه‌های تدوین‌شده کارشناسان و متخصصان است. این مدیریت اجرایی با پشتوانه ملی و حکومتی است که می‌تواند برنامه‌ها را به پیش ببرد. چون اجرای برنامه‌ها، بدون سیاست‌بازی‌ها و بوروکراسی اداری است می‌تواند حس اعتماد ملی را در بین مردم ایجاد کند و این همبستگی ملی یکی از عواملی است که می‌تواند در پیشبرد برنامه‌ها کمک اساسی را انجام دهد؛ بنابراین یک مدیریت قوی با پشتوانه ملی و مالی می‌تواند برنامه‌ها را برای حل این معضل و مشکل بزرگ ملی به پیش ببرد. ■

بازمهندسی دیوان سالاری به یاری دولت الکترونیکی

عباس پورخصالیان در گفت‌وگو با اهدا سلطان علی زاده



بند «ت» ماده ۶۸ برنامه ششم توسعه تا سال ۱۴۰۰، شاخص توسعه دولت الکترونیکی ما باید آن قدر بهتر شود که حداقل رتبه ۷۶ را در سطح جهان کسب کنیم. برای اینکه بینیم معنی این ارتقا رتبه چیست باید در نظر داشته باشیم که کشورها از لحاظ میزان شاخص توسعه دولت الکترونیکی شان به چهار گروه تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: گروه کشورهای دارای شاخص توسعه بسیار بالا^۱ با امتیازی بیش از ۰٫۷۵ تا ۱، گروه کشورهای دارای شاخص توسعه بالا^۲ با امتیازی بین ۰٫۵۰ تا ۰٫۷۵، گروه کشورهای دارای شاخص توسعه متوسط^۳ با امتیازی بین ۰٫۲۵ تا ۰٫۵۰ و گروه کشورهای دارای شاخص توسعه پایین^۴ با امتیازی کمتر از ۰٫۲۵ - امسال ایران از گروه کشورهای دارای شاخص توسعه متوسط، به گروه کشورهای دارای شاخص توسعه بالا وارد شد. این نکته را هم در نظر داشته باشید که هر یک از شاخص‌های مذکور را نهادی تخصصی، محاسبه و به «بخش مدیریت دولتی» سازمان ملل گزارش می‌کند. برای مثال شاخص سرمایه انسانی را یونسکو، شاخص خدمات برخط را بانک جهانی و شاخص زیرساخت مخابراتی را اتحادیه بین‌المللی مخابرات ارزشیابی و میانگین آن‌ها را «بخش مدیریت دولتی» سازمان ملل به‌عنوان شاخص توسعه دولت الکترونیکی کشور مربوط، محاسبه می‌کند. پس در حال حاضر، وضعیت عمومی دولت الکترونیکی ایران نسبت به وضعیت چند سال پیش خودمان، در حال بهبودی است و روی هم رفته مثبت ارزیابی می‌شود؛ اما نسبت به کشورهای منطقه از اهداف راهبردی چشم‌انداز بیست‌ساله کشور که چهار پنج سال دیگر اعتبار بیست‌ساله‌اش به پایان می‌رسد عقب هستیم.

توضیحات شما مبسوط، ولی بیشتر از منظر مهندسی فناوری اطلاعات بود. درباره مفهوم دولت الکترونیکی بفرمایید این اصطلاح، چه پیام و چه معنایی برای مردم دارد؟

مضمون اصطلاح دولت الکترونیکی، از منظر مهندسی فناوری اطلاعات، دیجیتالی کردن فرآیندهای اجرایی دستگاه‌های نظام است. اما قالب فارسی شده آن، دولت الکترونیکی، مانند اغلب واژه‌گزینی‌های ۱۵۰ سال اخیر ما یک غلط مصطلح است. چون در متن انگلیسی گزارش سازمان ملل هم e-Government آمده است، ولی دولت الکترونیکی برای من بیشتر e-State را تداعی می‌کند تا e-Government؛ اما در ادبیات تخصصی، اصطلاح e-State اصلاً وجود ندارد؛ زیرا e-State بی‌معناست. چون State یک وضعیت ایستا و پایدار است، مثل خیمه‌های نامرئی است که در زیر آن یک ملت معین در قلمرو حقوقی مرزبندی شده مشخصی فعالیت می‌کنند و قانون اساسی هم عمود نامرئی آن است. برای اینکه این ترکیب نامرئی اما مهم برای هستی و بالندگی یک ملت همیشه پابرجا باشد، ابزار و افرادی باید نقش بازوهای اجرایی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی را ایفا کنند و نام مهم‌ترین بازوی اجرایی این نظام، Government است. پس e-Government را نبایستی دولت الکترونیکی می‌گفتیم، بلکه به عقیده من باید می‌گفتیم حکومت الکترونیکی. سلجوقیان هم هشت قرن پیش به محل فرمانروایی خودشان دارالحکومه می‌گفتند. تا همین اواخر دولت، فقط به معنی ثروت و بخت و اقبال بود و طی چند دهه اخیر است که برای تمایز میان حکومت و چیزی که حکومت و نهادهای مردمی را دربرگرفته، به این چتر نام دولت را داده‌اند. پس در متون دیوان‌داری و علم سیاست نباید سرسری و جابه‌جا از دو اصطلاح دولت و حکومت استفاده شود؛ انگاری مترادف هم هستند. به هر حال پیام حکومت الکترونیکی یا آن‌طور که به‌غلط مصطلح شده؛ پیام دولت الکترونیکی، این است: طی طریق در یک راه طولانی و یک مسیر پویایی بی‌انتها برای شفاف‌سازی فرآیندهای اجرایی دستگاه‌های اداری و در نتیجه رسیدن به ابزاری برای پاسخگو کردن مسئولان؛ یعنی e-Government. ابزار ما برای اشراف پیدا کردن بر فعالیت همه دستگاه‌های اداری به‌مثابه آژانس‌های شیشه‌ای است.

این‌طور که می‌فرمایید دولت الکترونیکی ابزاری برای شفاف‌سازی دستگاه‌های

اخیراً گزارشی از سوی سازمان ملل متحد با عنوان «پیمایش دولت الکترونیکی ۲۰۱۸» با زیرعنوان «جا انداختن دولت الکترونیکی برای حمایت از تحول به‌سوی جوامع پایدار و تاب‌آور» منتشر شد که شما در مهرماه ۱۳۹۷، تحلیلی از آن را در نشریه‌ای تخصصی رسانه‌ای کردید^۱، ممکن است به‌طور خلاصه بفرمایید بر اساس گزارش سازمان ملل، دولت الکترونیکی ایران در حال حاضر چه وضعیتی دارد؟

وضعیت دولت الکترونیکی ایران در گزارش امسال سازمان ملل، خیلی بهتر از سال پیش است. برای اینکه ببینید وضعیت دولت الکترونیکی ایران چقدر بهتر شده، باید بدانید که وضعیت دولت الکترونیکی هر کشور را با سنجش، امتیازدهی به شاخص توسعه دولت الکترونیکی و مقایسه امتیازها با هم می‌سنجند. خوب است بدانید شاخص توسعه دولت الکترونیکی، میانگین مقادیر اندازه‌گیری شده سه زیرشاخص «سرمایه انسانی»، «خدمات برخط» و «زیرساخت مخابراتی» است. در گزارش سازمان ملل، سه زیرشاخص مذکور درباره ایران به این صورت ارزیابی شده‌اند: شاخص سرمایه انسانی ایران بالاست و مقدار آن، ۰٫۷۳۶۴ است، شاخص خدمات برخط ما هم بالاست و مقدار آن، ۰٫۶۳۱۹ است، ولی شاخص زیرساخت مخابراتی کشور، متوسط و مقدارش ۰٫۴۵۶۶ است. در گزارش سازمان ملل، علاوه بر زیرشاخص‌های مذکور، شاخص مشارکت الکترونیکی^۲ هم اندازه‌گیری شده، ولی در ارزشیابی شاخص توسعه دولت الکترونیکی لحاظ نشده چون که شاخص مشارکت الکترونیکی، میزان استقبال مردم از دولت الکترونیکی را نشان می‌دهد. برای ایران مقدار این شاخص، الان ۰٫۵۲۸۱ است. وضعیت ایران از لحاظ این شاخص دو سال پیش خیلی بد بود، یعنی ایران از این لحاظ، در بین ۱۹۳ کشور در سال ۲۰۱۶، رتبه ۱۴۹ را داشت و الان در سال ۲۰۱۸ با ۳۸ پله ارتقا به رتبه ۱۱۱ رسیده؛ یعنی جایگاهش بهتر شده؛ اما هنوز بد است. همان‌طور که گفتم مقدار شاخص مشارکت الکترونیکی به رفتار مردم ربط دارد و هنوز در تعیین مقدار شاخص توسعه دولت الکترونیکی کشورها لحاظ نمی‌شود، اگرچه مشارکت الکترونیکی، به‌معنی توانمندی، تعهد و قدرتمندی الکترونیکی مردم است! بدون در نظر گرفتن شاخص مشارکت الکترونیکی، رتبه شاخص توسعه دولت الکترونیکی ایران، ۲۰ پله بالا رفته؛ یعنی از رتبه ۱۰۶ در سال ۲۰۱۷ به رتبه ۸۶ در سال ۲۰۱۸ رسیده است و بر اساس

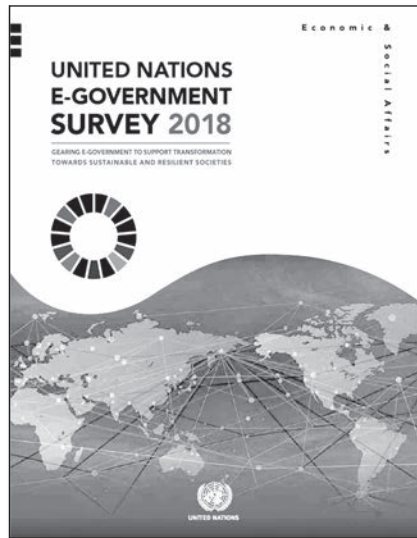
اجرای حاکمیت است، من نتیجه می گیرم که دولت الکترونیکی مساوی با خود دولت یا خود حکومت نیست و نمی خواهد جای آن‌ها را بگیرد؛ پس آیا منظور از دولت الکترونیکی، ابزار آرمانی اصلاح طلبانه در خدمت باز مهندسی جامعه برای شفاف سازی دستگاه‌های اجرایی حاکمیت است؟

«همین طور است. هدف از دولت الکترونیکی فقط خودکارسازی فعالیت دستی و تبدیل فرم کاغذی به فرم دیجیتال نیست، بلکه یک آرمان سیاسی - اجتماعی با رویکردی کاربردی و دست‌یافتنی در پس آن است. البته این طور هم نیست که دولت الکترونیکی به هیچ وجه جای دستگاه‌های دولتی یا حکومت را نگیرد؛ خیر! بسیاری از فعالیت‌ها، فرآیندها و دستگاه‌های اداری را منسوخ خواهد کرد. برای مثال، مدیری که تا دیروز مثنی و تلفنچی استخدام

کرده بود، امروز می‌تواند آن‌ها را با گوشی تلفن همراه خود جایگزین کند. اینکه دولت الکترونیکی می‌تواند روابط پسخوان و پیشخوان اداری را شفاف و به نفع مردم متحول کند، یک فرآورده جانبی دولت الکترونیکی است. یک فرآورده جانبی دیگر هم این است که مردم دیگر نیاز نیست برای دریافت هر خدمتی در محل ادارات، حضور فیزیکی داشته باشند. دولت الکترونیکی، علاوه بر فرآورده‌های جانبی مهمی که دارد، کیفیتی جدید را در مناسبات قدرت و جامعه مدنی وارد می‌کند؛ یعنی دولت الکترونیکی صرفاً ابزار خدمات‌رسانی عمومی از طریق رسانه‌های الکترونیکی نیست. منظور از ایجاد دولت الکترونیکی، به‌واقع اعمال نوعی معماری سازمانی و معماری خدماتی در سازمان‌های اداری عصر فناوری اطلاعات است. در گذشته، اول سازمان را برپا می‌کردند و بعد ممکن بود بپرسند، این سازمان چه فایده دارد و خدماتش چیست. برخی از خدمات نیز شبه خدمت هستند و خیلی از استعلام‌ها زیاد اند و بسیاری از مجوزها، الکی. با معماری خدماتی، سازمان‌ها به جای اینکه از بالا شکل بگیرند از پایین و بر اساس خدمت پا می‌گیرند.

دولت الکترونیکی به‌عنوان کیفیتی جدید در زندگی مردم، قاعدتاً باید نوآوری‌های مفهومی و واژگانی خودش را داشته باشد. ممکن است به چند نمونه از نوآوری‌های مفهومی دولت الکترونیکی نیز اشاره کنید؟

«دولت الکترونیکی، یک حوزه پژوهشی جدید در شناخت جامعه اطلاعات است و یکی از نوآوری‌های مفهومی آن، این است که سلسله‌مراتب موجود میان دستگاه‌های دولتی و بین دولت و مردم را تا حدود زیادی رفع می‌کند. رفع به معنی هگلی‌اش؛ یعنی هم سلسله‌مراتب را به گونه‌ای جدید ارتقا می‌دهد و هم منسوخ می‌کند. چون دولت الکترونیکی در واقع دولت در جامعه‌ای شبکه‌ای شده و خود، شبکه‌ای ارتباطی است. رابطه میان کاربر و شبکه هم رابطه‌ای افقی است و بدون سلسله‌مراتب. معماری سازمانی و معماری خدمات‌محور ساختارهای حکومتی هم نوآوری مفهومی دیگری در اجرا به حساب می‌آید. پیام مفهوم معماری سازمانی این است که چیدمان ساختارهای حکومتی باید عقلایی شود. معماری سازمانی، امری است که بدون براندازی، همه ارکان نظام را به تحرک و دگرگونی وامی‌دارد. چند نوآوری مفهومی دیگر دولت الکترونیکی بخصوص برای ما که از تحول جهانی مفهومی دولت، طی دو سه قرن اخیر دور افتاده‌ایم، این است که واژه‌های پیشاصنعتی تبعه و اتباع مملکت را اصطلاحاتی موزه‌ای کرده است. چون شهروندان جای اتباع کشور را گرفته و رابطه تابع و متبوع را معکوس کرده‌اند، این حکومت است که تابع و نماینده اراده شهروندان است و نه برعکس. مملکت هم اصطلاحی است که در کشوری که جمهوری شده، واژه‌ای منسوخ و موزه‌ای شده است، چون دیگر ملیکی در رأس نظام نیست تا محدوده جغرافیایی نظام را مملکت بنامند. در نظام جدید، دیگر کسی از کسی دیگر تبعیت نمی‌کند، بلکه همه تابع قانون هستند. ما این دگرگونی‌های واژگانی و رفتاری را تجربه کرده‌ایم، ولی این تجربه ما را نسبت



به عمق دگرگونی‌های جاری هشیار نکرده است. حالا که وارد مناسبات دولت الکترونیکی شده‌ایم باید همه مفاهیم سیاسی و اجتماعی خود را آگاهانه بازآفرینی کنیم. برای مثال در دولت الکترونیکی، شهروند عصر انقلاب صنعتی تبدیل می‌شود به شبکه‌وند؛ یعنی به قول انگلیسی‌زبان‌ها از Citizen به Netizen تبدیل می‌شود. تحول دیگری که در سطح واژگانی رخ داده ولی هنوز به خودآگاهی عمومی ما وارد نشده، تمایز میان خدمات و سرویس است. درست است که سرویس در کاربرد عمومی‌اش مترادف با خدمت است، اما متخصصان حقوق دولت الکترونیکی میان دو نوع فعالیت الکترونیکی مجانی و فعالیت الکترونیکی غیر مجانی از لحاظ واژگانی، فرق گذاشته‌اند. متخصصان، اولی را خدمت می‌نامند چون محصولی است که از جانب دستگاه اداری با مصرف بودجه عمومی به مردم ارائه می‌شود؛ و دومی را سرویس می‌نامند چون محصولی است که یک کسب‌وکار انتفاعی یا یک شرکت تجاری با سرمایه‌گذاری چند ذینفع، به مشتریانش می‌فروشد.

البته هر کسب‌وکار انتفاعی و هر شرکت تجاری هم می‌تواند فعالیت را مجانی ارائه کند؛ در نتیجه بخش خصوصی هم می‌تواند به این محصولات مجانی‌اش، خدمت اطلاق کند. مثال دیگر، سرویس فک پلاک خودرو در دفتر الکترونیکی قضایی یا سرویس صدور المثانی شناسنامه در دفتر پیشخوان دولت است که در ازای هر دو فعالیت مذکور از مراجعه‌کننده حضوری، پول دریافت می‌شود. نمونه سرویس دهی دفتر الکترونیکی قضایی هنگامی توجیه‌پذیر است که قوه قضائیه همان سرویس‌ها را در دولت الکترونیکی ایران نیز به‌عنوان خدمات - یعنی مجانی - عرضه کند. ولی نام‌نویسی برای دریافت یارانه در دولت الکترونیکی، خدمتی الکترونیکی به حساب می‌آید و مجانی به کاربران عرضه می‌شود، مگر اینکه کاربر، برای دریافت این خدمت الکترونیکی از دفتری تجاری کمک بگیرد. تمایز مفهومی دیگر، مربوط است به مفهوم مجموعه خدمات یا مجموعه سرویس‌ها. مجموعه خدماتی که یک وزارتخانه هم‌اکنون در دولت الکترونیکی عرضه می‌کند، کاتالوگ خدمات آن وزارتخانه است. اما هر وزارتخانه باید علاوه بر کاتالوگ خدمات، دارای پُرتفلیوی خدمات نیز باشد. پُرتفلیوی خدمات، فهرست خدمات کنونی و آتی وزارتخانه را نشان می‌دهد. هر وزارتخانه و هر دستگاه در داخل وزارتخانه باید پُرتفلیوی خدمات خود را آماده داشته باشد و بدانند چه خدماتی در آینده، حذف و چه خدماتی، اضافه می‌شوند. همین طور، کسب‌وکارها باید دارای کاتالوگ سرویس و پُرتفلیوی سرویس خود باشند. معنی این مفاهیم جدید، جابجایی سرمشق‌ها یا پارادایم شیفت در روابط درون‌دستگاهی، میان‌دستگاهی و برون‌دستگاهی و مشتری‌مداری یا شهروندمداری است.

آماري هم از دگرگوني‌های جاری و دستاوردهای دولت الکترونیکی ایران موجود است؟

«آخرین آمار از دستاوردهای دولت الکترونیکی ایران، مربوط به مردادماه ۱۳۹۷ است. تعداد واحدهای اداری متصل به شبکه دولت الکترونیکی ایران، ۱۹۰ دستگاه است که در تیرماه ۱۳۹۷ تنها ۱۶۲ دستگاه بود. البته هنوز معلوم نیست کل تعداد دستگاه‌های دولتی کشور چقدر است؛ اما تعداد واحدهای گیرنده خدمات در میان ۱۹۰ دستگاه مذکور و در مردادماه ۱۳۹۷، ۶۹ دستگاه و تعداد واحدهای ارائه‌کننده خدمات، ۳۷ دستگاه در مرداد امسال بوده است. تعداد خدمات ارائه‌شونده از طریق دولت الکترونیکی تا مرداد سال جاری، ۳۵۹ خدمت بود و آمار کل تراکنش‌های درون‌دستگاهی، میان‌دستگاهی و برون‌دستگاهی در فاصله تیرماه تا مردادماه سال جاری، بیش از ده میلیون تراکنش از طریق شبکه دولت الکترونیکی ایران اعلام شده است.

در میان ۱۹۰ دستگاه اداری متصل شده به شبکه دولت الکترونیکی ایران، کدام دستگاه‌های مهم حضور ندارند و چه پروژه‌هایی هنوز اجرا نشده‌اند؟

«دستگاه‌های قوه قضائیه، مانند سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و سازمان



علاج واقعه پیش از وقوع

چگونه می توان بحران صندوق های بازنشستگی را مدیریت کرد

در شماره گذشته خلاصه ای از گفت و گوی نشریه چشم انداز ایران با آقای عبدالله طالبی در زمینه بحران بانکی تقدیم حضور خوانندگان نشریه شد. در این شماره نیز نکات کلیدی گفت و گو با ایشان در زمینه بحران صندوق های بازنشستگی کشور و راه حل های خروج از بحران ارائه شده است. به اعتقاد طالبی بحران صندوق ها برای امروز و دیرروز نیست و بیش از دو دهه است که مشخص شده صندوق های بازنشستگی نمی توانند در این وضعیت پایدار بمانند. این در حالی است که سیاست گذاران هم در مجلس و هم در دولت به آن بی توجه بوده اند و حتی با وضع قوانین هزینه زا، بحران را تشدید کرده اند. وی راه کارهایی را برای خروج از بحران پیشنهاد می دهد، اما تأکید دارد راه حل نهایی باید از دل گفت و گوهای کارشناسانه دقیق تعیین شود و البته شرایط اجرای صحیح سیاست ها نیز فراهم باشد. خلاصه این گفت و گو را در ادامه می خوانید.

بازنشسته شدن هستند، در نتیجه این نسبت به شدت کاهش یافته است. در صندوق بازنشستگی کشوری که دولت عملاً استخدام ها را به نزدیک صفر رسانده است، این نسبت به ۰/۹۲ کاهش یافته است. در کنار این موضوع قوانین بازنشستگی که با هدف حمایت از برخی شغل ها تصویب شده است یا قوانین بازنشستگی پیش از موعد به کاهش بیشتر نسبت پشتیبانی انجامیده است. برای مثال در همین سال گذشته با هدف زودتر خانه نشین شدن زنان، موضوع بازنشستگی زنان با ۲۰ سال سابقه و سنوات ارفاقی در مجلس مطرح شد، در حالی که این موضوع هم استخدام زنان را دشوارتر می کرد و هم برای صندوق های بازنشستگی بار مالی داشت. در این میان صندوق بازنشستگی کشوری با مشکلات خاص تری نیز روبه رو بوده است. برای مثال کارفرما در این صندوق دولت است و برای سال ها این کارفرما حتی بیمه خود را به صندوق پرداخت نمی کرد، حتی در برخی موارد با اینکه سهم کارمند از حقوق وی کم می شود اما به صندوق واریز نمی شود. دولت به همین دلیل به این صندوق بدهی داشت که برای رد این بدهی شرکت های دولتی را به صندوق (و سازمان تأمین اجتماعی) واگذار کرد. اصول علمی در مدیریت این شرکت ها هیچ گاه مطرح نبوده است. شیوه تعیین مدیر در این شرکت ها عموماً بر مبنای رابطه و سفارش است، در نتیجه منابع عظیمی که باید در اختیار صندوق ها قرار می گرفت تا آن ها خودشان سرمایه گذاری کنند، به شکل شرکت به آن ها منتقل شد که به دلایل مختلف از جمله مدیریت غلط، بازده این منابع بسیار پایین است.

جلوگیری از بحران ممکن است

با توجه به آنچه گفته شد می توان پنج دلیل اصلی را برای بحران صندوق های بازنشستگی مطرح کرد: نخست، وضعیت بد اقتصادی کشور که تلبور آن در بازار کار و کاهش ورودی به صندوق ها است؛ دوم بازدهی کم سرمایه گذاری است که به دلیل رکود همراه با تورم در کشور وجود دارد؛ سوم ازدیاد خروجی (بازنشسته ها) نسبت به ورودی شاغلان جدید است؛ چهارم ضعف مدیریت است که در نتیجه آن همان دارایی که در اختیار صندوق ها گذاشته شده است، خوب مدیریت نمی شود؛ و پنجمین مورد، عوارض ناشی از تدوین مقررات و قوانین توسط نظام است، بدون اینکه بار مالی این را در نظر بگیرند. بر این اساس همه صندوق های ما ورشکسته اند، بعضی ها بالفعل ورشکسته شده اند، مانند صندوق بازنشستگی کشوری، نیروهای مسلح و فولاد و بعضی ها هم بالقوه ورشکسته اند که بهترین آن ها عملاً تأمین اجتماعی است. اما پرسش اصلی این است که برای حل این

در تقسیم بندی کلانی، صندوق های بازنشستگی کشور را می توان به سه دسته تقسیم کرد: یکی سازمان تأمین اجتماعی است که صندوق بازنشستگی تقریباً آحاد مردم، کارفرماهای خصوصی و دولتی، (بستگی به نوع استخدام) است؛ دوم صندوق بازنشستگی کشوری است که شامل کارکنان به طور عام (قوه مقننه، مجریه و قضائیه) می شود؛ و سوم صندوق های ثالث است. مثلاً بانک ها صندوق جدا دارند، کارمندان سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران تحت پوشش صندوق آینده ساز هستند، صندوق بازنشستگی نفت و فولاد جداست و ...

سازوکار این صندوق ها به طور عمومی به این شکل است که فرد در مدت خدمت خود سهمی از درآمدش را به صندوق واریز می کند، کارفرما نیز سهم خود را می پردازد و در نهایت پس از یک دوره مشخص کاری (که در قانون تعیین شده است) فرد مشمول دریافت حقوق بازنشستگی می شود. نکته ای که در اینجا اهمیت دارد این است که باید در تعیین تعداد سال های خدمت، سن بازنشستگی، میزان حق بیمه و میزان دریافتی فرد، قواعد اکچوئری مربوط به صندوق ها رعایت شود تا صندوق به لحاظ مالی پایدار باشد. این در حالی است که عموماً صندوق های بازنشستگی اکچوئری کامل ندارند. این موضوع باعث ایجاد مشکلات صندوق های بازنشستگی کشور شده است و مربوط به امروز و دیرروز هم نیست. در اواخر سال ۶۰، سازمان برنامه و بودجه گزارشی درباره وضعیت صندوق های بازنشستگی تهیه کرده بود که نشان می دهد وضعیت تمامی این صندوق ها ناپایدار است. در این میان تنها صندوق آینده ساز استثنا بود که این صندوق محاسبات اکچوئری دقیقی داشته و دارد. یکی از تفاوت های موجود بین صندوق های بازنشستگی کشور و صندوق آینده ساز، تعداد سال های مرجع برای محاسبه حقوق بازنشستگی است. در حالی که به طور معمول صندوق های بازنشستگی کشور میانگین حقوق دو سال آخر فرد را به عنوان مبنای حقوق بازنشستگی حساب می کنند، در صندوق آینده ساز میانگین پرداخت ها کل دوره فرد (که با شاخص های خاصی به روز شده است) در نظر گرفته می شود.

گفته می شود برای پایداری یک صندوق بازنشستگی باید نرخ پشتیبانی (نسبت تعداد افرادی که به صندوق حق بیمه می دهند به افرادی که مستمری دریافت می کنند) حدود ۷ باشد. این رقم با توجه به نرخ حق بیمه و نسبت حقوق بازنشستگی به دستمزد به دست آمده است. در حال حاضر به دلیل رکود اقتصادی حاکم بر کشور تعداد استخدام ها بسیار کم شده است و در مقابل افرادی که ۳۰ سال پیش استخدام شده بودند در حال



پول را بردار و فرار کن

درباره نسبت وودی آلن با صنعت خودروسازی ایران



احمد هاشمی

با خروج شرکت‌های خودروسازی خارجی از ایران، کارخانه‌های خودروسازی داخلی انجام تعهدات خود را مدام به تأخیر می‌اندازند. در تازه‌ترین اقدام، شرکت سایپا اعلام کرده قادر به تحویل برخی خودروها نیست. برای نمونه اعلام کرده مشتریان به‌جای خودرو ساندرو یا باید دو دستگاه تیا تحویل بگیرند یا پولشان را با سود متعلقه پس بگیرند. به همین راحتی و همین قدر بی‌مسئولیت. لابد مشتری هم باید شرایط را درک کند و دم نپاورد. در واقع مشتری نگون بخت چاره‌ای ندارد و این ناچار بودن مدیران صنایع خودروسازی را با یک سوء تفاهم روبه‌رو کرده است؛ اینکه هر کاری دلشان خواست می‌توانند انجام دهند، خاصه اینکه حالا شرایط تحریم است و بهانه هم از پیش مهیاست. این نوشته درباره همین سوء تفاهم تاریخی است و اثبات این امر که دست کم در فقره اخیر، تحریم‌ها دستاویزی برای توجیه سوء مدیریت خودروسازان شده است.

سرمایه‌گذاران بی پول یا واسطه‌های سودجو

صنعت خودروسازی ایران با پول‌هایی سرپا مانده است که به‌عنوان پیش‌پرداخت از مردم می‌گیرد. این مردم با واسطه‌های بازار خودرو فرق می‌کنند. یک «دلالت» هیچ‌وقت پولش را نمی‌خواهاند، امروز می‌خرد و فردا با سود معقول می‌فروشد. او منتظر می‌ماند آب گل آلود شود و بعد ماهی بگیرد. منفعت یک واسطه در این است که مدیری تا کارآمد بر سر کار باشد.

فرض کنید خانم یا آقای پس از سی سال خدمت، بازنشسته می‌شود و تصمیم می‌گیرد با پاداش بازنشستگی و پس‌انداز مختصرش خودرویی بخرد. خودش را جمع‌وجور می‌کند و همه پولش می‌شود ۲۷ میلیون که به حساب شرکت سایپا واریز می‌کند. این داستان برای آذرماه ۹۶ است. این فرد قرار است شهریور ۹۷ خودرو ساندرو استپ‌وی دنده اتوماتیک خود را تحویل بگیرد. از اقبال بد این انسان شریف، در همین فاصله رئیس‌جمهور امریکا زیر تعهد برجام می‌زند. بلافاصله پس از آن شرکت خودروسازی رنو بساطش را جمع می‌کند و عطای بازار خودرو ایران را به لقاییش می‌بخشد و مانند کودکی حرف‌گوش کن، هنوز جوهر امضای ترامپ خشک نشده، غزل خداحافظی را می‌خواند. باقی ماجرا هم معلوم است. تولید خودروهای وابسته به

مشکل باید چه کرد: در وهله نخست، با این موضوع باید به‌صورت یک پکیج برخورد کرد. صندوق بازنشستگی ما جزئی از اقتصاد مملکت است که انواع و اقسام بیماری‌ها را دارد و باید کارشناسان مختلف برای حل آن با هم مشورت کنند. نمی‌توان با مشکلات به‌صورت جزیره‌ای برخورد کرد. استفاده از تجارب بین‌المللی نیز بسیار اهمیت دارد. مشکل صندوق‌های بازنشستگی فقط برای کشور ما نبوده است و کشورهای توسعه‌یافته زودتر از ما با این مشکل روبه‌رو شده‌اند و آن را حل کرده‌اند. یکی از روش‌ها، خرید بیمه عمر برای مشترکان صندوق‌هاست. به این معنی که صندوق‌های بازنشستگی را تشویق کنیم برای همه اعضایشان از مؤسسات خصوصی بیمه عمر و پس‌انداز بگیرند. در اینجا شرکت‌های بیمه خصوصی فعال می‌شوند و با دریافت مبلغی از صندوق‌ها، اعضای آن‌ها را بیمه می‌کنند. این شرکت‌ها به این دلیل که زیر نظر بیمه مرکزی هستند و بیمه‌اتکایی دارند مجبورند همه محاسبات اکچوئری خود را دقیق انجام دهند و در نتیجه مشکلاتی که صندوق‌ها امروز با آن روبه‌رو هستند پیش نمی‌آید. این شرکت‌های بیمه خصوصی برای ارائه خدمات باید حق بیمه بگیرند. برای پرداخت حق بیمه هم صندوق‌ها می‌توانند دارایی‌های خود را به این شرکت‌ها بدهند. اینجا یک معامله برد-برد است. اولاً شرکت‌های بیمه اعضای جدید می‌گیرند، از سوی دیگر صندوق‌های بازنشستگی دارایی‌هایی را واگذار می‌کنند که کم‌بازده یا حتی بی‌بازده هستند و فساد فعلی که این شرکت‌ها درگیر آن هستند و رانتی که در تعیین مدیران وجود دارد کمتر می‌شود. راهکار دوم تبدیل حق بیمه ماهانه به دارایی است. صندوق‌های بازنشستگی در حال حاضر دارایی‌هایی را در قالب زمین و ساختمان و سهام شرکتی دارند که بازده ندارند و نمی‌توانند از آن خوب بهره‌برداری کنند. صندوق می‌تواند ارزش روز این دارایی‌ها را محاسبه کند و با توجه به ارزش فعلی مستمری‌های آتی فرد، به وی دارایی بدهد؛ البته شرط اجرایی شدن این راهکار آن است که دارایی‌های صندوق کفاف بدهی‌های آن را بدهد. برای اجرایی شدن هر یک از این راهکارها به نظام اطلاعاتی و آماری دقیقی نیاز است. در این حالت فرد اختیار این را دارد که خودش سرمایه‌گذاری کند، زمین بخرد، ویلا بخرد و مسکن تهیه کند. روش دیگری که صندوق‌ها می‌توانند پیش بگیرند واگذاری دارایی است. صندوق‌ها می‌توانند با بانک‌ها وارد مذاکره شوند و در ازای زمین و ساختمان خود از بانک وام بگیرند یا با بانک در فعالیت اقتصادی مشارکت کنند. مثلاً بانک روی زمین بلااستفاده‌ای که متعلق به صندوق بازنشستگی است یک کار تولیدی-خدماتی ایجاد کند. از این طریق می‌توان دارایی‌های کم‌بازده را به جریان انداخت. این مشارکت در مدیریت و مالکیت می‌تواند برای دیگر دارایی‌ها هم اتفاق بیفتد. برای مثال تأمین اجتماعی تعدادی بیمارستان دارد که نمی‌تواند آن‌ها اداره کند، این سازمان می‌تواند بیمارستان را به پزشکان واگذار کند و به‌جای پول از آن‌ها خدمات درمان رایگان برای اعضا بگیرد. در این حالت سازمان تأمین اجتماعی مدیریت منابع-مصارف می‌کند نه مدیریت بیمارستانی. پزشک هم به‌جای اینکه حقوق بگیرد، سهامدار می‌شود. راه‌حل دیگر تهاثر مالیات با حق بیمه کارفرماست. این موضوع بیشتر برای صندوق بازنشستگی کشوری مصداق دارد که کارفرمای آن دولت است؛ البته سازمان تأمین اجتماعی نیز می‌تواند برای وصول بدهی‌هایی که دولت به آن‌ها دارد از این روش استفاده کند. در این حالت، مالیات این سازمان‌ها به‌صورت «جمع‌ی-خرجی» می‌شود؛ یعنی مالیات به‌جای اینکه به خزانه برود و دولت بخواهد از خزانه بدهی‌های خود را به این سازمان بدهد، مستقیم به سازمان/صندوق داده می‌شود. در این صورت طلب‌های صندوق‌ها از دولت وصول شده و انباشته نمی‌شود.

این سیاست‌ها با تجارب بین‌المللی نیز سازگار است. برای مثال در امریکا فرد حق دارد صندوق بازنشستگی خود را انتخاب کند. این صندوق‌ها صندوق‌های مدیریت دارایی هستند. بعضی‌ها پریسک هستند و درآمد بیشتری دارند. بعضی‌ها کم‌ریسک هستند، درآمد کمتری دارند. ما باید تمامی روش‌هایی را که در دنیا وجود دارد بررسی کنیم و چند راهکار انتخاب کنیم. برای انتخاب سیاست نیز باید افرادی را که در قدیم عضو سیستم بودند، در نظر گرفت: هم افرادی را که به‌تازگی عضو سیستم شده‌اند و هم آیندگان را و برای هر یک سیاست مجزا تعریف کرد تا بار اصلاحات تنها روی دوش یک گروه نباشد. ■



قطعات آن شرکت با اختلال جدی رویه‌رو می‌شود و پس از مدتی متوقف می‌شود. مقصر کیست؟ قصد جسارت به مسئولان محترم را نداریم، آن‌ها سر جایشان نشسته بودند که یک دفعه تحریم‌ها می‌رسند و خط تولید تعطیل می‌شود. مقصر ترامپ است؟ مردم امریکا هستند که به ترامپ رأی دادند؟ اتحادیه اروپا است؟ بن‌سلمان است؟ شیخ ابوظبی است؟ همه این‌ها هستند، اما طبق تحقیقاتی که نگارنده انجام داده مقصر اصلی همان فردی است که برای خودرو ثبت‌نام کرده است. این را از روی شواهد و قرائن می‌گوییم؛ پس از این ماجراها مسئولان محترم برای هیچ کدام از دوستانی که در بالا ذکرشان رفت ضرب‌الاجل تعیین نکردند که فلان کار را بکنید، اما برای مشتری از همه‌جایی خبر پیغام فرستادند که ده روز وقت داری زیر بار یکی از این دو حرف زور ما بروی. من به تحقیقاتم ادامه دادم و به این نتیجه رسیدم که دلیل این مسئله اقبال بد مشتری محترم است! او بدهکار دنیا آمده است و از آن بدتر تنها کسی است که در حال حاضر زور همه به او می‌رسد. او در زمان مناسب و در مکان مناسب به دنیا نیامده است و این چیزی نیست که بشود تغییرش داد.

اشتباه از من، تاوانش با تو

بیا باید یک بار هم که شده خرق عادت کنیم و به‌جای اینکه شرق و غرب و امپریالیسم و استعمار و جیره‌خواران استکبار را مقصر مشکلاتمان بدانیم، درباره این موضوع فکر کنیم که شاید خودمان هم کمی تقصیر داشته‌ایم. اجازه بدهید داستان را از آذرماه پارسال مرور کنیم. ترامپ چند ماهی است که با وعده خروج از برجام بر سر کار آمده است. برجام هم البته هنوز به ثمر نرسیده است، گرچه خروج از فصل هفتم شورای امنیت موفقیت کمی نیست. خطر حمله نظامی از بین رفته اما مشکل ما با اروپا و امریکا برطرف نشده، کورسوی امید می‌هم هست که بتوانیم تبادلات تجاری را گسترش دهیم. اینکه چرا ما با این کشورها مشکل داریم خود بحث مفصلی است. یک دلیل که سال‌هاست روی آن پافشاری می‌کنیم این است ما برحق هستیم و آن‌ها زورگو. در این نوشته فرض می‌کنیم همین‌طور است و تمام مشکل ما با دنیا بر سر عدالتخواهی ماست. این فرض را برای این در نظر گرفتیم که قصد این نوشته نقد سیاست خارجی ناکارآمد چند دهه اخیر نیست.

موضوع این است که وقتی شرکت سایپا در آذرماه ۹۶ برای خودروهای شرکت رنو از مردم پیش‌پرداخت می‌گیرد، می‌داند که عن‌قریب است امریکا از برجام خارج شود. تبعاتش را هم می‌داند، یا باید بداند؛ بنابراین وقتی پای قرارداد با مشتری می‌نشیند و وعده شهریورماه ۹۷ را می‌دهد باید تمام جوانب امر را سنجیده باشد. مثل اینکه قرارداد سفت و محکمی با شرکت رنو داشته باشد که در صورت شدت گرفتن تحریم‌ها دست کم تا زمان انجام این تعهدات از ایران خارج نشود و در غیر این صورت ملزم به پرداخت غرامت شود. اگر قرارداد سایپا با

خریداران در میان می‌گذاشت؟ شاید یکی دوست داشت پولش را بگیرد و به زخمی بزند. دو ماه که از موعد تحویل می‌گذرد تازه اعلام می‌کند بیا باید پولتان را بگیرید. طرفه آنکه این شرکت پس از به‌وجود آمدن این مشکلات هم دوباره یک ماه پیش اقدام به پیش‌فروش خودرو در حجم انبوه کرده است و همان خودروهایی را هم که پیش‌فروش کرده نمی‌تواند تحویل دهد. درواقع این تپه‌هایی را هم که قرار است جای خودروهای دیگر بدهد موجود ندارد و به ماه‌های آینده حواله می‌دهد؛ لابد از سهمیه کسانی که دیرتر برای همان تپه ثبت‌نام کرده‌اند.

از شرح آنچه گذشت می‌توانیم به پاسخ پرسش‌هایی بزرگ‌تر برسیم. اینکه چرا صنعت خودروسازی ما با این همه سابقه باید تا این حد وابسته باشد که با یک تلنگر خارجی از هم بپاشد؟ چرا باید این قدر ورشکسته باشد که با این کلاه و آن کلاه کردن اموراتش را بگذرانند؟ صنعت خودروسازی تنها یک نمونه است، برخی صنایع دیگر هم همین‌طورند. حالا که درآمد نفت کم شده، بیشتر این مسئله را درک می‌کنیم.

اقتصاد ایران در چنبره مدیران ناکارآمدی اسیر شده که چند صباحی هستند و هر طور هم عمل کنند حقوق و پاداششان به راه است و بعد از مدتی می‌روند به‌جایی دیگر و دوباره حقوق و پاداششان به راه است و این داستان ادامه دارد. این‌طور می‌شود که بزرگ‌ترین کارخانه‌های خودروسازی خاورمیانه و دنیا را در ایران داریم، اما هنوز نتوانسته‌ایم یک خودرو درجه دو را از صفر تا صد طراحی و تولید کنیم! هنوز داریم خودروهای از رده خارج دنیا را مونتاژ می‌کنیم و چند برابر قیمت جهانی به ملت می‌فروشیم، پولش را هم پیش می‌گیریم.

تا زمانی که راه این است، تحریم خارجی هیچ اثری بر ما ندارد، هر تأثیری هست از خود ماست. زمان به‌تندی می‌گذرد و دیگر برای اینکه تقصیرها را به گردن دول خارجی بیندازیم دیر شده است. کسی این حرف‌ها را باور نمی‌کند. آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شویم: «الْمُ بَانَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» ■

رنو غیر از این بوده، قرارداد این شرکت با مشتریان و تعیین زمان قطعی تحویل خودرو، هم غیرقانونی بوده و هم غیراخلاقی. می‌توانست بگوید شما پیش‌پرداخت را بدهید، من به‌شرط اینکه همه امور درست پیش برود و روابط خارجی‌مان خوب بود، خودرو را تحویل می‌دهم. آن‌وقت اگر کسی با این شرط ثبت‌نام می‌کرد، همه چیز پای خودش بود، اما حالا تاوان این کار نادرست شرکت سایپا را مشتری باید بدهد؟ موضوع این است که در همان نمونه‌ای که ذکر شد قیمت یک دستگاه ساندریو به نرخ روز ۱۴۰ میلیون تومان است و قیمت دو دستگاه تپا در حدود نصف این مبلغ. اگر شرکت سایپا کار اشتباهی انجام داده، تاوانش را باید خودش بدهد؛ یعنی افزون بر آن رقمی که معادل قیمت روز خودرو ساندریو است، مبالغی را هم به‌عنوان خسارت پرداخت کند. اینکه مردم را ملزم به دریافت دو خودرو تپا کنیم که بگیرند و بفروشند و بعد یک ماشین دیگر پیدا کنند و بخرند اگر توهین‌آمیز نباشد، دست کم از انصاف به دور است. منصفانه‌اش این است که این کارها را به عهده مدیری بگذاریم که این اشتباه را مرتکب شده است.

تحریم در تحریم

یک‌جور تحریم هست که همه می‌شناسیم و آثارش را با پوست و گوشتمان درک کرده‌ایم. یک نوع دیگر نیز تحریمی است که از طرف خودمان اعمال شده؛ تحریم به‌کارگیری افراد کارآمد. صدها تفسیر از اقتصاد مقاومتی بیان شده و کلی کارگروه هم برایش تشکیل شده، اما معنی ساده اقتصاد مقاومتی یک جمله بیشتر نیست که اگر به هر دلیلی روابط اقتصادی کشور با دنیا دچار مشکل شد، بتوانیم خودمان از پس برآورده کردن نیازهایمان برآییم. اگر کشور خارجی نیزنگ می‌زند، ما که باید با خودمان صادق باشیم. شرکت سایپا در آذرماه پول را از مشتری می‌گیرد و چند ماه بعد شرکت رنو ایران را ترک می‌کند. شرکت سایپا از همان زمان می‌دانست نمی‌تواند به تعهد خود در شهریورماه عمل کند، بهتر نبود به‌جای پنهان‌کاری، صادقانه موضوع را با

چشم انداز جامع



مهاجرت حق طبیعی انسان‌هاست. هیچ‌کس را نمی‌توان از جست‌وجوی امکانات و رفاه بیشتر منع کرد و این روال زندگی انسان از بدو پیدایش او بوده است، اما این مفهوم، در دنیایی که مرزهای ملی آن را از هم جدا کرده است با عناصری دیگر



چون فرهنگ، اقتصاد، اجتماع و سیاست همبستگی‌هایی دارد. کشور ما در چهل سال اخیر با امواج مختلفی از مهاجرت مواجه بوده است و هم مقصد مهاجرت همسایگان غربی و شرقی خود بوده، هم مبدأ مهاجرت نخبگان به اروپا و آمریکا. همچنین در این سال‌ها مسیر مهاجرت از روستاها به شهرها و سپس به کلان‌شهرها، مسیر پرتردد و پر مسئله‌ای بوده است. برای بررسی ابعاد متنوع مهاجرت به گفت‌وگو با میرطاهر موسوی، حسن مکارمی، سعید مدنی و کمال اطهاری نشستیم. رضا عبدی در نوشتاری به بررسی تولید آثار فرهنگی مهاجرت پرداخت و در دو گزارش به وضعیت مهاجران کانادا و مهاجرت خلبانان پرداختیم. ادامه بحث، «بازگشت به مکتب‌خانه» با رحیم روحبخش و «باخانگی امن و بی‌خانگی امن» با وحید میرهیبیگی در کنار پرونده مهاجرت، بخش اجتماعی این شماره از چشم‌انداز ایران را رقم می‌زنند.

در آستانه بحران

میرطاهر موسوی



مهاجرت در چنبره انحلال سیاست‌گذاری

کمال اطهاری



در آستانه بحران

نگاهی به چالش‌های سرمایه اجتماعی در کشاکش مهاجرت در گفت‌وگو با میرطاهر موسوی



همایون ف: زنگ خطر به صدا درآمده است! این هشدار از گفت‌وگو با میرطاهر موسوی دریافت می‌شود. ماجرای تأثیر مهاجرت بر سرمایه اجتماعی در ایران، موضوعی بود که در اتاق کوچک و صمیمی نماینده سابق مجلس و فرماندار سابق کرج در دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی به گفت‌وگو درباره آن نشستیم. میرطاهر موسوی از نشانه‌هایی گفت که جامعه ایران را تهدید می‌کند؛ نشانه‌هایی که از پایش‌های محدودی که در جامعه صورت گرفته است استنتاج شده است. استاد برجسته جامعه‌شناسی از تهدیدها و فرصت‌های مهاجرت و از روند شتابان و تبعات و چشم‌اندازهای آن سخن گفت. چشم‌اندازهایی که اگر امروز به آن‌ها نیندیشیم، فردا ممکن است مجال اندیشیدن را از دست بدهیم.

مهاجرت چگونه شکل می‌گیرد؟

میانه رنسانس بود که انتقال توده‌های جمعیت از نظام جوامع روستایی به شهرها و جذب در نظام سرمایه‌داری صنعتی رخ داد. در این دوره شاهدیم انتقال و مهاجرت جمعیت بر اساس چارچوبی اتفاق افتاد و زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی فراهم شد و مطابق برنامه‌ریزی‌ای که حدود دو بیست سال طول کشید نیروهای وسیعی از مزارع و روستا و نظام فئودالیت به نظام سرمایه‌داری و شهرها منتقل شدند. در اصل شهرنشینی پدیده‌ای است که گسترده‌ترین شکل خودش را در این مقطع پیدا می‌کند. این برنامه‌ریزی هوشمندی‌هایی داشت که توانستند تعادل بین سه بخش اصلی اقتصاد؛ یعنی کشاورزی، صنعت و خدمات را به نحوی طراحی کنند که مهاجرت از روستاها با صنعت و با مکانیزه شدن و علمی شدن کشاورزی جبران شود؛ البته این انتقال از نظام روستایی و فئودالیسم به سرمایه‌داری شهری اتفاقی مطلوب و ایده‌آل و بی‌نقص نبوده، چون انفجار آسیب‌های اجتماعی و نابرابری‌های طبقاتی را پس از این انتقال داشته‌ایم. در هر صورت، در غرب تا حدودی توانستند بر این مسائل فائق بیایند، اما هنوز آثار نابرابری‌ها و آسیب‌ها نه به‌صورت بحرانی، اما نسبتاً قابل توجه مشاهده می‌شود. این یک نمونه از یک مهاجرت برنامه‌ریزی شده بود که طی دو بیست سال آرام‌آرام شکل گرفت و شوک نسبت به جامعه مبدأ را تعدیل کرد و شوک جامعه مقصد را هم نسبت به جابه‌جایی فزاینده جبران و مدیریت کرد.

در ایران هم پس از خیز صنعتی شدن، موجی از مهاجرت ایجاد شد. ارزیابی شما از این اتفاق چیست و به‌طور کلی مهاجرت ایرانیان را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد؟

در ایران برای روشن شدن مهاجرت‌ها باید مقطع بندی داشته باشیم. مهاجرتی که ما را با پدیده شهرنشینی روبه‌رو کرده که به آن شهرنشینی شتابان می‌گوئیم. اتفاقی که در یکی دو قرن در غرب رخ داد طی سه دهه در ایران به‌صورت شتابان، غلط و ناصحیح شکل گرفت. اگر بخواهیم چارچوب بندی زمانی ارائه کنیم، می‌توانیم بگوییم خیز اول آن در دهه ۳۰ و شروع دهه ۴۰ با اجرای اصلاحات ارضی است. این قانون ممکن است مزایایی داشته باشد، اما واضح است نقایص جدی داشته که آثار و پیامدهای نامطلوب آن هنوز وجود دارد. مهم‌ترین نقایص و انتقاداتی که به قانون اصلاحات ارضی وارد می‌شود این است که این قانون پاسخی به نیازهای درون جامعه نبود و بیشتر توسعه برون‌زا بود و در آن مقطع، پاسخ به نظام بین‌الملل و در اصل پاسخ‌هایی به مطالبات نظام جهانی و دولت آمریکا بود. در نتیجه ما با روستاهای تخلیه‌شده و شهرهای انباشته‌شده بدون برنامه روبه‌رو شدیم. مردم به امید بهشت به شهر هجوم آوردند، اما در شهر نه از بورژوازی و سرمایه‌داری به‌معنای حرفه‌ای آن خبری بود و نه از صنعت تولید، بلکه صنعت

وقتی جمعیت رو به انباشت می‌رود و بحث تقسیم منافع و توزیع منابع پیش می‌آید، طبیعی است که میل به مهاجرت شکل می‌گیرد. میل به مهاجرت می‌تواند در اثر تضاد در منافع مبدأ صورت بگیرد یا نامتوازنی در توزیع منابع موجود یا مشوق‌ها و شرایط بهتری که در مقصد وجود داشته باشد. به نظر می‌آید مهاجرت هم‌زاد بشر است. مسئله مهاجرت را امری طبیعی می‌دانم که جزو طبیعت زندگی جمعی و تحرک فعال انسان در جغرافیا و سرزمین است و خصلت‌های روحی و روانی انسان هم ایجاب می‌کند که با تازگی و ناشناخته‌ها آشنا شوند. نکته مهم این است که پدیده مهاجرت را نمی‌توانیم فی‌نفسه اتفاقی مثبت یا منفی تلقی کنیم. مهاجرت بسته به نوع و اهداف آن می‌تواند جنبه مثبت یا منفی به خودش بگیرد یا به تعبیر جرج زمیل، جنبه فرصت به خودش بگیرد یا جنبه تهدید. پس مهاجرت امری طبیعی است که در رابطه انسان و محیط جغرافیایی اتفاق می‌افتد. اینکه فرصت‌آفرین یا تهدیدزاست و رو به سمت کاهش فرصت‌های توسعه باشد بسته به نوع مهاجرت دارد.

تأثیر مهاجرت روی جامعه مبدأ و مقصد چیست؟

مهاجرت‌ها در دو شکل اتفاق می‌افتند، البته این دو شکل خود قابل تجزیه است. شکل اول را می‌توان از پیش اندیشیده شده (از پیش قصد شده) و با برنامه‌ریزی به‌منظور تحقق هدف‌های تعریف شده عنوان کرد؛ و نوع دیگر می‌تواند تدافعی یا عکس‌العملی باشد و هدف افراد یا گروه‌ها در این شکل از مهاجرت این است که از شرایط موجود خویش رهایی پیدا کنند. این نوع مهاجرت می‌تواند مربوط به مسائل امنیتی یا اقلیمی یا عکس‌العمل به شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی باشد. ضمن اینکه در مواردی دولت‌ها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی این مهاجرت را سازمان‌دهی می‌کنند؛ مانند اتفاقی که در کانادا و استرالیا و اغلب کشورهای اروپایی می‌افتد و جذب مهاجران بر اساس برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌شود که به چه گروه‌ها، تخصص‌ها و کارآمدی‌هایی در جامعه نیاز دارند. مثلاً در کانادا یا استرالیا بر روی سرمایه‌گذارها، تکنسین‌ها و دندان‌پزشک‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. یا در دوره‌ای در دهه ۹۰ میلادی و سال‌های ۲۰۰۰ و پس از آن نیاز به نیروی کارگری ساده و نیمه‌ماهر در جامعه ژاپن به‌وجود آمد و به جذب گروهی کارگران اقدام کردند. در این برنامه‌ریزی‌ها کشورهای می‌توانند از مهاجرت به‌عنوان فرصت یاد کنند که اهداف از پیش تدوین‌شده‌ای داشته باشند و سیاست‌هایی طراحی کرده باشند و بر اساس آینده‌نگری نیروهای مهاجر را در درون خودشان جای دهند. برای نمونه اتفاق مهمی که فرصت‌های بسیاری در آن پیش آمد در دوران پایانی فئودالیت و در

اجرا شده است: نخست سیاست جمعیتی کاهش و کنترل مولید؛ دوم سیاست مبنی بر آموزه‌های اخلاقی مذهبی برای افزایش جمعیت و زاد و ولد؛ سوم بازگشت به سیاست کنترل جمعیت؛ و چهارم سیاست تشویق به افزایش زاد و ولد در سال‌های گذشته. روند پنج دهه اخیر نشان‌دهنده بی‌برنامگی کامل در کشور است، چون سیاست‌های جمعیتی برای نیم قرن یا یک قرن نوشته می‌شود. الان در شرایط متعارضی هستیم. سیاست‌های رسمی جامعه را به ازدیاد مولید تشویق می‌کند، اما افکار عمومی به سمت کنترل مولید می‌رود. جالب اینکه گردانندگان سیاست‌های رسمی در سطوح مختلف در واقع کاملاً با سیاست‌های رسمی زاویه دارند. طنز ماجرا هم این است که همین کارشناسان و مدیران در رسانه‌های عمومی حرف‌هایی می‌زنند که در جلسات تخصصی و کارشناسی آن حرف‌ها را نقض می‌کنند. به این روش نفاق کارشناسی یا محافظه‌کاری شدید می‌توان گفت که تعارض و رفتار غیراخلاقی علمی در بدنه مدیریت میانی و کارشناسی است؛ یعنی برای تبعیت از برنامه رسمی کشور حرف‌هایی را تجویز کنیم که حتی مورد تأیید خودشان نیست. الان جمعیت‌شناسان معتقدند ما در شرایط پنجره جمعیتی هستیم و در این شرایط بیشترین حجم جمعیت در سن تولید و اشتغال محسوب می‌شوند و اگر خوب مدیریت شوند و مسئله اشتغال و مسکن و ازدواجشان تأمین شود، زاد و ولد از این طریق مدیریت می‌شود و جمعیت جوان می‌شود. اگر این مسئله را حل نکنید و جامعه را به‌صورت کور و بسته به افزایش زاد و ولد هدایت کنید، صرفاً مشکلی به مشکلات انباشته جامعه اضافه خواهید کرد.

شما از مشکلات مهاجرت در داخل گفتید، این وضعیت مهاجرت چه تأثیری روی سرمایه اجتماعی دارد؟

«بالاخره انسان‌ها چه مهاجرت کنند و چه نکنند این سامانه جمعیتی در حال حرکت، مملو از انرژی‌ای به نام سرمایه اجتماعی است که در اعتماد فردی، اعتماد نهادی، مشارکت اجتماعی، انسجام اجتماعی و حمایت اجتماعی تجلی می‌کند. این‌ها سرمایه‌هایی هستند که درون کالبد جامعه با شدت و ضعف جریان دارد. می‌توان نتیجه‌گیری کرد که انتقال جمعیت صرفاً انتقال فیزیکی انسان‌ها نیست، بلکه انتقال تمدنی و تجارب و انتقال سرمایه‌های موجود در جامعه است. همان‌طور که مهاجران با خودشان سرمایه‌های کم یا زیاد اقتصادی را به جامعه مقصد منتقل کنند به همین ترتیب سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی خودشان و انرژی‌ای را هم منتقل می‌کنند که در قالب اعتماد جمعی برای آنها به‌وجود آمده؛ بنابراین در برنامه‌های اجتماعی یکی از مهم‌ترین نکاتی که باید به آن توجه شود این است که مهاجرت‌ها به تقویت سرمایه اجتماعی کمک می‌کند یا باعث فرسوده شدن و تضعیف سرمایه اجتماعی می‌شود.

سه نوع سرمایه اجتماعی می‌توانیم شناسایی کنیم: باندینگ^۱ (درون‌گروهی)؛ بریجینگ^۲ (برون‌گروهی)؛ و سوم لینکینگ^۳ (فراگروهی). طبیعی است کسانی که مهاجرت می‌کنند نوعی سرمایه اجتماعی سنتی و تعریف‌شده در درون خودشان و درون سامانه جمعی‌شان دارند و این سرمایه اجتماعی را با خودشان به‌عنوان موجودی وارد جامعه مقصد می‌کنند. اگر این خروج سرمایه از جامعه مبدأ به‌صورت شتابان و گسترده باشد، جامعه مبدأ را دچار اختلال می‌کند. اگر سرمایه‌ها در جامعه مقصد مستقر شود، ولی نتواند سازگار شود، سبب واگرایی اجتماعی می‌شود. به این ترتیب سرمایه اجتماعی که نوعاً از روستا و شهر کوچک به‌عنوان بخشی از سرمایه انسان‌ها منتقل می‌شود، بیشتر در قالب باندینگ و درون‌گروهی و تا حدود کمی بریجینگ است. وقتی به شهر می‌آیند باندینگ بخش عمده‌ای از کارایی خودش را از دست می‌دهد و فرد با پیوندهایی که با قوم و طایفه خودش و خرده‌فرهنگ و تابوهای حوزه خودش دارد وارد شهر می‌شود که انبوه بیگانگان هستند. سرمایه اجتماعی قدیم آن‌ها، کارایی خودش را از دست می‌دهد و سرمایه اجتماعی جدید که مبتنی بر بریجینگ و لینکینگ؛ یعنی، مشارکت نهادمند، اعتماد اجتماعی، اعتماد به نهادها و اعتماد به قوانین تعریف‌شده جامعه است شکل نمی‌گیرد و نوعی واگرایی شکل می‌گیرد و حاشیه شهر شاهد شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی جدید است. این حاشیه‌نشینان ممکن است از نظر جغرافیایی در حاشیه شهرها نباشند و درون شهر زندگی کنند، اما نوعی حاشیه‌نشینی دارند و غریبه تلقی می‌شوند و به‌لحاظ اجتماعی و پیوند اجتماعی با وضعیت موجود جامعه نوعی واگرایی و دوری‌گزینی دارند. تضاد بین حاشیه و متن، هم در جغرافیا و هم در سامانه اجتماعی و سرمایه اجتماعی

ناقص مونتاز در ایران شکل گرفته بود و بخش خدمات هم مربوط به واردات کالاهای خارجی بود که در قبال صادرات نفت، وارد ایران شده بودند. نوعی واژگون و غلط از توسعه در ایران اتفاق افتاد. شهرنشینی شتابان در این مقطع حجم بسیاری پیدا کرد. به‌عنوان مثال جمعیت شهر تهران در یکصد سال اخیر، به‌ویژه در نیمه دوم، ۴۲ برابر و مساحت آن ۳۰ برابر شده است. این آمار نشان می‌دهد چگونه ابرشهری مانند تهران به‌وجود آمد. در مورد دیگر شهرها هم می‌توان گفت و نشان داد که روند رشد آن‌ها شتابان بوده است. شهر کرج در شصت سال گذشته، ۶۰ برابر شده است. جمعیت کرج، در سال ۱۳۳۵ حدود ۳۶ هزار نفر بوده است. در ابتدای انقلاب این عدد به ۱۸۰ هزار نفر می‌رسد و سال ۹۵، بیش از ۱ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر جمعیت در این شهر ساکن شد و آن را تبدیل به چهارمین کلان‌شهر کشور کرد. در این سال‌ها، مناطق و شهرک‌هایی مانند اسلام‌آباد، کلاک، خلیج‌آباد، حصار، وسیه، گرمدره، سعادتیه، ملارد، سرآسیاب، منظر، یه، وحدت، حافظیه، ترک‌آباد، نوروزآباد، مشکین‌آباد، شاهین‌ویلا، دهقان‌ویلا، باغستان، رضاشهر، آق‌تپه، حسین‌آباد، کمال‌آباد، خرم‌دشت، محله یزدی‌ها، محله اصفهانی‌ها و نمونه‌های بسیار دیگر با ترکیب نامتجانس خود وارد محدوده شهر یا به‌صورت مستقل شهر شدند. روند تأسیس و تعداد شهرهای ایران از سال ۱۲۸۶ تاکنون را این‌گونه می‌توان ارائه کرد:

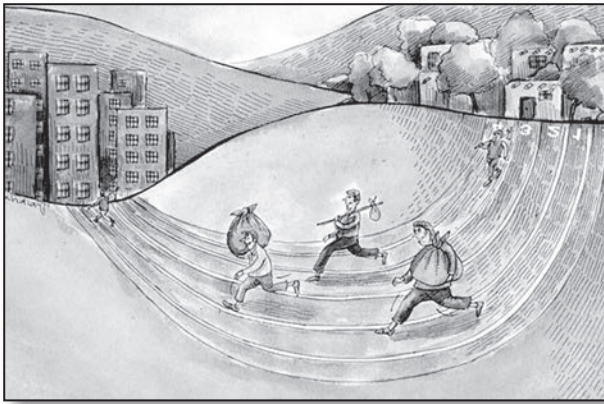
جدول شماره ۱- روند افزایش تعداد شهرهای کشور

تعداد شهرهای کشور	از سال ۱۲۸۶ تا سال ۱۳۴۰
۱۸۱	افزایش از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷
۲۷۲	افزایش از سال ۱۳۵۷ تاکنون
۷۸۹	جمع کل شهرهای کشور
۱۲۴۲	

این آمار قابل توجه است و نشان می‌دهد در ایران شهرنشینی شتابان و بدون برنامه بوده که این روند مشکلاتی را به وجود آورده است. همان‌طور که در جدول هم نشان داده شده است خیز دوم مهاجرت‌ها و گسترش شهرها در انقلاب سال ۵۷ فوران انتظارات مردم است. این فوران انتظارات در قالب وعده‌های مسئولان در دهه اول انقلاب و تقسیم اراضی موات تحت قانون مصوب در تهران و سایر شهرهای بزرگ باعث حرکت میلیونی جمعیت‌ها از تمام روستاها و شهرها به سمت تهران شد. در گام دوم کسانی که موفق نشدند به تهران بیایند از روستاها و شهرهای کوچک به سمت شهرهای بزرگ غیراز تهران آمدند. شهرهایی مانند کرج، شیراز، تبریز، اصفهان و مشهد طی یکی دو دهه به کلان‌شهر تبدیل شدند و جمعیت بسیاری در خود جای دادند. خیز سوم مهاجرت‌ها در سرزمین و جغرافیا هم مربوط به شرایط جنگ تحمیلی بود که هم در مقطع هشت سال جنگ و یک دهه پس از جنگ شاهد مهاجرت و سرگردانی جمعیت هستیم. در این مقطع باید به سیاست‌هایی که پس از جنگ دنبال شد و منابع و تسهیلات رفاهی که در شهرها ایجاد شد نیز اشاره کنیم. رنگ و لعابی که در شهرها به‌وجود آمد موجبات مهاجرت‌ها بود، اما نباید از عوامل مبدأ غفلت کنیم که سبب واگرایی‌ها در مبدأ شده و همچنین عوامل مقصد که موجب جذب بی‌امان جمعیت می‌شود. در حدود ۵۵-۵۶ سال به عقب برگردیم، مثلاً سال‌های ۴۱ و ۴۲ می‌بینیم که تصویر جمعیت ایران در سرزمین شامل حدود ۲۸ درصد شهرنشین و ۷۲ درصد در روستاهاست. امروز با گذشت پنج دهه این نسبت معکوس شده است.

شما به سیاست‌هایی اشاره کردید که این روند شتابان را تشدید کرد. لطفاً کمی بیشتر این سیاست‌ها را توضیح دهید.

«به‌طور کلی پس از قانون اصلاحات ارضی و سپس پس از انقلاب و تا همین دو دهه اخیر، گاهی رشد ۸۰ درصدی تشکیل شهرها را داشته‌ایم. این آمار برای برنامه‌ریزی شهری و اجتماعی بالا و نگران‌کننده است و نشان می‌دهد ما از چه مسائلی رنج می‌بریم: نخست اینکه سیاست عمومی مشخص و مدون و موقفی نداشته‌ایم؛ دوم اینکه سیاست‌های اجتماعی مشخص و مدون و موقفی نداشته‌ایم و در نتیجه می‌توانیم بگویم سیاست جمعیتی در ایران نداشته‌ایم. متأسفانه طی چهار الی پنج دهه به‌طور مشخص چهار گونه سیاست جمعیتی متفاوت در ایران



دیده می شود. از همین جا ضرابهنگ ضد توسعه آغاز می شود. جامعه‌ای که در آن انواع واگرایی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، شخصیتی و نمادها گسترش می‌یابد و نوعی شکاف فراگیر ایجاد می‌شود. می‌توان گفت مسئله مهاجرت ارتباط وسیعی با شناخت سرمایه اجتماعی دارد. همان‌طور که باید پتانسیل‌های حرفه‌ای و اقتصادی مهاجران در جامعه میزبان شناسایی و بهره‌بردار شود، پتانسیل‌های اجتماعی آن‌ها نیز باید برآورد شود و در جامعه میزبان هم‌افزایی ایجاد شود.

همین روند به نوعی در اروپا هم اتفاق افتاد. آیا آنجا هم این همه تبعات داشت؟

«شهرنشینی طی دو دهه تا سیصد سال پیش در غرب هم نیمه‌شتابان و شتابان تلقی می‌شود؛ زیرا پس از رنسانس و رنسانس اقتصادی و صنعتی، شهرنشینی در غرب شتاب می‌گیرد، اما آن‌ها در بازه زمانی دو دهه ساله‌ای آرام‌آرام توانستند ساخت اجتماعی مبتنی بر روابط سنتی روستایی را به شکلی برساخت اجتماعی مبتنی بر روابط رسمی درون شهرها نزدیک و نزدیک‌تر کنند تا از آن‌ومی‌ها و بیگانگی‌هایی که به وجود می‌آید جلوگیری کنند. در عمل با وجود تلاش‌های بسیاری که شد نوعی آنومی در جوامع غربی به وجود آمد که دغدغه مارکس و دیگر اندیشمندان بزرگ علوم اجتماعی شد که این بیگانگی‌ها چه نوعی هستند و چه کار باید کرد.

غرب با وجود فرآیند دو دهه ساله که سعی کردند با نظمی مشخص حرکت از روستا به شهر را هدایت کنند با این آسیب‌ها روبه‌رو شد: بنابراین انتقال سه الی چهار دهه‌ای جمعیت در ایران آسیب‌های عمیقی برجای می‌گذارد. مسئله دیگر شرایط اجتماعی ایران در دهه ۹۰ و در آستانه ورود به ۱۴۰۰ است که پیش‌بینی می‌شود حداکثر در یک دهه آینده شاهد مهاجرت میلیونی انسان‌ها در سرزمین ایران در عکس‌العمل به شرایط اقلیمی، محیط‌زیست، نابرابری‌ها و شرایط اقتصادی جامعه باشیم.

چشم‌انداز چنین روند شتابانی چیست؟

«طی پنج تا ده سال آینده میلیون‌ها نفر از جمعیت ایران خودشان را به مخاطره خواهند انداخت که خود را از مناطق کم‌آب پر از ریزگرد و مناطق مملو از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به مناطق پرآب و دارای امکانات رفاهی و فعالیت اقتصادی مناسب‌تر برسانند. این موضوع نظم و همبستگی اجتماعی را که ترجمان نهایی آن سرمایه اجتماعی است دچار اختلال جدی خواهد کرد. سیاستمداران و برنامه‌ریزان و مدیران اصلی کشور باید به سامانه ناقص سرمایه اجتماعی ایرانیان توجه کنند که بخشی از آن محصول مهاجرت بی‌رویه و بخشی مربوط به عوامل تاریخی است. این روند در کمتر از یک دهه آینده دستخوش تنش بسیار جدی‌تری هم خواهد شد و این یک زنگ خطری جدی است. نکته دیگر درباره تشکیل شهرهای جدید، پدیده روستا-شهر است که باید گفت شهرنشینی به معنای واقعی اتفاق نیفتاده است؛ شهرنشینی هنگامی اتفاق می‌افتد که شهروندی، انجمن‌ها، نهادها، سازمان‌ها و سازوکارهای لازم در آن به وجود آید. در بسیاری از شهرهای ما این سازوکارها و نهادها شکل نگرفته و نظام شهروندی محقق نشده، بلکه با ترکیب متعارض و تلفیقی تحت عنوان روستا-شهر روبه‌رو هستیم. در بخش‌های عمده‌ای از تهران و سایر کلان‌شهرها، دیده می‌شود جمعیت از روستا به شهر آمده‌اند و تلفیقی از آداب و رسوم زندگی روستایی و شهری دارند و معماری و سنت‌ها و شیوه‌های زندگی ترکیبی است. خیلی از شهرهای کوچکی که پس از اصلاحات ارضی و پس از انقلاب تأسیس شده مانند روستا ساخته شده‌اند. مثلاً به یک میدان مرکزی ختم می‌شود و از این میدان چهارراه به چهار قسمت شهر منشعب می‌شود؛ یعنی هیچ هندسه و شکل مشخصی ندارد؛ مانند یک روستا که چهار یا پنج طایفه در روستا زندگی می‌کنند و از مرکز روستا یک راه به سمت هر طایفه باز شده است. در شهرهای اطراف تهران و کرج که در طول ده بیست سال اخیر ایجاد شده‌اند همان مناسبات و سازوکار روستایی حاکم است. مسئله دیگر که می‌تواند از لحاظ بافت منطقه‌ای و اجتماعی مشکل‌آفرین باشد این است که در شهرهای بزرگ و کوچک که عمر ده تا بیست ساله دارند، آرام‌آرام تعداد مهاجران بیش از ساکنان اصلی شده و در مناسبات اجتماعی و سیاسی و علی‌الخصوص انتخابات برگ برنده را در دست دارند. جامعه میزبان اقلیت شده و جامعه هم‌ان اکثریت. در قاعده دموکراسی

اکثریت باید بگوییم این مسئله درست است، اما در برنامه‌ریزی اجتماعی این امر اتفاقاً مشکلاتی ایجاد می‌کند. ضمن اینکه دموکراسی برای حفظ حقوق اقلیت ایجاد شده است و نگاه جدی به حقوق اقلیت دارد. امروز با پدیده واژگونی در جامعه مواجه روبه‌رو هستیم که جمعیت مهاجر روستایی مناسبات اجتماعی در شهرها را در اختیار گرفته‌اند و امکان اثرگذاری از جمعیت میزبان گرفته شده است. از نظر ملی طبعاً آشکالی ندارد؛ زیرا همه متعلق به سرزمین ایران و ذیل یک پرچم هستیم، اما از نظر نظم منطقه‌ای اختلال‌آفرین خواهد بود.

مسئله دیگر که دغدغه ملی هم می‌تواند باشد مسئله جمعیت اسکان‌یافته غیررسمی ایران شامل حاشیه‌نشین‌ها و حتی برخی شهرنشینان است. منظور کسانی است که مسکن نامطلوب دارند. این جمعیت حدود ۲۰ میلیون نفر است؛ یعنی ۲۵ درصد جامعه ایران در مسکن و بافت نامطلوب یا در حاشیه زندگی می‌کند. این زنگ خطری برای جامعه است که ۲۵ درصد جمعیت مسکن نامطلوب دارند و آماده به هم ریختگی با هر واکنشی است. نابرابری‌ها روزبه‌روز خودش را بین کسانی نشان می‌دهد که از دسترسی منابع رفاهی محروم‌اند. در بسیاری از مناطق دارای اسکان غیررسمی و حاشیه‌نشین، اندازه متن و مناطق غیررسمی با سرعت چشمگیری به هم نزدیک می‌شوند، درحالی‌که در یک جامعه درصد ساکنان مناطق با اسکان غیررسمی تک‌رقمی باشد می‌گویند آن را مدیریت می‌کنیم و بحران نیست، ولی در شهرهایی مانند کرج و تبریز و مشهد این حاشیه‌نشین و اسکان غیررسمی حدود ۳۰ درصد است که نشانه و گواهی خوبی نیست.

پیش از انقلاب، عامل این تغییر بافتار جمعیت در ایران، اصلاحات ارضی بود، پس از انقلاب دقیقاً کدام سیاست‌ها تأثیر داشتند؟

«روندها و برنامه‌های بسیاری بود که بخشی از آن را گفتیم. پس از انقلاب دولت مصوبه‌ای داشت و پس از جنگ عملی شد که مناطقی که بیش از ۵ هزار نفر جمعیت دارند شرایط تأسیس شهرداری دارند و وزارت کشور با توجه به این شرایط شهرداری تأسیس کند. بر این اساس ده‌ها شهر در کشور ایجاد شد؛ شهرهایی که خصلت شهری به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ندارد. شهر جایی است که فعالیت سوداگری و خدمات در آن پررنگ است. در شهر تولید و صنعت بالاست. نهادهای رسمی شکل می‌گیرد و جریان دارد.

در پاسخ به پرسشی که در رابطه با سرمایه اجتماعی و نسبت آن با مهاجرت بود باید گفت پیمایش‌های سرمایه اجتماعی ایرانیان که انجام گرفته است نتایج مهمی از آن دریافت شده. نخست اینکه این پیمایش نشان می‌دهد سرمایه اجتماعی ایرانیان در مجموع در حد «متوسط رو به پایین» است. اگر «پایین‌رو به متوسط» بود خوب بود، چون روند افزایشی داشت، اما الآن روند آن کاهش است.

نتیجه دوم این است که روند فرسایش سرمایه اجتماعی در مجموع کشور ایران درصد و حجم قابل توجهی دارد. در این زمینه حتی در ملاقاتی که با رئیس‌جمهور داشتیم گفتیم که دغدغه ما نباید تولید سرمایه اجتماعی در ایران باشد، بلکه باید جلوگیری از فرسایش سرمایه اجتماعی باشد. چون هزاران تریون رسمی و غیررسمی مشغول تخریب سرمایه اجتماعی است.

درواقع نتیجه گیری سوم این است که بایستی برای جلوگیری از فرسایش سرمایه اجتماعی موجود تلاش کنیم.

سال ۱۳۸۵ به این نتیجه رسیدیم ۳۶ درصد مردم می گویند از حمایت اجتماعی مطلوبی برخوردار نیستیم، اما ۶۴ درصد مردم خلاف این نظر را دارند. به نظر می آید حرف شیرین و دلگرم کننده ای است، اما در محتوا که وارد شویم می بینیم حمایت اجتماعی در ایران به شکل شبکه های فامیلی و خانوادگی قوی است، اما حمایت اجتماعی از طریق رسمی و قانونی و نهادهای رسمی بسیار پایین است؛ یعنی بالا بودن حمایت اجتماعی در ایران به ساختار سنتی اجتماعی برمی گردد و مبتنی بر ساختار مدرن نیست. اگر در جامعه بیمه و تأمین اجتماعی و نهادهای حمایتی نتوانند نقش ایفا کنند، این بخش هم به تدریج مضمحل خواهد شد.

جدا از مهاجرت درون سرزمینی، مهاجرت از کشورهای همسایه به داخل و مهاجرت به خارج هم داشته ایم. تأثیر این نوع مهاجرت را چطور می بینید؟

متأسفانه در هیچ پیمایشی امکاناتی به وجود نیامده که سرمایه اجتماعی ایرانیان خارج از کشور هم رصد شود و اطلاعات جمع آوری شود و با داخل مقایسه شود؛ بنابراین مستندی نداریم که بتوانیم تشریح کنیم. در مورد میهمانان کشورمان به عنوان اتباع سایر کشورها هم سنجش ویژه ای صورت نگرفته. مثلاً در کانادا سرمایه اجتماعی مهاجران را در دوره پنج ساله (به صورت سالیانه) سنجیدند تا روند رشد یا کاهش آن را ارزیابی کنند. در ایران یک بار سنجش سرمایه اجتماعی به صورت رسمی در قالب برنامه چهارم توسعه در سال ۸۴ انجام شد و مطابق قانون برنامه پنجم بنا بود تکرار شود که در زمامداری دولت آقای احمدی شد، اما در سال ۹۳ وزارت کشور اقدام کرده و سرمایه اجتماعی ایرانیان را سنجش کرده، ولی متأسفانه اطلاعات این سنجش هم محرمانه تلقی شد و منتشر نشد، در حالی که سنجش سرمایه اجتماعی مسئله امنیتی نیست و باید در حوزه پژوهش اجتماعی وارد شود تا نقد و تحلیل شود و از درون آن راهکار خارج شود. امیدواریم شرایطی پیش بیاید که سنجش سرمایه اجتماعی به صورت سالیانه انجام شود. ضمن اینکه پیشنهاد این است دولت همان سنجش سال ۸۴ را که جامعه پژوهشی ایران انجام داد با همان ابزار تکرار کند و راهکارها و توصیه ها هم از درون آن بیرون بیاید. نکته دیگر اینکه اجازه دهند سرمایه اجتماعی ایرانیان خارج از کشور سنجیده شود و مقایسه بین دو جمعیت داخل و خارج صورت بگیرد. همین طور اتباع غیرایرانی را که در ایران هستند و چهل سال است با آن ها زندگی می کنیم و نسل سوم آن ها متولد ایران هستند و تعلقات ایرانی دارند بسنجیم و ببینیم سرمایه اجتماعی آن ها بین خودشان به چه شکل است. ارتباط اعتماد اجتماعی آن ها با جامعه میزبان چطور است، تنگناها و محدودیت ها و فرصت ها و نکات مثبت چیست و چه باید کرد. ■

پی نوشت:

۱. Bonding
۲. Bridging
۳. Linking

چهارمین نتیجه از سنجش سرمایه اجتماعی ایرانیان این است که در بخش عمده ای از جامعه ایرانیان سرمایه موجود، سرمایه اجتماعی سنتی و قدیم و از نوع درون گروهی و باندینگ است. در این جوامع، سرمایه اجتماعی مدرن و به تعبیری بین گروهی و فراگروهی شکل نگرفته است؛ یعنی جامعه از یک سو در حال از دست دادن سرمایه اجتماعی قدیم است و از سوی دیگر سرمایه اجتماعی جدید را هم پیدا نمی کند. در جدول ۲ این موضوع نشان داده شده است.

در پیمایش سرمایه اجتماعی می بینیم استان های سنتی مانند سیستان و بلوچستان، خوزستان، ایلام، اردبیل و استان هایی از این دست سرمایه اجتماعی بالا دارند، اما این سرمایه اجتماعی از نوع سنتی است. در کنار آن سرمایه اجتماعی تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و شهرهای بزرگ پایین است.

جدول شماره ۳- سرمایه اجتماعی در کشور، سال ۱۳۸۶

شهر	رتبه	شهر	رتبه	شهر	رتبه
زاهدان	۱	گرگان	۱۱	رشت	۲۰
اهواز	۲	ساری	۱۲	قم	۲۱
اردبیل	۳	اراک	۱۳	بوشهر	۲۲
ایلام	۴	بجنورد	۱۴	سنندج	۲۳
یاسوج	۵	قزوین	۱۵	خرم آباد	۲۴
شهرکرد	۶	همدان	۱۶	تهران	۲۵
زنجان	۷	کرمانشاه	۱۷	یزد	۲۶
بیرجند	۸	سمنان	۱۸	مشهد	۲۷
ارومیه	۹	کرمان	۱۹	تبریز	۲۸
بندرعباس	۱۰	شیراز	۱۹	اصفهان	۲۹

جایگاه تهران در این جدول نشان می دهد میلیون ها انسان به ابرشهر تهران مهاجرت کرده اند، سرمایه اجتماعی قدیم مضمحل شده و سرمایه اجتماعی جدید هم شکل نگرفته است. این دوگانگی در گستره ملی ما رخ داده است.

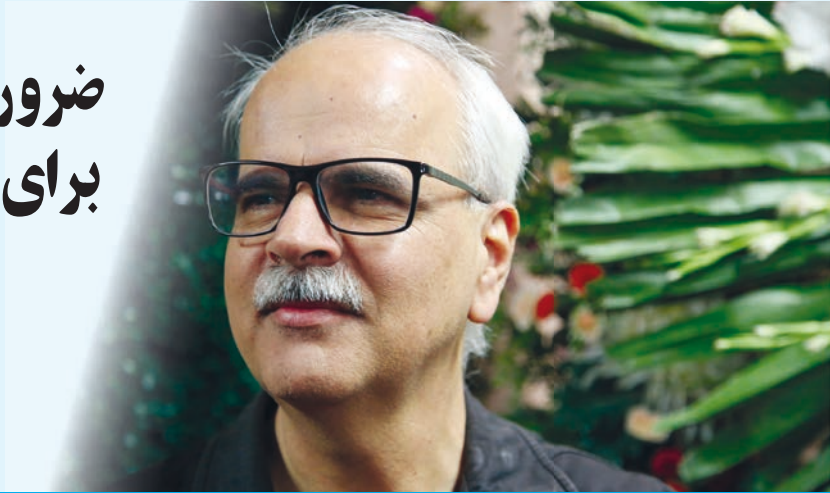
مسئله بعدی این است که پاشنه آشیل سرمایه اجتماعی و ضعیف ترین بخش آن در ایران مشارکت اجتماعی و مشارکت نهادمند اجتماعی و روابط انجمنی است. در ایران مشارکت به صورت نهادی و چارچوب بندی شده نداریم، بلکه مشارکت اجتماعی از نوع شبه توده ای، احساسی و هیجانی و به صورت مقطعی جریان دارد. با وجود اینکه مشارکت انجمنی و نهادمند کمترین سطح در سرمایه اجتماعی را دارد، حمایت اجتماعی در ایران وضعیت بهتری دارد. در پیمایش

جدول شماره ۲- گونه ها یا سطوح سرمایه اجتماعی در ایران

جدید یا بین گروهی (بین غریبه ها)		قدیم یا درون گروهی (بین آشنایان)			سرمایه اجتماعی در بعد پیوندها و اعتماد اجتماعی
میانگین کل	میانگین سرمایه اجتماعی در بین هم محله ها، هم قومان، هم مذهبان، همشهریان و هم وطنان (ایرانیان)	میانگین سرمایه اجتماعی در بین همکاران و همسایگان	میانگین سرمایه اجتماعی در بین خویشاوندان	میانگین سرمایه اجتماعی در بین اعضای خانواده	
۴/۳۰	۳/۱۸	۳/۵۸	۴/۰۱	۴/۵۵	همکاری و مشارکت در رفع مشکل
۲/۷۲	۱/۹۲	۲/۳۸	۳/۰۸	۳/۵۳	شرکت در فعالیت های جمعی
۳/۵۰	۲/۶۰	۳/۰۸	۳/۶۳	۴/۶۰	اعتماد اجتماعی
۳/۵۶	۲/۷۰	۳/۱۳	۳/۸۳	۴/۵۸	احساس دوستی، تعلق و یکی بودن
	۲/۶	۳	۳/۶	۴/۳۰	میانگین کل

ضرورت اصلاحات ساختاری برای جلوگیری از مهاجرت نخبگان

گفت‌وگو با سعید مدنی



هما احمدی: مهاجرت نخبگان ایرانی و در سطحی کلان‌تر، نخبگان کشورهای در حال توسعه، مسئله‌ای است که همزاد شکل و شمایل جدید دنیاست. در یک سو امکانات گسترده و دیگر سو، مشکلات مختلف ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، جهت حرکت نخبگان جهان سوم را تعیین می‌کند. سعید مدنی، پژوهشگر شناخته‌شده مسائل اجتماعی در این گفت‌وگو به دست‌بندی دقیق‌تر عوامل و نتایج مهاجرت پرداخته است.

دسته‌بندی شما از موج‌های مهاجرت که از ایران به کشورهای دیگر وجود داشته چیست؟

«به طور کلی مطالعات انجام شده قائل به وجود سه یا چهار موج مهاجرت نخبگان ایرانی بوده‌اند: موج اول در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ رخ داد؛ موج دوم که از آن می‌توان به‌عنوان موج سیاسی نام برد از آغاز انقلاب تا انقلاب فرهنگی جریان داشت؛ و موج سوم نیز در جریان و پس از جنگ تحمیلی به راه افتاد. به نظر برخی صاحب‌نظران موج چهارم با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد تا امروز ادامه دارد و در سال‌های اخیر نیز تشدید شده است.»

بر اساس گزارش سازمان ملل در سال ۱۹۹۳، حدود ۲۴۰ هزار ایرانی دارای تحصیلات عالی در آمریکا زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۹۹، اداره مهاجرت کانادا اعلام کرد حدود ۱۸۲ هزار متخصص و مدیر میانی از ایران در سفارت کانادا برای مهاجرت ثبت‌نام کردند. در سال ۲۰۰۰، در رده‌بندی مهاجرت نخبگان، ایران بیشترین رتبه را در آسیا داشت. طبق سرشماری سال ۲۰۰۲، ایرانیان مقیم آمریکا، تحصیلکرده‌ترین اقلیت ساکن در این کشور بودند که ۶۹ درصدشان مدرک کارشناسی یا بالاتر داشتند. در همین سال، حدود ۹۲

درصد از دارندگان مدال‌های المپiad، در خارج از کشور مشغول به ادامه تحصیل و پژوهش بودند. در سال ۲۰۰۳، حدود ۳ هزار دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های امارات تحصیل می‌کردند و حدود ۳۵ هزار نفر در ژاپن، ۴ هزار نفر در کره جنوبی و ۶۷ هزار نفر در استرالیا مشغول به کار بودند. بر اساس گزارش سالیانه وزارت مهاجرت کانادا در سال ۲۰۰۳، ایران از لحاظ ارسال مهاجر به این کشور که عمدتاً از نوع مهاجران ماهر هستند هفتمین کشور جهان بود. در همان سال، وزارت کار کانادا اعلام کرد این کشور از منبع مهاجرت ایرانیان حدود ۴۰ میلیون دلار منتفع شده است. در سال ۲۰۰۶، صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که ایران بیشترین آمار مهاجرت نخبگان را در بین ۹۱ کشور توسعه‌یافته و در حال توسعه و با حدود ۱۵۰ هزار تا ۱۸۰ هزار نفر تحصیلکرده در سال دارد. در همان سال، حدود ۱۵۰ هزار پزشک و مهندس ایرانی در آمریکا بودند و در سال تحصیلی ۲۰۱۳-۲۰۱۲، تعداد دانشجویان ایرانی در آمریکا با ۲۵ درصد افزایش به بیش از ۸۷۰۰ نفر رسید. گزارش صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که ایران با ۱۰۵ هزار نفر مرد و زن تحصیلکرده در میان نخبگان دانشگاهی مهاجر در آمریکا، رتبه سوم

را پس از چین و هند دارد. این کشورها به ترتیب با ۲۶۵ هزار و ۲۲۸ هزار نفر در رتبه‌های اول و دوم قرار دارند. طی چند سال اخیر، حدود چهار نفر از هر پنج برنده مدال المپیادهای بین‌المللی علمی، مهاجرت به آمریکا، کانادا و اروپای غربی را انتخاب کرده‌اند. بنا بر اعلام وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، این مسئله حدود ۳۸ میلیارد دلار ضرر سالانه برای دولت به همراه داشته است.

طی چند سال اخیر، حدود چهار نفر از هر پنج برنده مدال المپیادهای بین‌المللی علمی، مهاجرت به آمریکا، کانادا و اروپای غربی را انتخاب کرده‌اند. بنا بر اعلام وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، این مسئله حدود ۳۸ میلیارد دلار ضرر سالانه برای دولت به همراه داشته است

بنا بر آمار مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۹، ۶۰ هزار نفر از ایرانیانی که در این سال یعنی پس از حوادث انتخابات ۱۳۸۸ مهاجرت کرده‌اند در زمره مهاجران نخبه دسته‌بندی می‌شوند. این افراد اغلب دارنده مقام‌هایی در المپیادهای علمی یا جزو نفرات برتر کنکور یا دانشگاه‌ها هستند. درصد زیادی از دانش‌آموختگان علمی هنوز مایل‌اند به کشورهای پیشرفته مهاجرت کنند. در سال ۱۳۸۸ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری اعلام کرد از ابتدای انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، از میان ۱۲ هزار دانشجویی که با هزینه دولت به کشورهای مختلف رفته‌اند، ۴۰۰ نفر بازنگشته‌اند. طبق آمارهای رسمی

توسعه یا سیاست‌های رسمی کمتر اشاره‌ای به مهاجرت تحصیلکردگان و ضرورت اقدام برای کاهش و کنترل آن شده است، چه رسد به اینکه برنامه‌ای در این زمینه تدوین و به اجرا درآمده باشد. مدیریت آموزش عالی و دانشگاه‌ها هم اغلب نسبت به فرار مغزها بی‌تفاوت بوده و گاه حتی از آن استقبال کرده‌اند. در واقع وقتی شأن و منزلت اساتیدی رعایت نمی‌شود که با همه دشواری‌ها و گرفتاری‌ها در ایران مانده‌اند تا در خدمت مردم ایران باشند و در بازنشسته کردن آن‌ها حتی تعجب می‌شود تا بلکه صندلی برای ورود افراد مورد حمایت نظام خالی شود که از کمترین صلاحیت‌های علمی برخوردار نیستند، انتظار آنکه تلاشی برای متقاعد کردن اساتید برای ماندن در ایران شود، کاملاً غیرواقع‌بینانه است.

تبعات اجتماعی این مهاجرت‌ها برای داخل کشور و برای خود مهاجران چیست؟ آیا تبعات مثبتی هم داشته است؟

«اولین پیامدهای منفی مهاجرت مغزها در بازار نیروی کار ظاهر می‌شود. با خروج متخصصان تحصیلکرده رفته‌رفته از سهم نیروی کار با کیفیت در بازار کار کاسته می‌شود و سهم نیروی کار غیرماهر در نیروی کار شاغل افزایش می‌یابد. ارزش اقتصادی مغزهای از دست رفته برای کشور بسیار جدی و قابل توجه است. علاوه بر این فرار مغزها بر فرآیند تولید علم، ارزش‌آفرینی و بهبود تولید و فعالیت‌های اقتصاد تأثیر جدی دارد. مهاجرت نیروی انسانی با استعداد آینده و فرآیند پیشرفت کشور را در مخاطره قرار می‌دهد. برخی صاحب‌نظران مدعی شده‌اند در فرآیند مهاجرت نخبگان و متخصصان نه تنها ثروت ملی از دست می‌رود، بلکه پس از گذشت قرن‌ها از نظر ژنتیکی نیز به غنی شدن کشورهای نخبه‌پذیر و فقر ژنتیکی جوامع مهاجرفرست منجر می‌شوند. نوع و نخبگی بر اثر دو عامل مهم؛ یعنی وراثت که همان ویژگی‌های ژنتیکی افراد است و محیط به دست می‌آید که شرایط و زمینه لازم برای رشد علمی و عقلی است؛ لذا خروج هر نخبه از کشور به معنای آن است که یک ژنوم هوشمند از کشور خارج می‌شود و با زندگی در کشور دیگر و ازدواج و تولید نسل در آنجا به تکثیر ژن‌های هوشمند آن کشور کمک می‌کند.

به هر حال مهاجرت مغزها فرآیندی است که بر پایه

از زاویه‌های دیگر چهار دسته عوامل در تبیین زمینه‌ها و انگیزه‌های مهاجرت نقش اساسی ایفا می‌کنند: عوامل مثبت و منفی مرتبط با کشور مبدأ مهاجرت؛ و عوامل مثبت و منفی مربوط به کشور مقصد مهاجرت. البته عوامل مداخله‌گر و بازدارنده دیگر بین مبدأ و مقصد از جمله بعد مسافت، موانع طبیعی، موانع قانونی و حقوقی و عوامل شخصی (مجموعه‌ای از ویژگی‌های فردی و شخصیتی مهاجران از جمله ریسک‌پذیری، سن و جنس و تحصیلات، شرایط خانوادگی و روابط فردی) نیز سهم انکارناپذیری در میزان مهاجرت دارند. به روشنی می‌توان دریافت که در شرایط کنونی ایران سهم عوامل دافعه داخلی بر سهم عوامل جاذبه غلبه دارد و برآیند این عوامل مشوق مهاجرت است. به همین نسبت نیز جذابیت‌های کشورهای مقصد برای مهاجران ایرانی بسیار بیشتر از دافعه‌های آن‌هاست. بی‌تردید احساس ناامنی حاصل از رکود اقتصادی بلندمدت، بی‌ثباتی اقتصادی، بحران بیکاری، افزایش خشونت‌های اجتماعی و احساس ناامنی و عدم دسترسی به فرصت‌های برابر و موانع متعدد در برابر مطالبه طبقه متوسط برای مشارکت در اداره امور و اقتدارگرایی زمینه‌های بسیار مساعدی برای مهاجرت قشر تحصیلکرده پدید آورده است.

آیا می‌توان گفت برنامه‌های کلان مدیریتی در ایران نقشی در این روند داشته است؟ سبک توسعه دانشگاهی ما چطور؟

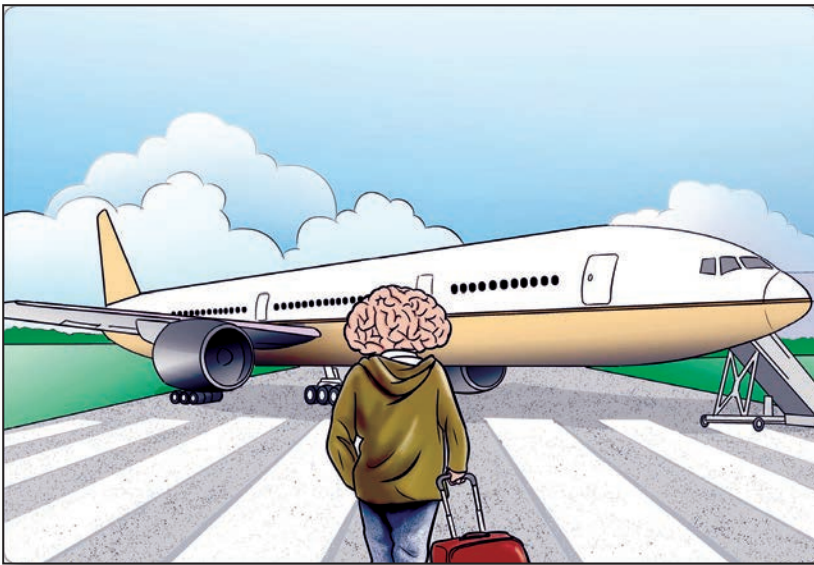
«بدیهی است وقتی از عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی دانشگاهی به‌عنوان علل و عوامل مهاجرت نخبگان و فرار مغزها بحث می‌کنیم نقش برنامه‌های کلان مدیریتی و سبک توسعه دانشگاهی را نیز مورد نظر داریم. اگرچه اجازه دهید تأکید کنم مجموعه عوامل مورد اشاره را باید در پیوند و ارتباطی وثیق و انفکاک‌ناپذیر، ساختاری و نظام‌دار مورد نظر قرار دهیم. در عین حال باید اشاره کنم نظام اغلب تلاش کرده موضع بی‌تفاوتی نسبت به مهاجرت نخبگان بگیرد. گویی به آن‌ها می‌گوید: «بروید به جهنم، شما شایستگی زندگی در سرزمین تحت مدیریت من را ندارید، من بدون شما ایران را اداره خواهم کرد.» به همین دلیل هم در اسناد برنامه از جمله برنامه‌های

نسبت خروج دانش‌آموختگان از ایران به تعداد کل این افراد ۱۵ درصد است. سایر اطلاعات و آمار هم نشان می‌دهد مهاجرت نخبگان و افراد تحصیلکرده تداوم دارد و از این طریق حجم قابل توجهی از منابع توسعه از کشور خارج می‌شود. به گفته دبیر شورای عالی ایرانیان خارج از کشور در آذرماه ۱۳۹۳ تعداد مهاجران ایرانی مقیم خارج از کشور بین ۵ تا ۶ میلیون نفر یعنی حدود ۷ درصد کل جمعیت کشور است.

دلیل اصلی این همه خروج نخبگان از ایران چیست؟ چه شرایطی فراهم نیست که آن‌ها از ایران می‌روند؟

«عوامل متعددی در وقوع مهاجرت نخبگان نقش دارند و نمی‌توان آن را تک‌عاملی دانست، اگرچه در مقاطعی مثل وقوع زمان جنگ یا بحران‌های شدید اقتصادی و سیاسی یا وقوع بلایای طبیعی نقش عوامل بیرونی و زمینه‌ای بسیار جدی و پراهمیت می‌شود، اما در مجموع عوامل مهاجرت را به دو دسته عوامل دافعه و جاذبه می‌توان تقسیم کرد. عوامل دفعی موجب خروج نیروی کار متخصص از کشورهای در حال توسعه می‌شود و عوامل جذبی موجب جذب نیروی کار ماهر متخصص به سوی کشورهای توسعه‌یافته می‌شود. محیط مناسب علمی و فکری، امکان رشد و ارتقای علمی، انگیزه‌های مادی و رفاهی و ماندن آن در کشورهای مقصد عوامل جذب هستند. در مقابل محدودیت امکانات علمی و آموزشی، محیط نامناسب علمی و تحقیقاتی و نبود شرایط لازم برای ارتقای اجتماعی و شغلی از اجزای اصلی مهاجرت از کشورهای مبدأ است؛ بنابراین، یکی از عوامل مهم در وقوع پدیده مهاجرت نخبگان، ضعف و ناکارآمدی نظام ملی نوآوری در کشورهای مهاجرفرست است. در برخی دیگر از پژوهش‌ها به چهار عامل در تشدید مهاجرت و فرار مغزها اشاره شده است که عبارت‌اند از: عامل اقتصادی یعنی وضعیت بازار کار و درآمد؛ عامل سیاسی یعنی بی‌ثباتی یا فشارها و ناامنی سیاسی، استبداد، سرکوب، بی‌قانونی، بحران و جنگ؛ عامل فرهنگی و اجتماعی مثل فساد، قشری‌گری، تبعیض جنسیتی، مذهبی و قومی و محدودیت‌های دیگر؛ و عامل علمی و دانشگاهی از جمله کمبود امکانات پژوهشی و آموزشی. البته با شتاب گرفتن روندهای جهانی شدن از دهه ۱۹۸۰ و به‌ویژه جهانی شدن بیش از پیش بازار کار و تخصص، نقش جدید علم و مهارت علمی و فنی در اقتصاد یا توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، به مهاجرت نیروی متخصص ابعاد جدیدی داده است. امروزه، با توجه به اهمیتی که نیروی انسانی کارا به‌ویژه نخبگان علمی و فنی را تشدید کرده است و در واقع نوعی جنگ واقعی بر سر مغزها و نیروی انسانی کارآمد در سطح جهانی وجود دارد که هیچ کشوری از آن مصون نیست.

وقتی شأن و منزلت اساتیدی رعایت نمی‌شود که با همه دشواری‌ها و گرفتاری‌ها در ایران مانده‌اند تا در خدمت مردم ایران باشند و در بازنشسته کردن آن‌ها حتی تعجب می‌شود تا بلکه صندلی برای ورود افراد مورد حمایت نظام خالی شود که از کمترین صلاحیت‌های علمی برخوردار نیستند، انتظار آنکه تلاشی برای متقاعد کردن اساتید برای ماندن در ایران شود، کاملاً غیرواقع‌بینانه است



رابطه‌ای نامتعادل بین کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای کمتر توسعه‌یافته جهان سوم شکل می‌گیرد که طی آن نیروی انسانی پرورده و نخبه از کشورهای کمتر توسعه‌یافته به کشورهای صنعتی ثروتمند توسعه‌یافته منتقل می‌شود و نتیجه نهایی این فرآیند به سود خالص کشورهای صنعتی و زیان خالص کشورهای جهان سوم ختم می‌شود. سرمایه انسانی به‌طور مستقیم انباشت سرمایه انسانی کشور مبدأ را تحت تأثیر قرار می‌دهد و کاهش در انباشت سرمایه انسانی نیروی کار در اقتصاد کشور مبدأ از بهره‌وری افراد باقی‌مانده خواهد کاست و در نهایت، موجب کاهش رفاه می‌شود؛ بنابراین مهاجرت مغزها در وهله اول موجب از بین رفتن ثروت ملی می‌شود و کشورهای پیشرفته با جذب افراد متخصص موجب انتقال سرمایه انسانی از کشورهای مبدأ می‌شوند. با مهاجرت هر فرد تحصیل‌کرده، هزینه تعلیم و تربیت او از زمان تحصیلات ابتدایی تا پایان دوره دبیرستان و دانشگاه از دست می‌رود و این سرمایه به‌سوی کشور میزبان سرازیر می‌شود؛ بنابراین هر چه سطح تحصیلات مهاجران از کشور بیشتر باشد، صدمات مالی بیشتری به کشور مبدأ یا فرستنده وارد می‌شود.

علاوه بر این مهاجرت مغزها در حقیقت، انتقال معکوس فناوری از کشورهای توسعه‌نیافته یا درحال توسعه به کشورهای پیشرفته است. افراد تحصیل‌کرده نقش مهمی در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورهای درحال توسعه دارند، بنابراین مهاجرت آن‌ها آثار زیان‌باری بر پیشرفت جوامع درحال توسعه خواهد داشت. طبق برآورد سازمان ملل افراد متخصصی که فقط طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ از کشورهای توسعه‌نیافته به سه کشور آمریکا، کانادا و انگلستان رفته‌اند بیش از ۵۱ میلیارد دلار برای کشورهای صنعتی ارزش داشته است.

تأثیر انکارناپذیر سرمایه انسانی بر رشد و توسعه کشورها موجب می‌شود تا با مهاجرت نیروی انسانی به دیگر کشورها رشد اقتصادی کاهش یابد، از این رو خروج یک‌باره سرمایه انسانی موجب کاهش تشکیل سرمایه انسانی و به‌دنبال آن کاهش رشد اقتصادی در بلندمدت می‌شود. از دیگر تبعات مهاجرت و فرار مغزها تداوم چرخه توسعه‌نیافتگی است، زیرا وقتی متخصصان غیبت دارند، ناکارآمدی میدان‌دار می‌شوند و چرخه توسعه‌نیافتگی ادامه می‌یابد. مطالعه درباره اثر مهاجرت

مغزها بر رشد اقتصادی ایران نشان می‌دهد که تأثیر متقابل متغیر مهاجرت مغزها با شروع انقلاب اسلامی بر رشد اقتصادی منفی و بسیار معنادار بوده است؛ به عبارت دیگر، مهاجرت مغزها نقشی بسیار مهم و در عین حال، بازدارنده در تولید و رشد اقتصادی ایران داشته است.

در تحقیقی دیگر با عنوان «نقش مهاجرت مغزها بر بهره‌وری کل عوامل اقتصاد ایران» با بررسی تأثیر مهاجرت مغزها از کشور ایران به کشورهای گروه G7 بر بهره‌وری نتیجه گرفته شد در فاصله زمانی ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۵ تعداد افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی و ماهر بالای ۲۵ سال که به‌طور دائم از کشور مهاجرت کرده‌اند موجب نقص در تشکیل سرمایه انسانی شده و با رشد بهره‌وری کل رابطه معکوس داشته است؛ به عبارت دیگر، مهاجرت مغزها نقشی بسیار مهم و در عین حال، بازدارنده در رشد بهره‌وری کل عوامل تولید داشته است.

به نظر شما آیا می‌توان برای مهار مهاجرت، برنامه ریخت؟ چه سیاست‌هایی در دولت اجرا شود که به این روند کمک کند؟ رسالت روشنفکران و نهادهای مردمی در این رابطه چیست؟

«پدیده مهاجرت نیروی تحصیل‌کرده و متخصص در سرتاسر جهان جریان دارد و فقط مختص کشورهای درحال توسعه نیست؛ آنچه

مهم است، نحوه برخورد با این پدیده است. به دلیل سیاست‌های غلط و سرشار از دافع، ایران نه توان حفظ نخبگان را دارد، نه امکان و توان جذب نخبگان و متخصصان دیگر کشورها را و به این دلیل مسئله مهاجرت نخبگان صدمات جبران‌ناپذیری را به کشور وارد کرده است. مطالعات نشان می‌دهد در صورت افزایش ۲۰

درصدی مهاجرت نیروی کار ماهر، تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری‌ها در سطح کلان و همچنین تولیدات در هر سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات کاهش می‌یابد. اگرچه با توجه به رکود طولانی اقتصاد کشور، گسترش بی‌رویه جذب دانشجو در کشور در دهه اخیر به افزایش تعداد دانش‌آموختگان در رشته‌های مختلف بیش از نیاز شغلی منجر شده است، اما با توجه به بهتر بودن سطح استانداردهای کشورهای پیشرفته، عمدتاً نیروهای متخصص با استعدادهای بالاتر و تخصص‌های بیشتر به این کشورها مهاجرت می‌کنند و در نتیجه، دانش‌آموختگان با کیفیت پایین‌تر اگر شانس یا رابطه‌ای داشته باشند، جذب فرصت‌های شغلی داخلی می‌شوند که همین امر کمبود نیروی کار با تخصص و کیفیت بالا را به‌دنبال دارد. برای خروج از بحران مهاجرت باید با نگاه به درون، تحولی ساختاری در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور صورت گیرد، از دافع‌ها کاست و بر جاذبه‌ها افزود. در غیر این صورت در برابر جاذبه آن‌سوی مرزها نمی‌توان کاری انجام داد و حق هر انسانی است که در جست‌وجوی فرصت‌های بهتر باشد. مغزها به‌ویژه جوانان هنگامی مهاجرت می‌کنند که گزینه‌ای جز رفتن ندارند. جذب و نگهداری نیروی انسانی مستلزم نظامی دموکراتیک و عادلانه به دور از هر گونه اقتدارگرایی است؛ بنابراین در جست‌وجوی راه‌حل باز هم به ضرورت اصلاحات ساختاری می‌رسیم. ■

”
مطالعات نشان می‌دهد در صورت افزایش ۲۰ درصدی مهاجرت نیروی کار ماهر، تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری‌ها در سطح کلان و همچنین تولیدات در هر سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات کاهش می‌یابد



فرصت‌هایی در آستانه تهدید

گفت‌وگو با حسن مکارمی

مهدی فخرزاده: انسان از آغازین روزهای زیستنش بر روی زمین، دغدغه بهبود شرایط داشته و برای یافتن منابع و امکانات بیشتر یا گریز از تنگناها، دست به مهاجرت زده است. با صنعتی شدن جوامع، مهاجرت علتی جدید یافت و مهاجران جدید، برای کار در فضای صنعتی جدید که انواع زیست‌های دیگر را به چالش کشیده بود به سمت شهرهای بزرگ راه افتادند. این مهاجرت‌ها از ابتدا همراه با چالش‌های فراوان بود و هم‌زمان، جامعه میزبان و میهمان را با مسائل جدید مواجه می‌ساخت. جامعه ایرانیان خارج از کشور جامعه‌ای بزرگ است که دغدغه‌های ملی نیز در این جامعه بسیار یافت می‌شود. برای شناخت بیشتر این جامعه و تأثیری که می‌تواند بر آینده ایران داشته باشد پای صحبت حسن مکارمی، روانکاو و هنرمند ایرانی مقیم فرانسه و مشاور و پژوهشگر دانشگاه سوربن، نشستیم. از مکارمی کتاب‌هایی به زبان فارسی در ایران منتشر شده است و نمایشگاه‌های بسیاری نیز در اروپا از آثار نقاشی و خط ایشان برپا شده است.

جناح‌های سیاسی بودند که البته این‌ها بیشتر به سمت اروپا آمدند؛ اول فرانسه و به تدریج کشورهای دیگر مانند آلمان، سوئد، هلند و انگلیس و کمی هم در ایتالیا.

پس از این حادثه، مهاجرت یک قله دیگر هم پیدا کرد که سال ۸۸ بود و پس از مشکلاتی که در آن سال‌ها به وجود آمد عده‌ای مهاجرت کردند. در این فاصله ما به‌طور مشخص و مرتب مهاجرت داشتیم؛ مهاجرت خانواده‌ها، جوان‌ها به‌قصد کار یا ادامه تحصیل. این مهاجرت‌ها را هم باید از لحاظ مکانی به دو دسته تقسیم کرد: یکی کشورهای هم‌جوار مانند ترکیه، عراق و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و کمی هم به آذربایجان و عجیب این است که از حدود ۴ میلیون مهاجر ما ۲ میلیون همین حوالی ایران هستند و ۲ میلیون دیگر دورتر رفتند. ما باید منتظر موج جدیدی باشیم که ممکن است به‌زودی آغاز شود. این موج طبیعی است و دیگر کشورها هم داشتند. زمانی که شرایط زندگی مشکل می‌شود طبیعتاً عده‌ای از این مشکلات فرار می‌کنند. می‌توان گفت مقدمات مهاجرت‌های فرار خانوادگی آغاز شده و باید منتظر آن بود. از نوع پرسش‌های برخی از دوستان که در ایران زندگی می‌کنند، به‌نظر می‌رسد که به‌مرور آماده مهاجرت می‌شوند. این تابلویی کلی از وضعیت مهاجرت مردم ایران به خارج از کشور است.

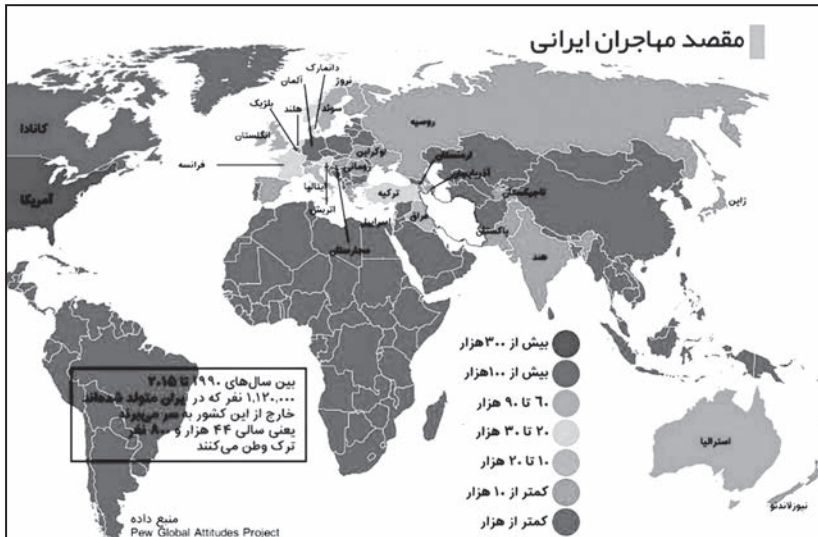
پس این موج جدید اولین موج غیرسیاسی مهاجرت است؟

«حق با شماست. اولین موج غیرسیاسی است، اما ما قبلاً هم بین موج‌های ممتد موج غیرسیاسی داشته‌ایم. به‌طور مثال فرار از سربازی در دوران جنگ یا زمانی که گிரایی یک کشور زیاد بوده است مانند کانادا که در برهه‌ای تلاش می‌کرد خود را گیرا کند و این گிரایی باعث شد تعداد زیادی از معماران درس‌خوانده بیک‌باره به کانادا یا استرالیا کوچ کنند. در واقع مکش را هم باید در نظر گرفت، اما حق با شماست اولین بار است که احتمال دارد ما با یک موج شدید از مهاجرت‌های غیرسیاسی روبه‌رو شویم که حتی در آن انگیزه تحصیل هم نیست و به‌خاطر روزمرگی است.

آیا می‌توان درباره بافت طبقاتی مهاجران از ایران گفت

در ابتدا درباره موج‌های مختلف مهاجرت در ایران بگویید. مهاجرت در چه دوره‌هایی و به چه شکل‌هایی در ایران تبدیل به موج شد؟

«برای بررسی دقیق‌تر یک پدیده باید، هم عمق زمانی آن پدیده و هم سطح جغرافیایی‌اش گسترده شود که مطلب را روشن‌تر کند. به‌عنوان مثال می‌توانیم بگوییم مهاجرت در قرن نوزدهم در جهان آغاز شده که از نقاط مختلف جهان به سمت کشورهای صنعتی بوده است. حوزه زمانی را دو قرن و حوزه جغرافیایی را گسترده کرده و فراتر از بررسی ایران در نظر گرفتیم. پیش از هر چیز آنچه سریع به ذهن متبادر می‌شود در نگاهی عمیق‌تر این است که ایران برای اولین بار در تاریخ خود مهاجرت عظیم به خارج از کشور را تجربه می‌کند. ما هیچ‌گاه مستعمره نبودیم و هیچ‌وقت هم مهاجرت عظیم نکردیم. در واقع مهاجرت‌های ما مجموعه مهاجرت‌های کوچک بودند. پس از ۱۳۵۶ برای اولین بار، ما یک مهاجرت بزرگ را تجربه کردیم. این مسئله و این مهاجرت بزرگ مانند موجی می‌ماند که هم نقطه اوج دارد و هم پیوستگی. این موارد را باید از هم جدا کرد؛ یعنی شروع آن از ۱۳۵۶ به بعد بود که افراد وابسته به دربار با امکانات مالی بسیار احساس خطر کردند و بیرون رفتند. مهاجرت دوم مهاجرتی است که دو یا سه سال پس از انقلاب صورت گرفت که این‌ها مجموع اپوزیسیونی از چپ‌ترین تا مذهبی‌ترین



بخش زیادی از مهاجران طبقات متوسط فرهنگی روبه بالا بودند؟

«کاملاً درست است. متوسط سطح تحصیلات ۲ میلیونی که در اطراف ایران نماندند و دورتر رفتند می‌گویند دارای مدرک متوسط دیپلم به‌علاوه دو سال بودند؛ یعنی می‌توان گفت یک‌دوم لیسانس دارند و سطح آن یکی از بالاترین سطح‌های سواد و فرهنگ است. ایرانی‌ها از این نظر معروف‌اند و مهاجرانی هستند که در اروپا و آمریکا و کانادا و استرالیا کمترین مسائل قضایی و بیشترین افراد درس خوانده را دارند. در این کشورها خود مردم آغوشی گشوده برای مردم ایران دارند. احتمالاً این مسئله در کشورهای هم‌جوار ایران کمتر است.»

مهاجران ما که به غرب آمدند یا حتی به ژاپن رفتند محصول مدرسه هستند، از مدرسه‌ها آمدند و جذب محیط شدند و این مسئله برای اولین بار در ایران دو خاصیت بزرگ برای ما ایجاد کرد. یک خاصیت این است که به‌طور جمعی توانستیم از نزدیک آشنایی وسیعی با غرب پیدا کنیم که پیش از آن فقط با خواندن کتاب و درس بود. از آن طرف خود غربی‌ها هم توانستند ما را بشناسند، حتی در سطح محلی و مردم کوچه‌بازار. در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، در کتاب‌هایی که چاپ می‌شوند و حتی نمایشگاه‌های نقاشی ایرانی، این‌طور نیست که بخواهند فقط از طریق دانشجویان تمدن ما را بشناسند؛ یعنی ما توانستیم تبادل فرهنگی را نشان دهیم که تا به حال وجود نداشت و این رفت‌وآمد و ارتباط فرهنگی خیلی قوی‌تر و غنی‌تر شد.

”**مهاجران ما که به غرب آمدند یا حتی به ژاپن رفتند محصول مدرسه هستند، از مدرسه‌ها آمدند و جذب محیط شدند و این مسئله برای اولین بار در ایران دو خاصیت بزرگ برای ما ایجاد کرد. یک خاصیت این است که به‌طور جمعی توانستیم از نزدیک آشنایی وسیعی با غرب پیدا کنیم که پیش از آن فقط با خواندن کتاب و درس بود. از آن طرف خود غربی‌ها هم توانستند ما را بشناسند، حتی در سطح محلی و مردم کوچه‌بازار**

اگر بخواهیم از صحبت‌های شما نتیجه بگیرم، این است که مهاجری که از ایران در غرب حضور دارد مهاجری است که توانایی‌های ویژه‌ای دارد. بخش بسیاری از این مهاجران فرهنگی هستند و به‌قول شما مسائل قضائی نداشته و ارزش‌افزوده‌ای برای غرب دارند، اما به‌نظر من اساساً تولید فرهنگی ارتباط بسیار بسطی با ریشه‌های فرهنگ یک انسان در سرزمین خودش دارد. فکر

به پیرامون خود انتقال دهد. دوستان و آشنایان فرانسوی من که به ایران سفری داشته‌اند همیشه با عشق و علاقه درباره ایران حرف می‌زنند. این تبلیغ نیست و همیشه و هر روز در مقاله‌هایی و کتاب‌هایی که چاپ می‌شود دیده می‌شود. از آنجا که مردم جهان این فرهنگ را می‌فهمند این ارتباط خوب و صادقانه دوطرفه ایجاد شده است که مثلاً شعر حافظ را می‌بلعند یا موسیقی ایرانی را نیز. این مورد نه تنها برای فرهنگ ایران خطری ندارد بلکه مکان مناسبی برای تبادل فرهنگی ایجاد شده است. به گمانم فرهنگ ایران می‌تواند در فضای خارج از کشور رونق پیدا کرده، خودش را حفظ کند، زنده بماند و دوباره به وطن خویش برگردد. پس مکان جغرافیایی دیگر مهم نیست.

پس از نظر شما مهاجرت نخبه‌ها از ایران تبعات مثبتی برای فرهنگ ایرانی دارد؟

«برای فرهنگ و جامعه ایرانی بله. این نخبه‌ها اگر نمی‌رفتند، در داخل هم کار زیادی نمی‌توانستند انجام دهند و همه نیرویشان صرف این مسئله می‌شد که حرفشان شنیده شود. راه‌حل‌هایی که نخبگان ایرانی در سطح جهان ارائه می‌دهند کم نیست. پنجاه ایرانی در ناسا کار می‌کنند که عدد کمی نیست. مشخص است که یک فرهنگ غنی و قوی نسل در نسل در این افراد و این فرهنگ مستتر است. همین‌که من به فارسی صحبت می‌کنم خود فرهنگ است؛ البته این فرهنگ بازگشتی دارد که من به‌حد زیادی به آن مطمئنم، چراکه از این فرهنگ زیاتر و عمیق‌تر در دنیا وجود ندارد. در ایران سرمایه‌های عظیمی در انرژی و خاک داریم که می‌توان از آن استفاده بسیاری کرد. در این فرهنگ نیرویی هست که هیچ‌کس و هیچ‌چیز حتی حملات بزرگ و مشکلات طبیعی نتوانستند مانع این پیشرفت شوند.»

می‌کنید چه مسائل و چالش‌هایی برای این ریشه‌ها به وجود می‌آید؟

«یک مثال ساده می‌زنم و بعد مسئله ریشه‌ها را می‌شکافم. شما دو جریان آب را با هم مخلوط کنید که یکی جوی آب زردرنگ و دیگری قرمز رنگ است و این‌ها به هم می‌پیوندند و یک جوی مشترک می‌سازند. هرچه جوی قرمز غلیظ‌تر و حجیم‌تر باشد محصولی که داده می‌شود رنگ زرد کمتری دارد و برعکس هم همین‌طور است. این‌که می‌خواهم بگویم نه تعارف است نه مسئله سیاسی و نه حتی تبلیغ؛ ما فرهنگی بسیار غنی داریم؛ بسیار عمیق، پرمایه و پر بار که حالاً می‌توانیم به جهان فرهنگ دهیم، اما این مسئله در اقشار کمی از جامعه ما وجود دارد. عمق یک فرهنگ یک بحث است و گستره آن بحثی دیگر و خوشبختانه این فرهنگ تا به امروز حفظ شده و بحث دیگر انتقال فرهنگی است؛ باید این دو مورد را از هم جدا کرد. بحث اساسی این است که غلظت فرهنگی قوی داریم و خوشبختانه این ۲ میلیون نفری که به غرب آمده‌اند این غلظت فرهنگی را در ذات خود به این فرهنگ وارد کردند. این مسئله عمیق و همه‌جایی است انگار که وظیفه هر مهاجر ایرانی این است که فرهنگش را

می پردازد. در سفری آن هم در راه بازگشت، یارش او را در فرودگاهی در میانه راه جای می گذارد و با قرار قبلی با نامزد پیشین خود به کشورش بازمی گردد. بهرام تنها و سرخورده، مهاجرت سوم خود را آغاز می کند و به کشور محل مهاجرت نخست باز می گردد. به این ترتیب چندین تلاش او برای راه اندازی خانواده ناموفق می ماند. ناگهان بهرام به یاد دخترعمویش می افتد که در ایران زندگی می کرد و دانشجو بود و بهرام زمانی عاشق او بود. کارها جور می شوند. زندگی زوج تازه آغاز می شود و فرزندان یکی پس از دیگری به دنیا می آیند. حرفه بهرام رونق می گیرد، همسرش نیز در کار به او کمک می کند. بهرام پس از مدتی سر به راهی را به کنار می نهد و به تنهایی زندگی می کند و با امکانات خود به مسافرت های طولانی می رود. در یکی از این سفرها عاشق فرهنگ هند می شود و در آنجا به سرمایه گذاری در فرهنگ و اقتصاد می پردازد و به تاجری تبدیل می شود که زندگی اش را سه بخش تشکیل می دهد. کار در دو کشور، بسیار دور از همه خانواده و فرزندان و فعالیت های فرهنگی حول سازمان دهی ارتباط گروه های تئاتر میان ایران، اروپا و هندوستان. بهرام خود را جهان وطن می داند. گلیم خود را در مکالمه با چند زبان از آب بیرون می کشد. او فکر می کند چون قلبش پاک است و به دیگر پناهندگان یاری می رساند در مقابل مشکلات نوعی مصونیت دارد. بهرام آگاه است که مهاجرت اجباری از او انسانی دیگر ساخته است. ترکیب فرهنگ ها به او نگاهی دیگر داده است. او می داند که با ابزار مدارا می تواند فشار زندگی را بکاهد.

داستان بهرام نشان می دهد که عبور از زبان مادری در مهاجرت خود گشایشی است به افزایش امکانات حضور انسان در هستی. به نوعی مهاجرت بریدن نافی است که می تواند آدمی را از سرزمین مادری به جهانی خارج پرتاب کند و به او جانی دوباره ببخشد یا زخم های پیشین را بخراشد و با خود به پرتگاه ببرد.

می خواهم مثالی در کنار مثال شما درباره یهودیان اضافه کنم. مثال ترک هایی که برای کار به کارخانه های آلمان رفتند که در اوج صنعتی شدن و رشد عجیب و غریب قرار داشت و توانمند به کشورشان برگشتند و دوران صنعتی نوین ترکیه را به نوعی بنیان گذاشتند. یهودیان هم از قبل سرمایه گذاران بزرگی بودند و توانایی های بسیاری داشتند اما در مورد جامعه ایرانی خارج از کشور یک نگاه این است که اقلیتی نخبه دارد و اکثریتی در مشاغل پایین که می توانستند در خود ایران نخبه باشند. آیا این تحلیل را قبول دارید

کشور دیگری از بین نمی رود. این مسئله مهم است که اساس، بنیان و پایه های اولیه را می سازد و این سازه فرهنگ است. نمی شود به آن چیزی که شما می گوئید فرهنگ گفت، بیشتر تأثیر ظاهری است، فرهنگ عمیق تر از مسائل ظاهری است. من می توانم با جنگال غذا بخورم، اما نوع رابطه من با غذا همان رابطه فرهنگی مانده باشد. مسئله بعدی یا بخش دوم همان بازگشت است. می خواهم مثالی بزنم. یهودیان جهان سرزمینی را اشغال کردند، جنایت ها کرده و می کنند، اما انسان هایی بودند که سازمان دادن و سازمان داده شدن را می دانستند و هرکدام به یک روش از شناخت و دانش و فن آوری مسلح بودند. امروز وقتی از بالا به نقشه جغرافیایی این کشور نگاه می کنید کویری است که نام آن طرف غزه یا اردن است و این طرف سرزمینی سرسبز در ادامه همان کویر به نام اسرائیل. می خواهم به این نتیجه برسم که با وجود امکانات، فن آوری و سازمان دهی صحیح امکاناتی که در ایران وجود دارد، چه از لحاظ فرهنگی و ساختار جغرافیایی و چه از نظر فرارگیری در این قسمت از دنیا و برگشت نیروهایی که عاشقانه به فرهنگ خود پی برده اند، ساخته شدن ایران در حضور کسانی که از آن مهاجرت کرده اند، دور از ذهن نیست و جز نوید سازندگی آینده ایران چیزی به ذهن نمی گذرد؛ البته این معادله ای است که نباید به تخریب کلی و جنگ و ویرانی برسد. آن ها مسائلی است که راه هر ساختنی را سد می کند. اگر روال منطقی شود، این امکان وجود دارد که در سی سال کشور مدرنی را پایه گذاری کنیم.

می خواهم سرنوشت یک ایرانی را بگویم که البته پیش تر هم در مقالاتم به آن اشاره کرده ام. بهرام در زمان گریز بیست سال داشت. دانشجوی رشته مهندسی و طرفدار یکی از جریان های شناخته شده غیرمذهبی بود. بیست سال پس از مهاجرت به من مراجعه کرد. در آن زمان، همسر و چهار فرزند داشت و در کار خود موفق بود. بهرام در اوایل مهاجرت از افراد هم گروه خود جدا می شود و مدتی بعد با خانمی از اهالی اروپای شمالی آشنا می شود و با هم عهد ازدواج می بندند. در این فاصله پدر دختر به آفریقای جنوبی می رود و بهرام و یارش نیز بار سفر می بندند. دو سالی در آنجا اقامت می کنند. بهرام به کار و البته یادگیری زبان

شما به متخصصانی اشاره کردید که در امریکا و ناسا کار می کنند. امریکا کشوری است که به اصطلاح ریشه های قوی فرهنگی در آن وجود ندارد و اساساً کشوری است که عمر زیادی هم ندارد و بزرگ ترین جوامع در امریکا، جوامع مهاجرند و با نوعی هویت سیال به سوی فردگرایی محض مختص امریکا کشانده شده اند. با تمام این اوصاف شما فکر می کنید جامعه ایرانی حاضر در امریکا حتی در بالاترین مدارج علمی ناسا می تواند برای کشور خودش خروجی داشته باشد؟ در واقع این فرد، با یک تحلیل پروژه بزرگ فرهنگ فردگرا و ریشه گریز امریکا را تقویت می کند؛ اما در کشورهایی که فرهنگی قوی دارند، آیا میزبان ایرانی جایی برای عرض اندام پیدا می کند؟ آیا همین که تن به مهاجرت داده، او را دچار خود کم بینی نسبت به فرهنگ میزبان نمی کند؟ آیا اگر بازگشتی باشد، بازگشت فرهنگ امریکایی یا آلمانی نیست؟ آیا این بازگشت، موجب تقویت ایران است؟

«اجازه دهید پرسش شما را دو بخش مجزا کنم و به هرکدام پاسخ دهم. یک بخش تبادل میان فرهنگی است یعنی اثری که کشور میهمان روی مهاجر می گذارد و مسئله دیگر این بازگشت فرهنگی است. اگر بازگشتی باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اجازه دهید این ها را از هم جدا کنم. در مورد اول اگر فرهنگ را مجموعه باید ها و نبایدها، روابط اجتماعی و حتی رابطه یک انسان (فرد) با خودش بدانیم؛ یعنی آنچه با دیگری است، بدن انسان کارخانه ای است که به روان انسان خدمت می کند. به قول شاعر: «ای برادر تو همه اندیشه ای / مابقی تو استخوان و ریشه ای» و این مسئله عین واقعیت است. این روان از منظر فروید با مفهوم ناخود آگاه در همان هفت یا هشت سال اول شکل می گیرد و با زبان مادری و آن هم در آغوش مادر پرورده می شود. تأثیر مادر در این فضا به حدی است که ما می گوئیم زبان مادری زبان مادرِ مادر است. این زبان مادری با چند سال زندگی در

با وجود امکانات، فن آوری و سازمان دهی صحیح امکاناتی که در ایران وجود دارد، چه از لحاظ فرهنگی و ساختار جغرافیایی و چه از نظر فرارگیری در این قسمت از دنیا و برگشت نیروهایی که عاشقانه به فرهنگ خود پی برده اند، ساخته شدن ایران در حضور کسانی که از آن مهاجرت کرده اند، دور از ذهن نیست و جز نوید سازندگی آینده ایران چیزی به ذهن نمی گذرد

یا خیر؟ آیا اساساً قبول دارید که این اتفاق در مورد ایرانیان خارج از کشور افتاده است؟

«به گمان من بهتر است جمعیت‌ها را به صورت هرم ببینیم. همان منحنی گاوس که وقتی به جمعیت انسانی می‌رسیم ۵۰ درصد آن‌ها را در نقاط میانی می‌بینیم. به نظر من بهترین راه توجه به ۲ میلیون غرب‌نشین است، هرچند که ۲ میلیون ایرانی اطراف ایران هم توانایی‌های خاصی در کسب و کار و تجارت دارند. اگر به ۲ میلیون نفر غرب‌نشین نگاه کنیم منحنی گاوسی هست که ۵۰ درصد آن‌ها در نقاط میانی جای خوبی را اشغال کردند. به هر حال همه نخبه نیستند، اما اگر به طور مثال کسی دندان‌پزشک است حتماً دندان‌پزشک خوبی است چون هم مشتری دارد و هم زندگی‌اش را از این طریق می‌گذراند. ۲۵ درصدی را هم نخبه می‌گیریم و مابقی هم مانند مهاجران دیگر فقط از کمک‌های دولتی استفاده می‌کنند. باید به این مسئله این‌گونه نگاه کرد

که امکانات بسیاری، هم از نظر هوش، دانش و شناخت وجود دارد و هم از نظر سرمایه‌گذاری و حتی تجربه سرمایه‌گذاری. من شخصاً دو زوج موفق در زمینه ساخت نوعی نوشیدنی را می‌شناسم که مؤسسه بزرگی در کالیفرنیا ایجاد کردند و بسیار موفق هستند. زوج موفق دیگری نیز هستند که مهندسی کشاورزی از دانشگاه کرج دارند و به‌طور عجیب و غریب شهرت پیدا کردند. می‌خواهم بگویم مثال‌هایی از این دست بیارند. عده‌ای هم به ایران برگشتند و سرمایه آوردند. این علاقه به بازگشت را بسیار می‌بینیم، اما قطعاً این‌ها وقتی برمی‌گردند که زمان، سرمایه کاری و زندگی‌شان تلف نشود. مگر لبنانی‌ها پس از جنگ به کشورشان بازنگشتند. مگر مهاجران دوران سالوادور آلنده به شیلی بازنگشتند. طبیعتاً عده‌ای هم می‌مانند، مهم ماندن یا نماندن نیست، مهم ارتباط است که حتی در سفرهای کاری هم اثر خود را بر کشور موردنظر می‌گذارد. ما باید در این زمینه کار کنیم که بتوانیم این نیرو را به سمت کشور خود جذب کنیم.

مهاجرانی که امروز در اروپا حضور دارند بیشتر از موج‌هایی بودند که یا سرمایه‌دار بودند یا دانشجو؛ اما شما موج جدیدی به نام موج محصول شرایط اقتصادی جدید پیش‌بینی کردید. فکر می‌کنید این موج مانند قبلی‌ها خواهد بود یا متفاوت است؟ این موج چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟

«این موج کمی با مهاجرت‌های پیشین متفاوت خواهد بود که سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و یا ترکیبی از این‌ها هستند و مشکلاتی خواهد داشت. اولین مشکل این است که تعداد مهاجران مانند خودشان از دیگر کشورها هم زیاد است؛ عراق، سودان، افغانستان، سوریه و لیبی. در واقع مهاجران بحران‌زده مانند آن‌ها زیاد است. مشکل یا مسئله دوم توانایی‌های خودشان است که به نسبت موج‌های دیگر کم است. به دلیل آنکه سطح آموزش پایین داشته‌اند و آموزش‌های کمتری دیده‌اند.

پس هم مشتری مهاجرت زیاد شده است و هم آنان که قصد مهاجرت دارند، کیفیت پایین‌تری نسبت به قبل دارند و دلیل سوم که از همه مهم‌تر است غرور ملی و فرهنگشان بسیار کمتر است و روحیه مهاجران اولیه را ندارند و متأسفانه این‌ها می‌توانند مشکلاتی ایجاد کنند.

چه چشم‌اندازی برای وضعیت مهاجران ایرانی متصور هستید؟

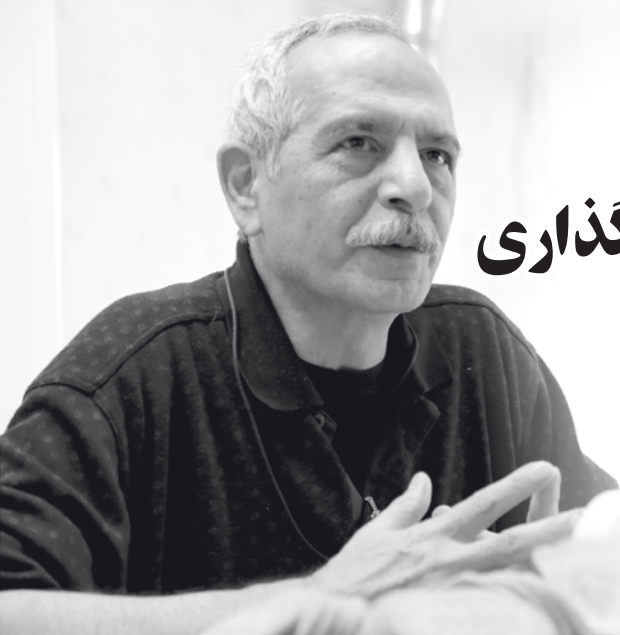
«این مسئله به شرایط خود ایران بستگی زیادی دارد. یک فرض بردن ایران به سمت شرایط کجدارومریز است؛ یعنی همیشه مهاجر داشته باشیم. فشار اقتصادی هست، اما در این وضعیت هم می‌توان زندگی کرد و لذا مهاجر کمتر است. مهاجرت پیوسته و آرام خواهد بود اما مهاجران موفق نخواهند شد. فرض بعدی این است که به سمت تعامل با دنیا برویم که در این صورت نیازی به مهاجرت نخواهد بود و حتی مهاجرپذیر هم خواهیم شد و به سمت سازندگی خواهیم رفت. حالت سوم که حتی از گفتنش هم ناراحت می‌شوم، این است که

خودمان مشکل منطقه باشیم. دورتادور ما آتش بوده و هست و هر آن ممکن است که این آتش دامن ما را بگیرد که در این صورت وضعیت بدتری نسبت به سوریه در انتظار ما خواهد بود. در این وضعیت مهاجرت‌های بسیاری در راه خواهد بود. وقتی موج مهاجران مشکل‌دار زیاد شود، اروپا و کشورهای پذیرنده به سمت راست و نژادپرستی خواهند رفت؛ همان‌گونه که ایتالیا، آلمان و آمریکا به این سمت رفتند. با رخ دادن فرض سوم ما با دو حالت روبه‌رو خواهیم بود: هم جنگ و مشکلات داخلی؛ و هم مهاجرت و فرار. ترجیح می‌دهم درباره این وضعیت صحبت نکنم و آن را پیش‌بینی نکنم. امیدوارم این وضعیت رخ ندهد تا مردم بیش از این در سختی، مشقت و فشار نباشند. در مورد فرض دوم که بنیان‌های جامعه به‌سوی تعاملات داخلی و خارجی پیش می‌رود با توجه به امکانات فرهنگی، اقتصادی، سرزمینی و موقعیتی که ما در جهان داریم فقط با یک نسل می‌توانیم تجربه‌های بزرگی به تمدن جهان اضافه کنیم. ما در مجموع معادن نفت و گاز، در جایگاه دوم قرار داریم، مجموعه معادن غیرنفتی و گازی ما از کل اروپا بیشتر است. جایی قرار داریم که در چهارراه تمدن‌های انسانی قرار گرفته است و ما محل گذر آسیا، آفریقا و اروپا هستیم. از خوشبختی ما وجود چهار فصل، کوه‌های بزرگ و دشت‌های وسیع است. با همه این‌ها فقط کافی است نیروی سازندگی و پیشرفت و حتی خود زندگی را به نسل جوان بدهیم.

به گفته شما این موج جدید مهاجرت غرب را به واکنش و امی دارد شاید کشوری مانند آمریکا کمتر واکنش نشان دهد اما در اروپا در کشوری مانند فرانسه که ریشه‌های قوی دارد واکنش‌ها به مهاجرت بیشتر خواهد بود. به نظر شما این مسئله تأثیری بر مهاجران نخبه ایرانی نمی‌گذارد؟

«ما مدلی داشتیم که طبق آن مثلاً از کشورهای مختلف آفریقایی به فرانسه آمدند و در کارخانه‌ها کار کردند و توانستند نسل مهاجر دوم و سومی ایجاد کنند که چون خودشان به‌دلیل کارگری و نبود سواد، امکانات فرهنگی پایین‌تری داشتند و نتوانستند فرهنگی به فرزندشان بدهند و این مسئله باعث مشکلات جدی برای جوامع غربی شد. یکی از مشکلات غرب مهاجرانی هستند که کارفرمایان آن کشورها آن‌ها را به کار گرفتند مانند آلمان و به کارگیری کردهای ترکیه، البته کشورهای اروپایی هم دیگر اجازه نمی‌دهند که از یک کشور یا فرهنگ به‌صورت گسترده در یکجا جمع شوند. مثلاً ایرانی‌ها در فرانسه حدود ۵۰ هزار نفر هستند که سعی می‌کنند این تعداد کنترل شود. ■

علاقه به بازگشت را بسیار می‌بینیم، اما قطعاً این‌ها وقتی برمی‌گردند که زمان، سرمایه کاری و زندگی‌شان تلف نشود. مگر لبنانی‌ها پس از جنگ به کشورشان بازنگشتند. مهاجران دوران سالوادور آلنده به شیلی بازنگشتند. طبیعتاً عده‌ای هم می‌مانند. مهم ماندن یا نماندن نیست، مهم ارتباط است که حتی در سفرهای کاری هم اثر خود را بر کشور موردنظر می‌گذارد. ما باید در این زمینه کار کنیم که بتوانیم این نیرو را به سمت کشور خود جذب کنیم



مهاجرت در چنبره انحلال سیاست گذاری

گفت و گو با کمال اظهاری

برای بررسی سوبه‌های اقتصادی مهاجرت به سراغ کمال اظهاری رفتیم. این اقتصاددان معتقد است مهاجرت داخلی در ایران در مواجهه با نبود سیاست اجتماعی لازم و الگوی توسعه روستایی با مشکل روبه‌رو شده است.

و تجهیز شود که همواره در فرآیند پیشرفت و رفاه جای داشته باشد. از سوی دیگر در کشور خشکی چون ایران که حفظ هر آبادی برای حفظ محیط زیست و نیز دانش بومی و تنوع فرهنگی و قومی ضرورت دارد همین اقدامات برای روستاهای پراکنده و کوچک دورافتاده به‌طور اکید ضروری است، چون آن‌ها از بیابان‌زایی جلوگیری و از تنوع زیستی و فرهنگی حفاظت می‌کنند.

آیا برنامه‌های توسعه‌ای دولت‌ها تأثیری بر روند مهاجرت داشته است؟ نحوه تأثیرگذاری برنامه‌های توسعه‌ای، پیش و پس از انقلاب بر روند مهاجرت چگونه بود و چه دوره‌هایی این مهاجرت حالت بحرانی گرفته یا تبدیل به مسئله شده است؟

«با توجه به آنچه گفتیم بیشتر سیاست‌های دولت‌ها، چه درباره روستا و چه شهرها، در چند دهه اخیر نادرست و ناکارآمد بوده است. نادرستی آن بیشتر از این سرمشق فکری سرچشمه گرفته که مهاجرت روستاییان را صرفاً ناشی از «توطئه رژیم وابسته شاه برای نابودی کشاورزی و روستا» و در نتیجه قابل جلوگیری دانسته‌اند. این موضع‌گیری را که بیشتر شعار سیاسی^۱ و نه تحلیل علمی است، هنوز هم نه‌تنها سیاستمداران، بلکه اساتید دانشگاه و رسانه‌ها تکرار می‌کنند و حتی در این پرسش شما که «چه دوره‌هایی این مهاجرت حالت بحرانی گرفته» منعکس است. غافل از اینکه مشکل روستا نه به‌دلیل مهاجرت از آن (که گفتیم اجباری و ضروری است)، بلکه در عدم تعریف «الگوی توسعه روستایی» سنجیده

و شایسته است که از پیش و پس از انقلاب به‌جای خود باقی است و حتی پس از انقلاب به‌دلیل همان سرمشق فکری نادرست تشدید شده است. مسئله محوری هم در الگوی توسعه روستایی، به‌طور مقدم در «نظام بهره‌برداری» و بعد عدم توسعه دانش بنیان روستاست. در اثر همین غفلت بود که پس از انقلاب نه توسعه روستایی، بلکه عمران آن در دستور کار قرار گرفت که هنوز هم ادامه دارد. یا به‌جای روی آوردن به نظام بهره‌داری تعاونی و مشارکتی و خودیاری دیرینه (از دوران باستان) در روستاهای ایران که لازمه این سرزمین خشک است، انحلال شرکت‌های سهامی زراعی در دستور کار قرار گرفت تا زمین‌ها خردتر و خردتر شود و مشکل مشاعات^۲ در مورد برداشت از آب سطحی و زیرزمینی و بیش‌چرایی در مراتع به فاجعه مشاعات تبدیل شود. از سوی دیگر چون مهاجرت مذموم و قابل جلوگیری انگاشته می‌شد، نظام تأمین مسکن کم‌درآمدها (که مشوق مهاجرت تصور می‌شد) برپا نشد تا سکونتگاه‌های غیررسمی به‌مثابه تله‌های فضایی فقر ازدیاد یابد و وضعیت شهرها هم بحرانی

ما در ایران با دو جریان مهاجرت، یکی از روستا به شهر و دیگری از ایران به خارج مواجه بودیم. گفت و گوی ما درباره بررسی فرصت‌ها و تهدیدهای این مهاجرت‌هاست و البته با تأکید بیشتر بر مهاجرت به خارج از کشور و مهاجرت از روستا به شهر. این مهاجرت‌ها را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد و چه زمانی به وقوع پیوستند؟

«نخست درباره مهاجرت از روستا به شهر باید بگویم که پدیده‌ای اجباری و حتی ضروری در جامعه مدرن به دلایل زیر است:

۱. در اقتصاد توسعه این اصل مسلم وجود دارد که رابطه رشد تولیدات بخش کشاورزی با اشتغال در آن منفی است. چراکه ابتدا با مکانیزاسیون و بعد با «انقلاب سبز»؛ همراه با کاسته شدن شاغلان کشاورزی، بر بهره‌وری آن افزوده شده است. به‌طور مثال شاغلان بخش کشاورزی ایالات متحده آمریکا از ۱۵ میلیون نفر در ابتدای قرن بیستم به ۳ میلیون نفر در انتهای آن کاهش یافت و این شاغلان اندک نه‌تنها نیاز جمعیت فزاینده آن را پاسخ می‌گویند، بلکه به تمام جهان نیز صادر می‌کنند و این ۳ میلیون نفر در اقلام مختلف ۱۰ تا ۲۰ برابر کشاورزان ایران محصول تولید می‌کنند. شاغلان بخش کشاورزی در ایران نیز با وجود سیاست‌های نادرست (که بعداً شرح خواهم داد) حدود یک قرن است که حدود ۳/۵ میلیون نفر ثابت مانده است؛ البته در این مدت از شاغلان بخش زراعی

کاسته شده و بر شاغلان بخش دام و طیور و پرورش ماهی افزوده شده است. این در حالی است که نه‌تنها تولیدات سنتی زراعی و باغداری (گندم و جو و سیب) افزایش یافته، بلکه محصولات جدید (میوه‌هایی چون کیوی، سبزی‌هایی چون کلم بروکلی) بر آن‌ها افزوده شده است. به‌عبارت دیگر ثبات شاغلان بخش کشاورزی ایران در هنگام کاهش شاغلان بخش زراعی، ناشی از ازدیاد شاغلان بخش دام و طیور و پرورش ماهی بوده است.

۲. برخلاف تصور غلط بسیاری، برای حفظ کشاورزی زراعی و محیط زیست، به‌خصوص در ایران که زمین فاریاب و درجه‌یک کشاورزی اندک و پیرامون روستاهاست؛ ثبات نسبی جمعیت روستایی، جلوگیری از پراکنده‌روی اسکان جمعیت و فشرده‌گی جمعیت در شهرها ضرورت دارد. به‌عبارت دیگر باید حفظ روستا به‌مثابه روستا در دستور برنامه توسعه پایدار باشد؛ نه حفظ جمعیت در آن و تبدیل روستا به شهر. البته باید روستا به‌گونه‌ای با ارتباطات واقعی (از راه گرفته تا دسترسی بالگرد به آن) و ارتباطات مجازی پشتیبانی

مشکل روستا نه به‌دلیل مهاجرت از آن (که گفتیم اجباری و ضروری است)، بلکه در عدم تعریف «الگوی توسعه روستایی» سنجیده و شایسته است که از پیش و پس از انقلاب به‌جای خود باقی است و حتی پس از انقلاب به‌دلیل همان سرمشق فکری نادرست تشدید شده است

جامعه میهمان در ایران چه تأثیری بر چهره اقتصاد سیاسی ایران گذاشت؟

«جامعه میهمان ما را به‌طور عمده قوای ذخیره کار ساده تشکیل می‌دهند که هرچند بسیار زحمت‌کش و دردمندند و می‌بایست حقوق انسانی آن‌ها به‌طور اکید رعایت شود، اما برای ورود ایران به دوران نوین (اقتصاد دانش‌بنیان) نمی‌توانند کاری مؤثر انجام بدهند. درست خلاف نقشی که مهاجران ایرانی برای کشورهای پیشرفته‌تر دارند.

به نظر شما دولت چه اقدامی برای کاهش تهدیدهای مهاجرت می‌تواند انجام دهد، نهادهای مدنی و جامعه یا حتی خانواده‌ها چطور؟

«بینید همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم مسئله اصلی ایران در حال حاضر نه مهاجرت، بلکه نداشتن الگوی جامع توسعه است. این الگوی جامع می‌بایست در سطح کلان شامل شیوه انتظام‌بخش به اقتصاد دانش‌راهر باشد. آنگاه در پرتو آن، الگوهای توسعه اجتماعی، توسعه صنعتی و توسعه روستایی تدوین شود. بارها گفته‌ام که این هم از سرمشق‌های نادرست گذشته است که ما (به‌عنوان روشنفکران غیررسمی) پیوسته می‌گوییم دولت چرا این‌یا آن کار را نکرده، به‌جای آنکه خود برای تدوین چنین الگوی جامعی آستین بالا بزنیم؛ یعنی کاری که روشنفکران مشروطه در جامعه‌ای بسیار عقب‌مانده‌تر، استبدادی‌تر، پرخطرتر و پرمنازع‌تر به‌خاطر دخالت خارجی، به انجام رساندند. دولت نه‌تنها در ایران، بلکه در جهان همین است، به‌قول ماکس وبر از دولت نمی‌توان توقع نوآوری داشت، اگر شایسته‌سالار باشد، باید کلا همان را هوا بیندازیم! آنچه دولت در ایران باید پیشه کند تا روند فروپاشی به فرایزی تبدیل شود، ابتدا همین است و بعد دانستن اینکه با دانش محدود به ایدئولوژی آن هم گزینشی و فیلترشده به قرائتی خاص نمی‌توان یک الگوی جامع توسعه را خلق کرد. از این‌رو باید در کوتاه‌مدت مؤسسات پژوهشی آزاد (در بلندمدت‌تر احزاب آزاد) تشکیل شود و روشنفکران به‌خصوص روشنفکران غیررسمی (که حتی جایگاه فن‌سالاران هم دیگر تحمل نمی‌شود) از طردشدگی و تنبیه رها شوند و با دستگاه فکری مستقل (نه میرزابنویس این‌یا آن جناح) الگوها و برنامه‌های جایگزین توسعه را ارائه کنند. دولت (حاکمیت) فراموش نکند که در بند ۴ اصل سوم قانون اساسی، وظیفه‌اش این‌گونه تعریف شده است: تقویت روح بررسی و تنبیه و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان. ■

پی‌نوشت:

1. compact cities
۲. rhetoric
۳. commons problem
۴. Social policy



ابعاد این سکونتگاه‌ها بسیار اندک (به‌طور مثال در تهران به‌عنوان بزرگ‌ترین شهر در ایران، کمتر از ۵ درصد جمعیت) و بسیار پراکنده و در بافت موجود شهری بودند. به‌طور مثال نزدیک ۵۰ درصد شاغلان از ساکنان اولیه زورآباد کرج، کارگر ایران‌ناسیونال بودند، اما پس از انقلاب از آنجا که از یک‌سو ایران به‌دلایل مختلف توانست از دوران صنعتی پا به دوران پسا صنعتی (اقتصاد دانش) بگذارد و از سوی دیگر نبود سیاست اجتماعی شایسته باعث گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی شد که این بار به‌طور منفصل از شهرها شکل گرفت و از تهران ابتدا به شهرهای بزرگ و بعد دیگر شهرهای تری یافت. در نتیجه اکنون تله‌های فضایی فقر بزرگی تا ۳۰ درصد جمعیت شهرهای مادر ایجاد شده است که در آن‌ها فقر و بیکاری بیداد می‌کند. بیشتر جمعیت آن‌ها را هم اکنون نه مهاجران مستقیم از روستا، بلکه نسل دوم و سوم مهاجران پیشین و کم‌درآمدهای مهاجر از شهرهای مادر تشکیل می‌دهند. برای آن‌ها دیگر این سکونتگاه‌های غیررسمی، خلاف نسل اول مهاجران از روستا، گامی به جلو محسوب نمی‌شود، بلکه آن‌ها «طردشدگان» به تله‌های فضایی فقرند که در آن‌ها فقر و آسیب‌های اجتماعی بازتولید می‌شود. از این‌رو اکنون این سکونتگاه‌ها به انبار باروت شهرنشینی در ایران تبدیل شده‌اند، بدون آنکه دیگر جمعیت فزاینده آن‌ها از مهاجرت مستقیم روستایی ناشی شود.

درباره مهاجرت به خارج بیشتر چه کسانی درگیر مهاجرت بودند؟ این مهاجرت‌ها چه تأثیری بر اقتصاد سیاسی ایران داشت و چه فرصت‌ها و تهدیدهایی پیش پای ما قرار داد؟

«در این باره به گفت‌وگوی مفصل و جداگانه‌ای نیاز است. به‌طور فشرده باید بگویم که بخش عمده‌ای از این مهاجران را دانش‌آموختگان و نوآوران تشکیل می‌دهند که خروج آن‌ها به‌منزله عدم ورود به اقتصاد دانش‌بنیان و در نتیجه فروپاشی تدریجی اقتصاد و تمدن ایران است. این تهدید برای جامعه ما جدی و بنیان‌کن است و تنها فرصتی اندک باقی است که با برپایی نظام نهادی شایسته‌سالار و انگیزه‌بخش به نوآوری، به‌خصوص این دسته از مهاجران دانشی را که در خارج افزون هم شده‌اند، به ایران بازگردانند و از فروپاشی جامعه و محیط زیست ایران جلوگیری کنند.

شود. در واقع بحران تشدیدشونده کنونی (تاکید می‌کنم کنونی) شهری و روستایی نه اصلاحات ارضی دوران شاه در گذشته‌ای دور، بلکه بیشتر وابسته به مسیر (Path Dependent) باور نادرستی است که مهاجرت روستاییان را توطئه انگاشته بود، مهاجرتی که از لحاظ تاریخی و اقتصاد سیاسی اجتناب‌ناپذیر بوده است.

بیشتر کدام اقشار درگیر مسئله مهاجرت در داخل شدند؟

اقتصاد سیاسی شهرها و روستاهای میزبان و میهمان با این مهاجرت‌ها چه شکلی به خود گرفت؟

«این پرسش شما کمی طعم همان مضمون دانستن مهاجرت را دارد! تردید نداشته باشید که پس از اصلاحات ارضی و آغاز مکانیزاسیون ابتدا خوش‌نشینان روستایی می‌بایست مهاجرت می‌کردند، پس از آن هم فرزندان مالکان زمین باید برای اشتغال به شهرها می‌آمدند، چون در کشاورزی ازدیاد اشتغال ممکن نبوده و نیست. در یک الگوی توسعه جامع و بخردانه باید این نیروی کار مهاجر مهارت‌آموزی شود تا هم در خدمت رشد پایدار اقتصادی درآید و هم خود از درآمد و رفاه کافی بهره‌مند شود. به‌علاوه در شهرها باید نظاماتی چون مسکن اجتماعی برپا شود تا این میهمانان را که توسعه اقتصاد نوین بر شانه آن‌هاست، با احترام پذیرا شوند؛ اما در ایران دولت‌ها هیچ‌گاه سیاست اجتماعی^۴ لازم برای این ساماندهی را نداشته و ندارند. به‌دلایلی که گفته شد پس از انقلاب به‌دلیل این نقص اساسی نهادی، به‌رغم آن کوشش بسیار برای جبران خطاهای پیش از انقلاب صورت گرفت، بر ابعاد مسائل افزوده شد. از سوی دیگر، نبود الگوی شایسته توسعه روستایی در ایران باعث شده در این جامعه مهاجرفرست، بهره‌وری تولیدات کشاورزی و در نتیجه درآمد روستاییان پایین باشد. در نتیجه برای کسب درآمد بیشتر، به‌خصوص زارعان به بیش‌بهره‌برداری از مشاعات (آب و مرتع) روی آورند و آسیب‌های شدید و گاه جبران‌ناپذیری به محیط زیست وارد آورده‌اند و تمایل آن‌ها به تغییر کاربری کشاورزی افزوده شده است. در نتیجه هرچه می‌گذرد روستا حتی برای بقای خود نیازمند حمایت بیشتری می‌شود و فقرزدایی از آن غیرممکن‌تر می‌شود.

حال با این زمینه می‌توان به اقتصاد سیاسی شهرها پرداخت: به شهادت آمار و گزارش‌های تحقیقاتی، پیش از انقلاب نسل اول مهاجران روستایی به کارگران کارخانه‌ها یا جذب مشاغل خدماتی ساده تبدیل شدند و بخشی از آن‌ها به سکونت غیررسمی روی آوردند، از آنجا که عمدتاً در بافت موجود شهری بود و «طردشده» محسوب نمی‌شدند و از این‌رو نسل اول مهاجران نسبت به گذشته خود رو به جلو حرکت کرد. در این باره پیرو سرمشق پیش‌گفته تحلیل نادرستی وجود دارد که این مهاجران در آتش انقلاب دمیدند که به‌هیچ‌وجه درست نیست. چون

جلای هوای وطن



انسبیه ابراهیمی

مهاجرت خلبانان ایرانی موضوع جدیدی نیست. چند سالی است موجی از مهاجرت در میان خلبانان و البته سایر کادر پرواز ایرانی آغاز شده و «فرار مغزها» از صنعت حمل و نقل هوایی ایران به سوی کشورهای حاشیه خلیج فارس در حرکت است و آن‌ها در خطوط هوایی این کشورها مشغول به کار شده‌اند. امروز مسئله خروج خلبانان از ایران به بحران تبدیل شده است، بحرانی که خود را در خالی شدن صندلی خلبانی و کمک خلبانی هواپیماهای ایرباس وای. تی. آر^۱ نشان داده است.

فاز اول فرودگاه سوم شهر استانبول چندوقتی است که افتتاح شده و ترکیه هواپیماهای جدید خود را هم خریده. هند، اندونزی و سنگاپور نیز در حال گسترش ناوگان هواپیمایی خود هستند. شرکت‌های هواپیمایی این کشورها با اعلام نیاز به خلبان و اعلام شرایط خود اقدام به جذب خلبان می‌کنند. بنا به گزارش‌ها این ایرلاین‌ها به جز اعلام نیاز در سایت‌های خود، اقدام به برگزاری همایش می‌کنند و در این همایش‌ها دانش‌آموختگان رشته خلبانی را برای استخدام در ناوگان هوایی خود انتخاب می‌نمایند. به‌ادعان همه کارشناسان، خلبانان ایرانی در زمره زبده‌ترین خلبانان دنیا هستند: «بسیاری از پروستیزرهایی که خلبان کم‌تجربه در ایران انجام می‌دهد در خارج کشور خلبان با ساعت پروازی بالا می‌تواند انجام دهد. چون خلبان ایرانی با همه نوع مسائل دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ بنابراین می‌توانند بهتر در اکثر شرایط که برای خیلی‌ها سخت است خودشان را وفق دهند.»

البته برخی خلبانان ایرانی این مسئله را یک بحران نمی‌بینند؛ زیرا با کمبود هواپیما، کمبود خلبان نخواهیم داشت. یکی از خلبانان که مایل به درج نام خود نبود در گفت‌وگو با چشم‌انداز عنوان کرد: «اگر ما در همین وضعیت فعلی بمانیم بحرانی ایجاد نخواهد کرد؛ زیرا اگر تحریم‌ها جدی‌تر شوند صنعت هواپیمایی ما به اصطلاح می‌خواهد و ما پروازی نخواهیم داشت. اگر هم با کمبود خلبان مواجه شویم، باید از خارج از کشور خلبان بیآوریم که دستمزد بسیار بالایی دارند؛ بنابراین بیش از همه، شرکت‌ها متضرر می‌شوند.» کاپیتان هوشنگ شهبازی، خلبان با سابقه، ضمن تأیید این مهاجرت‌ها، در همین باره به موضوع مهم‌تری اشاره می‌کند که این بحران در اصل بحران معلم-خلبان است: «ما برای این خلبانان هزینه زیادی کرده‌ایم و بهره‌وری را ایرلاین‌های خارجی می‌برند. علی‌الخصوص خلبانانی که بهره‌وری بالایی دارند وقتی از ایران می‌روند، به‌عنوان معلم خلبان کار می‌کنند. این مهم‌ترین ضرری است که ما می‌کنیم. منافع ملی ما در حال از بین رفتن است. یک خلبان که از ایران برود همه ما ضرر می‌کنیم، چون او از مالیات ما آموزش دیده است.» مهاجرت نسل میانه و جوان خلبانان در آینده نزدیک سبب پیر شدن صنعت هوایی از نیروی انسانی و در آینده دور نیز باعث افت شدید آموزش خواهد شد.

خلبانی یکی از مشاغلی است که برای آموزش آن هزینه زیادی صرف می‌شود. مطابق اطلاعات درج شده در سایت ایرپلن نیوز^۲: «ظاهراً در حال حاضر تنها دانشگاهی که در کشور در رشته خلبانی دانشجویی می‌پذیرد، دانشکده شرکت هواپیمایی کشور متعلق به وزارت راه و ترابری است. راه دوم که تنها مختص آقایان است استخدام در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و تحصیل در دانشگاه

نیروی هوایی (دانشگاه شهید ستاری) است. راه سوم که عمومی‌ترین و رایج‌ترین راه تحصیل در رشته خلبانی در ایران و جهان است تحصیل در آموزشگاه‌های آزاد خلبانی است.» هوشنگ شهبازی با مقایسه دانش‌آموختگان رشته خلبانی و رشته پزشکی که هر دو هزینه‌بر و از مشاغلی هستند که با جان انسان سروکار دارند می‌گوید: «یک خلبان برای اینکه آموزش ببیند باید نزدیک تا ۴۰۰ میلیون هزینه کند. پس از چهار یا پنج سال گواهی نامه بگیرد و آموزش خلبانی ببیند و کمک خلبان صفرکیلومتر بشود. الآن هم هیچ شرکتی خلبان استخدام نمی‌کند چون نیاز به خلبان نداریم. اگر اتفاقی در جایی استخدام شود، باید ده سال کنار یک خلبان بنشیند تا خلبان شود؛ یعنی پانزده سال وقت با هزینه بسیار زیاد؛ مانند یک پزشک جراح. تفاوت این است که جراح با یک نفر بیمار کار دارد و یک اتاق عمل که هزینه اتاق مثلاً ۲۰ هزار دلار است، ولی خلبان با یک هواپیمای ۲۰۰ میلیون دلاری کار می‌کند و جان پانصد نفر مسافر. این مثال برای مقایسه ارزش هزینه آموزش این دو شغل است.» برخی از اساتید خلبانی به علت زمان‌بر بودن دوره آموزش و البته ساعات پروازی کم، انتخاب این شغل را به‌عنوان شغل اول به آقایان توصیه نمی‌کنند.

نکته دیگر فاصله ارز و ریال است که این روزها نیز به اوج خود رسیده. این فاصله سبب می‌شود خلبان ایرانی با محاسبه حقوق اعلام‌شده در ایرلاین‌های بین‌المللی تفاوت عمیقی میان دستمزد ایرلاین ایرانی و خارجی ببیند. مسئله دیگر میزان وثیقه خدمت به تعهد خلبانان است که با چند ماه حقوق ایرلاین خارجی برابر است و فرد به‌راحتی می‌تواند هزینه وثیقه را جبران کند.

نکته مهم بعدی فرسودگی ناوگان هوایی است. این فرسودگی انگیزه را از خلبانان می‌گیرد. «خلبان دوست دارد روی هواپیمای خوب پرواز کند نه هواپیمایی که قطعه ندارد. باید از پیشرفت اطمینان داشته باشد. باید انگیزه داشته باشد که می‌تواند روی هواپیمای نوع بالاتر پرواز کند. نه اینکه فکر کند تا آخر عمر روی هواپیمایی پرواز می‌کند که برای چندین سال قبل است و قرار نیست نوع آن بالاتر برود» نباید تصور کنیم تمام کسانی که دست به مهاجرت می‌زنند از ناوگان هوایی خارج می‌شوند. در حال حاضر ۲ هزار نفر گواهی‌نامه خلبانی دارند که بیکارند و برخی از آنان به‌جای اینکه در ایران بمانند و در مشاغل غیرمرتبط مشغول باشند، تصمیم به مهاجرت می‌گیرند تا در کشوری دیگر هدایت یک هواپیما را بر عهده بگیرند.



یک دانشجو بعد از هزینه میلیونی برای گرفتن گواهی‌نامه خلبانی باید منتظر ورود هواپیما به داخل کشور باشد تا آرزوی پرواز و خلبانی آن را داشته باشد

مهاجرت به کانادا در مسیر دستیابی به رؤیا...

کانادا به‌عنوان دومین کشور بزرگ دنیا از نظر مساحت، جمعیتی کمتر از ۳۵ میلیون نفر دارد. این کشور بزرگ که جزو هشت کشور صنعتی دنیا محسوب می‌شود، به‌صورت دائمی به نیروی کاری نیاز دارد که میزان زادوولد ساکنانش نمی‌تواند این نیاز را برآورده سازد. در چند سال گذشته، کانادا سالانه بیش از ۳۰۰ هزار نفر مهاجر را پذیرفته که از این میان تنها بخش کوچکی، کمتر از یک‌سوم آن‌ها از میان پناهندگان یا سرمایه‌گذاران (خیلی فقیر یا خیلی ثروتمند) بوده‌اند و بیشتر این افراد، کارگران با مهارت و تحصیل‌کرده‌ای بوده‌اند که به امید زندگی بهتر در کشوری سردسیر، موطن خود را رها کرده‌اند و به کانادا آمده‌اند. آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد بیش از ۲۰ درصد جامعه کانادا را مهاجران متولد در خارج از خاک کانادا تشکیل می‌دهند و این آمار هر سال افزایش می‌یابد و روند سریع‌تری به خود می‌گیرد. این جمعیت نسبتاً زیاد مهاجر و جامعه مهاجرپذیر کانادا سبب شده که بسیاری از مهاجران با وجود حفظ هویت فردی بتوانند در جامعه کانادا نیز جذب شوند و بخشی از هویتشان را کانادایی بدانند. این جامعه رنگارنگ که علی‌الخصوص در شهرهای بزرگ‌تر، بیشتر نیز به چشم می‌آید سبب شده کانادا یکی از مقاصد اصلی برای کسانی باشد که به‌دنبال دستیابی به رؤیایشان دست به مهاجرت می‌زنند و حاضر به پذیرش هزینه‌های مادی و معنوی آن هستند. کانادا دو زبان اصلی دارد که در بیشتر ایالت‌های آن، دانستن کامل زبان انگلیسی درها را برای مهاجران باز می‌کند، ولی در دو ایالت کبک و نیوبرانزویک، نقش اصلی را زبان فرانسه دارد و دانستن هر دو زبان به‌صورت هم‌زمان، تقریباً سد اصلی در مسیر مهاجران است. از سوی دیگر، کانادا جزو کشورهایی است که از دید ساکنان کشور جنوبی‌اش، یعنی ایالات متحده آمریکا، یک کشور سوسیالیستی محسوب می‌شود! دلیل عمده آن هم سیستم بهداشتی و آموزشی رایگانی است که تقریباً تا ۷۰ درصد بودجه دولت‌های فدرال و استانی را شامل می‌شود. تحصیل در کانادا تا دوره کالج رایگان است و شهریه دانشگاه‌های کانادا برای شهروندان کانادا در مقایسه با دانشگاه‌های آمریکایی، بسیار ارزان محسوب می‌شود. ضمن اینکه بیمه درمانی رایگان که البته در ایالت‌های مختلف تفاوت‌هایی دارد، سبب شده کانادایی‌ها خود را بیش از همسایه جنوبی به کشورهای اسکانديناوی شبیه بدانند، اگرچه به‌دلیل نزدیکی جغرافیایی، اقتصادشان در اقتصاد قدرتمند آمریکا در هم تنیده و بالا و پایین رفتن اقتصاد آمریکا، آن‌ها را نیز همراه خود می‌کشاند.

جامعه مهاجران ایرانی کانادا در چند سال اخیر رشد بی‌سابقه‌ای داشته‌اند و با توجه به تغییرات در سیستم مهاجرپذیری کانادا و خصوصاً محدود شدن امکان مهاجرت به استرالیا و آمریکا، بسیاری از ایرانیان خصوصاً از طبقه متوسط بار سفر بستند و راه کشور کانادا را در پیش گرفتند. صدالبته که هنوز مهاجران شرق آسیا و هند با اختلاف چشمگیری بیشتر از ایرانیان هستند، ولی جامعه ایرانی نیز کماکان توانسته است با افزایش جمعیت خود، اثرگذاری بیشتری در جریان‌های جامعه کانادا داشته باشد. جمعیت بیش از ۱۰۰ هزار نفری ایرانیان تورنتو در انتخابات فدرالی گذشته، دو نماینده از حزب حاکم لیبرال به پارلمان



رضا نامداری

ترکیه در همسایگی ما تمام درآمد خود را از این صنعت دارد درحالی که به‌گفته همگان ایران ظرفیت‌های عظیم گردشگری دارد کشور امارات در سال ۲۰۱۵ به‌اندازه فروش یک سال نفت ایران، نزدیک ۲۴ میلیارد دلار از صنعت هوایی خود درآمد کسب کرده است؛ صنعت هوایمایی می‌تواند در توسعه گردشگری راهگشا باشد. باید توجه کرد که ترکیه با وجود کمبود خلبان خود اقدام به تأسیس فرودگاه جدید و توسعه صنعت هوایی خود می‌کند. به‌گفته کاپیتان شهپازی، صنعت هوایی ما ظرفیت ایجاد شغل را دارد که کمبودهای خود این صنعت را هم جبران خواهد کرد: «ایران پتانسیل ۴۲ میلیون توریست دارد که با صنعت هوانوردی قابل تحقق است. با ورود هر شش توریست یک شغل ایجاد می‌شود. ما توانیم ۷ میلیون شغل ایجاد کنیم. اگر واقعاً ششصد هوایما را وارد کنیم، به‌ازای هر هوایما هزار شغل هم ایجاد شود و ما ۶۰۰ هزار شغل ایجاد کرده‌ایم. ما داریم این فرصت‌ها را از دست می‌دهیم. بعد هم به خلبانی که ارزش ۱۵ هزار دلاری برای ما دارد، ۱۰ میلیون دستمزد می‌دهیم. ما این خلبانان را مجبور می‌کنیم از ایران بروند. این افراد وطن‌پرست هستند، اما کاری می‌کنیم مجبور شوند جلائی وطن بکنند.»

چه کسی باید به فکر این مسئله باشد؟ به‌زعم کارشناسان و مسئولان، افزایش حقوق به این آسانی میسر نیست و می‌تواند سبب اختلال در این صنعت و البته در مسائل مربوط به بازنشستگی شود. داوود ربیعی، کارشناس حوزه هوانوردی، در یادداشتی که در شماره ۱۸۳ روزنامه حمل و نقل منتشر کرده است می‌نویسد: «باید به این نکته مهم اشاره کرد که دستمزد خلبانان در ایران فاصله زیادی با سایر حرفه‌های تخصصی این صنعت دارد و افزایش غیرمنطقی این رقم می‌تواند به فرهنگ سازمانی این صنعت خدشه وارد کند. در ضمن باید به این موضوع نیز توجه کرد که هرچه رقم دستمزد ایرلاین ایرانی افزایش پیدا کند، نمی‌تواند اغوای هزاران دلاری ایرلاین‌های خارجی را خاموش کند. بهتر است برای درمان، صورت مسئله را پاک نکنیم و در فکر راه‌حل مناسب باشیم.» پاک کردن صورت مسئله نکته جالبی است که وی به آن اشاره می‌کند. باید گفت به‌طور معمول مسئولان گاهی ابربحران‌ها را هم «کاغذپاره» می‌دانند و اجازه می‌دهند زمان باعث فراموشی مسائل شود. در این خصوص خود خلبانان هم واکنش اندکی نشان می‌دهند. نبود سندیکا و تشکل منظم باعث کم بودن این صدا و کمتر شنیده شدن این صدا بوده است. هوشنگ شهپازی در این خصوص می‌گوید: «خلبانان از نظر تشکل اجازه فعالیت ندارند. ما پیش از انقلاب کانون خلبانان داشتیم که از حقوق خلبانان دفاع می‌کرد؛ اما آن را منحل کردند و اجازه تشکیل کانون نمی‌دهند.» اغلب کسانی که با آن‌ها مصاحبه شده دولت و سیاست‌گذاری‌های غلط در سیستم تصمیم‌گیری‌های کشور را علت اصلی پروازهای بی‌برگشت به خارج می‌دانند و انتظار دارند دولت با حمایت از صنعت هوایمایی اگر نمی‌تواند باعث مهاجرت معکوس شود، مانع ادامه مهاجرت‌ها شود. ■

پی‌نوشت:

۱. ATR

۲. airplanes news



فرستاد و در ایالت‌های کبک و انتاریو نیز در چند سال اخیر موفق به داشتن نماینده در پارلمان‌های ایالتی شده است.

در این میان، نسل دوم و سوم مهاجران ایرانی که فرزندان مهاجرانی هستند که در دهه ۵۰ و ۶۰ وارد کانادا شده‌اند نیز کمابیش بالیده‌اند و بسیاری از ایشان نه تنها جذب جامعه کانادا شده‌اند که توانسته‌اند از اختلاف‌های سیاسی و اجتماعی والدینشان نیز بگذرند و چه بسا ایرانیانی که به دلایل مختلف ده‌ها سال است به ایران نرفته‌اند اما فرزندان‌شان رابطه هویتی با ایران را قطع نکرده‌اند و نه تنها خود که دوستان‌شان را نیز به ایران برده‌اند تا جذابیت‌های سرزمین مادری را با ایشان به اشتراک بگذارند. مهاجران نسل دوم و سوم بسیاری از مشکلات نسل اول را نیز ندارند؛ از جمله مشکلی که بسیاری از مهاجران نسل اول بیشتر عمر خود را با درگیری با آن سپری می‌کنند، زبان کشور میزبان است.

نخستین نسل ایرانیانی که به کانادا آمده‌اند در سال‌های پیش و پس از انقلاب، به صورت مهاجر، پناهنده یا دانشجوی بیشتر راهی شهرهای مونتreal یا تورتو شده‌اند و با همه سختی‌ها و مشکلات مهاجرت، از جمله زبان و آداب و رسوم جامعه میزبان، دست‌وپنجه نرم کرده‌اند و پس از چهار دهه زندگی در کانادا، زندگی‌شان به آرامش رسیده است و دیگر دوران بازنشستگی خود را سپری می‌کنند. نسل دوم مهاجران ایرانی، مهاجران دوران اصلاحات هستند که در نوع خود توانسته‌اند با حدود بیست سال زندگی در کانادا کمابیش جای خود را در جامعه پیدا کنند. این مهاجران، اکثراً طبق برنامه‌های جذب نیروی کار ماهر دولت کانادا در دهه ۹۰ و سال‌های ابتدایی قرن جدید وارد کانادا شده‌اند و طبعاً حداقل‌هایی از مهارت‌های زبانی و حرفه‌ای داشته‌اند و مسیر خود را با کمی سعی و

خطا یافته‌اند. بخشی از ایرانیان مهاجر به کانادا در این سال‌ها نیز پناهندگانی بوده‌اند که به انواع روش‌ها موفق شده‌اند خود را به خاک کانادا برسانند و به خیل جامعه ایرانیان کانادا بپیوندند. جمعیت این نوع پناهنده در سال‌های اخیر بسیار کمتر از قبل شده که یکی از دلایل آن، رفتن بسیاری از این پناهندگان به مسیر اروپا و استرالیا و دیگری سخت‌تر شدن مسافرت هوایی غیرقانونی (که عملاً تنها راه رسیدن به خاک کانادا برای ایرانیان جویای پناهندگی است) محسوب می‌شود، اما نسل جدیدتر مهاجران که در ده سال

گذشته و خصوصاً در موج مهاجرتی پس از سال ۸۸ به کانادا آمده‌اند، تعریف دیگری از آمادگی برای مهاجرت ارائه داده‌اند که بسیاری از مهاجران قدیمی را به حیرت انداخته است!

علی، یکی از مهاجرانی که بیش از سه دهه قبل به کانادا آمده است، تعریف می‌کند در بدو ورود به کانادا برای خرید بالش (بالشت) به دنبال مغازه‌ای می‌گشته و وقتی به او فروشگاه هادسون را معرفی می‌کنند و با قیمت بالای بالش روبه‌رو می‌شود بسیار متعجب می‌شود و در اولین تماس تلفنی با ایران از خانواده‌اش می‌خواهد که برایش چند بالش بفرستند، چراکه تفاوت قیمتی عجیب و غریب میان ایران و کانادا وجود دارد! بعدها او متوجه می‌شود که فروشگاه هادسون یکی از گران‌ترین فروشگاه‌های کاناداست و می‌تواند در فروشگاه‌های ارزان‌تری، بالش با قیمت مناسب پیدا کند، اما مهاجران این روزهای کانادا، حتی محل زندگی خود در هنگام ورود را نیز می‌دانند و قرارداد اجاره خود را در ایران امضا کرده‌اند و مبلغ اجاره ماه نخست را هم پیش از ورود به کانادا پرداخته‌اند! علاوه بر این‌ها، کلیه فروشگاه‌های نزدیک محل زندگی را می‌شناسند و اپلیکیشن‌های لازم را نیز بر روی گوشی تلفن همراه خود دارند. همه این‌ها باعث شده سرعت تطبیق با جامعه کانادا به کمتر از یک سال برسد

که برای مهاجران سابق بر این، حداقل دو تا سه سال یا حتی بیشتر طول می‌کشید و تازه این زمانی است که این مهاجران تازه‌وارد برای یادگیری زبان در ایالت‌های فرانسه زبان احتیاج دارند. در ایالت‌های انگلیسی‌زبان، زمان لازم برای کارایی و شروع زندگی جدید به فقط چند ماه محدود می‌شود و بسیاری از مهاجران جدیدالورود پس از گذشت تنها چند هفته شغلی متناسب با سابقه و تحصیلات خود را می‌یابند. صدا البته این مهاجران سال‌ها در ایران به تقویت زبان انگلیسی خود پرداخته‌اند

و دیگر به یادگیری زبان برای پیدا کردن شغل و گذران امور روزمره نیازی ندارند. امیر، سازنده باسابقه چندین ساله سقف شیروانی برای خانه‌های مسکونی در تورتو است. وقتی چند

سال قبل به دلایل خانوادگی قصد سکونت چندماهه در مونتreal داشت، با وجود سابقه کاری بسیار طولانی و مسلط بودن به حرفه‌اش امکان کار کردن را در مونتreal نداشت، چراکه در همه این سال‌های زندگی در تورتو، حتی به تسلط به زبان انگلیسی نیز نیاز پیدا نکرده بوده و همه مشتریانش ایرانی بودند و عملاً به هیچ زبانی غیر از فارسی مسلط نبود، اما طوفان حوادث زندگی او را به شهری آورده بود که نه تنها دیگر نمی‌توانست به فارسی کار کند که باید زبان انگلیسی و فرانسه را کاملاً یاد می‌گرفت تا بتواند وارد بازار کار شود.

قشر دیگری که خصوصاً در سال‌های اخیر اکثر دانشگاه‌های کانادا را تسخیر کرده‌اند دانشجویان بین‌المللی هستند که در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا مشغول تحصیل اند. اگرچه هنوز دانشجویان چینی و هندی در بیشتر دانشگاه‌های کانادا به وفور یافت می‌شوند، ولی ایرانیان نیز توانسته‌اند به آرامی جای خود را در محیط آکادمیک کانادا پیدا کنند و توانایی و دانش خود را چه به عنوان دانشجو و چه به عنوان استاد اثبات کنند. از آنجا که دانشجویان دانشگاه‌های کانادا سال‌هاست دیگر بورس تحصیلی از دولت ایران دریافت نمی‌کنند، این دانشجویان یا باید از طریق استاد راهنمایشان حقوق دریافت کنند یا خود هزینه‌های مربوط به تحصیلشان را بپردازند. پس از پایان تحصیل، بسته به شهر و ایالت محل اقامتشان می‌توانند برای دریافت اقامت کانادا اقدام کنند و در یکی دو سالی که منظر انجام کارهای مهاجرتشان هستند با ویزای کار در کانادا مشغول کار شوند. وضعیت دانشجویان بین‌المللی در چند سال گذشته خصوصاً با توجه به نبود سفارت ایران در کانادا و نوسان‌های نرخ ارز، سینوس وار مشغول تغییر بوده و دولت کانادا نیز برنامه‌های مختلفی برای کمک به دانشجویان از کشورهای مختلف دارد تا بتواند آن‌ها را پس از اتمام تحصیلاتشان در کانادا نگه دارد.

در چند سال اخیر، شاهد مهاجرت ایرانیانی ثروتمند نیز بوده‌ایم که در شهرهای تورتو و ونکوور خانه‌های لوکس خریداری کرده‌اند یا همچون مورد معروف خاوری با سرمایه‌های از ایران رسیده دست به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های

”
جامعه مهاجران ایرانی
کانادا در چند سال اخیر
رشد بی‌سابقه‌ای داشته‌اند
و با توجه به تغییرات در
سیستم مهاجری پذیرای کانادا
و خصوصاً محدود شدن
امکان مهاجرت به استرالیا
و آمریکا، بسیاری از ایرانیان
خصوصاً از طبقه متوسط
بار سفر بستند و راه کشور
کانادا را در پیش گرفتند

ویگیری‌هایشان سبب شده خیلی زود به نامی آشنا در میان مهاجران ایرانی تبدیل شوند و بتوانند در میان محافل سیاسی کانادا نیز شناخته شوند. در این میان اما اختلاف‌های سیاسی در میان این طیف‌های گوناگون مهاجر ایرانی و نیز تمایل نداشتن دولت لیبرال کانادا به پرداخت هزینه سیاسی ایجاد رابطه مجدد با ایران سبب شده که ایرانیان مهاجر در سال‌های اخیر به دلیل نبود سفارت ایران در کانادا، دچار مشکلات بسیاری برای انجام کارهای کنسولی خود شوند.

در مجموع، همان‌طور که ممکن است بسیاری کانادا را میزبانی گشاده‌دست ببانند، مهاجران نیز خدمات بسیاری به موطن دومشان کرده‌اند و فرهنگ‌های مختلف از ایتالیایی تا ایرلندی تا آلمانی و چینی و هندی و ایرانی، در جایگاه‌های مختلف توانسته‌اند کشوری بسازند که با وجود همسایه بودن با ابرقدرتی چون امریکا، مردمش را از خدمات درمانی و آموزش رایگان بهره‌مند کند و اگرچه در بسیاری مواقع به پیروی از سیاست‌های کلان همسایه جنوبی خود مجبور است، ولی بتواند به‌عنوان کشوری مستقل و دارای وجهه در میان دیگر کشورها سر بلند کند. مهاجران قانونی در کانادا، کلیه حقوق یک کانادایی به‌جز حق رأی تا زمان شهروندی را دارند و هیچ فرقی میان یک مهاجر هندی و چینی با یک سرخپوست کانادایی که همه اجدادش در این سرزمین بوده‌اند و یک کانادایی سفیدپوست از نسل انگلیسی‌ها یا فرانسویان که این سرزمین را چند صد سال پیش اشغال کرده‌اند وجود ندارد. این سپهر حقوقی که البته طی سال‌ها دستخوش تغییرات مثبت و منفی بسیاری شده کانادا را به سرزمین رؤیایی بسیاری از مهاجران تبدیل کرده است. گروهی به رؤیای خود دست پیدا می‌کنند و گروهی آن را (خصوصاً آب‌وهوای سخت و زمستان طولانی‌اش را) عذاب الیم یافته و مسیر خود برای دستیابی به رؤیایشان را در سرزمین‌های دیگری جست‌وجو می‌کنند. ■

جزئی از کشور میزبان می‌داند و سابقه و فرهنگ خود را پنهان نمی‌کنند. در مجالس مختلف ایالتی و فدرالی نیز نمایندگانی از فرهنگ‌های مختلف از شرق دور تا هند و خاورمیانه و با مذاهب مختلف از هندو تا یهودی و مسلمان حضور دارند و طبعاً گروه‌ها و احزابی که بخواهند این فرهنگ چندملیتی و رنگارنگ را نشانه بروند با بازخوردهای سنگین و بی‌اعتنایی جامعه در انتخابات‌های مختلف روبه‌رو می‌شوند و حتی اگر بتوانند برای دوره‌ای دولت را به‌دست بگیرند، خیلی زود و از طریق همبستگی روادارانه گروه‌های مختلف اجتماعی از قدرت کنار می‌روند.

اما مهاجران سالمند در مقایسه با کودکان و مهاجران بامهارت، عملاً سخت‌ترین وضعیت را دارند، چراکه یادگیری زبان برایشان از همه گروه‌های سنی مشکل‌تر است و طبعاً توانایی کمتری برای ارتباط‌گیری با جامعه دارند. سالمندان معمولاً والدین مهاجرانی هستند که سال‌هاست در کانادا مشغول کارند و طبعاً توان حمایت از پدر و مادرشان را دارند و معمولاً طبق برنامه‌های سالانه پذیرش والدین وارد کانادا شده‌اند و بیمه خدمات درمانی نیز شامل حالشان می‌شود که یکی از مهم‌ترین عواملی است که می‌تواند آن‌ها را به ماندن در کانادا و در کنار فرزندانشان ترغیب کند.

در سال‌های اخیر، مهاجران جوان‌تر که به‌نوعی از اختلاف‌های سیاسی میان ایرانیان قدیمی‌تر گذر کرده‌اند، در تورتو تلاش کردند تا گروهی با نام «کنگره ایرانیان کانادا» را سازمان‌دهی کنند تا بتوانند حدودی منافع مهاجران ایرانی را نیز پیش ببرند. اگرچه کانادا در دولت محافظه‌کار قبلی و به‌بانه‌های واهی سفارت ایران را بسته و روابط دیپلماتیک را قطع کرده است، این گروه توانسته با موفقیت از ایجاد تحریم‌های جدیدتر علیه ایران در پارلمان کانادا جلوگیری کند. اگرچه این مهاجران جوان‌تر، سرمایه و سازمان‌دهی گروه‌های قدیمی را ندارند که با موفقیت توانستند برای بستن سفارت ایران در دولت گذشته لابی کنند، اما انرژی جوانی

چندین میلیون دلاری در کانادا زده‌اند. طبعاً مواردی همچون خانواده خاوری یا امیرخسروی، همه موارد مهاجرت سرمایه‌گذاری را شامل نمی‌شود ولی همین چند مورد معروف، سبب حساسیت بیشتر بسیاری از ایرانیان و حتی دولت کانادا شده تا جایی که حتی در مقطعی پذیرش مهاجران سرمایه‌گذاری از ایران به حالت تعلیق درآمد که البته چندی است با قوانین جدید از سر گرفته شده است.

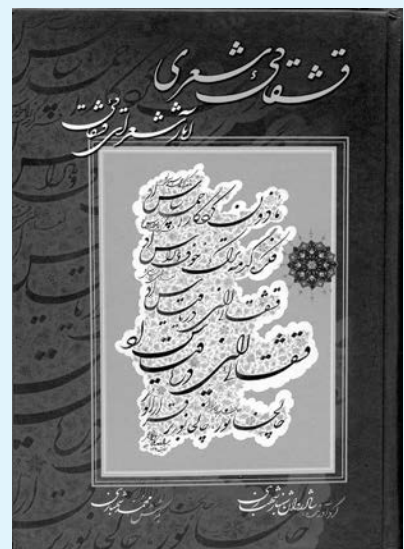
بیشترین مشکلی که مهاجران، علی‌الخصوص کودکانی که همراه با والدینشان به کانادا آمده‌اند در سال‌های ابتدایی با آن روبه‌رو می‌شوند، زبان و خصوصاً ارتباط با دیگر هم‌سن‌وسالانشان است. اکثر این کودکان البته پس از چند سال، پیشرفت زبانشان از پدر و مادرشان بیشتر است و در پایان دوران تحصیل، دوستانی از میان انواع فرهنگ‌ها و نژادها یافته‌اند که طبعاً باعث جذب بیشترشان در جامعه کانادا می‌شود. دقیقاً همین چندفرهنگی بودن مدارس سبب شده است که کانادا در میان کشورهای غربی و خصوصاً در قیاس با کشورهای اروپایی، حتی در میان مسلمانان (که تعدادشان خصوصاً از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هم کم نیست!) کمترین میزان تمایل به خشونت و پیوستن به گروه‌های جهادی را داشته باشد و در معدود مواردی هم که این اتفاق افتاده خانواده‌ها به‌سرعت از سرنوشت فرزندانشان باخبر شده‌اند، حتی دو عملیات تروریستی داعش در کانادا را نه مهاجران که دو کانادایی تازه‌مسلمان‌شده انجام دادند که به داعش پیوسته بودند. سال گذشته نیز یک کانادایی نژادپرست با حمله به مسجدی در ایالت کبک چندین مسلمان را به شهادت رساند که بلافاصله همه گروه‌ها و سیاستمداران این حرکت را عملی تروریستی دانستند و اگرچه در قوانین کانادا، مجازات اعدام وجود ندارد، ولی یکی از سنگین‌ترین مجازات تاریخ قضائی کانادا در انتظار کسی است که آن حمله را انجام داد. از این منظر، جوامع فرهنگی مختلف کانادا، خود را

معرفی کتاب

کتاب قشقای شعری نوشته زنده‌یاد شهباز شهبازی را انتشارات ادیب مصطفوی (شیراز) در سال ۹۳ منتشر کرده است. این کتاب با دستخط شاعر، زنده‌یاد شهباز شهبازی چاپ شده است.

زنده‌یاد شهبازی متولد ۱۳۰۹ در خانواده‌ای عشایری در منطقه قشقای است. در جوانی با علاقه شروع به جمع‌آوری اشعار شعرای قشقای پرداخت و پس از سی سال در سال ۶۷ موفق به چاپ گردآوری‌هایش شد و در دی ۶۹ دار فانی را وداع گفت.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «تقدیر مردم ایل قشقای آثار شعرای خود را بدون آنکه به‌صورت مدون چاپی در دسترس داشته باشند مانند میراث گرانقدر، سینه به سینه و زبان به زبان تا حدی که مقدورشان بوده و زندگانی پر مشقت آنان اجازه و مجال می‌داده است در برابر سیل حوادث حفظ کرده‌اند.»



ادبیات مهاجرت یا ادبیات مهاجران؟



رضاعبدی

هستند، بیگانگی فرهنگی، افسردگی در غربت، تنهایی و اینجا خوب است آنجا بد است، شکل داده است.

اکنون اما پس از قابلیت که نشر آنلاین در انتشار بدون سانسور آثار ادبی در اختیار نویسندگان و ناشران گذاشته، لازم است با بحث درباره پرسش‌های پیش‌تر مطرح‌شده، ادبیات مهاجرت را بازتعریف کرد و تناقض‌های موجود در تعریف‌های پیشین را پاسخ داد.

مهاجرت از زبان

عنصر مهم در تعریف و شناسایی ادبیات مهاجرت، زبانی است که اثر با آن نوشته می‌شود. نویسندگانی که با زبان فارسی نمی‌نویسند، فارغ از اینکه محتوای اثرشان چیست، نویسنده‌ای مهاجر هستند اما اثری که خلق کرده‌اند ادبیات مهاجرت نیست. مهاجرت زبانی از زبان مادری به زبان دوم یا زبان کشور مقصد، اثر را متعلق به بافت زبانی و مخاطبان غیرفارسی‌زبان می‌کند. با این تقسیم‌بندی آثار ادبیات مهاجرت حتماً می‌بایست به زبان فارسی نوشته شده باشد.

نسل جدید نویسندگان مهاجر ایرانی اما ترجیح می‌دهند آثارشان را به زبانی غیر از فارسی و اغلب انگلیسی منتشر کنند، داستان‌ها کمتر سیاسی و اغلب مضمونی عاشقانه و اجتماعی دارند. حتی نویسنده شناخته‌شده و مطرحی چون شهریار مدنی‌پور، به موازات زندگی در غرب تلاش می‌کند داستان‌هایی با موضوعات جهانی به زبان انگلیسی منتشر کند، با این امید که شاید نتیجه همان چیزی باشد که خالد حسینی، نویسنده افغانستانی، با انتشار کتاب بادبادک‌باز به دست آورد.

نوشتن درباره مهاجرت

مهاجرت موضوع بسیاری از شعرها و داستان‌های معاصر است. تنهایی انسان ایرانی در جغرافیا و جامعه جدید، تفاوت‌های فرهنگی، دشواری‌های زیست در غربت و تنگناهای مالی و اقتصادی، دل‌بستگی عاطفی به خانواده، دوستان و وطن.

ادبیات مهاجرت، بیش از هر زمان دیگری، شامل آثاری است که درون‌مایه‌شان را یکی از موضوعات و مسائل مهاجران و مهاجرت شکل می‌دهد. دیگر این جغرافیای زیست نویسنده نیست که اثری را بومی یا جزو ادبیات مهاجرت می‌سازد. در کنار و علاوه بر زبان متن، این درون‌مایه متن است که نشان می‌دهد می‌توان اثری را ادبیات مهاجرت دانست یا نه. با این تعریف، داستان عاشقانه‌ای که نویسنده‌ای مهاجر و ساکن فرضاً دانمارک منتشر کرده است ادبیات مهاجرت نیست، اما داستانی که موضوعش مهاجرت و مسائل مهاجران است و در تهران نوشته و منتشر می‌شود از انواع ادبیات مهاجرت خواهد بود. ■

گفتن درباره ادبیات مهاجرت و یا آنچه مهاجران می‌نویسند بدون پیش کشیدن پرسش‌هایی که علت نام‌گذاری، چارچوب‌های بحث و تنوع فرهنگی متون خلق‌شده در خارج از مرزهای جغرافیایی را به چالش می‌کشد، تکرار سخنانی است که قدمتی به اندازه عمر ادبیات معاصر فارسی دارد. پرسش‌هایی از قبیل آیا ادبیات مهاجرت همان ادبیات تبعید است؟ تفاوت ادبیات دیاسپورا و ادبیات مهاجرت در چیست؟ آیا هر آنچه کسانی که از وطنشان مهاجرت کرده‌اند می‌نویسند ادبیات مهاجرت است؟ آثاری که با زبان کشور مقصد نوشته می‌شود هم ادبیات مهاجرت است؟ فرضاً اگر نویسنده‌ای ایرانی در آلمان اثری به زبان آلمانی بنویسد نوشته‌اش را می‌توان ذیل ادبیات مهاجرت دسته‌بندی کرد؟ آثاری که نویسندگانی که از وطنشان مهاجرت نکرده‌اند اما درون‌مایه‌شان «مسئله مهاجرت» است، چطور؟ آیا این گونه متون هم ذیل عنوان ادبیات مهاجرت قرار می‌گیرد؟ تکلیف آثاری که مهاجران در بستر اینترنت و به شکل دیجیتال و آنلاین منتشر می‌کنند چیست؟ این آثار هم ادبیات مهاجرت است؟ ما به عنوان مخاطب هنگام مواجهه با اثری که درون‌مایه‌اش مهاجرت نیست از کجا بدانیم آنچه که می‌خوانیم جزو ادبیات مهاجرت است؟ از مقدمه و توضیح نویسنده؟ از نام و نشانی ناشر؟ سؤال‌ها را می‌شود ادامه داد تا رسید به پرسش بنیادین آخر: مهاجرت از وطن اتفاق می‌افتد یا از زبان؟

آنچه طی سال‌های پس از انقلاب در ایران، ادبیات مهاجرت نامیده شده یا به شکل دقیق‌تر برجسب خورده، عمدتاً شامل آثاری است که نویسندگانی ایرانی که مهاجرت کرده یا تبعید شده‌اند به زبان فارسی نوشته‌اند و در خارج از مرزهای ایران منتشر شده است. درون‌مایه این آثار را طیف متنوعی از مسائل سیاسی داخل ایران، مشکلات مهاجرت، مسائل و چالش‌هایی که مهاجران در کشورهای مقصد با آن روبه‌رو

بازگشت مکتب‌خانه

از نظام‌نامه مکاتب دهکده تا احیای مکتب‌خانه

بخش دوم

۴- بازگشت به نظام آموزش سنتی در دوره جمهوری اسلامی:

انقلاب اسلامی ایران برخلاف سایر انقلاب‌های بزرگ، بازگشتی به گذشته بود؛ بازگشت به اسلام انقلابی. از این منظر هم‌زمان با تثبیت نظام جمهوری اسلامی به تدریج در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی با شعار بازگشت تحولاتی صورت گرفت. از آن جمله دانشگاه‌ها به‌منظور اسلامی شدن به مدت سه سال تعطیل شد. سیاست‌گذاران آموزشی، اعم از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی آموزش و پرورش در صدد اصلاح نظام آموزشی برآمدند. این نهادهای قانون‌گذاری به همراه برخی نهادهای انقلابی و مذهبی و حتی بعضی نیروها و عناصر داخل و خارج از وزارت آموزش و پرورش دست به کار شدند و متأثر از فضای انقلابی برای وزارت آموزش و پرورش نسخه‌های انقلابی-ایدئولوژی پیچیدند. برای نیروهای مذکور، آموزش و پرورش بکرترین و گسترده‌ترین عرصه تزیق ایدئولوژیک تلقی می‌شد. کما اینکه این وزارتخانه در دسترس‌ترین نهاد نیز برای بهره‌برداری ایدئولوژیک بود. آنان در گام نخست در صدد رفع آثار نظام طاغوت از بدنه آموزش و پرورش برآمدند. هم‌زمان سیل طرح‌ها و پیشنهادهای اسلامی کردن آموزش و پرورش از اقصی نقاط کشور به وزارتخانه جاری شد. هدف این بود که هرچه زودتر تحول بنیادی در آموزش و پرورش ایجاد شده و کتب درسی، معلمان، دانش‌آموزان، پوشش لباس و فضای مدارس اسلامی شود. از آنجا که عرصه آموزش و پرورش در شهرها و حتی روستاها نسبت به سایر وزارتخانه‌ها گسترده بود و همه دست‌اندرکاران آن اعم از معلمان، کادر اداری، مدیران، مستخدمان، دانش‌آموزان و حتی برخی خانواده آنان به‌طور مستقیم با این وزارتخانه ارتباط داشتند، خود را محق می‌دانستند هرچه زودتر با ارائه طرح‌ها و پیشنهادهای موردنظر خویش در کوتاه‌مدت عرصه آموزش و پرورش را از میراث رژیم پهلوی پاک کنند و مدینه فاضله خویش را بنا کنند. کما اینکه برخی از این طرح‌ها نیز نشانه‌هایی از بازگشت به آموزش سنتی را نوید می‌داد. در اینجا چهار نمونه (دو طرح در سال‌های نخست انقلاب و دو طرح در سال‌های اخیر) از این گونه طرح‌ها و نکاپوهای ایدئولوژیک بررسی می‌شود:

۴-۱- نظام طلبگی

نگاه ایدئولوژیک حاکم بر سیاست‌گذاری آموزش و پرورش پس از انقلاب در آغاز بر مبتدل و ناکارآمد نشان دادن آموزش و پرورش پیش از انقلاب برآمد. چنان‌که حجت‌الاسلام سید علی‌اکبر حسینی، سخنران معروف برنامه اخلاق در خانواده تلویزیون، در اولین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش پیشنهاد کرد: «تشکیلات آموزش و پرورش و مقررات حاکم بر آن قادر نیست در این دوره انقلابی پاسخگوی نیازهای آموزش و پرورش کشور باشد، بنابراین پیشنهاد می‌شود که وزارتخانه جدیدی در کنار این وزارتخانه تأسیس و هیئت برای برنامه‌ریزی و استفاده از امکانات وزارتخانه فعلی انتخاب گردد.» در این راستا حتی برای خروج از وضعیت نامطلوب، نظام طلبگی حوزوی نیز به‌عنوان یک آلترناتیو مطرح شد. برای این منظور استاد احمد صافی، اولین دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش، در تابستان ۱۳۵۹ با نگارش جزوه‌ای

چکیده: ورود مدرنیسم از جمله مدارس نوین به ایران با چالش‌های متعددی روبه‌رو شد. به طوری که رجال معارف‌پرور عصر قاجار در صدد برآمدند برای مشروعیت بخشی به نظام نوین آموزشی به ترفندهایی نظیر برپایی نماز جماعت در مدارس، تدوین و آموزش کتاب درسی شریعیات و حتی انتخاب اسامی مذهبی و مقدس نظیر محمدیه، عصمتیه، اسلامی و مشابه آن‌ها برای عنوان مدارس متوسل شوند. متقابلاً نیروی‌های سنت‌گرا در واکنش به این گونه مدارس، در صدد برآمدند با سازوکارهایی همچون تداوم نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای، محوریت دادن مباحث دینی در کتب درسی و اجرای احکام شرعی در مدارس، ماهیت و محتوای آموزشی را مطلوب نظر خود سازند. تداوم نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای از زمره راهکارهایی بود که به دلایلی چند بیشتر مورد توجه قرار گرفت. مکتب‌خانه‌ها میراث‌دار نظام آموزشی سنتی برای یادگیری الفبا، قرآن، احکام برای کودکان بودند. چنان‌که در قسمت نخست این مقاله خاطر نشان شد، این رویکرد از اواخر عصر قاجار تا یکی دو دهه در دوره پهلوی به موازات نظام نوین آموزشی رسمیت یافت، اما به تدریج در اواخر عصر پهلوی در خلال مدرن‌سازی نهادها، نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای به حاشیه رانده شد. تا اینکه پس از انقلاب به دلیل گسترش نفوذ و جایگاه برخی جریان‌های سنت‌گرا بار دیگر این جریان در قالب فراخوان‌هایی نظیر الگوگیری از نظام طلبگی، احیای مکتب‌خانه، آموزش فراگیر قرآن در کشور با الگوگیری از نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای مورد توجه قرار گرفت. به طوری که در یکی دو دهه اخیر با ناکارآمدی نظام رسمی آموزش این جریان زمره بازگشت مکتب‌خانه را سر داده است. در بخش دوم مقاله در ادامه بخش پیشین، چهار ایده مطرح در این باره بازکاوی می‌شود:



رحیم روح‌بخش

با عنوان «آشنایی با نظام طلبگی و ویژگی‌های آن» درخواست کرد، مطالب آن مورد توجه دست‌اندرکاران آموزش و پرورش قرار گرفته تا «در تغییر نظام آموزشی مفید و مؤثر افتد». این طرح بعدها مورد توجه اعضای «ستاد اجرایی تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش»^۲ قرار گرفت. به طوری که به عنوان یکی از طرح‌ها در مجموعه چندجلدی و حجیم: «مجموعه‌ای از طرح‌های پیرامون مقاطع تحصیلی و ساختار نظام آموزش و پرورش: زمینه‌ساز تدوین متن نهایی طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران»، ج ۳، در همان سال و در نسخ محدود چاپ و منتشر شد. در این مجموعه نظام طلبگی به عنوان هفتمین طرح از مجموع سیزده طرح پیشنهادی آمده است. به هر حال از آنجا که امکان تبدیل مدارس به حوزه وجود نداشت، این نوع تکاپوها نهایتاً به پوشش لعاب دینی برخی فعالیت‌ها و رفتارها در آموزش و پرورش منجر شد.

به هر حال مشابه طرح استاد صافسی، طرحی نیز از طرف آقای فضل‌الله شهیدی یکی دیگر از دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت وقت به شورای عالی آموزش و پرورش ارائه شد. شهیدی در طرح خویش با اشاره به اینکه «دلیل موجودیت تعلیم و تربیت در اسلام این است که آدمی دو جنبه دارد، یکی جنبه ربانی و دیگر اهریمنی (فرشته بودن یا حیوانیت)» خاطر نشان می‌سازد: «تنها فقیه زمان یا نماینده او می‌تواند [اجرای] هدف تقویت جنبه ربانی و تضعیف جنبه اهریمنی را به متخصصین و آگاهان مربوطه واگذار نماید... وگرنه صورت مشروع با معقول پیدا نمی‌کند». وی در پایان به نقش فقها برای تصویب اهداف آموزش و پرورش و رابطه آن با نظام طلبگی نیز اشاراتی کرده است.^۴ آقای شهیدی در متنی دیگر درباره «ضرورت تغییرات بنیادی» در آموزش و پرورش، عیوب

نظام آموزش پیش از انقلاب را تابعیت از دولت، متکی نبودن بر مذهب، استثمار دانش آموز، دیوان‌سالاری، تدریس و مواد غیرضروری برشمرده و برای بهبود وضعیت آموزش و پرورش پس از انقلاب، پیشنهادهایی به شرح احیای سنت‌های مدارس قدیمی [حوزه‌های علمیه]، تزکیه پیش از تعلیم، واگذاری کلیه ساختمان‌های آموزش و پرورش به شوراهای محلی منتخب مردم، به طوری که «مدارس محلی شبیه مسجد تلقی گردد»، ایجاد رشته جدیدی با نام «شناخت دین» از سال دوم دبیرستان با همکاری مدرسین حوزه‌های علمیه قم، گنجانیدن دروس اختیاری ایدئولوژی اسلامی و

شناخت‌های صحیح دینی در برنامه درسی مدارس، پیشنهاد داده است.^۵

۴-۲- طرح تبدیل مساجد به مدارس:

یکی از طرح‌هایی که شورای عالی آموزش و پرورش در خلال فراخوان طرح تغییر نظام آموزشی در همان سال‌های نخست پس از انقلاب دریافت کرد، طرحی با عنوان «مدارس را تبدیل به مساجد کنیم» بود. در این طرح نظام آموزشی دوره پهلوی با ادعای طاغوتی بودن، یکسره ناکارآمد تلقی شده و با طرح تبدیل مساجد به مدارس در صدد ارائه نمونه و الگوی اسلامی نظام آموزشی سنتی برآمده است. به نظر می‌رسد این طرح در شرایط زمانی آن سال‌ها اجرایی نبود، لذا مورد توجه متولیان امر قرار نگرفت، اما نکته درخور توجه اینکه بعد از چهار دهه طرح‌هایی مشابه با عنوان «مدرسه مسجد محور امیرالمؤمنین» و «مدارس مسجد محور سحاب دانش» طی اقدامی ظاهراً رسمی با صدور اطلاعیه و فراخوانی اقدام به ثبت نام دانش‌آموزان در دو مسجد قم و یکی از مساجد تربت حیدریه کرده‌اند. در پوستر فراخوان «مدرسه مسجد محور امیرالمؤمنین» نمایی از گنبد یک مسجد با پرواز کبوترانی در فضای اطراف آن به چشم می‌خورد. سپس با ذکر آدرس دو مدرسه آن در خیابان عطاران (مسجد ولی عصر) و خیابان توحید (مسجد امام خمینی) و ذکر شماره تلفن مدیران آن‌ها، در هشت بند برنامه‌های مدرسه به شرح ذیل ارائه شده است: آموزش کامل دروس آموزش و پرورش همراه با مدرک رسمی، انس عمیق با قرآن و اهل بیت، برنامه‌های اخلاقی و آدابی و معنوی متناسب با سطح دانش‌آموزان، شناخت سیره و شخصیت و اندیشه امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری و حرکت در این مسیر، آموزش مهارت‌های مورد نیاز شامل تندخوانی، نویسندگی، فن بیان، خلاقیت، مهارت کار جمعی، تیراندازی، شنا،

رزمی و بالاخره استعدادیابی تخصصی و در پایان برگزاری اردوهای علمی، آموزشی معنوی، تفریحی و جهادی. در همین فراخوان رویکردهای مدرسه مسجد محور مذکور شامل رویکرد تربیت محور (تربیت معنوی و روح کار)، حرکت در مسیر تحقق سند تحول بنیادین، رویکرد کارآگاهی و عینی در تربیت و آموزش، حرکت در مسیر تمدن اسلامی، تربیت در راستای پاسخگویی به نیازهای حال و آینده جامعه، احیای نقش والدین در امر تربیت، تربیت همه‌جانبه در همه عرصه‌های زندگی اعم از معنوی، معارفی، بصیرتی، مهارتی، مدیریتی، هنری، ورزشی و تغذیه ذکر

نکته تأمل برانگیز اینکه در مقایسه دو مقطع سال‌های نخست بعد از انقلاب با قریب چهار دهه بعد از آن، هر چند طرح‌هایی مشابه در تبدیل مساجد به مدرسه ارائه شده است، ولی ناگفته پیداست که طرح نخست در تقابل با نظام آموزشی دوره پهلوی مطرح شده بود، حال آنکه طرح‌های اخیر در تقابل غیررسمی با نظام آموزشی جمهوری اسلامی ایران ارائه شده است

شده و در خاتمه نیز تأکید شده است، مدرسه «دارای کادر و معلمان از بهترین و توانمندترین طلبه‌های حوزه و فرهنگیان متدین و انقلابی آموزش و پرورش» می‌باشد.

همچنین مجموعه مدارس مسجد محور دیگری با عنوان «مدارس مسجد محور سحاب دانش در منطقه تربت حیدریه» نیز طی فراخوانی اعلام کرده مدارس مذکور «جهت تکمیل کادر آموزشی اجرایی خود از بین نیروهای تحصیل کرده، متدین و علاقه‌مند برای انجام فعالیت‌های فرهنگی، آموزشی و تدریس در پایه‌های اول، دوم و سوم ابتدایی با مصاحبه علمی و آزمون عملی تدریس، تعدادی را به صورت پاره‌وقت جذب می‌نماید.» از زمره شرایط همکاری در این فراخوان - برای زنان و مردان متقاضی - مدرک کارشناسی و یا سطح یک مدارک حوزوی ذکر شده و درخواست گردیده مدارک از طریق: آدرس ایمیل مربوطه و یا پیام‌رسان سروش برای «روابط عمومی مدارس مسجد محور سحاب دانش» ارسال گردد. (فراخوان و پوسته‌های مذکور در آرشیو شخصی نگارنده موجود می‌باشد). نکته تأمل برانگیز اینکه در مقایسه دو مقطع سال‌های نخست بعد از انقلاب با قریب چهار دهه بعد از آن، هر چند طرح‌هایی مشابه در تبدیل مساجد به مدرسه ارائه شده است، ولی ناگفته پیداست که طرح نخست در تقابل با نظام آموزشی دوره پهلوی مطرح شده بود. حال آنکه طرح‌های اخیر در تقابل غیررسمی با نظام آموزشی جمهوری اسلامی ایران ارائه شده است. به تعبیر دیگر از منظر بخشی از سنت‌گرایان، نظام آموزشی جمهوری اسلامی نتوانسته است، اهداف و آمال آن‌ها را برآورده سازد، لذا خود دست به کار شده و اقدام به مدارس مطلوب خود کرده‌اند. کما اینکه اوج این رویکردها را می‌توان در احیای مکتب‌خانه‌ها به شرح ذیل مورد بازکاوی قرار داد.

۴-۳- بازگشت مکتب‌خانه برای آموزش قرآن:

این طرح را در سال‌های اخیر «مؤسسه قرآنی بسیج» با همکاری آموزش و پرورش، به منظور بهره‌برداری از نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای برای آموزش فراگیر قرآن در اقصی نقاط کشور ارائه داده است. در این راستا مؤسسه مذکور لوح فشرده‌ای با عنوان «مکتب‌خانه از دیروز تا امروز» تهیه و در صدد تبلیغ و توجیه این طرح برآمد. در این برنامه با تعدادی از کارشناسان امور آموزشی و مدرسان قرآن - غالباً زنان - مصاحبه به عمل آمده و نظرات آنان در خصوص تاریخ و نقش مکتب‌خانه‌ها در ایران و نهایتاً آموزش قرآن از طریق مکتب‌خانه مطرح شده است. کارشناسان و پژوهشگران برنامه عبارت‌اند از: آقایان دکتر حداد عادل، حجت‌الاسلام حمید محمدی، حجت‌الاسلام مسعود قوامی، محسن قربانیان، رحیم قربانی، سید مرتضی خاتمی خوانساری. مصاحبه‌شوندگان ضمن آسیب‌شناسی و نقد نظام آموزشی نوین کشور، نظام سنتی آموزشی از جمله مکتب‌خانه‌ای

مدیریت یکی از علمای قم به نام میرزا محمد غفاری قمی در کانال تلگرامی خویش با عنوان «احیای مکتب‌خانه» درباره هدف خویش از راه‌اندازی کانال مذکور اعلام کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، با توجه به نقش مخرب آموزش و پرورش، این کانال تأسیس شده تا با کمک همدیگر مکتب‌خانه را احیا کنیم که سرشار از علم و تربیت بوده، لطفاً همه را دعوت کنید و به‌زودی مکتب‌خانه احیا خواهد شد. انشالله». کما اینکه در تمام پیام‌های ارسالی این شعار را نیز سرلوحه مکاتبات خود قرار داده است: «جهت نجات فرزندانمان در احیای مکتب‌خانه شریک باشیم.»

در ادامه مطالب کانال تلگرامی، فراخوان‌هایی هم برای تأسیس مکتب‌خانه با دعوت از طلاب حوزه علمیه قم جهت همکاری به‌خصوص تدریس در مکتب‌خانه، درخواست از خانواده‌ها جهت جمع‌آوری کتب درسی قدیم مکتب‌خانه، دعوت از مکتب‌دارهای پیشکسوت جهت ارائه تجارب خویش به‌منظور تأسیس مکتب‌خانه و... داده است.

چهار نمونه از اطلاعیه‌های مهم «احیای مکتب‌خانه»:

بعد از اطلاعیه مهم اعلام تأسیس کانال احیای مکتب‌خانه، غفاری قمی، ضمن تأکید به‌ضرورت یک جنبش همگانی برای احیای مکتب‌خانه، طی صدور «بیانیه مهم» برخی راهکارها و اصول اجرایی مکتب‌خانه را تشریح و همگان را به حمایت از این نوع نظام آموزشی فراخوانده است:

بسم الله الرحمن الرحيم
با استعانت از خداوند متعال و معصومین علیهم‌السلام مدتی است حقیر طرح احیای مکتب‌خانه را مطرح نموده و درحال اجرای آن در خانه خود برای فرزندانم هستم؛ یکی از اعضای کانال سؤال فرمود که آیا مکتب‌خانه مورد تأیید آموزش و پرورش می‌باشد یا خیر و آیا ممانعت از تحصیل فرزندان محکومیت قضایی را متوجه والدین خواهد کرد یا خیر که در جواب عرض نمایم مکتب‌خانه مورد تأیید نیست اما بدانیم که امروزه خیلی از موارد که مورد تأیید نیست. عین حق است و خیلی از مواردی که مورد تأیید است باطل و غلط می‌باشد پس ملاک تأیید و عدم آن نیست متأسفانه قانونی می‌باشد که اگر والدین از تحصیل اولاد تا پایان راهنمایی ممانعت کنند حکم کیفری دارد. راه‌حل اول این است که فرزند را از رفتن به مدرسه توجیه کنید تا خود نرود و در این صورت در صورت احضار شما در دادگاه و خود فرزند بگوید به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهم مدرسه بروم هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. همان‌طور که این مسئله برای بنده پیش آمد و ما قبل از رفتن به دادگاه، فرزندانمان را توجیه کردیم و در دادگاه خودشان اظهار بی‌میلی به تحصیل نمودند. راه دوم اینکه برای دادگاه و قاضی اثبات شود که نظام آموزشی ما مضرات زیادی دارد و آسیب‌زا و استعداد خراب

مکان مکتب‌خانه، بیست و خانه بود که منجر به پیوند افراد خانواده، فامیل و حتی محله می‌شد.

مکتب‌خانه قداست داشت و ورود به آن با وضو انجام می‌شد

ارتباط استاد-شاگردی در مکتب‌خانه عاطفی بود.

برنامه دروس انعطاف داشت، دانش‌آموز مستعد و ضعیف امکان آموزش می‌یافتند.

مدت تحصیل معین نبود، کما اینکه موفقیت تام نیز در همه دروس الزامی نبود.

اعطای گواهینامه، اخذ نمره و برگزاری امتحان نداشت.

در مکتب‌خانه علاوه بر آموزش قرآن، برخی کتب نظیر گلستان و همچنین خوشنویسی آموزش داده می‌شد.

خروج از بن‌بست نگاه رفع تکلیفی به آموزش قرآن (آموزش اجباری برای اخذ نمره در نظام آموزش نوین).

جلوگیری از غلبه فن‌آوری بر کیفیت در آموزش قرآن.

مصاحبه‌شوندگان بر اساس ظرفیت نظام مکتب‌خانه‌ای و البته یک تجربه آموزشی مورد استفاده در بسیج به نام «شجره طیبه صالحین» پیشنهاد احیای نظام مکتب‌خانه‌ای را برای آموزش قرآن بنا بر دلایل ذیل مطرح کرده‌اند:

امکانی برای تشکیل جلسات آموزش قرآن در بیوت افراد با شرکت پانزده‌الی بیست نفر متقاضی آموزش؛

امکانی برای بهره‌برداری از جلسات خانه‌ای آموزش قرآن (مکتب‌خانه)؛

امکانی برای تبلیغ چهره به چهره قرآن؛

امکانی برای پیوند فناوری‌های نوین با آموزش قرآن؛

امکانی برای همگانی کردن یادگیری قرآن؛

امکانی برای استفاده از شیوه‌های مؤثر آموزشی نظیر بهره‌برداری از: شعر، قصه، تخیلات برای تسهیل در یادگیری قرآن.

۴-۴-۴ احیای مکتب‌خانه:

بالاخره از جریان سنت‌گرای دیگری در قم باید سخن گفت که اخیراً در صدد احیای نظام آموزشی مکتب‌خانه برآمده است. این جریان با بهره‌گیری از فناوری ارتباطی و فضای مجازی، خانواده‌های مذهبی را به خودداری از ثبت‌نام فرزندانشان در مدارس و ترغیب به تحصیل در مکتب‌خانه فراخوانده است. آنان برای تحقیر مدرسه، پنج حرف مدرسه را به این شرح معنی کرده‌اند: م = مرگ، د = درد، ر = رنج، س = سختی، ه = هلاکت. این گروه با

را به‌عنوان جایگزینی برای بهبود آموزش قرآن مطرح کرده‌اند. دلایل ناکارآمدی نظام آموزش نوین کشور که با دارالفنون آغاز شد، از منظر نامبردگان به‌علاوه کارشناس برنامه عبارت است از:

محتوای آن بر اساس سلاقی و علایق کشورهای سلطه‌گر غرب تعیین شده.

در این محتوای خبری از درس زندگی نیست.

علمای اسلام با این نظام آموزش مخالف بودند.

نقطه عزیمت و مقوم این نظام آموزشی، فرقه بابیه بود.

مسیون‌های مسیحی نخستین مدارس نوین را بنیان گذاشتند.

رشدیده و مدارس او، آموزش به سبک نوین را تحکیم بخشیدند.

رضاشاه با ادعای مدرن‌سازی، طومار مکتب‌خانه‌ها را در هم پیچید.

کارشناسان مذکور در راستای بیان چگونگی شکل‌گیری مدارس به سبک نوین، آن را توطئه‌ای برای براندازی مکتب‌خانه‌های سنتی ذکر کرده و زوال آموزش مکتب‌خانه‌ای را ناشی از عوامل ذیل ذکر کرده‌اند:

توطئه فرهنگی غرب علیه اسلام؛

بی‌توجهی نجبگان جامعه به اهمیت نظام مکتب‌خانه‌ای؛

ادعای کهنگی و ناکارآمدی مکتب‌خانه با بزرگنمایی ضعف‌های آن؛

نقش مخرب جریان روشنفکری؛

نقش ویژه رضاشاه و مشاوران وی در برانداختن مکتب‌خانه.

کارشناسان در ادامه، ویژگی‌های نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای را به‌تفصیل به شرح موارد ذیل بیان کرده‌اند:

مردمی بودن (غیردولتی)؛

غایت علم‌آموزی آن؛

گستره جغرافیایی؛

استقلال مالی؛

امکان فراگیری همگانی اعم از محرومان و ثروتمندان.

نامبردگان در ادامه به نقش و جایگاه مکتب‌خانه برای آموزش قرآن پرداخته و مزایای آن را به شرح ذیل برشمرده‌اند:

مکتب‌دار فردی تحصیل‌کرده حوزه و مدارس دینی بود و باسواد تلقی می‌شد.

غایت آموزش مکتب‌خانه‌ای عبارت از: یادگیری احکام شریعت، مناسک دینی، اخلاق، آداب معاشرت و احترام به والدین بود.

اصالت و محوریت آموزش در مکتب‌خانه‌ها قرائت و حفظ قرآن بود. معمولاً هم از جزء سی قرآن شروع می‌شد.

از جریان سنت‌گرای دیگری در قم باید سخن گفت که اخیراً در صدد احیای نظام آموزشی مکتب‌خانه برآمده است. این جریان با بهره‌گیری از فناوری ارتباطی و فضای مجازی، خانواده‌های مذهبی را به خودداری از ثبت‌نام فرزندانشان در مدارس و ترغیب به تحصیل در مکتب‌خانه فراخوانده است

نامبردگان در ادامه به نقش و جایگاه مکتب‌خانه برای آموزش قرآن پرداخته و مزایای آن را به شرح ذیل برشمرده‌اند: مکتب‌دار فردی تحصیل‌کرده حوزه و مدارس دینی بود و باسواد تلقی می‌شد. غایت آموزش مکتب‌خانه‌ای عبارت از: یادگیری احکام شریعت، مناسک دینی، اخلاق، آداب معاشرت و احترام به والدین بود. اصالت و محوریت آموزش در مکتب‌خانه‌ها قرائت و حفظ قرآن بود. معمولاً هم از جزء سی قرآن شروع می‌شد.



کن و ایمان زدا است و اینکه فشار روحی و جسمی زیادی بر فرزند ایجاد می کند و در نهایت منجر به بیماری های روحی و جسمی فرزندانمان شده و یا خواهد شد و از همه مهم تر ارائه مستندات مهم خصوصاً اجراشدن سند ۲۰۳۰ و تأکید بر گفتار رهبر معظم و اینکه خود ایشان در همایشی فرمودند که در بعضی جاها اجرا شده و اینکه تمام دنیا به مخرب بودن این نظام آموزشی رسیده اند و تغییرات اساسی در روش خود ایجاد نمودند و لازم است مستندات و مقالات در این مورد از کتب و سایت های معتبر جمع آوری شود لذا مؤمنین مسلط به زبان انگلیسی این امر مهم را به عهده بگیرند به نظر حقیر باید از یکجایی این جنبش شکل بگیرد تا حداقل یک خانواده بتواند در دادگاهی نظام آموزش و پرورش را محکوم کند و بعد از آن به لطف خدا راه برای تمام خانواده ها بازتر خواهد شد از موارد مهمی که باید بر آن تأکید زیادی شود قوانین و وظایفی است که قانون اساسی و دیگر قوانین بر عهده آموزش و پرورش قرار داده است و الان این قوانین و وظایف نه تنها اجرا نمی شود بلکه خلاف آن می باشد که لازم است افراد حقوق دان و وکلای در این مسئله ما را یاری دهند، لطفاً همه شما برادران و خواهران در این مورد نظر دهید تا به یک جمع بندی و راهکار عملی برای موفق شدن در دادگاه برسیم البته از همه مستندات فوق الذکر آیات و روایات موجود در باب آموزش و پرورش است که لطفاً در این زمینه طلاب فعال باشند و آیات و روایات معارض با نظام آموزشی و یا کتابی را ارائه دهند. وفتنا الله و ایاکم لمرضاته، العبد میرزا محمد غفاری قمی، ۸ تیر ۹۷»

کما اینکه در پیامی دیگر ضمن تبیین مسائل مالی مکتب خانه و میزان تدریس روزانه مطالب، وزیر آموزش و پرورش را مورد خطاب قرار داده و او را به فراگیری مهندسی علوم دعوت کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

آیا می دانید طبق تعریف ما از آموزش و پرورش و در یک کلمه مکتب خانه، نیازی به اختصاص ردیف بودجه نداریم، بلکه خود مکتب خانه قابلیت درآمدزایی دارد و البته نه اینکه محصلین پول پرداخت کنند. از طرفی اعتقاد دارم معلم نباید پول بگیرد زیرا کار او واجب است و اخذ پول در قبال کار واجب حرام است و اگر بگویی پس معلم چطور کار کند در حالی که اکثر وقت خود را در مکتب خانه می گذراند خواه گفت اتفاقاً نباید معلم و محصل وقت زیادی در مکتب خانه صرف کند، اگر بگویی پس چطور امکان دارد که در روز چند درس آموزش داده شود

و ما با مدرسه برخورد خواهیم کرد. امسال مشق شب حذف و تکالیف مهارت محور جایگزین آن شده است. تأکید ما این است که دانش آموز تکالیف را در مدرسه بنویسد و بار کلاس درس را به خانه نیاورد و اما عرض بنده حقیر میرزا محمد غفاری این است که آیا تاکنون دادن تکالیف به دانش آموزان اشتباه بوده است که قطعاً جواب آری است و سؤال دوم این است که آیا فقط به این دلیل ذکر شده نباید تکالیف داد یا اینکه دلایل خیلی مهم تری برای این مسئله دارید. به نظر می رسد که دلایل خیلی مهم تری است و احتمال می دهم بعضی از این دلایل را می دانند ولی بازگو نمی کنند، ولی بنده دلایل متعدد آن را می دانم که از مهم ترین دلیل آن نبودگری استعداد توسط مشق است و حتی مجموعه ای از بیماری های روحی و روانی و جسمی از بابت مشق است و هدف نانوشته دیگر مشق این است که فرزند وقت دیگری برای ارتباط عاطفی و مهارتی را در خانه و جامعه نداشته باشد که فعلاً بنای موشکافی را ندارم و اگر آنچه را که بنده می دانم تمام مردم می دانستند حتی والدین حاضر بودند زندان بروند، اما لحظه ای فرزندشان را وارد زندان ابدی مدرسه نمی کردند. در مکتب خانه عموماً مشق در خود آن اجرا می شود شما اکنون بعد از تربیت ده ها نسل سوخته به یک موضوع و امتیازات شگفت انگیز مکتب خانه رسیده اید در حالی که ما فریاد می زدیم و ده ها سال دیگر باید بگذرد تا جنایت دیگری از مدرسه بر ما شود و ده ها سال بعد از آن جنایتی دیگر آشکار شود من سؤالی دارم که مخاطب فقط مؤمنین هوشیار و بیدار است و هرگز با مردم خواب، کاری ندارم و آن این است که از کجا مطمئن هستید این آخرین ایراد مدرسه بوده است که کشف و اصلاح شده است. چطور دوست دارید با جگر گوشه شما به مثابه موش آزمایشگاهی برخورد شود. آیا روز قیامت فرزندان به عنوان یک طلبکار و مظلوم جلوی شمای ظالم را نخواهد گرفت و آیا صرفاً به

گویم اصل سؤال غلط است چون در هر روزی نباید بیش از یک یا حداکثر دو درس ارائه شود که هر درس نیز نهایت چهار دقیقه باشد و اگر بگویی بازگویم و اگر باز بگویی بازگویم و الخ یعنی برای تمام سؤالات تو جواب هایی دارم که تماماً از دین اخذ نمودم و قرن ها در تمام علوم نابغه پروری نموده است. سؤال من از توی وزیر این است که آیا با چیزی به نام مهندسی علوم و تشکیلات آشنایی مختصری داری؟ خیر نمی دانی. والا این چنین در ساده ترین مسائل متحیر نمی ماندی و علت این نابسامانی ها مهندسی نکردن تمام جوانب آموزش و پرورش است به من مگو که می دانم که آنچه برای تو دیکته شده است از جانب کفره فجره یک بازی بیش نیست برگردید به آموزه های الهی تا از این سرگردانی خارج شوید. میرزا محمد غفاری قمی، ۱۸ صفر ۱۴۴۰»

بالاخره در اطلاعیه چهارم، با دستاویز قرار دادن

اظهارات معاون ابتدایی آموزش و پرورش در خصوص منع معلمان کلاس های اول تا سوم ابتدایی به مطالبه تکالیف مشق شب از دانش آموزان، به دلایل پنهانی این تصمیم اشاره کرده و از مخاطبان خود پرسیده است: آیا این آخرین ایراد مدرسه بوده است؟ سپس مدیران آموزشی را مورد نقد قرار داده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم
اخیراً معاون ابتدایی وزیر آموزش و پرورش گفته است معلمان کلاس های اول تا سوم حق دادن مشق ندارند، اگر معلمی این مصوبه آموزش و پرورش را رعایت نکند، از نظر ما تخلف انجام داده است

”
در مکتب خانه عموماً مشق در خود آن اجرا می شود شما اکنون بعد از تربیت ده ها نسل سوخته به یک موضوع و امتیازات شگفت انگیز مکتب خانه رسیده اید در حالی که ما فریاد می زدیم و ده ها سال دیگر باید بگذرد تا جنایت دیگری از مدرسه بر ما شود و ده ها سال بعد از آن جنایتی دیگر آشکار شود

جهت تنها همین گناه کبیره در آتش دوزخ افکنده نخواهی شد. پرواضح است که هدف مؤسسين مدرسه نابودگری مسلمانان برای صدها سال است اگر مردم عمیقاً بدانند که مدرسه تاکنون چه بلایی بر سرشان و بر سر فرزندانشان آورده برخوردارشان با این نظام مدرسه‌ای غربی خیلی متفاوت‌تر خواهد بود. شما ای مسئولی که منتظر دستورات مجامع علمی غربی اروپایی هستی به تو گوشزد می‌کنم از خدایت بترس و معیار و ملاکت علوم دینی و سنت نیکانمان که ریشه در دین دارد باشد. وای به روزی که فهم مردم روزبه‌روز بیشتر شود و بفهمند چه بلایی بر سرشان آمده است ای شمای که نه عالم به علوم اهل بیت هستی و نه معتقد و نه عامل، حق مدیریت را نداری و باید این مسئولیت را به اهلش؛ یعنی علمای عالم و متقی و آگذاری و از عاقبت آن در دنیا و آخرت بترسی. این روش مدیریت روش هیچ عرصه‌ای نیست و چنین حقی ندارد و باید تمام علوم به خدا که در این عصر علمای باتقوا مرجع این امور هستند برگردد. عصمتنا الله من الزلزل و الهلاک، الاحقر میرزا محمد غفاری قمی، ۱۷ صفر المظفر ۱۴۴۰»

- بررسی برخی نظریات متولیان «احیای مکتب‌خانه»:

در این کانال طی صدور اطلاعیها، پاسخ به پرسش‌های اعضای کانال (اعضای کانال تا تاریخ ۱۵ آبان ۹۷، تعداد ۱۱۲۴ نفر می‌باشد.)، ارسال پیام‌های تصویری و مکتوب و... نظریات متولیان احیای مکتب‌خانه درباره نظام آموزشی ایران مطرح شده است. در این پیام‌ها، درباره اهداف تأسیس نظام نوین آموزشی در ایران، طی سه رویکرد عنوان گردیده: ۱- گرفتن تمام علوم دینی نظیر فقه، عقاید، اخلاق، تفسیر و علوم مادی مثل طب، شیمی، فیزیک از حوزه. ۲- دزدیدن تمام علوم ما از طریق تأسیس مدارس نوین توسط مسیحیان. ۳- مخلوط کردن علوم ناب با

علوم غلط یا بی‌فایده و درنهایت ایجاد انحراف در علوم الهی و مادی. کما اینکه مدعی شده‌اند «همه علوم به‌اصطلاح نوین مثل ریاضی، شیمی، فیزیک و... قبلاً در حوزه بود، ولی برای اهداف ناصوابی از حوزه جدا شدند. لذا ما خواهان بازگشت آن‌ها به جایگاه اصلی یعنی حوزه هستیم».

- معایب نظام نوین آموزشی: در ادامه مباحث مطروحه در کانال، برخی از معایب نظام نوین آموزشی به شرح ذیل آمده است:

۱- فساد ذهن دانش‌آموزان با تمرکز به حفظ کردن مطالب به‌خصوص برای شرکت در کنکور:

۲- ترویج روابط دختر و پسر، رقص و پایکوبی؛

۳- گسترش استرس و خشونت در دانش‌آموزان؛

۴- شرط واکسن برای ثبت‌نام دانش‌آموزان؛

۵- ورزش «هدیه مخرب عصر جهالت».

۶- خودداری از تنبیه: «تنبیه در مکتب‌خانه‌ها محاسنی دارد. خداوند در قرآن در مواردی برای افراد تنبیه را ذکر کرده. تنبیه معقول و به‌جا لازم است.»

۷- مدرک‌گرایی «نوعی شرک که سلب دنیا و آخرت شده و مخرب شدید عقل و استعداد و ایمان می‌گردد. مدرک‌گرایی منجر به بیماری روحی، روانی و جسمی می‌شود و زمینه را برای تزویر و دروغ و جعل و تکبیر فراهم می‌کند.»

۸- آموزش دختران: در این کانال با استناد به فتوی شیخ فضل‌الله نوری- طرفدار مشروطه مشروعه در انقلاب مشروطیت- مبنی بر اینکه: «صرف وجود مترکه روضه‌خوانی و وجوه زیارات برای افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان‌های مخالف اسلام است.» با مدارس دخترانه مخالفت گردیده، اما آموزش آنان در مکتب‌خانه مورد استقبال واقع شده است. البته خاطر نشان گردیده: «روایاتی داریم در باب نهی علم‌آموزی مؤنثان، مع‌ذلک هنوز افرادی بر نمی‌تابند و این نشانه ضعف ایمان است.» (در ذیل پیام به مقاله: سیر تجدیدزدگی نظام آموزشی دختران در ایران معاصر، مجله حورا، دی ۱۳۸۳، شماره ۹ ارجاع داده شده است). البته به ترغیب دختران به ازدواج زودهنگام نیز توصیه شده است. کما اینکه تأکید گردیده مهم‌ترین نقش زنان شامل: همسررداری، مادری، بچه‌داری و موارد مشابه می‌باشد. در این راستا در یکی از پیام‌های مربوطه آمده است: «فریفتگان غافل، خانه‌داری را تحقیر نکنید. خانه‌داری از ذاتیات مکتب‌خانه دختران است.»

۹- آموزش مبتنی بر سند ۲۰۳۰: یکی از مهم‌ترین مطالب و پیام‌های این کانال مباحث مربوط به

ادعای اجرای سند ۲۰۳۰ در آموزش و پرورش و بازتاب‌های منفی و فساد آور آن در جامعه می‌باشد. به‌طوری‌که سند را منجر به ترویج بی‌بندباری و هم‌جنس‌گرایی در آموزش و پرورش دانسته و از نقش بهایان در اجرای آن پرده برداشته است. سپس خاطر نشان گردیده در کشورهایی که این سند اجرا شده منجر به گسترش کودک‌آزاری و تجاوز جنسی شده است. در پایان نیز ادعا شده: «یک برنامه سازمان‌دهی شده جهت گسترش تعرض در مدارس برای سوق دادن افکار عمومی و خانواده‌ها به‌ضرورت اجرای سند ۲۰۳۰ وجود دارد.»

در پایان قابل ذکر است که متولیان طرح احیای مکتب‌خانه، ضمن تأکید بر تسریع در تأسیس مکتب‌خانه در اقصی نقاط کشور، چشم‌انداز غایی اجرای این طرح را منوط به وقوع یک انقلاب جدید فرهنگی، آموزشی و اجتماعی در میان آحاد کشور فرض کرده‌اند که هم‌گام و هم‌زمان با آن در قالب یک تحول بزرگ فکری، اهالی سنت را بر مدرنیته ترجیح داده (با ارجاع در ذیل پیام به کتاب: فرهنگ مدرنیته و توهم، تألیف اصغر طاهرزاده) و تمام نمادها و تعلقات سبک و سیاق زندگی و تجربه زیسته دینی اعم از: طب اسلامی، تغذیه اسلامی، قابله سنتی، قرض الحسنه (در مقابل بانک‌ها)، پوشاک اسلامی، حمام‌های سنتی، آموزش حوزوی، استفاده از کرسی در خانه‌ها، بهره‌گیری از بادگیرها را مورد توجه قرار دهند. در صدها پیامی که در این کانال آمده، اهالی برخی از شهرها از جمله: اردبیل، شاهرود، شهرری، یزد، مشهد، نجف‌آباد، اصفهان، تهران، شیراز، چابهار و نورآباد لرستان از تأسیس مکتب‌خانه در شهرهای خود استقبال کرده‌اند. کما اینکه برخی اقشار مذهبی نظیر گروهی از قاریان قرآن، چند تن از حافظان قرآن، برخی معلمان تربیتی مدارس و... نیز آمادگی خود را جهت همکاری اعلام کرده‌اند. در موردی نیز پیشنهاد شده که فعلاً مساجد به‌عنوان محل برگزاری کلاس‌های مکتب‌خانه مورد بهره‌برداری قرار گیرد. ■

پی‌نوشت:

۱. صورت مذاکرات یک‌صدوشصت‌ویکمین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش، مورخ ۱۳۵۸/۷/۸.
۲. لازم به توضیح است که در سال ۱۳۶۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۵۹ خود شورایی به نام «شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش جمهوری ایران» با ترکیب معاونین وزارتخانه و دست‌اندرکاران آموزشی خارج از وزارتخانه تشکیل داد. این شورا بعد از سه سال برگزاری جلسات و بررسی‌ها «طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی» را در خرداد ۶۷ تهیه و تصویب کرد. این طرح را شورای عالی انقلاب فرهنگی در تیر ۶۸ تصویب کرد. سپس مقرر شد که برنامه‌های اجرایی آن را تهیه و پس از تصویب به اجرا درآورد. مهم‌ترین موضوع در این طرح، ساختار نظام آموزشی آموزش و پرورش کشور به شرح: ۱. دوره اساس، به‌مدت دو سال، سن ورود از ۵/۵ سالگی؛ ۲. دوره ارکان به‌مدت چهار سال، ۳. دوره ارشاد به‌مدت سه سال. ۴. دوره فراگیر کاربردی-علمی شامل دو رشته: حرفه‌آموزی و متوسطه فراگیر به‌مدت سه سال. جمعاً به‌مدت دوازده سال تصویب شده بود که وزیر جدید، محمدعلی نجفی، از اجرای آن به دلایلی خودداری کرد.
۳. ضمناً در این اثر طرحی هم از حسن آیت با عنوان: «طرح جدید نظام آموزشی کشور» در خصوص اشکالات نظام موجود و راه‌حل‌های پیشنهادی جهت اصلاح نظام در ۳۴ بند ذکر شده است.
۴. اظهارنظر در مورد هدف‌ها و اصول کلی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران و توضیحاتی بر آن‌ها، اظهارنظر از آقای فضل‌الله شهیدی، نشریه شماره ۱۱ دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، اردیبهشت ۱۳۶۰.
۵. - مقالاتی در زمینه تعلیم و تربیت و ضرورت تغییرات بنیادی، تهیه و تنظیم از فضل‌الله شهیدی، نشریه شماره ۱۱ (مسلط ۲۹)، دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، اردیبهشت ۱۳۶۰.

متولیان طرح احیای مکتب‌خانه، ضمن تأکید بر تسریع در تأسیس مکتب‌خانه در اقصی نقاط کشور، چشم‌انداز غایی اجرای این طرح را منوط به وقوع یک انقلاب جدید فرهنگی، آموزشی و اجتماعی در میان آحاد کشور فرض کرده‌اند که هم‌گام و هم‌زمان با آن در قالب یک تحول بزرگ فکری، اهالی سنت را بر مدرنیته ترجیح داده

باخانگی امن و بی خانگی امن؛ دو ناممکن جامعه ساخته برای سوژه‌های فرودست

وحید میره‌بیگی

بشر در زمان زندگی گله‌ای و در دوران شکار و گردآوری غذا که به‌عنوان دوران وفور شناخته می‌شود مکان‌هایی برای توقف و استراحت داشت، اما سکونتگاه دائمی یا حتی گاهی سکونتگاه موقت نداشت. احتمالاً در آن دوران معنای «خانه» چنان‌که در هزاره‌های بعدی آفریده و فهمیده شد وجود نداشته است. در دوران کشاورزی بود که وابستگی بشر به زمین، شیوه معادگی او به مکان و تجربه جمعی مکان را اساساً متحول کرد و «خانه» ساخته شد!

نیازی به تصریح و تشریح نیست؛ امروزه ارتباط انسان و مکانی که خانه می‌نامند چه اندازه از اعصار کهن و زندگی نیاکانش، متمایزتر و پیچیده‌تر و غیرشخصی‌تر است. با پیدایش اقتصاد مدرن (اقتصاد پولی که بر شالوده تولید و مبادله کالاها و خدمات برپا شده و معاش اعضای جامعه در آن، فردگرایانه‌تر و وابسته به کار مزدی است) و فرسایش ساختارهای سنتی خانواده بر اثر جدایی محل کار از محل زندگی که خانواده‌های تازه‌تأسیس را از خانواده والدینی جدا می‌کرد، معنای خانه که پیش‌تر مرتبط با کار کردن و معاش بود رنگ باخت و معنایی مرتبط با خانواده، فراغت و استراحت یافت. علاوه بر این، جدا شدن زوج‌های جدید از خانواده‌های والدینی هم بُعد مالی داشت و هم بُعد مکانی؛ یعنی، استقلال مالی خانواده در کنار استقلال فضایی-مکانی آن معنا می‌گرفت. امروزه حتی فارغ از نیاز به خانه برای تشکیل خانواده‌های جدید، از منظر عقل سلیم بدیهی به نظر می‌رسد که افراد بالغ موفق باید توانایی تملک یا اجاره «خانه» داشته باشند. اگرچه

آشکالی از بی خانگی خودخواسته، مانند زیست کولیان یا هیپی‌ها هنوز وجود دارد، اما به نظر می‌رسد امروزه اکثر بی خانگی‌ها تنها به سبب ناچاری باشد و نه به دلیل بی‌علاقگی به بهره‌مندی از خانه. مجموعه‌ای از ایده‌های جمعاً موجه و ضرورت‌های اجتماعی-اقتصادی، موجب تعریف شدن انسان بر اساس تعریف شدن خانه شده‌اند.

این شیوه معادگی به خانه، یعنی اصالت و اهمیت باخانگی نسبت به بی خانگی در فرهنگ کنونی رایج است. ارتباط «بهنجار بودن» با «اصالت باخانگی» آن قدر پذیرفته شده و مفروض است که اصلاً دیده نمی‌شود: کافی است کسی علی‌رغم معضلات فراوانی که در پی می‌آید، بی خانگی را به باخانگی ترجیح دهد، قطعاً فشار اجتماعی سنگینی را احساس کرده و به‌عنوان فردی عجیب و غریب و نابهنجار شناسایی می‌شود. سوژه بهنجار در جامعه ما سوژه است که برای دارا شدن املاک و مستغلات بکوشد. خانه داشتن پدیده‌ای است مرتبط با کار مُزدی، خانواده کوچک‌مقیاس (هسته‌ای) و صرف اوقات خارج از محل کار برای پروراندن نیروی کار جدید (فرزندان) و استراحت و سرگرمی و مصرف. تمامی این موارد ساختارهای پیشینی دربرگیرنده وجود فردی‌اند.

گویی بیش از اینکه بتوان خانه و معیارهای خانه پنداشتن یک سکونتگاه را معنا و تفسیر کرد، خانه، به‌عنوان عصری از نظام اقتصادی و سیاسی پیچیده امروز، انسان را معنا و تفسیر می‌کند و جهت‌گیری او نسبت به خانه می‌تواند ملاک بهنجاری یا نابهنجاری باشد.

گذشته از این‌ها می‌توان مطرح کرد که اصالت‌دهی سوژه انسانی به باخانگی چه ویژگی‌هایی دارد؟ یک سوژه بی‌خانه (خیابان‌خواب) یا سوژه خانه‌مند و ساکن (در حاشیه، در پایین شهر، در مناطق متوسط یا در عمارت‌های بسیار لوکس) هرکدام به گونه‌ای متفاوت برای باخانگی ارزش قائل می‌شوند و خانه برای آنان معانی متفاوتی و احساسات و عواطف و خاطرات متفاوتی به همراه دارد. اگر به یکی از تعابیر جامعه‌شناسانه، زندگی انسان مدرن را به سه سپهر **خصوصی، عمومی و سیاسی** تقسیم کنیم، بدون شک معنادگی هر یک از سوژه‌های یادشده به خانه از چگونگی ارتباط این سه سپهر تأثیر می‌پذیرد. در واقع در طول تاریخ هرچه جمعیت بشر افزایش یافته است، هرچه مقررات‌گذاری‌های سپهر سیاسی درباره تملک زمین/خانه افزایش یافته است و هرچه خانه‌یابی/خانه‌سازی که در اعصار قدیم مهارت‌هایی آموختنی سوژه‌های انسانی بودند، طی افزایش تقسیم کار اجتماعی به‌عنوان یک فعالیت تخصصی، بیشتر و بیشتر به نهادها و سازمان‌های متخصص سپرده و محدود شدند، خانه برای بشر بیش از پیش به‌مثابه امری بیرونی متبلور شد و به‌خصوصاً در شهرها امکان ساخت‌وساز دلخواه آن بسیار کاهش یافت و به مقررات بسیاری محدود شد. گویی هرچه جوامع پیشرفت کرده‌اند، برای اکثر افراد

”
در ایران پس از انقلاب، چنان‌که مستقیماً در اصل‌سی‌ویکم قانونی اساسی ذکر شده است، داشتن مسکن، «حق» اعضای جامعه و زمینه‌سازی برای خانه‌دار شدن اقشار محروم «وظیفه» دولت تلقی شد

امکان مشارکت عملی-نظری در ساختن مکان زندگی و یافتن حس تعلق به این مخلوق خویشستن، کاهش می‌یابد و خانه همچون دیگر نیازهای اولیه بشر ویژگی کالاگونه می‌یابد. همچنین در جوامع مختلف طی فرآیند فوق‌الذکر، تجربه و معنای خانه برای سوژه‌ها بسته به چگونگی ارتباط یافتن سپهرهای سیاسی، عمومی و خصوصی تعیین یافته است. تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان مستقیماً رابطه انسان و خانه را متأثر می‌سازند.

در کشور ما از آغاز تشکیل سازمان‌ها و نهادها، مدرن، سپهر سیاسی رغبت و گاه اقبال فراوانی در تعیین سپهرهای عمومی و خصوصی داشته است و حتی می‌توان گفت که این سه از ابتدا نوعی درهم‌تندگی داشته‌اند که طی آن نیروی غالب، امری سیاسی/اقتصادی و نیز مذهبی و در پی تنظیم همه‌چیز بوده است. در ایران پس از انقلاب، چنان‌که مستقیماً در اصل‌سی‌ویکم قانونی اساسی ذکر شده است، داشتن مسکن، «حق» اعضای جامعه و زمینه‌سازی برای خانه‌دار شدن اقشار محروم «وظیفه» دولت تلقی شد. آشکار است که این اصل چگونگی ارتباط اقتصادی سه سپهر یادشده در خصوص خانه را قانوناً تعیین کرده است؛ یعنی خانه داشتن

حق مردم است، حتی که نهادهای سیاسی در قبال اعاده آن مسئول‌اند. بر این اساس خانه‌یابی / خانه‌سازی نباید اموری کاملاً وانهاده به خود افراد باشند و باید در اقتصاد به نفع محرومان دخالت مؤثر کرد. چگونگی نگارش قوانین پایین دستی بر اساس این اصل و چگونگی اجرای آن‌هاست که تعیین می‌کند سوزده‌های یادشده (خیابان‌خواب و مالکان یا مستأجران حاشیه‌نشین، پایین‌شهرنشین و لوکس‌نشین) چگونه خانه را از بُعد اقتصادی تجربه و معنادگی می‌کنند. مقررات منعقدشده سپهر سیاسی، تجربیات و معنادگی‌های سپهر خصوصی را جهت می‌دهد. علاوه بر این فعالیت اقتصادی شهروندان در سپهر عمومی را نیز جهت می‌دهد. نحوه مقررات‌گذاری‌های ذی‌نفعان (مثلاً در خصوص مجوزهای ساخت‌وساز، نرخ‌گذاری رهن و اجاره مسکن، مالیات‌گیری از خانه‌های بی‌سکنه و امثال این‌ها) و مستبرمان بازار مسکن و چگونگی ارتباط میان آن‌ها را شکل می‌دهد. آیا مسیر پیموده‌شده تاکنون از لحاظ عدم تناقض با اصل مذکور و زمینه‌سازی برای تحقق آن موفقیت‌آمیز بوده است؟

باید در نظر داشت که اقتصاد سیاسی ایران مختصات ویژه‌ای دارد؛ از ابتدای شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای مدرن در ایران، سپهر سیاسی در دیگر سپهرها ریشه دواند؛ وابستگی اقتصاد به نفت بر این درهم‌تندگی افزود. در کشورهای وابسته به نفت، نهادهای سیاسی برای مخارج خویش به ثروتی که جامعه تولید می‌کند وابسته نیستند؛ یعنی با اخذ مالیات اجباری از مردم فعالیت‌های خود را به موافقت مردم در خصوص پرداخت مالیات مشروط نمی‌سازند، بلکه در مسیری متفاوت با ممانعت از تملک خصوصی منابع طبیعی مانند نفت، مالکیتی دولتی می‌آفرینند که امتیازات مالی ناشی از این تملک آن‌ها را از جریان‌های مالی دیگر (مانند مالیات) بی‌نیاز یا

کم‌نیاز می‌کند. بدین ترتیب نهادهای سیاسی، قدرت خاص و بسیاری می‌یابند که نه تنها به جامعه وابستگی و پاسخگویی اندکی دارد، بلکه به دلیل وفور دلارهای نفتی و سرریز آن از شبکه‌های نخبگانی سطوح بالا و پایین قدرت و نیز به دلیل نیاز نهادهای سیاسی به کسب مشروعیت و ممانعت از طغیان و بی‌نظمی به تغذیه جامعه نیز می‌پردازد. رانتیر بودن نهادهای سیاسی در بحث حاضر دو پیامد مشخص دارد.

پیامد نخست اینکه، برخلاف نظام سرمایه‌داری که در آن مدار اصلی سرمایه‌مدار تولید صنعتی است و در مواقع بحران‌های مالی و املاک و مستغلات فعال می‌شوند، در

اقتصاد سیاسی کشور رانتیر که در آن سپهر سیاست و اقتصاد مجزا و مرتبط (اقتصاد-سیاست) نیستند، بلکه درهم‌تنیده (سیاست/اقتصاد) هستند، به دلیل انباشت ثروت‌های کلان توسط اقشار خاص و نبود بخش تولید فعال که ارزش‌افزوده قابل‌توجهی بیافریند، ثروت‌های انباشت‌شده ماهیتاً و ذاتاً در بخش فعالیت‌های مالی و بخش املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری می‌شوند. بدین ترتیب هرگونه مقررات‌گذاری که طی آن سودزایی و سودافزایی سرمایه‌گذاران بازار املاک و مستغلات (که عمیقاً به بانک‌ها و بازار مالی گره خورده است) کاهش یابد با مقاومت شدید ذی‌نفعان این ساختار مواجه می‌شود، حتی اگر دلیل چنین اقدامی مسئولیت‌های قانونی دولت برای برداشتن فشار از دوش اقشار محروم و کم‌درآمد باشد. سال‌هاست که هزینه مسکن در سبد خانوار سنگینی می‌کند و افزایش نرخ خرید و اجاره مسکن آهسته و پیوسته یا شتابان ادامه داشته است، سکونتگاه‌های غیررسمی، حاشیه‌ای و بی‌خانمان‌هایی در کلان‌شهرها پدیده‌ای برجسته بوده‌اند. تعداد بالای خانه‌های خالی در کشور، فقدان دخالت سیاسی مؤثر و حتی مداخله‌های بی‌اثر یا دارای تأثیر برعکس، در شرایط نبود قواعد عام‌گرا و شایسته‌سالار برای فعالیت اقتصادی و شیوع زدوبندهای فاسد شبکه‌های رانتی، تبدیل طرح‌هایی مانند مسکن مهر به کانال توزیع رانت میان شخصیت‌های حقیقی متصل به آن شبکه‌ها و شخصیت‌های حقوقی اصطلاحاً خصولتی، این مداخله‌ها را بی‌اثر و حتی به نقض غرض دچار ساخته است، بحران‌های اقتصادی (که خاصیت اقتصادی رانتیر) همه و همه دست‌به‌دست هم داده‌اند تا معنای خانه برای افراد کم‌درآمد به آرزویی دور و تحقق‌ناپذیر بدل شود. آرماتی دسترس‌ناپذیر که حسرت و هراس وابسته به آن در افراد به احساس ناامنی دامن زده است. جدای

از این قضیه که برای آدمی همیشه مسکن او خاصیت «خانه» نمی‌یابد و خانه (مسکنی که نسبت به آن تعلق خاطر و عاطفه وجود دارد) معنایی فراتر از سکونتگاه دارد، به‌نظر می‌رسد برای قشر عظیمی از سوزده‌های ایرانی عصر حاضر که ابژه این اقتصاد سیاسی و ذی‌نفعان این منجلاب شده‌اند، برآورده شدن نیاز اساسی سکونتگاه و دسترسی به این سپهر خصوصی مکانی (منزل) مبنایی بديهی است که تنها پس از مهیا شدن آن می‌توان از خلأها و کبودهای برای تبدیل شدن به سپهر خصوصی معنادار (خانه) سخن گفت.

باید در نظر داشت که اقتصاد سیاسی ایران مختصات ویژه‌ای دارد؛ از ابتدای شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای مدرن در ایران، سپهر سیاسی در دیگر سپهرها ریشه دواند؛ وابستگی اقتصاد به نفت بر این درهم‌تندگی افزود

پیامد دوم اینکه؛ نهادهای سیاسی رانتیر به توان مالی و به تبع آن توان امنیتی و نظامی خویش چنان غرّه می‌شوند که تمایلات تمامیت‌خواهانه می‌یابند. به گونه‌ای که نه تنها سپهر عمومی فعالیت اقتصادی را به سپهر سیاست/اقتصاد تحت سیطره شرکت‌های دولتی و خصولتی بدل می‌کنند و نیز سپهر عمومی فعالیت مدنی را از بالا سازمان‌دهی و مدیریت می‌کنند و از قبل این دو مانع از پیدایش تشکل‌های مدنی می‌شوند، بلکه برای مدیریت و تنظیم سپهر خصوصی نیز آماده‌اند و تا جایی که جامعه تاب بیآورد در چارچوب توکراسی خویش سبک زندگی در درون سپهر خصوصی را نیز تعیین می‌بخشند (مثال بارز برای این قضیه ورود به پشت‌بام‌ها برای جمع‌آوری دیش‌های ماهواره یا دخالت در سلوک سوزده‌ها درون خودروهای شخصی است)، همچنین، تعیین قواعد سلوک در سپهر عمومی توسط عموم مربوطه را نیز عملاً ناممکن می‌کند؛ بنابراین برای آن سوزده‌هایی که کمتر دل‌نگران مهیا بودن منزل هستند نیز تجربه و درک «خانه» به مثابه فضایی خصوصی که از دخالت و نظارت بیرونی در امان است به شرطی که پس کشیدن قدرت از این سپهر شخصی و ایجاد اعتماد عمومی نسبت به حفظ حریم ممکن می‌شود.

باخانگی ضرورتی است جامعه‌ساخته و بی‌خانگی ضد ارزشی است جامعه‌ساخته و سوزده در این میان، در اقتصاد سیاسی رانتیر و خصوصاً در طبقات متوسط و پایین جامعه، از یکسو توسط ایدئولوژی کلان فرهنگی به باخانگی (فراخوانده می‌شود) و از سوی دیگر، سیاست‌گذاری‌ها و بوروکراسی‌های مختلف این امکان را از او سلب می‌کنند. به‌طورکلی شیوه معنادگی جامعه به مصرف مکان (توقف، اسکان، گذار)، در سوزده سرگردان، احساس ناامنی را ایجاد، حفظ و تشدید می‌کند. در جوامع پیشاکشاورزی به دلیل خطرهای موجود در طبیعت و کاستی‌های منتج از اسکان، بشر نمی‌توانست به مصرف مکان، به‌مثابه امری بسیار پایدار و امنیت‌بخش پردازد، اکنون نیز خیل عظیمی از سوزده‌ها از امکان مصرف امنیت‌بخش مکان (به‌شکل باخانگی یا بی‌خانگی) محروم می‌شوند؛ آن‌هم به دلیل مخاطرات ناشی از یک طبیعت ثانویه؛ ساختارهای نضج‌یافته در اقتصاد سیاسی رانتیری. ■

پی نوشت:

۱. امروزه هرچه پیش می‌رود بیشتر و بیشتر آزادی وسیع نیاکانمان در انتخاب و ساختن سکونتگاه‌ها بر این کره خاکی را از دست می‌دهیم؛ زمین‌ها تعیین مالکیت می‌شوند، آن‌هایی را که مالکیت خصوصی ندارند دولت مدیریت می‌کند و بیشتر سبک‌های اسکان و ساخت‌وسازی که ما برگزینیم و بخواهیم بر اساس آن در زمین‌های تحت تملک دولت‌ها سکونت‌گزینیم محکوم به رعایت نکردن قوانین و مقرراتی خواهد شد که سهل‌ترین آن‌ها حتی اگر تمام مردم شهر یا کشور (عموم) با اسکان ما موافق باشند، پرداخت وجه به نهادهای مسئول و دریافت مجوز ساخت‌وساز با عوارض بالاست؛ بدین علت که ما مکانی عمومی را اشغال کرده‌ایم! هرچه پیش می‌رود به‌ناگزیر، اسکان به امری قانون‌مندتر و پیش‌بینی‌پذیرتر بدل می‌شود.

چشم انداز تاریخ



رضاشاه پدیده‌ای است که در تاریخ ما بسیار باید کاویده شود. عناصر مشروطه‌خواه، سقف جهان خواب‌زده ایران را شکافته بودند و طرحی نو در انداخته بودند. افق تیره و تاریک نبود و مشروطه سرود پیروزی می‌سرود تا دیوارهای جنگ اول جهانی بر سر ایران هم آوار شد. اوضاع به هم ریخته شد و ایران در کشاکش روس و انگلیس جان می‌کند؛ هرچند هنوز سرود آزادی (به‌ویژه از شمال ایران) به گوش می‌رسید. از این هنگامه رضاخان برخاست و خیزش دهان‌ها دوخت و ژون‌ها سوخت. استبداد رضاخانی عمری بیست ساله، اما تأثیر بسیار بیشتر از طول عمرش بر جامعه ایران نهاد. بخش تاریخ در یک پرونده به‌طور مفصل و سپس به‌طور مداوم به بررسی کارنامه و زمینه ظهور و افول رضاشاه پرداخته است و در این شماره نیز در این باره به گفت‌وگو با حسن امین نشستیم. نگاه متفاوت این استاد دانشگاه می‌تواند برای منتقدان و مخاطبان درخور توجه باشد. در ادامه این بخش برگی دیگر از خاطرات خواندنی بهمن بازرگانی را نیز ورق خواهیم زد.



از رضاخان تارزاشاه

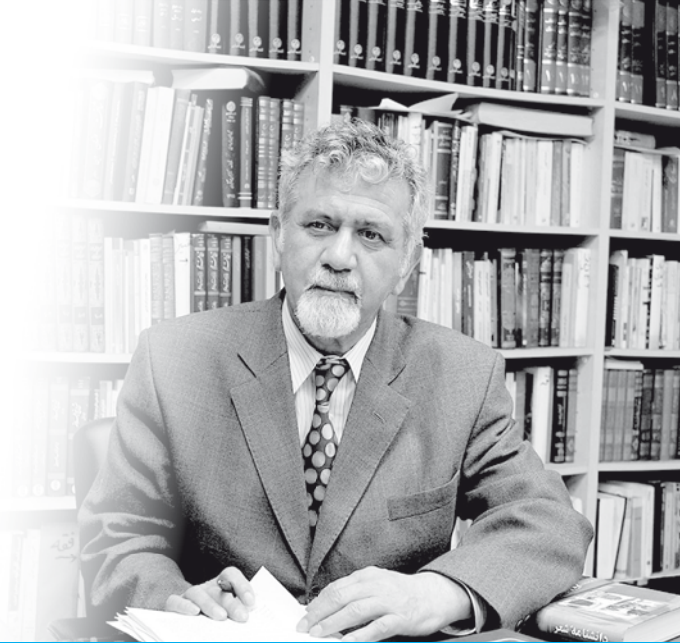
سیدحسین امین



تنش‌های فکری درون زندان و
سازمان

بهمن بازرگانی





از رضاخان تا رضاشاه

نگاهی به کارنامه رضاشاه پهلوی

در گفت‌وگو با سید حسن امین

سید حسن امین از یک خانواده فرهنگی و اصیل و متولد ۱۳۲۷ است. وی در سال ۱۳۴۵ به دانشکده حقوق دانشگاه تهران راه یافت و از این دانشگاه با کارشناسی حقوق قضایی و کارشناسی ارشد حقوق خصوصی فارغ‌التحصیل شد و برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. ایشان پس از اخذ دکترا در دانشگاه‌های دولتی انگلیس به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۷۱ به سمت استاد صاحب کرسی (پروفیسور) در دانشگاه گلاسکو کالدونیان ارتقا یافت. ایشان بیش از هفتاد عنوان کتاب تألیف کرده و مقالات بسیاری به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مطبوعات علمی و عمومی ایران و سایر کشورها منتشر کرده است. پروفیسور امین مدتی مجله ادبی و علمی حافظ را منتشر کرد و اکنون سرپرست علمی دایره‌المعارف ایران‌شناسی است. از جمله آثار ایشان شاهنامه امین است که مکمل شاهنامه فردوسی و با همان سبک و سیاق به نظم و نثر است و بخش‌هایی از تاریخ ایران را تا انقلاب ایران معرفی کرده که در شاهنامه نیامده است. تاریخ حقوق ایران کتاب بارزش دیگر ایشان است. پروفیسور امین پس از بازنشستگی از استادی تمام‌وقت، همچنان به صورت پاره‌وقت به عنوان داور و استاد مشاور در گلاسکو و لندن با دانشگاه‌ها همکاری دارد. همچنین ایشان وکیل پایه‌یک دادگستری در ایران و انگلستان هستند. ضمن اینکه استاد راهنمای بسیاری شخصیت‌ها از جمله دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور بوده است. در گفت‌وگوی پیش‌رو، کودتای رضاخان در ۱۲۹۹ و رویکرد وی در دوران سلطنت به بحث گذاشته شده است.

به هیچ وجه مقبولیت عمومی نداشت سوءاستفاده کردند. در نتیجه جامعه آماده شد تا برای امنیت هزینه بپردازد. آن هزینه‌ای که جامعه برای امنیت می‌پردازد این است که بگوید ما حاضریم از دموکراسی هم صرف‌نظر کنیم، برای اینکه اموال و نوامیس و کشورمان در امان باشد. حتی بر اساس تاریخ مدون بعد از استبداد صغیر و فتح تهران که بختیاری‌ها به تهران آمدند، عارف قزوینی وضعیت پیش‌آمده را چنین توصیف کرد که: بخت یار است ولی بخت بد آنجاست که یار / هرکجا پا نهد اول سر یغما دارد.

ناامنی که ایجاد شد، عقلای قوم ترجیح دادند یک دیکتاتوری بیاید و مانع هرج و مرج و زورگویی گروه‌های تازه به دوران رسیده تندرو شود. می‌بینیم حتی دکتر مصدق هم که با سلطنت رضاشاه موافق نبود، ولی با نخست‌وزیری ایشان موافق بود. ایشان موقع تغییر سلطنت گفت سردار سپه به‌عنوان رئیس‌الوزرا خیلی خدمت می‌کند، ولی چون نباید تمام قدرت در دست شخص واحد جمع شود، سلطنت ایشان درست نیست.

در این مقطع واکنش روحانیون هم تأمل‌برانگیز است. می‌دانیم بخشی از روحانیان طرفدار استبداد و سلطنت قاجار بودند، ولی بخشی هم با مشروطه‌خواهان و آزادیخواهان همراه شدند، اما همان‌ها هم مانند مرحوم نائینی از کودتای رضاخان حمایت می‌کنند. می‌توان گفت دلیلش همین نیاز به امنیت بوده، ولی بعد از کودتا و تأمین امنیت باز هم با رضاشاه همراهی می‌کنند. حتی در دوره‌ای که رضاشاه مخالفانش را سرکوب می‌کند، باز این روحانیان ساکت هستند. حتی از مرحوم سید حسن مدرس هم هیچ حمایتی نمی‌کنند. این کنش روحانیون را چگونه تحلیل می‌کنید؟

«روحانیت شیعه پس از نادرشاه تمرکز فتوایی و موضع‌گیری نداشت. در هر منطقه‌ای یک مجتهد می‌توانست ميسوطلاليد باشد و به‌عنوان یک مستنبت،

با توجه به مطالعات وسیع تاریخی حضرت عالی، در این گفت‌وگو می‌خواهیم به ریشه‌یابی و تحلیل برآمدن و فروافتادن رضاشاه پردازیم. اولین پرسش درباره واکنش انقلابیون مشروطه است. با توجه به تلاش‌های بسیاری که برای پیروزی انقلاب مشروطه صورت گرفته بود و هزینه‌های زیادی که مشروطه‌خواهان برای حفظ مجلس مشروطه متحمل شدند، چطور پس از چهارده سال به کودتای سید ضیاء و رضاخان تن می‌دهند و مخالفت جدی با آن نمی‌شود؟

«جواب عمده‌اش این است که چون ملت ایران پیشینه تمرین دموکراسی نداشتند، از این فرصتی که در انقلاب مشروطیت پیش آمده بود متأسفانه کنشگران سیاسی تندرو سوءاستفاده کردند و حالت هرج و مرج، ترور و مجازات‌کور را در فضای سیاسی حاکم کردند. می‌دانید رئیس اول مجلس و رئیس دوم مجلس ترور شدند. این افراد تندرو گرایش چپ داشتند و از این فضا که امنیت را مختل می‌کرد به سود خودشان استفاده کردند. کنشگرانی که کارشان بنیان فلسفی و فرهنگی چندانی نداشت از آزادی حاصل از انقلاب مشروطیت برای پیشبرد اهداف خاص خودشان که

رأی اجتهادی خود را در زمینه‌های مختلف از جمله موضع‌گیری در برابر حکومت‌های وقت اعلام کند. یک دلیل این تعدد مرجعیت، شرایط زمانی و مکانی بود. این فرصت و امکان نبود که این فتاوا به‌طور متمرکز پخش شود و هم‌زمان به همه‌جا ابلاغ شود. تنها موردی که مرجعیت شیعه توانست این کار را بکند پیش از مشروطه فتوای تحریم تنباکو بود که آن هم بر اثر پیدا شدن تلگراف میسر شد. تلگراف‌های متعددی برای علمای جاهای مختلف می‌فرستادند که میرزای شیرازی می‌گوید ما بر فتوای خودمان باقی هستیم، شما رأی به خلاف آن صادر نکنید. با این وجود در بعضی مناطق علما رفتند بالای منبر و قلیان کشیدند. این نشان‌دهنده این است که در هر شهری، در هر منطقه‌ای یک کسی می‌توانست رأی متفاوتی داشته باشد؛ بنابراین به‌طور عام نمی‌توان گفت روحانیت موضع واحدی داشته‌اند. نوعی تکثر آرا در بین روحانیت وجود داشته است. دوم اینکه در همان انقلاب مشروطیت هم همان‌طور که اشاره کردید دو نظر متفاوت وجود داشت. یکی آیات ثلاثه بودند، یعنی آخوند محمدکاظم خراسانی، میرزا حسین خلیلی تهرانی و عبدالله مازندرانی دنبال مشروطه بودند. درست در تقابل با آن‌ها گروهی بودند که مخالف مشروطیت بودند که در رأس آن‌ها حاج شیخ فضل‌الله نوری در تهران بود که آزادی را کلمه قبیحه می‌خواند و بینابین این‌ها یک گروه دیگر بودند که این‌ها در حقیقت لادری بودند. این‌ها نه از مشروطیت پشتیبانی کردند و نه حامی استبداد بودند. در بعضی از جاها مانند مشهد می‌گفتند ما دین نبی خواهیم / مشروطه نمی‌خواهیم. آنجا کسانی مانند طالب‌الحق یزدی بودند که بالای منبر می‌گفت اللهم العن المشروطه طلب و دموکرات، پایین منبر هم آمین می‌گفتند. در تقابل با این دو گروه، گروه لادریون بودند مانند سید محمدکاظم یزدی که می‌گفتند برای ما ثابت نشده مشروطه حق است. من یک استاد فلسفه داشتم به نام سید محمدکاظم عصار تهرانی که استادالاساتید دانشگاه تهران بود و تنها کسی بود که پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه، قانون گذاراندند که ایشان استثنائاً می‌تواند با عمامه در دانشگاه تدریس کند. آقای عصار فیلسوف، عارف و متکلم بود. ایشان ملای باسواد بود و به تیریز می‌رود و از آنجا به پاریس می‌رود که طب بخواند. بعد در پاریس رشته طب را رها می‌کند و به نجف می‌رود. در آنجا جزو جوانان مشروطه‌طلب بودند. سید محمدکاظم یزدی صاحب کتاب معروف عروة‌الوقتیه استاد ایشان در فقه بود. آقای یزدی از آقای عصار می‌پرسد این مشروطه‌طلب‌ها چه می‌گویند. آقای عصار می‌گوید این‌ها می‌گویند باید عدالت اجتماعی برقرار باشد، حق قضاوت با حاکمان شرع است نه با حکومت فاسد و جور، و بحث مشارکت سیاسی را توضیح می‌دهد. آقای یزدی می‌گوید نه این مسائل ثابت نشده است، این حرف‌هایی است که آخوند می‌گوید، من از جهت فقهاتی به این نتیجه

نرسیدیم. کتاب عروة‌الوقتیه ایشان هم یک نگاه کاملاً سنتی دارد و اصلاً ورودی به این مسائل پیدا نمی‌کند. بنابراین ما سه گروه در بین روحانیت داشتیم: آن‌هایی که موضع‌گیری کردند؛ یک عده هم بودند که اصلاً بی‌طرف بودند و زاهد بودند، علمای زیادی هم بودند که می‌گفتند کار ما عبادت است؛ حافظ وظیفه تو دعا کردن است و بس. هرکسی که حاکم بود به‌قاعده «شوکت الحق لمن غلب» حق حکومت دارد، ما فقط دعا می‌کنیم. از این افراد هم در صنف روضه‌خوان، واعظ و خطیب و امام جمعه و شیخ‌الاسلام که عناوین مناصب دولتی بودند دیده می‌شوند. این‌ها مستمری داشتند و از حکومت وقت پول می‌گرفتند، بنابراین خطر نمی‌کردند. مثلاً امام‌جمعه تهران یکی از آن‌ها بود. پسر سید ابوالقاسم، امام‌جمعه دوره مشروطیت، دکتر سید حسن امامی، استاد من بود که در گوش شاه هم قرآن می‌خواند. به هر حال این بزرگان روحانی مشرب‌ها و رویکردهای متفاوت داشتند. ممکن است یک نفر هم از جهت اقتصادی تحلیل کند و بگوید همه منافعشان را دنبال می‌کردند. درست است که عنوان همه روحانی است، اما این عنوان صنف و شغل آن‌هاست. یکی می‌بیند به نفع اوست که با حکومت محمدعلی شاه بسازد و از او پول بگیرد. در محاکمه شیخ فضل‌الله نوری یکی از اتهاماتش این بود که از محمدعلی شاه پول گرفته است. در مقابل فرد دیگری مثل سید جمال‌الدین واعظ، پدر محمدعلی جمال‌زاده، ممکن است منفعت خود را در این بدانند که طرفدار مشروطه شوم تا مشهور و محبوب باشم. یکی ملک‌المتکلمین می‌شود که پسرش دکتر مهدی ملک‌زاده تاریخ مشروطیت را نوشته است. بالاخره همه را باید در نظر گرفت و بعد گفت چرا روحانیت با رضاشاه پهلوی مخالفت نکرده است؛ البته رضاشاه پهلوی در اوایل، خودش هم تظاهر به تدین داشت. مثلاً در دسته عزای قزاق که در تهران برای سینه‌زنی و زنجیرزنی راه می‌افتاد خود سردار سپه روی سرش گل می‌مالید؛ بنابراین ایشان هم دست کمی از آقازاده خود نداشت که در امامزاده داوود به‌وسیله حضرت عباس نجات پیدا کرد! اولاً که او برخاسته از همین قشر کم‌سواد عامه مردم بود و بنابراین فرهنگ عامه مردم

در ذهن رضاخان هم وجود داشت. دوم اینکه مرد باهوشی بود و هر زمان می‌دید چه چیز به نفع است همان را دنبال می‌کرد. عملکرد ایشان درباره اعلام جمهوری شاهد این مسئله است. همه‌جا اعلام کرده بودند که ما جمهوریت می‌خواهیم، ولی سه نفر از علما حاج شیخ عبدالکریم یزدی، علامه نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی به رضاشاه گفتند که در کشور شیعه ما جمهوریت را بر نمی‌تابیم و بنابراین رضاخان سردار سپه از جمهوریت منصرف شد و حمایت آن‌ها را به دست آورد.

این تغییر رویکرد رضاشاه در طول حکومتش مانند برخوردش با روحانیت و مذهب، آیا از هوشیاری سیاسی رضاشاه بود؟ یعنی با برنامه قبلی انجام شد یا واکنش در برابر حوادث روزمره و بدون برنامه او را به این مسیر کشاند و برنامه حساب‌شده و توطئه‌ای در کار نبود؟

«کودتای سوم اسفند سید ضیاء و رضاخان قطعاً کودتای حساب‌شده و برنامه‌ریزی شده بریتانیایی کبیر و ژنرال آبرونساید بود. ژنرال آبرونساید در خاطرات خود تشریح می‌کند که چگونه رضاخان را برای این مأموریت انتخاب کرد، ولی رضاشاه هم مرد هوشمندی بوده است. اینکه ژنرال انگلیسی از بین همه قزاق‌ها و سرداران این شخص را انتخاب می‌کند نشانه این است که او توانمندی خاصی داشته که توجه یک ژنرال انگلیسی را به خود جلب کرده است؛ بنابراین در اینکه رضاشاه شخصیتی جاه طلبانه و صاحب نفوذ و مدبر به‌رغم کم‌سوادی‌اش داشت شکی نیست؛ اما در ابتدا هنگامی که وارد شد مانند بقیه پاسبان‌ها و قزاق‌ها همان فرهنگ عامیانه مردم را داشت؛ مانند آن‌هایی نبود که می‌رفتند فرانسه یا سن‌پترزبورگ و با فرهنگ‌های دیگر و مسائل جهانی آشنا می‌شدند. همان فرهنگ بومی شیعه دوازده‌امامی را داشت. در آغاز می‌شود گفت رضاخان هم یکی از خادمان هیبتی امام حسین جزو هیئت قزاق‌ها بود؛ مانند بقیه صنوف، ولی هنگامی که رئیس‌الوزرا شد و با کسانی مانند فروغی و تیمورتاش آشنا شد تغییر کرد. این‌ها نسل دوم مشروطه‌طلبان بودند که

اینکه ژنرال انگلیسی از بین همه قزاق‌ها و سرداران شخص رضاشاه را انتخاب می‌کند نشانه این است که او توانمندی خاصی داشته که توجه یک ژنرال انگلیسی را به خود جلب کرده است؛ بنابراین در اینکه رضاشاه به‌رغم کم‌سوادی‌اش شخصیتی جاه طلبانه و صاحب نفوذ و مدبر داشت شکی نیست، اما در ابتدا هنگامی که وارد شد مانند بقیه پاسبان‌ها و قزاق‌ها همان فرهنگ عامیانه مردم را داشت؛ مانند آن‌هایی نبود که می‌رفتند فرانسه یا سن‌پترزبورگ و با فرهنگ‌های دیگر و مسائل جهانی آشنا می‌شدند

خارج دیده و تحصیل کرده بودند. این‌ها زیر چتر رضاخان سردار سپه سینه زدند، او را هدایت کردند و او تحت تأثیر القائات تجدطلبی این حضرات قرار گرفت. تیمورتاش یک متجدد بی‌دین بود که نه به خدا و نه مسائل اخلاقی، به هیچ کدام پایبند نبود. رضا شاه تحت تأثیر این گروه توانست اهدافی را که مشروطه‌طلبان از جهت تجددخواهی داشتند همه را انجام دهد، منهای اینکه به آن اهداف آزادی‌طلبی و ضدیت با استبداد اهمیتی بدهد. البته اگر بنا می‌بود که یک نفر تحصیل کرده مدیریت کلان جامعه را به دست گیرد، خونین‌عشایر، ایلات و فقها به او میدان نمی‌دادند. این‌ها هر کدام برای خود دولت مستقلی در دولت داشتند. در اصفهان آقا نجفی خودش صاحب زندان و نیروی اجرایی و قوه لازم‌الاجرا بود. شفتی هم که گیلان بود به آنجا رفته بود. در هر کدام از شهرهای ایران معممینی بودند که اگرچه در کسوت روحانی بودند، اما از جهت قدرت اقتصادی و منزلت اجتماعی برای خودشان یک شاه کوچک بودند و احکام اجرا می‌کردند. اگر کسی را دوست نمی‌داشتند، فقط کافی بود که بگویند استکانش را آب بکشید. همان کافی بود جانش به خطر بیفتد؛ البته آدم‌های خوب هم بودند. در هر صنفی آدم‌های خوب و بد هستند، اما انسان عارف و شایسته‌ای می‌خواهد که وقتی قدرت دستش هست سوء استفاده نکند.

شما به نقش انگلیس در کودتا اشاره کردید، برخی با استناد به پاره‌ای شواهد معتقدند وزارت خارجه انگلیس نقشی در کودتا و انتخاب رضاخان نداشته است. می‌گویند آن‌ها روی کسان دیگری مثل نصرت‌الدوله فکر می‌کردند که آن زمان به انگلیس رفته بود تا لابی کند. آبرونساید که مأموریتش رو به پایان بود، شتاب زده به چنین اقدامی دست زد و کاندیدای اصلی او هم سید ضیاء بود نه رضاخان. شما چه نظری دارید؟

«از نگاه من که یک عمر درباره این مطالب تحقیق کرده‌ام، شکی در این نیست که رضاخان سردار سپه برکنشیده دولت استعماری انگلستان بود. چنین نبود که آبرونساید به‌عنوان یک شخصیت نظامی بیاید خودسرانه این کار را بکند. جناب آقای سید ضیاء‌الدین طباطبایی که از جوانی مهره نشان‌دار سفارت انگلستان بود برای اینکه آقای سردار سپه در قزوین باشد از سفارت انگلستان پول و لوازم کافی برای قزاق‌های تحت نظر سرتیپ رضاخان قزاق می‌گیرد و به قزوین می‌برد. در اینکه اصلاً روزنامه رعد سید ضیاء با پول سفارت انگلیس منتشر می‌شد شکی نیست.

این یک اجماع است که سید ضیاء‌الدین وابسته انگلیس است؟

«بله، حتی آمدنش بعد از فلسطین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب اراده ملی و اینکه



ادموند آبرونساید

ایشان کاندیدای نخست‌وزیری پهلوی قبل از دکتر مصدق بود همه نشان از این قضیه دارد.

بعضی‌ها می‌گویند که اسناد سید ضیاء و میرزا کریم رشتی در اسناد وزارت خارجه انگلیس نیست، این‌ها با مقامات بالاتر در ارتباط بوده‌اند.

«از قضا نوه میرزا کریم رشتی، عبدالکریم خان اکبر در لندن در دانشگاه هم‌دوره‌ای من بود. میرزا کریم در آوردن رضاخان سردار سپه و در استقرار او به‌عنوان رئیس‌الوزرا بیشترین تأثیرها را داشت و تا مدت‌های مدید هم یار غار رضاخان بود. بعد هم رضا شاه به دلیل همان ارتباطی که او با انگلیسی‌ها داشت او را به یزد تبعید کرد و نکشت. قوام‌السلطنه که نخست‌وزیر شد پس از شهریور ۱۳۲۰ ایشان را زندانی کرد. من نامه‌های کارداران سفارت انگلستان به میرزا کریم رشتی را دیده‌ام. این نامه‌ها در لندن نزد پسرش بود که از فراموسون‌های قوی بود. من علم قطعی دارم که سردار سپه را انگلیسی‌ها آوردند، البته در مواردی سردار سپه به‌عنوان یک افسر قزاق قدرتمند فراموش می‌کند که چه کسی او را آورده است. بعد از شروع جنگ جهانی دوم کارهایی هم کرد که مقداری از انگلیس فاصله گرفت. به دلیل اینکه او می‌خواست جذب خود و شخصیت فردی‌اش بیشتر تثبیت شود. همچنان که تمام کسانی که در سال‌های اول روی کار آمدنش کمکش کردند از خودش دور کرد، می‌خواست در نهایت از انگلیس هم فاصله بگیرد که موفق نشد. بهترین دلیل آشکار که او خودش را در نهایت برآورده انگلیس‌ها می‌دانست این بود که وقتی در شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند، ایشان نگفت من قانوناً پادشاه این مملکت هستم، شما چه حقی دارید تحمیل کنید من استعفا کنم؛ بنابراین سرش را پایین انداخت و تسلیم شد. مثل اینکه رعیت حاج آقا باشد، سوار الاغش شد از همان راهی که آمده بود برگشت و رفت و هیچ اعتراضی نکرد. چون می‌دانست که این‌ها زور داشتند که او را آوردند، حالا هم زور دارند می‌توانند او را برکنار کنند.

ولی آنجا توانی هم نداشت، ارتش هم مقاومتی نکرد. همسرش تاج الملوک می‌گوید آن روز معلوم شد گلوله‌های تفنگ‌های ارتش همه مشقی بودند.

«به هر حال هم رضا شاه و هم محمدرضا شاه هر دو خیلی در درون از انگلستان حساب می‌بردند. شخص محمدرضا شاه هم که در موارد عدیده گفت اگر من را نمی‌خواهید، می‌روم اگر می‌خواهید، می‌مانم. در ۲۵ مرداد ۳۲ که محمدرضا شاه از کلاردشت فرار کرد و به بغداد رفت، آنجا به وسیله امور خارجه عراق به سفیر انگلیس پیام داد که من استعفا نکرده‌ام، اگر بخواهید برمی‌گردم. برای اینکه پدرش را مجبور کردند استعفا کند. وقتی استعفا کرد؛ یعنی نمی‌تواند برگردد. دیگر مشروعیتی ندارد. محمدرضا شاه به سفیر انگلیس می‌گوید من استعفا نکردم اگر می‌خواهید، من را برگردانید.

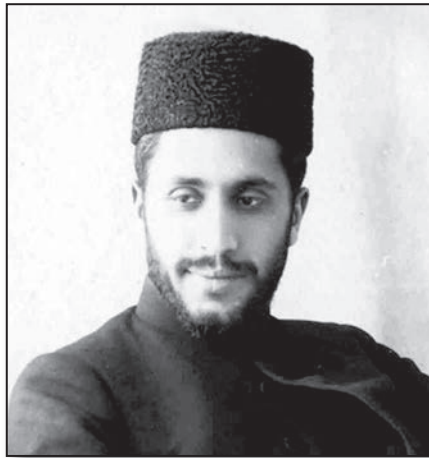
در اینکه سران بختیاری با انگلیس دادوستد داشتند شکی نیست، حتی به ایشان در شرکت نفت ایران و انگلیس سهام هم دادند. یکی از بختیاری‌ها که در لندن با من دوست بود گفت در زمان رضا شاه من وقتی به سن بلوغ رسیدم و در انگلیس درس می‌خواندم، از آنجا مرا احضار کردند که به ایران برگردم و سهامی را که به اسم من بود به دولت منتقل کنم. سردار مظفر بختیاری در خاطرات خودش که اول‌بار در مجله وحید و بعد به صورت کتاب چاپ شد می‌نویسد هنگامی که کودتای اسفند ۱۲۹۹ شکل گرفت سفیر انگلیس ما و همه خونین بختیاری را دعوت گرفت و به ما گفت که در ایران کودتایی صورت گرفته و عده‌ای از مشاهیر و شاهزادگان را هم گرفته‌اند، برای شما هیچ خطری نیست، شما از این حرکت پشتیبانی کنید، ولی بدانید که ما هم در این کار دستی نداشتیم. سردار مظفر می‌نویسد من به سفیر انگلیس گفتم که ما تمام مطالب شما را قبول داریم، اما این هم که می‌فرمایید ما در این کار دستی نداریم، این یک تعارف نابه‌جایی است که ما قبول نمی‌کنیم.

برای درک زمانه کودتا، از یک زاویه دیگر به مسئله نگاه کنیم. هم‌زمان با کودتا می‌بینیم جنبش‌های زیادی در سراسر ایران وجود دارد. شاید بهتر باشد به بعضی شورش و غائله گفته شود. میرزا کوچک‌خان در گیلان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، کلنل پسیان در خراسان، شیخ خزعل در جنوب که برخی می‌گویند با مدرس هم ارتباط داشته است، غائله نائب حسین کاشی در منطقه کاشان و اسماعیل سمیتقو. با این وصف، آیا می‌شود گفت در آن زمان آن ظرفیت و توانایی را داشتیم که اگر کودتایی نمی‌شد، این جنبش‌ها به هم می‌پیوستند، تعاملی در حفظ وحدت ایران صورت می‌گرفت و به

اتلافی می‌رسیدند؟ به جای تحمل سال‌ها دیکتاتوری، یک جامعه دموکراتیک‌تری را تجربه می‌کردیم؟

«قدرت در ایران در اکثر زمان‌ها ملوک‌الطوایفی بوده است. ملوک‌الطوایفی هنگامی که آزادی‌ها و تکالیف مشخص و قانونمند باشد، بیشتر تکثرگرایی و فدرالیسم استان‌ها محسوب می‌شود؛ یعنی این یک جنبه مثبت دارد. هنگامی که قوانین عام بر حقوق و تکالیف قدرتمندان محلی حاکم نباشد، ملوک‌الطوایفی ایجاد می‌شود. در ایران جز زمان صفویه که حکومت مرکزی بود و دوره خیلی کوتاه نادرشاه، باز هم ملوک‌الطوایفی وجود

داشت و مردم ایران هم عموماً این وضعیت را دوست دارند که هرکدامشان الگوی خودشان یا قومیت خودشان یا اصالت تبار خودشان را به رخ بکشند. اگر رضاشاه به قدرت نمی‌رسید، معلوم نیست چه می‌شد. مسلم است قدرت‌های انگلیس و شوروی در آن زمان حضور داشتند و انگلستان نقشه‌های خیلی بدی برای ایران داشت. قرارداد منحوس ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله را داشتیم که همین نصرت‌الدوله، یکی از کاندیداهای کودتا، همراه وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله رشوه گرفت. این سه نفر می‌خواستند به اینکه ایران رسماً مانند شیخ‌نشین‌های خلیج فارس تحت نظارت دولت فخیمه استعماری بریتانیا قرار بگیرد تن بدهند؛ بنابراین اگر این کودتا پیش نمی‌آمد، باز هم انگلستان نقشه‌های خودش را داشت. واقعیت انکارناپذیری است که ایران مملکت ضعیفی بود که در میان چند قدرت گیر کرده بود. از زمان نادرشاه به بعد سه قدرت بزرگ روسیه، عثمانی و انگلیس از چهار طرف ایران را محاصره کرده بودند. پس از سقوط اصفهان روس‌ها آمدند تا گیلان را گرفتند. عثمانی‌ها هم خیلی تجاوز کرده بودند و در مقطعی تا تبریز آمده بودند. انگلیس هم که عملاً در ایران قشون خودش را در جنوب تشکیل داده بود؛ بنابراین ایران شرايطی را ندارد که ما خیلی امیدوار بوده باشیم که اگر رضاشاه شاه نمی‌شد و انگلیسی‌ها به این نحو پیش نمی‌آمدند، یک نقشه بدتر از این برای ما نمی‌آوردند. قرارداد وثوق‌الدوله یک بار از بین رفت، پس فردا یک آقای دیگری می‌آوردند می‌گویند شما این قرارداد را امضا کن. ممکن است او بیشتر رشوه بدهد، چون او هم پول داد و وثوق‌الدوله هم رشوه گرفت. با اینکه دانشمند هم بود و فلسفه خوانده بود و شاگرد ادیب نیشابوری بود، ولی در عین حال، هم رشوه گرفت هم رشوه داد. از کسانی که رشوه گرفتند یکی هم جناب آقای ملک‌الشعراء بهار است که همه او را با آزادی خواهی می‌شناسند. درحالی که مستند است که او رشوه گرفت و از قرارداد ۱۹۱۹ هم حمایت کرد. تمام امتیازاتی هم که از دوره ناصری به بعد به خارجی دادند در اثر رشوه‌خواری مستوفیان و وزیران کشور بود و کسی دلش به حال مملکت نمی‌سوخت، همه یا قدرت می‌خواستند یا مال و



سیدضیاءالدین طباطبایی

ثروت؛ بنابراین نمی‌شود پیش‌بینی کرد. پیش‌بینی و آتیه‌نگری و ریسک کردن مخصوص اوضاع و احوالی است که مؤلفه‌ها، ستون‌ها و پایه‌های اساسی یک نهاد، یک کشور، یک شرکت یا یک آدم قابلیت پیش‌بینی داشته باشد، اما اگر یک آدم دیوانه یا یک آدم آشفته و پریشان‌حالی باشد، شما نمی‌توانید حالت او را پیش‌بینی کنید؛ بنابراین ایران آن روز هم از جهت اینکه ضعیف بود، هم از جهت اینکه دولتمردان ما رشوه‌گیر بودند، قابل پیش‌بینی نیست. من نمی‌توانم بگویم که اگر این کودتا پیش نمی‌آمد چه می‌شد. خود شما هم حتی گفتید اگر رضاخان نبود داوطلب‌های دیگر برای کودتا بودند. درست مثل شهریور ۱۳۲۰ اگر به پیشنهاد فروغی که همین ولیعهد جوان بی‌تجربه که هیچ ادعایی ندارد و ترسو هم هست و عرضه ندارد پادشاه نمی‌شد، پیشنهادات دیگری هم بود. حتی فکر جمهوری شدن ایران هم مطرح بود و افرادی هم که نامزد ریاست جمهوری شده بودند مشخص بود.

یک مسئله هم درباره قرارداد نفت است. تیمورتاش و تیم همراهش خیلی تلاش کردند قرارداد بهتری با شرکت انگلیس ببندند. مذاکرات طولانی و چانه‌زنی‌ها نتیجه نداد و مقامات شرکت سرسختی نشان می‌دادند. ظاهراً رضاشاه تحمل نمی‌کند و به تیمورتاش هم بدبین می‌شود و قرارداد را در بخاری می‌اندازد و ملغی می‌کند. اینجا سؤالات زیادی به وجود آمده است. یک‌عده می‌گویند خود رضاخان عامل شرکت نفت و انگلیس بوده و مخصوصاً این کار را کرده که به هر حال یک قرارداد بدتری ببندند. کسانی مانند مصطفی فاتح می‌گویند که این کار او از روی جهالت و نادانی بوده است. او نمی‌فهمید که وضعیت چگونه است. تحلیل شما چیست؟

«رضاشاه به دو دلیل عمده دلش می‌خواست که احقاق حقوق ایران از انگلیس در نفت به ثمر

برسد: یکی اینکه به هر حال ایشان یک شخصیت مستبدی بود و افراد مستبد دوست دارند که مأمور هیچ‌کس دیگری و دست‌نشانده دیگری نباشند؛ بنابراین اگر او می‌توانست در این امر سرفراز بیرون بیاید که حقوق ایران را احیا کند و از قدرت شرکت نفت و نفوذ دولت انگلیس کاسته شود این یک امتیاز بزرگی برای خودش بود؛ دوم اینکه ایران را هم دوست داشت. اگرچه در زمانی که او قزاق بود هنوز مفهوم میهن‌پرستی و ایران‌دوستی در ذهن و زبان افراد قزاق کم‌سواد و تحصیل‌نکرده مانند او تبلور روشنی نداشت، اما بالاخره در این فاصله‌ای که وزیر و سردار سپه و بعد رئیس‌الوزرا و بعد شاه شد، این کلمات و مفاهیم در ذهن او تأثیر گذاشته بود و به حقوق ایران ارزش می‌داد.

به همین دلیل ایشان دوست داشت در پرونده نفت ایران حقوقش احیا شود. به بوجه هم برای برنامه‌های عمرانی خودش و هزینه‌های دیگر کشور نیاز داشت. چیزی که من متوجه هستم این است که حضرات انگلیسی‌ها تهدید کردند که اگر تو این کار را بکنی، ما از خلیج فارس نیرو می‌فرستیم، حتی می‌توانیم کشور را بگیریم و او می‌دانست که این پدرسوخنگی‌ها از انگلیسی‌ها برمی‌آید. چنان‌که در مسئله فتح هرات در زمان محمدشاه کردند. افغانستان جزء ایران بود. انگلیسی‌ها آمدند گفتند از خلیج فارس می‌آییم تا شیراز را می‌گیریم، شما اگر می‌خواهید آنجا را بگیرید اینجا را از دست خواهید داد؛ بنابراین این‌ها عقب‌نشینی کردند. به رضاشاه نیز چنین پیامی داده شد. انگلیسی‌ها هم می‌دانستند اگر تهدید کنند و بگویند ما این کار را می‌کنیم، اثر دارد. رضاشاه هم می‌دانست اگر چنین کاری بشود به آن نتیجه‌ای که آن‌ها می‌گویند خواهند رسید و نخواهد بود که بیشتر از این ریسک کند. رضاشاه اتفاقاً آدمی بود که عصبانیت و تحملش در اختیار خودش بود؛ یعنی یک قدرت کافی برای کنترل خودش داشت. اگر عصبانیت می‌کرد، دلش می‌خواست که در آنجا عصبانی دیده شود. ولی هرگاه از کسی عصبانی بود اگر صلاح می‌دانست، عصبانیت خودش را نشان نمی‌داد تا آن طرف را به‌اشتباه بیندازد که خطری برایش نیست، بعد سر بزنگاهی که خودش صلاح می‌دانست او را بگیرد. سید حسن تقی‌زاده که وزیر دارایی وقت بود، بعدها خودش اعتراف کرد و گفت من آلت فعل بودم. پس فاعل اصلی خود رضاشاه بوده که دستور داده ایشان به‌عنوان وزیر دارایی این قرارداد را آن‌گونه تمدید کند که انگلیسی‌ها می‌پسندند؛ لذا من می‌گویم کار رضاشاه آگاهانه بوده و می‌خواست مذاکرات را طوری انجام دهد که انگلیسی‌ها می‌خواستند.

بنابراین کنار گذاشتن تیمورتاش هم می‌تواند در همین رابطه باشد؟

«کنار گذاشتن تیمورتاش به چند دلیل مختلف بود که البته زیر نظر خود انگلیسی‌ها بود. برای او توطئه کرده بودند. تیمورتاش خیلی زنباره بود و انگلیسی‌ها برای او دختر زیبایی را فرستادند که



استعفای رضاخان به قلم محمدعلی فروغی

چه القاب و عناوینی جعل کرده‌اند. رضاشاه اولاً برآمده و تربیت شده یک محیط کاملاً عقب‌افتاده بود. ایشان نه دبیرستان رفته بود، نه دانشگاه و نه حتی حوزه علمیه دیده بود. تربیتش کاملاً سربازی بوده است؛ بنابراین آنچه از جامعه به او رسیده حداقل فرهنگ سربازخانه و پادگان بوده است؛ بنابراین یک آدم مستبدی شده بود.

دوم اینکه کسانی که در نهایت به‌عنوان عقل منفصل به او کمک کردند هواخواه استبداد نبودند. این‌ها اتفاقاً فرهیختگانی بودند که تا وقتی رضاشاه

مستبد به حرف آن‌ها گوش می‌کرد ترمزی برای آن استبدادگری رضاشاه بودند. هنگامی که رضاشاه در قیام مسجد گوهرشاد دستور محاکمه اسدی را داد و پسر اسدی دختر فروغی را گرفته بود، فروغی وساطت کرد، ولی رضاشاه قبول نکرد. اگر این را یک مورد مصداقی نشان دهیم، این‌ها می‌خواستند آن محاکمه متجاوزانه انجام نشود. در موارد عدیده دیگری هم آن‌ها با اصلاحات مسالمت‌جویانه بیشتر میانه داشتند تا استبداد و خشونت. رضاشاه هم به کمک این روشنفکران تجددخواه توانست این کارها را انجام دهد. او نمی‌دانست دانشگاه چیست. او حتی از جهت اقتصادی هم نمی‌توانست فکر کند که بانک ملی یا بانک سپه چه جایگاهی دارد. این افراد درس خوانده آگاهی داشتند و تمهه روشنفکران مشروطه به حساب می‌آمدند به او القا کردند و او هم پذیرفت.

یعنی می‌توانیم بگوییم این تحصیل کرده‌ها به این نتیجه رسیده بودند که برای توسعه و از بین بردن موانع توسعه اقتداری لازم است که به هرج و مرج نینجامد.

قطعاً همین‌طور است که می‌فرمایید. برای انجام توسعه آنچه در ابتدا باید وجود داشته باشد، تأمین امنیت عام است. امنیتی لازم است که بتوانید سازمان برنامه بودجه‌ای داشته باشید و برنامه چشم‌انداز بیست‌ساله و پانزده‌ساله و ده‌ساله داشته باشید. اگر امنیت وجود

او کیف تیمورتاش را ربود. تیمورتاش با مقامات شوروی هم صحبت کرده بود و به آن‌ها هم مطالبی گفته بود. انگلیسی‌ها برخلاف امریکا برنامه خودشان را به نوع دیگری پیش می‌برند. بدون اینکه داد بزنند کارشان را پیش می‌برند. برای از بین بردن تیمورتاش و مغشوش کردن ذهن رضاشاه نسبت به ایشان مقاله‌ای در یکی از کشورهای اروپای شرقی نوشتند: الحمدالله رب‌العالمین کشور ایران زیر نظر پادشاه مدبر و متفکر آگاه ایران دوستی مانند اعلیحضرت رضاشاه پهلوی رو به پیشرفت دارد و در فاصله‌ای که ایشان پادشاه شده این همه خدمات بزرگ به انجام رسیده است. ما بسیار بسیار خوشحال هستیم. تنها مشکلی که به نظر می‌رسد این است که اگر این پادشاه مقتدر محترم از بین بروند این عمران و آبادی ایران می‌ماند، ولی این هم جای هیچ‌گونه ناراحتی ندارد برای اینکه یک شخصیت محترم مکرمی به نام تیمورتاش وجود دارد که ایشان می‌تواند جانشین بسیار شایسته‌ای برای شخص رضاشاه پهلوی باشد و ما هم به سهم خود در این نشاط و شغف پیشاپیش خداوند متعال را شکر می‌کنیم.

با این دسیسه انگلیسی‌ها توانستند ذهن رضاشاه را نسبت به تیمورتاش که شخص دوم ایران بود مغشوش کنند. رضاشاه با همان خویشن‌داری به‌موقع ایشان را از بین برد. همچنان که وقتی سفیر شوروی خواست وساطت کند گفتند قبل از آن او را بکشید انگلیسی‌ها به‌طور مخفی به ایران خیلی صدمه زدند. شوروی‌ها در حقیقت مانند آدم‌های قلدر که غارتگرند و زور می‌گویند و بدشان هم نمی‌آید که بگویند ما زور داریم و می‌توانیم زور بگوییم، عمل می‌کردند. انگلیس به‌گونه دیگری عمل می‌کرد.

پرسش دیگر درباره شکل‌گیری استبداد است. رضاشاه یک قزاق بود، بعد هم که سردار سپه شد، خیلی دست به عصا راه می‌رفت. خیلی‌ها معتقدند آن سه نفر نصرت‌الدوله، تیمورتاش و داور بودند که رضاشاه را رضاشاه کردند. این‌ها مغز متفکر رضاشاه بودند. این افراد تجددخواه که همگی تحصیلات غربی داشتند به قدرتی متمرکز نیاز داشتند تا ایده‌ها و مطالبات خودشان را حاکم کنند. برخی هم قدرت طلبی و خوی استبداد را در شخصیت رضاخان اصل می‌گیرند و آن را موجب شکل‌گیری دیکتاتوری می‌شمارند. به نظر شما واقعیت چه بود؟

این قصه سر دراز دارد. اساساً فرهنگ ایرانی قدرت مطلق را تقدیس می‌کند؛ یعنی همین‌الان اگر در خیابان فلسطین کنونی دعوا شود، یک پسری ده نفر را کتک بزند، اغلب او را تشویق می‌کنند. نمی‌پرسند چرا داری تجاوز می‌کنی. در ایران از دیرباز قدرت تقدیس می‌شده است. منابع و متون ادبی را که بخوانید می‌بینید برای پادشاهان

نداشته باشد، هیچ کدام از این‌ها ممکن نیست؛ بنابراین مشروطه‌طلبان هم به دلیل همین مشکلات توافق کردند که برای توسعه بیشتر اقتصادی و تا حدی فرهنگی اجتماعی بایستی از آن دیکتاتور به‌اصطلاح صالح پشتیبانی کنند. این مشکل بزرگ جوامع درحال توسعه است که حاکمیت‌ها می‌گویند اگر شما آرزوی توسعه دارید، باید به استبداد تن دهید. ما که حاکم هستیم امنیت را تأمین می‌کنیم تا زمینه توسعه ایجاد شود. شاهنشاه آریامهر به همین دلیل این پیام را می‌داد و می‌گفت من می‌خواهم شما را به دروازه تمدن بزرگ

برسانم، همه شما ساکت باشید ببینید من چکار می‌کنم و پشت سر من هم حرف نزنید. این مشکل اساسی تمام جوامع در حال توسعه است. یا آزادی یا آبادی! اگر آزادی می‌خواهید که هرج و مرج و تشتت می‌شود و به آن نتیجه دلخواه توسعه نمی‌رسد. این مشکل از همان عصر مشروطیت تا امروز وجود داشته است. چیزی که برای عموم مردم درجه اول اهمیت را دارد امنیت است. به عقیده من با اینکه در مجموع باید به این داوری نشست که حسنت رضاشاه بیش از سینات اوست، اما بزرگ‌ترین سببه و گناه عظیم او این است که ریشه مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی و استقلال رأی همه این‌ها را از بین برد؛ یعنی در زمان رضاشاه مردم در خانه‌های خود هم جرئت نمی‌کردند از رضاشاه بد بگویند یا انتقاد کنند. از آن سو هم این یک واقعیت است که اگر استبداد رضاشاهی نبود، این سران عشایر و ایلات و روحانیان و حتی برخی

با این دسیسه انگلیسی‌ها توانستند ذهن رضاشاه را نسبت به تیمورتاش که شخص دوم ایران بود مغشوش کنند. رضاشاه با همان خویشن‌داری به‌موقع ایشان را از بین برد. همچنان که وقتی سفیر شوروی خواست وساطت کند گفتند پیش از آن او را بکشید، انگلیسی‌ها به‌طور مخفی به ایران خیلی صدمه زدند



تنش‌های فکری درون زندان و سازمان

خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

بخش یازدهم

شماره گذشته این رشته خاطرات مناسبات درون زندان و کارهای تئوریک و آموزشی و تشکیلاتی مجاهدین را در آنجا توضیح داد. در این بخش به سایر مسائل درون زندان و نقل و انتقالات و برخوردهایی پرداخته شده است که با پلیس پیش آمده بود. گرچه فضای آن دوران با شرایط کنونی جامعه ما فاصله بسیار دارد، اما آشنایی با گذشته و سیری که بدین جا رسیده‌ایم می‌تواند تصمیم‌گیری‌های امروزین ما را با پختگی و جامعیت بیشتری همراه کند و سیر پیشرفت و تحول جامعه را با گام‌های مؤثرتر و هزینه‌های کمتری دنبال کنیم.

در این دوران شما چه چیزهایی نوشتید؟

«جزوهای درباره نهادهای عملی و نهادهای تئوریک و بررسی دامنه تأثیر آن‌ها در سازمان نوشتیم. تحلیل‌هایی درباره تأثیر نهادها درون یک تشکیلات بود.»

این‌ها را که می‌نوشتید در زندان دست‌به‌دست می‌چرخید و می‌خواندند؟

«بله اول سرشاخه‌ها می‌خواندند.»

احیاناً بحثی هم می‌شد؟

«چیزی یاد آمد که بهتر است همین الان بگویم. در تابستان سال ۵۱ در زندان قصر فدایی‌ها پیشنهاد کردند بحث ایدئولوژیک کنیم. اصغر ایزدی، تقی افشانی و علی توسلی (چند سال پیش فوت شد)، این سه نفر بیش از بقیه فعال بودند. از این طرف هم مسعود رجوی بود و حیاتی و موسی خیابانی، ولی بیشتر رجوی بود. رجوی که برمی‌گشت تصویری خنده‌دار از حرف‌های رفقای فدایی ارائه می‌داد.»

به لحاظ کاراکتر یا افکار؟

«واقعیتش در آن زمان اطلاعات فلسفی رفقای فدایی بیشتر از مجاهدین نبود. اعضای آموزش دیده مجاهد تقریباً بسیاری از جزوه‌ها و کتاب‌های قاچاق موجود به زبان فارسی در ایران را خوانده و علاوه بر آن‌ها اکثر کتاب‌های فلسفی ترجمه شده و موجود در بازار قانونی کتاب در ایران را خوانده بودند و در همین سطح نازل که برای مبارزان جوان و عمل‌گرای آن زمان نازل هم نبود، مثلاً از دکارت و اسپینوزا اطلاعاتی مقدماتی داشتند که می‌توانستند در مقابل دانش کمتر رفقای فدایی آن‌ها را به رخ بکشند. آن‌ها هم آدم خودنمایی مثل رجوی. به نقل از رجوی می‌گویم که می‌گفت از هیچ‌یک از این فیلسوفان چیزی نمی‌دانستند و اصلاً نمی‌دانستند اسپینوزا کیست و دکارت چه گفته است. چند تا کتاب مانند اصول مقدماتی فلسفه را خوانده بودند و در بحث‌ها تکرار می‌کردند. باز به نقل از رجوی می‌گویم که می‌گفت گیجشان کردم. این‌ها شنیده‌هایم از رجوی است و مسئولیت درست و نادرستی آن‌ها با من نیست.»

قوی‌تر بود؟

«در جزوات ایدئولوژیک سازمان نظریات فلسفی مکس پلانک و نیلز بور در رابطه با ماده آمده بود که در آن زمان به هر حال روزآمدتر از نوشته‌های لنین درباره ماده بود. پلانک بحث‌های فلسفی درباره واقعیت جهان می‌کند یا مثلاً اپارین کتابی نوشته بود درباره پیدایش حیات با یک تحلیل مادی. در جایی از کتابش نوشته بود که به هر حال پیدایش حیات به این سادگی‌ها نیست و ابهام دارد. این‌ها را بچه‌ها، رجوی و حیاتی و موسی خوانده بودند و آن‌طور که رجوی گزارش می‌داد رفقای فدایی هم آن‌قدر وارد نبودند که بتوانند جواب بدهند. یک مدت این بحث‌ها ادامه پیدا کرد و بالاخره به بن‌بست کشیده شد و دیگر ادامه پیدا نکرد. دو طرف اول فکر می‌کردند به‌زودی می‌توانند یکدیگر را قانع کنند، اما در عمل دیدند که هیچ‌کدام از طرفین نمی‌توانند دیگری را تکان بدهند.»

نگفته بودید اسپینوزا و دکارت می‌خواندید! چرا این‌ها را می‌خواندید؟ و اینکه منابعتان چه بود؟

«بین این مطالعات در آن زمان همان مثل معروف بود که در شهر کوران یک چشم غنیمت است. این‌ها در حد خوانش سیر حکمت در اروپای فروغی و گفتار در روش دکارت و به ترجمه فروغی و کتاب‌هایی از راسل و از این قبیل بود. چیزی بود که برای تسلط در جنبه‌های تئوریک می‌خواندند. از دکارت آن موقع فقط یکی را فروغی ترجمه کرده بود.»

روش گفتار در به کار بردن عقل.

«بله. دست کم جزوه‌ای از دکارت ترجمه شده بود، اما تا آنجا که من اطلاع دارم از خود اسپینوزا هنوز نوشته مستقلی ترجمه نشده بود. اسپینوزایی که فروغی معرفی می‌کرد... به غیر از این‌ها یکسری کتاب درباره تکامل انسان و چیزهایی بود که به‌نحوی بوی این را می‌داد که زندگی همین ماده نیست، کتاب‌های ماکس پلانک بود. یکی دو کتاب داشت خیلی استقبال شد. پیش از این کتاب از کهکشان تا انسان جان فرفر را گفته‌ام.»

اعضای فدایی این‌ها را نخوانده بودند؟

«نمی‌دانم. بعداً آن‌ها هم تا آنجا که امکان داشت کتاب تهیه کردند و خواندند. رحیم صبوری در سال‌های بعد یا مثلاً جمشید طاهری پور از نظر تئوریک رشد کردند. سال‌هایی بود که جزوه‌نویسی زیاد شده بود و از بیرون، روی همان کاغذهای سیگار به زندان آورده بودند و پخش شده بود. برخی از نوشته‌ها و کتاب‌های مهم لنین آمده بود. خود بیژن جزنی و نوشته‌هایش بود.»

بعد از اینکه جلسات ایدئولوژیک به بن‌بست رسید و تمام شد...

«نقش مهمی هم نداشت. چیزی نبود که دیگران هم بدانند دو سه تایی از دو طرف می‌نشستند.»

این‌طور که توصیف می‌کنید در زندان، انگار از همه چیز می‌خواستید کنار ه‌گیری کنید پس وقتتان را چطور می‌گذرانید. بدون دخالت کردن یا تعامل دیگر چه انگیزه‌ای برای در زندان ماندن داشتید؟

«واقعیت این بود که صبح تا شب مشغول بودم و اصلاً وقت آزاد نداشتم. حضور ذهنی ندارم چه چیزهایی مطرح می‌شده ولی جلساتی بود. در یک تشکیلات روشنفکری چون دیدگاه مونیستی بود، همه روابط و اشکال زندگی باید با یک تئوری واحد توجیه‌پذیر باشد و این انبوهی انرژی می‌برد. مرتب مسئله پیش می‌آمد.»

آخر شما می‌گویید علاقه‌ای نداشتید.

«من به مسائل تئوریک علاقه داشتم، ولی نه چیزهای دیگر. من مسئول چرخاندن کلاس و حوزه بودم، ولی مسائل تئوریک مسائل من بود. یکی از همان مشکلات تئوریک را می‌توانید بگویید که ذهنتان را اشغال کرده بود.»

«ببینید، شاید ۷۰ تا ۸۰ درصد وقت رفقا صرف تحلیل رفتار و انتقاد یا انتقاد از خود می‌شد. در جلسات، بین رفقا اختلاف پیش می‌آمد و اختلاف سلیقه‌ها شکل می‌گرفت. در برخورد با اختلاف سلیقه‌ها که امری بسیار طبیعی است و امروزه ما آن‌ها را به‌سادگی می‌پذیریم و می‌گوییم خب این امیر این بهمن این فلان و آن بهمان است و به‌طور خلاصه کثرت نظرات و سلیقه‌ها و سبک کارها را می‌پذیریم و حق این یا آن فرد می‌دانیم که این جور به دنیا نگاه کند و این یا آن نظر و سلیقه را داشته باشد، در آن زمان دیدگاه یکسان‌ساز حقیقت واحد بر ذهن‌ها حاکم بود، حقیقت، درست، منطقی و متکامل یکی بود و آن کثرت دیدگاه‌ها باطل بود و ناشی از نادانی و خودبینی و خودخواهی و جاه‌طلبی و رهبری طلبی یا راحت‌طلبی و تأثیرات منحرف بینش‌های بورژوازی و فئودالی بود؛ البته در هیچ‌یک از انتقادات درون گروهی در آن دوره از واژه‌های اپورتونیست و اپورتونیسم استفاده نمی‌شد. این‌ها واژه‌های دوستانه نبودند، مگر آنکه کسی در انتقاد از خود، خود را چنین بنامد. خب، شما وقتی که کثرت و متفاوت بودن را به‌عنوان واقعیت موجود می‌پذیرید و آن را حق هر فرد می‌دانی کارتان از نظر تئوریک بسیار راحت است، اما اگر بخواهی از میان این کثرت آنچه را حقیقی، درست و متکامل است پیدا کنی کارتان زار است. می‌توانم به‌جرت بگویم قریب به ۷۰ درصد بحث‌های درون گروهی چه در میان رفقای فدایی و چه مجاهد، از همین قماش بود. این‌ها وقت زیادی می‌گرفت و مثل لانه مورچه تا یک خروجی را با کلی تمهیدات و تئوری بافی و نقل قول از فلان فیلسوف یا رهبر انقلابی می‌بستی، بعد می‌دیدی چند خروجی تازه باز شده است. این بحث‌ها عین بازی ورق قماربازها که هرچند همه چیز تکراری است، اما هیچ چیز نیز قابل پیش‌بینی نیست، عین خفیه سیاه همه چیز را به درون خود می‌کشید. این‌ها اکثر وقت مرا در قصر می‌گرفت.

چشم‌انداز شما از آینده چه بود؟ فکر می‌کردید باید تا آخر عمر زندان باشید؟

«ما فکر می‌کردیم باید صبر کنیم تا انقلاب شود. یعنی واقعاً این امیدواری را داشتید؟»
 «بله. ما خیلی به آینده امیدوار بودیم، البته نه آینده کوتاه‌مدت. به اخبار چریک‌های امریکای لاتین بسیار علاقه‌مند بودیم. این‌ها را به‌عنوان تداوم انقلاب جهانی در نظر می‌گرفتم و سعی می‌کردیم این اخبار را دنبال کنیم. درباره جنبش ۱۹۶۸ مه پاریس چیزی به

شما می‌رسید؟ توجهی داشتید؟ چه تأثیری گذاشت؟ البته پیش از زندان شما رخ داد؟

«این جنبش در سال ۴۷ و پیش از زندان بود. کتاب دنیل کن بندیکت را که گفتم هنوز هم دارم، شاید به شما داده باشم. نه ولی بدهید.»

چرا؟

«برخی از کتاب‌های حاشیه‌نویسی شده امیر پرویز پویان مانند فصل‌های سبز که مقاله‌ای به قلم پویان با نام مستعار علی آل‌احمد در آن بود هنوز هم هست. درباره جنبش ۶۸ می‌گفتید.»

«آن موقع ما بیرون بودیم. ۱۹۶۸ معادل ۱۳۴۷ می‌شود. ما احزاب کمونیست اروپایی را احزاب غیرانقلابی می‌دانستیم و آن‌ها را نمایندگان اشرافیت کارگری اروپا می‌شمردیم.»

چرا؟

«چرایی آن در تفکر آن روز ماست. ما انقلابیون افراطی بودیم که فقط چه گوارا و کاسترو و تا حدودی مائو پس از انقلاب فرهنگی را قبول داشتیم.»

در جنبش ۶۸ هم مائوئیست‌ها که بودند؟

«جوانان اروپایی خوشی زیر دلشان زده بود و به‌دنبال تغییر نظام موجود به هر قیمتی بودند. آن‌ها در ابتدا از عمق فجایی که در چین در حال رخ دادن بود بی‌خبر بودند. ببین، چرا مارکسیست‌های سازمان مجاهدین رفتند مائوئیست شدند. اهمیتی که خود حنیف به کتاب‌های مائو مثل جزوه درباره عمل، تضاد یا کتاب‌های لیوشائوچی مثل چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود می‌داد. این تأکیدها بی‌تأثیر نبود.»

تأثیرش بیشتر بود؟

«بسیار؛ یعنی «تضاد» مائو شاید مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کتابی بود که در تشکیلات خط به خط خوانده و بحث می‌شد حتی یک خطش را هم ول نمی‌کردیم. همین بحث تضادها، تعیین و تشخیص تضاد اساسی و تضاد عمده آن‌همه وقت ما را می‌گرفت. من بعدها و در سال ۵۷ بود که فهمیدم این مسئله یک مسئله سیاسی است. اگر این‌ها را بخوانی، می‌بینی وقت اعضا صرف چه می‌شد. کدام تضاد عمده است و کدام تضاد اساسی؟ مثلاً مائو نوشته بود تضاد اساسی تضاد بین کار و سرمایه است که ما فعلاً در آن مرحله نیستیم. تضاد عمده بین خلق چین و امپریالیسم و ایادی داخلی آن است. این‌ها در ایران پیاده می‌شد و کلی بحث تئوریک درست می‌شد، این جزو تضاد عمده است یا اساسی؟

آن مقاله را دارید؟

«باید در کتاب جمعه باشد با نام سلیم سلمان. داشتید می‌گفتید جنبش ماه مه ۱۹۶۸ را ریویزیونیست می‌دانستید. می‌خواهم بگویم در آن جنبش هم تروئسکیست‌ها بودند و هم مائوئیست‌ها و فقط در ابتدا حزب کمونیست فرانسه شرکت نکرد. چطور آن‌ها را ریویزیونیست می‌دانستید با وجود اینکه بخشی از آن‌ها مائوئیست بودند.»

«اولاً، ما احزاب کمونیست اروپا را ریویزیونیست می‌دانستیم نه جنبش ۱۹۶۸؛ ثانیاً ما همانند بسیاری از فعالان انقلابی در آن سال‌ها معتقد بودیم که کانون انقلاب در سطح جهان به شرق منتقل شده است و انقلابیون غربی را که انقلاب را با سسکس و عشق و شراب درمی‌آمیختند زیاد جدی نمی‌گرفتم. به نظر به‌پردازان مائوئیست که خارج از حزب بودند توجه می‌کردیم. ما علت شکست جنبش‌های اروپا را به همین انتقال کانون انقلاب نسبت می‌دادیم.»

کدام جنبش‌ها؟

«ببین اینکه چرا جنبش‌های ۶۸ شکست خورد. می‌گفتم احزاب کمونیستی اروپا تبلور اشرافیت کارگری هستند که نمی‌خواهند انقلاب کنند و به‌اصطلاح در سود سرمایه جهانی شریک‌اند. همین نکته را من در سال ۵۶ - ۵۷ در اولین نوشته‌م و بعد در کتاب جمعه چاپ شد. این مقاله من در ادامه بحث‌هایم در زندان است که انحصار سرمایه‌داری مالی به یک آبر ارزش اضافی منجر می‌شود و اصطلاحاتش را آنجا به کار برده‌ام. شما این را پیدا کردی یا «تضاد» را؟

«تضاد» را در کتاب جمعه پیدا کردم.

«این نوشته دومی نمی‌دانم عنوانش چیست، ولی در آن به انحصار اقتصادی ناشی از امتیازات انحصاری سیاسی در سرمایه‌داری جهانی تأکید می‌کنم که باعث می‌شود بخشی از سود انحصاری را به طبقه کارگر غربی بدهد. در نتیجه طبقه کارگر غربی از متوسط طبقه کارگر جهانی خیلی وضعیتش بهتر است؛ یعنی اگر انقلاب جهانی بشود، کارگرهای اروپا در متن کارگران فقیر و محروم کل جهان در موضع اشرافیت کارگری قرار می‌گیرند. کارگرهای اروپا از طریق استثمار یا ابر سود سرمایه‌داری جهانی سهم می‌برند، تحلیل آن موقع ما که الان طبعاً اصلاً قابل بحث نیست.»

این نکته را در همان دوران هم مارکوزه گفته که چون طبقه کارگر راضی شده عملاً دیگر نمی‌توان به‌عنوان یک عنصر انقلابی روی آن کار کرد. منتها جنبش ۶۸ بر جوانان و دانشجویان استوار بود. بحث من این است که چطور شما چنین تحلیلی می‌کردید. جنبش دانشجویان چه تأثیری روی شما گذاشت.

«آن موقع تحت تأثیر مارکوزه بودم. کتاب انسان تک‌ساختی را در بیرون خوانده بودم و بعد یک مقاله از او خواندم به نام اروس و انقلاب یا یک همچنین چیزی.

اروس و تمدن؟

«مقاله ترجمه‌شده‌ای از مارکوزه را با عنوانی در همین حدود اروس و انقلاب یا اروس و تمدن را برحسب

تصادف در اوین خواندم که در یکی از اتاق‌های اوین بود.

سال ۵۱ را می‌گفتید.

«مسائل زندان بیشتر این‌ها بود و این بحث‌ها کلی وقت می‌گرفت و اگر روی تضادهای عمده و اساسی ببری و پیچیدگی‌های تئوری‌ها را بخواهی حل کنی که در واقع پیچیدگی نبود، جنگ دیدگاه‌ها بود که هر کدام سعی می‌کردند به‌نحوی دیدگاه خود را معتبر نشان بدهند. هرکس در این زمینه دست قوی داشت بهتر می‌توانست از این مسائل استفاده کند. من موافق تشدید تضادهای داخل زندان نبودم. طبق معمول اعضای تند و تیزی مانند مهدی خسروشاهی و فتح‌الله خامنه و موسی خیابانی و این‌ها به‌شدت دنبال این مسئله بودند. بین فداییان هم اعضایی مانند علی توسلی و تقی افشانی و ایزدی مخالف تندکردن جو زندان بودند، درحالی‌که مثلاً بهرام قبادی همیشه خدا آشوب به راه می‌انداخت. ما فکر می‌کردیم الان بهترین موقعیت برای آموزش دانشجویانست تا اینجا آموزش ببینند و بروند بیرون و نباید این فرصت‌ها را از دست بدهیم. اتفاقاً همین دانشجویان بودند که فشار می‌آوردند تا با پلیس درگیر شویم. این راه هم بگویم که همیشه کادرهای بالا نیستند که به برخورد‌های تند و تیزی می‌کشاند. معمولاً در تشکیلات انقلابی فشار کادرهای پایین است که تشکیلات را به برخورد‌های تندوتیزی وامی‌دارد. فکر می‌کنم درباره تشکیلات رجوی در بعد از انقلاب هم اعضای پایین بیشتر فشار آورده باشند. این را از روی تجربه می‌گویم، البته طبق معمول، توهمات رجوی و خودبزرگ‌بینی‌هایش و اینکه از نظر تفکر استراتژیک هم آدمی نبود که بتواند نتایج و پیامدهای درازمدت را تشخیص بدهد. او بیشتر استاد تاکتیک بود تا استراتژی.^۲ در راهی که مجاهدین رفتند این‌ها خیلی نقش داشت. عوامل دیگر خارج از اختیار بود.

داشتید می‌گفتید شما مخالف تشدیدکردن تضاد در زندان بودید و یکسری از اعضای فدایی...

«اعضای فدایی هم بعضی موافق و بعضی مخالف بودند. کم‌کم شرایطی پیش آمد که جزئیاتش را به خاطر ندارم و وزنه دیدگاه تندروها سنگین‌تر شد و جو زندان را گرفت. بحث اعتصاب یا برخورد با پلیس پیش آمد که طرفداران اعتصاب موفق شدند.^۲ برخی اوقات می‌بینی شرایط و جو خاصی پیش می‌آید و کاری هم نمی‌توان کرد و به آن سمت می‌رود. به‌محض شروع اعتصاب فکر می‌کنم اوایل یا اواسط آبان سال ۵۱ بود، ما را پخش و پلا کردند. گروه اول را شیراز بردند: رضا باکری، عبدالله محسن، مهدی خسروشاهی، حسین قاضی، علیرضا زمریدیان، نبی معظمی، ابراهیم آوچ و بسیاری دیگر از مجاهدین و از رفقای فدایی و ستاره‌سرخ‌های این‌ها را به یادم مانده است: تقی افشانی، جواد اسکویی، بهرام قبادی، عبدالله قوامی و بسیاری دیگر. موقع بردنشان جمع شدیم و دسته‌جمعی سرود خواندیم. در آخرین لحظه خداحافظی، رفقای فدایی به اسپانیولی می‌گفتند ما پیروزم یا خلق پیروز است. واژه‌ای بود شبیه به وسریموس یا نسریموس که گویا مهدی خسروشاهی همیشه طنزگو، به همین مناسبت



جنبش دانشجویی مه ۱۹۶۸

می‌گفتید که شما را بردند به زندان مشهد. حالا هر چه را به یاد دارید تعریف کنید.

«آبان ۱۳۵۱ بود. ترکیب تبعیدی‌ها از همه گروه‌ها بودند، مجاهدین و فدائیان دو گروه عمده بودند. اگر بخواهم از گروه مشهد تا آنجا که به خاطر می‌آورم نام ببرم، از افسران حزب توده رضا شلتوکی و ابوتراب باقرزاده و اسماعیل ذوالقدر بودند. حمید فام نریمان و هاشم بنی‌طرفی (که گویا پزشک بود و کتابی از او پارین یا... که جزو کتب تعلیمی مجاهدین بود را ترجمه کرده بود)، مرتضی باباخانی و نفر دیگری که حالا نامش را فراموش کرده‌ام (رحیم سلیقه عراقی) این‌ها که نام بردم کم و بیش اکیب زندانی‌های حزب توده بودند. دو نفر آخر در زندان جذب توده‌ای‌ها شده بودند. از ستاره‌سرخ‌های هادی غبرایی و رضا غبرایی^۴ و محمدرضا و محمدحسین پوریکنا و محمد امینی (م. رامان) و از گروه کنترلی حسن دست‌پرورده و از گروه طوفان، کشتی‌گیری بود به نام بابا پورسعادت (او از زندانی‌های موجود در زندان مشهد بود و از تهران منتقل نشده بود). از کفندراسیونی‌ها بیژن چهارزی بود. زندانیان دیگری که نمی‌دانم وابسته به چه گروه سیاسی بودند یا اینکه مستقل بودند ضراب (زرار؟) زاهدیان و مهندس پیروزی بودند. از افراد مستقل مصطفی مفیدی بود. اسامی مجاهدین را در جلسات پیشین گفته‌ام و تکرار نمی‌کنم و اینجا فقط اشاره می‌کنم علی مستاجر، محمد صادق، نصرالله اسماعیل‌زاده و تقی واحدی نیز از مجاهدین انتقالی به زندان مشهد بودند که پیش از این از آن‌ها نام نبرده بودم. از فدائیان نقی حمیدیان و رحیم کریمیان بودند. نقی حمیدیان در واقع رئیس زندانیان چریک‌های فدایی تبعیدی مشهد بود؛ البته احمدرضا شعاعی نائینی هم بود و سهراب افشار قاسمی. این دو نفر آخری پس از مدتی دیگر در کمون فدایی‌ها نبودند.

یعنی دیسپلین تشکیلات را نمی‌پذیرفتند؟ منظور آن همین است؟

«اغلب با نظریات مسلط در تشکیلات فدایی‌ها مشکل داشتند. می‌دانی اینکه جهان مونیستی تصور می‌شد، در نتیجه افراد می‌بایست حامل یک تز و یک نظریه باشند. افرادی که نظریه مسلط را در درون گروه‌ها نمی‌پذیرفتند و به چالش مستقیم و علنی با آن‌ها می‌پرداختند، به‌عنوان افراد تک‌رو و غیرتشکیلاتی و آثارشست معرفی می‌شدند. حالا ممکن بود این جریان

واژه‌ای ترکیبی از پریموس ساخته بود. گروه بعدی که یکی دو هفته بعد اسم‌ها را خواندند ما بودیم که ما را به مشهد بردند. عمدتاً این دو گروه در شیراز و مشهد بودند و دیگر باقی زندانی‌ها پیگیری نکردند و اصل موضوع منتفی شد.

از روزهای اعتصاب به خاطر دارید که چکار می‌کردید. بحث که می‌کردید چه روشی داشته باشید؟ چطور مقاومت کنید؟ آن‌ها چه برخوردی کردند؟

«یادم نمی‌آید. برخورد فیزیکی پیش نیامد. چه اعتصابی کردید؟ اعتصاب غذا یا...»
«اصلاً هیچ تصویری در ذهن ندارم. این را باید از عبدالله محسن بیرسیم، ببینیم که اصلاً اعتصابی کردیم یا می‌خواستیم اعتصاب بکنیم.

اعتصاب کردید. چون یادم هست مهندسی سحابی این را تعریف می‌کرد که بعد مثل اینکه آمدند و یک عده را جدا کردند و...

«نه مهندس سحابی حتماً جریان‌های شیراز را گفته است. آنجا سال ۵۲ درگیری رخ داد. من پاییز ۵۱ قصر را می‌گویم، زندان شماره ۳. پیش از اینکه زندانی‌ها را اصلاً به شیراز و مشهد ببرند. از آن شروع اعتصاب هیچ خاطره‌ای ندارم، {بهمین بازگانی در اینجا مدتی سکوت کرد، اما به یادش نیامد که ماجرا چه بود- افتخاری}

شما را با اتوبوس به مشهد بردند؟

«بله.»
«در این فاصله چیزی به یاد ندارید؟ چطور بردند؟ اتفاقی نیفتاد؟ یک روز در راه بودید؟»
«اتوبوسی بود که پرده داشت.

یعنی بیرون را نمی‌توانستید ببینید؟

«نه. چند تا اتوبوس بودیم که در هر کدام ردیف‌های اول ژاندارم‌ها بودند و ما را هر دو نفر به هم دستبند زده بودند و نشسته بودیم. آیا دست دیگر ما را به میله‌های صندلی می‌زده بودند؟... یادم نمی‌آید... مانند یک کاروان نظامی بود که به‌اصطلاح اول و آخرش را اسکورت می‌کردند تا آنجا که به یاد دارم.

فکر فرار در سرتان نبود؟

«خیلی غافلگیرانه بود و خوب محافظت می‌شدیم. نشنیدم کسی هم این فکر را داشته باشد. امکان عملش هم در آن فاصله سریع نبود.

بعد دیگر زندان مشهد رسیدید... بهتر است بگذاریم به نشست دیگر.

یک مدتی درون گروهی باشد و بیرون اعلام نشود. بهرام قبادی این طوری بود. هم وزنه سنگینی بود و هم بردارش چنگیز قبادی در حادثه سیاهکل کشته شده بود. حتی الامکان نمی‌خواستند خارج از گروه اعلام کنند که چنین آدم مهمی دیگر تشکیلاتی نیست. برای خود تشکیلات هم خوب نبود. پس او را تحمل می‌کردند. از زندانیانی که یا از ابتدا فدایی بودند یا در زندان به آن‌ها پیوسته بودند می‌توانم این‌ها را بشمارم: محسن فرزامیان، جهانبخش پایداری، رشید حسینی (پسر بزرگ حسینی امام‌جمعه اورمیه که پس از انقلاب اعدام شد)، شرف‌الدین، صباغیان (با صباغیان نهضت آزادی اشتباه نشود)، ژورا انورچیان (آسوری بود از گروه ساکا)، یوسف قانع خشکه بیجاری، حسن گلشاهی، ابراهیم خیری، هادی و احمد میرمؤیدی، عباس هوشمند، غیر از این‌ها منوچهر یزدیان هم با فدایی‌ها بود اما جزو افرادی بود که خط فدایی‌ها را نمی‌خواند و زیر بار آن باید و نباید‌ها نمی‌رفت. غیر از این‌ها ابوالفضل خیرزاده از اعضای شاخه تبریز فدایی‌ها بود.

از اعضای خودتان دیگر چه کسانی بودند؟
 «به غیر از آن تعدادی تاکنون گفته‌ام تعداد کمی زندانیان مشهودی از پیش در آنجا بودند که بعضی از آن‌ها جذب مجاهدین شدند. از آن‌ها فقط نام احمد کروی، ایرج و هوشنگ قهرمانلو، حسین مظلومی و نیز طلبه‌ای به نام امجد (مجد؟) (نام یا نام فامیل؟) را به یاد دارم و دیگران را هر وقت نامشان به خاطر می‌آید اضافه می‌کنم تعدادی دانشجو هم جذب فدایی‌ها شدند.

داشتید بهرام قبادی را تعریف می‌کردید.
 «قبادی و این‌ها که رفتند شیراز و در آنجا یک جریانی راه انداختند. اگر مایل باشی بخوانی بهرام قبادی خاطراتش را نوشته، البته چاپ نشده ولی به من داده و آن را خوانده‌ام.

سال ۵۱ در زندان قصر، کمون مشترکی بود که کمون چریک‌ها یا کمون بزرگ می‌گفتند. درواقع مبارزه مسلحانه یک نوع دین جدید بود، اگر می‌پذیرفتی، انگار دین تازه‌ای پذیرفته‌ای. هر که بودی فرقی نداشت. طرفداران مبارزه سیاسی آن موقع توده‌ای‌ها بودند. ساکا (سازمان انقلابی کارگران ایران) که منشعبان از توده‌ای‌ها بودند و میان آن‌ها ارمنی و آسوری هم زیاد بود، بیشتر منشأ کارگری یا روشنفکری داشتند. فیروز گوران آن موقع زندان بود.
گوران در دهه ۷۰ ماهنامه جامعه سالم را درمی‌آورد که توقیف شد.

«سال ۵۰ یا ۵۱ در کیهان او را بازداشت کرده بودند و در قصر بود. بعد از انقلاب ماهنامه جامعه سالم را درمی‌آورد. دانشجو هم زیاد گرفته بودند که در زندان شماره ۳ قصر بودند. بعد که ما بردند مشهد اول قاتی زندانی‌های عادی بودیم و

بلافاصله از روز دوم زندانی‌های سیاسی شروع کردند با آن‌ها کارکردن و مرتب هر روز با آن‌ها صحبت می‌کردند و وقتی دیدند این طوری است کاملاً ما را جدا کردند و بردند به بند ۱ (زندان ۴ بند داشت). طبقه پایین زندانیان عادی بودند که وضعیتشان بهتر بود یا تحصیل‌کرده بودند مثلاً اختلاس کرده بودند یا خارجی بودند که مواد مخدر از آن‌ها گرفته بودند. یک بار یکی از این زندانی‌های معتاد اروپایی‌ها تمام بدنش را نقاشی کرده بود و در وسط راهرو بند ۱ راه می‌رفت که نگهبان‌ها او را گرفتند. ما از طبقه بالا این صحنه را می‌دیدیم. بیشتر هم رنگ‌های آبی و سرمه‌ای و کمی هم قرمز و تمام بدنش را رنگ آمیزی کرده بود. این‌ها در مسیرشان از اروپا زمینی به هندوستان و تبت و کاتماندو می‌رفتند و برعکس و در راه برگشت از آن‌ها مواد مخدر گرفته بودند. در حدود هفت هشت ده نفر زندانی اروپایی در پایین بودند و بقیه هم دستشان به دهشان می‌رسید. بندها سه طبقه بودند. زندان عین فیلم‌های امریکایی بود که سلول‌ها در میله‌ای دارند و کشویی باز و بسته می‌شود و یک راهرو دارد و وسط راهرو که دور یک فضای خالی می‌چرخد که همه طبقات پایین را می‌توانند ببینند. عین الگوی زندان‌های امریکایی ساخته بودند. فکر می‌کنم زندان‌های وکیل آباد و عادل‌آباد شبیه هم بودند. عادل‌آباد را ندیده‌ام، اما آن‌هایی که هر دو را دیده بودند می‌گفتند شبیه هم هستند. طبقه دوم و سوم ما بودیم و می‌توانستیم بین طبقات دوم و سوم رفت‌وآمد کنیم. ما در اینجا برخلاف زندان شیراز اعتصاب نکردیم مدیریت زندان مشهد هم که تا سال ۵۴ با سرهنگ شیروانی بود و آدم بدی نبود، دنبال ایجاد تشنج نبود و امکاناتی که داشتیم تا به آخر حفظ شد.

گفتید طبقه دوم و سوم سیاسی بودید و رفت‌وآمد هم داشتید؟

«بله به هم راه داشتند.

دیگر کار اعتراضی هم نکردید؟

«نه. دانشجویهایی را که بازداشت می‌شدند، مخصوصاً از دانشگاه مشهد و سیاسی‌های دیگر از جمله روحانیونی که از مشهد بازداشت می‌کردند به آنجا می‌آوردند. از روحانیون معروفی که آوردند آقای هاشمی‌نژاد بود.

همان که گشتنش؟

«بله هاشمی‌نژاد. ایشان خیلی برخورد خوبی داشت و با ما گرم و صمیمی برخورد می‌کرد. بعد یک طلبه به نام مجد بود (انگار پیش از این گفتم امجد اما مجد بود) که در همان زندان جذب مجاهدین شد و گویا بعد

از انقلاب نیز با گروه رجوی فعالیت می‌کرد. غیر از این‌ها یادم نمی‌آید در آن دوره‌ای که من آنجا بودم از روحانیون مشهد کسی را به زندان مشهد آورده باشند. دست کم من حضور ذهن ندارم. غیر از این‌ها افرادی

که در آنجا بودند پیرمردی از ترکمن‌های ایران بود به نام مخدوم قلی. بعضی اوقات هم لباس ترکمنی می‌پوشید. یک نیمه‌دیوانه‌ای هم بود با بدن تنومند، لباس نامرتب و موهای همیشه آشفته جوگندمی و سبیل پرپشت به نام بُرُو، پیرمردی بالای شصت سال بود. چندین بار زندان افتاده بود و گویا هر بار که آزاد می‌شد یک‌راست می‌رفت به طرف مرز شوروی و دوباره زندانی می‌شد و روز از نو روزی از نو. از زندانی‌های ستاره‌سرخ‌کی که اوایل جذب سازمان چریک‌ها شدند و بعد جدا شدند عماد رضوی فقیه بود. همدانی بود. بعد از انقلاب داستانی نوشته بود که من هنوز هم دارم و آورد به من داد. نمی‌دانم چه شد من دیگر او را ندیدم. این‌ها همه جزو کمون بزرگ بودند و پس از مدتی کمون مجاهدین و کمون فدائیان از هم جدا شد. در ابتدا آدم‌هایی مثل هادی غبرایی با کمون فدائیان بودند بعداً آن‌ها هم جدا شدند.

ارتباطتان با زندان‌های دیگر چطور بود؟ مثلاً از رجوی خبر داشتید؟ از کسانی که در کمیته مرکزی بودند؟

«نه من خبری نداشتم. آنجا خودم را کنار کشیدم. ظاهراً با مجاهدین بودم، ولی زندگی خودم را داشتم و جداگانه بودم.

اعضا از شما نمی‌خواستند که بیشتر دخالت کنید؟

«در آنجا در زندان مشهد با پیشنهاد و همکاری و همراهی من در اینکه کارهای مربوط به آموزش و به‌طورکلی هر چیز در ارتباط با سازمان بر عهده اعضای مشخصاً مذهبی مجاهدین، امثال حیاتی و احمد حنیف و محمود احمدی، ابریشمچی و بابا... قرار گیرد، استقبال شد و این کار بنا به گفته صریح آنان (که در بدترین شرایط نیز پابرجا ماند) دال بر حسن نیت و صداقت من در رابطه با رفقای مذهبی بود. فکر می‌کنم اسامی مجاهدین زندان مشهد را که می‌شمردم مهدی فیروزیان را جا انداختم. فیروزیان از مبارزان قدیمی نهضت بود و هم سن حنیف‌نژاد و سعید بود، ولی به لحاظ تشکیلاتی مسئولیت‌های مهمی نداشت.

از کمیته مرکزی قدیم فقط شما آنجا بودید؟

«بله. میثمی در خاطرات خود درباره شما نوشته است.

«من جلد دوم کتاب خاطراتش را کامل نخوانده‌ام، اما آن قسمت‌هایی که مربوط به من است را خواندم و دیدم که از روی شایعات درباره من نوشته.

میثمی درباره نماز خواندن شما و پیش نماز بودن شما نوشته که در حالی که شما مارکسیست شده بودید اما برای اینکه بین بچه‌ها مشکل ایجاد نشود، اعلام نکرده بودید یا رجوی به شما گفته بود اعلام نکن. شما هم در ظاهر مجبور شده بودید نماز را بخوانید.

«این‌ها که آقای میثمی گفته خاطرات نیست شایعات است که شنیده و نوشته. آقای میثمی از دیگران شنیده. اینکه من گرایش مارکسیستی داشتم به معنی این نیست که من مارکسیست بودم. گاهی شده کسانی که

اینکه جهان مونیستی تصور می‌شد، در نتیجه افراد می‌بایست حامل یک تز و یک نظریه باشند. افرادی که نظریه مسلط را در درون گروه‌ها نمی‌پذیرفتند و به چالش مستقیم و علنی با آن‌ها می‌پرداختند، به‌عنوان افراد تک‌رو و غیرتشکیلاتی و آثارشبیست معرفی می‌شدند

در آن سال‌ها با محمد بازگانی هم‌سلول بودند به من گفته‌اند که ما فکر کردیم که او مارکسیست بوده و من در جوابشان گفته‌ام که من تا آخرین لحظه‌ای که برادرم را دیده‌ام، هیچ‌از او نشنیده‌ام که خود را مارکسیست بداند. یکی ممکن است از یک مسئله اجتماعی یا سیاسی تحلیلی بکند که دیگری با شنیدن آن به اشتباه گمان کند که گوینده یک مارکسیست است. تحولات فکری من مشخص بود و در کارهای تئوریک که کرده‌ام جای پایشان مانده است. من یک مرحله طولانی داشتم که هستی را خدا و خدا را عین هستی می‌دیدم. این مرحله اسپینوزایی من سال‌ها طول کشید و من در تمام طول آن سال‌ها مارکسیست نبودم. حتی زمانی که مارکسیست شدم از نظر اقتصادی مارکسیسم را پذیرفتم و از نظر فلسفی لادری باقی ماندم و ماتریالیست به معنای مارکسیستی آن نشدم، اما در تمام آن سال‌ها من معتقد بودم که هستی ما به سمت‌وسوی خاصی کشیده می‌شود. انگار از بین تمامی احتمالات فقط گونه‌های خاصی از احتمالات تبدیل به امکانات می‌شوند. از اینجا اصل هدایت درمی‌آمد که من وقتی که از زندان مشهود به اوین منتقل شدم و پس از انفرادی در حوالی عید نوروز

۵۵ به بند ۲ اوین وارد شدم رجوی بازهم بسیار مشتاق بود که آخرین نظرات مرا درباره اصل هدایتی که در آن جزوه شصت‌صفحه‌ای سال ۴۸ اشاره کرده بودم و در جزوه‌ای که یک بار در عمومی اوین سال ۵۰ و بار دوم در قصر سال ۱۳۵۱ تحت عنوان اصل گرایش به وحدت عاطفی با جهان (هستی) نوشته بودم بشنود و خودش به من گفت که از اصل هدایت من استفاده کرده است، البته در آن زمان من دیگر از آن فاز خارج شده بودم.

لطفاً همین را توضیح بدهید.

«چه چیزی را توضیح بدهم؟ می‌توانم پس‌زمینه فکری‌ام را برایشان بگویم که این چیزها بعدها از آن درآمد.»

پی‌نوشت:

۱. البته ما انقلاب الجزایر را قبول داشتیم و استراتژی قیام شهری را از انقلاب الجزایر الگو گرفته بودیم و بیش از هر چیز با انقلاب فلسطین مأیوس بودیم و خیلی از کادرهای سازمان هم برای آموزش به آنجا رفته بودند. انقلاب فرهنگی چین هم در مه ۱۹۶۶ رخ داد. (میثمی)
۲. زنده‌یاد محمود عسگری‌زاده به من می‌گفت مسعود رجوی استاد تبلیغات است و ما او را تبلیغاتچی می‌گفتیم. (میثمی)
۳. پیش از انتقال زندانیان از قصر به شیراز و مشهد و دیگر

شهرستان‌ها، اعتصابی شروع نشده بود و در حال تکوین هم نبود. تحلیل عمومی این بود که زندان قصر دیگر ظرفیت ندارد و باید زندانیان را به شهرستان‌ها منتقل کنند. تئوروی پس از انتقال‌ها انجام گرفت و تئوروی در زندان شیراز هم از فروردین ۱۳۵۲ شروع شد که به اعتصاب و سرکوب انجامید. (میثمی)

۴. غربی‌ها دو برادر بودند یکی مهدی که در زندان مشهود بود و دیگری زنده‌یاد هادی که به زندان شیراز منتقل شده بود. (میثمی)

۵. فرورز گوران به زندان شیراز منتقل شده بود.

۶. منظور از بابا، سیدی کاشانی است که به او بابا می‌گفتند. (میثمی)

۷. من از این مسئله تا زمانی که در زندان قصر بودم اطلاعی نداشتم، ولی تا حدی بو برده بودم. وقتی به زندان شیراز منتقل شدم زین‌العابدین حقانی مرا مطلع کرد. مشکل این بود که جمع هفتاد نفری مجاهدین در زندان قصر از این پدیده خبر نداشتند و متأسفانه دور زده شدند. بعد هم در شهریور ۵۲ از زندان شیراز آزاد شدند و ۴ ماه بعد که مخفی شدند متوجه شدم تقی شهرام و بهرام آرام نیز از این قضیه باخبر بودند و آن را پشتوانه کار خود قلمداد می‌کردند. همچنین ناصر جوهری که به انسان بی‌تضاد معروف بود، در نامه‌ای که در مجله اینترنتی آرش (۱۰۵ و ۱۰۶) به نام در راه آرمان رهایی مردم چاپ شده درباره بهمن بازگانی می‌نویسد: «در همان سال ۵۰ [۵۱] در زندان قصر با اعلام کنار گذاشتن مذهب توسط بهمن بازگانی که عضو کمیته مرکزی سازمان مجاهدین بود، اولین شوک به مجاهدین وارد آمد. (بهمن بازگانی تا حدود سه سال به درخواست مسعود رجوی این موضوع را علناً اعلام نکرد.)» (میثمی)

معرفی کتاب «ناگفته‌های تاریخ آمریکا» نوشته الیور استون و پیترو کوزنیک

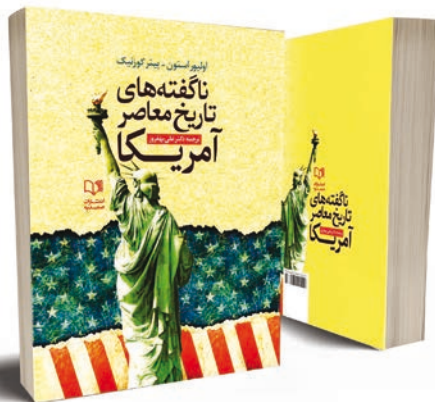
دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، فاش می‌کند، سپس به توصیف چگونگی پایان جنگ سرد و موقعیت بسیار مهمی می‌پردازد که آمریکا از دست داد و اینکه چگونه دولت انتصابی بوش و دیسک چنی آخرین ذرات آبروی بین‌المللی آمریکا را با دروغ‌پردازی‌ها و رفتار سلطه‌جویانه و کابویی خود بر باد دادند، درباره هر دو جنگ آمریکا با عراق و جنگ آمریکا با افغانستان بحث کرده و علل این جنگ‌ها را ریشه‌یابی می‌کند.

مطالعه این کتاب قدمی بسیار مهم در به‌دست آوردن آگاهی مستندتر و نزدیک به واقعیت درباره آمریکا و سیاست خارجی آن در دوره صدساله‌ای است که از جنگ جهانی اول شروع می‌شود. چهره واقعی آمریکا و رئیس‌جمهورهای آن در این دوره، ویلسون، ترومن، آیزنهاور، کندی، جانسون، نیکسون، فورد، کارتر، ریگان، بوش پدر، کلینتون، بوش پسر و اوپاما، در این کتاب بحث شده است. بسیاری از منتقدان این کتاب را به‌صورت گزارشی محققانه و مستند ستوده‌اند. مطالعه این کتاب به علاقه‌مندان مباحث تاریخی توصیه می‌شود، از این منظر که با نگاهی منصفانه یک دید کلی از وقایع رخ داده در جهان از جنگ جهان اول تا دوره اوپاما به دست می‌دهد. کتاب ناگفته‌های تاریخ آمریکا در ۹۵۹ صفحه به قیمت ۶۸ هزار تومان توسط نشر صمدیه منتشر شده است. علاقه‌مندان می‌توانند برای دریافت آن با شماره تلفن ۶۶۴۳۳۲۰۷ تماس بگیرند. ■

ناگفته‌های تاریخ آمریکا نوشته الیور استون، کارگردان سرشناس سینما و پیترو کوزنیک، استاد تاریخ و مدیر انستیتوی هسته‌ای دانشگاه واشنگتن، به توصیف رویدادهایی در تاریخ معاصر آمریکا، اغلب درباره سیاست خارجی، پرداخته است که در زمان وقوع نباید به گوش مردم می‌رسیده و اکثراً تاکنون محرمانه مانده‌اند. کتاب با پرزیدنت ویلسون و جنگ جهانی اول و اینکه چگونه و با چه اهدافی آمریکا وارد این جنگ شد، شروع می‌شود و به سیاست سلطه‌طلبانه و جنگجویانه آمریکا در فیلیپین، کره، ویتنام، کامبوج و دیگر مناطق آسیای شرقی می‌پردازد. چگونگی معاون رئیس‌جمهور شدن، سپس رئیس‌جمهور شدن هاری ترومن، نالایق‌ترین و ناآگاه‌ترین سناتور آمریکا و کشتار وحشیانه آمریکا در ژاپن و بمب اتمی هیروشیما و ناکازاکی را توصیف می‌کند. سپس به توصیف جنگ

سرد و بی‌اعتمادی‌های رهبران آمریکا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی که سبب هرچه وخیم‌تر شدن اوضاع سیاسی دنیا شد و به توصیف بحران کوبا می‌پردازد. همچنین درباره اوج جنگ ویتنام در دوره ریاست‌جمهوری جانسون و نیکسون و جنایات نابخشودنی و فراموش‌نشده‌ی آمریکا در فیلیپین، آمریکای لاتین، آمریکای مرکزی، کره، ویتنام، کامبوج، اندونزی، عراق و افغانستان بحث می‌کند.

نقش مخفی و مخرب دو نفر از مؤثرترین افراد در سیاست خارجه آمریکا، هنری کیسینجر و زیگیو برژینسکی را در سال‌های



خشم انداز سیاست خارجی



قتل فجیع جمال خاشقچی، حواشی پیرامون آن، تلاطم رابطه میان امریکا عربستان و مواجهه دو دولت پنهان در امریکا موضوع یکی از مقالات بخش سیاست خارجی این شماره است همچنین موضوع انتخابات میان دوره‌ای کنگره امریکا، ریشه‌یابی نتایج آن و انگیزه‌های رأی‌دهندگان را در مطلبی از فرید مرجایی دنبال می‌کنیم. محمدرضا کربلایی، در بخش دوم مقالات تحلیلی درباره پاکستان، به چالش‌های ایجاد دولت-ملت پاکستان در تاریخ معاصر این کشور و تلاش بلوچ‌های پاکستان برای تقویت هویت خود پرداخته است. در قسمت چهارم گفت‌وشتنود با محمد احمدی، ایشان رویارویی دو یهودی بانفوذ و ثروتمند ساکن امریکا، علل و چگونگی نزدیکی تتانیاهو به دولت‌های ضد یهود اروپایی و دوستی با آن‌ها را توضیح داده است. گروه سیاست خارجی، مطلبی از استفان والت در فارین‌پالیسی با موضوع سیاست خارجی امریکا و بررسی رفتار ارتش سایبری عربستان در خاموش‌کردن مخالفان خود نوشته شده در نیویورکتایمز را ترجمه کرده است. در پایان نیز گزیده‌ای از میزگرد حسین موسویان به همراه عده‌ای از پژوهشگران خاورمیانه در بررسی جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران آمده است.

خشم تتانیاهو از اروپا

محمد احمدی



نگاهی به انتخابات میان دوره‌ای کنگره آمریکا

فرید مرجایی



جرم‌ش این بود که اسرار هویدامی کرد

نگاهی به ماجرای قتل خاشقچی

لطف‌الله میثمی

در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ حملات هوایی علیه برج‌های دوقلو و وزارت دفاع آمریکا انجام گرفت. پانزده نفر از نوزده نفر کنشگران این عملیات از شهروندان عربستان سعودی بودند. در تحلیل‌های بسیاری مطرح شد برخی از سازمان‌های عربستان حامی این عملیات بوده‌اند و سازمان اطلاعاتی آمریکا نیز از این حمله اطلاع داشتند، اما برخورد فعالی نکردند. برای نمونه ال گور در مقاله معروف خود به نام «آزادی و امنیت»^۱ چنین استنباطی به تحلیل‌گران می‌دهد.

فاجعه کشته شدن جمال خاشقچی موجب شد به روابط راهبردی آمریکا و عربستان نگاهی بیندازیم. مهم‌ترین نقطه عطف این روابط، تصویب قانون «جاستا» (عدالت علیه حامیان اعمال تروریستی) در کنگره آمریکا با بیش از دوسوم آرا بود که وتوی رئیس‌جمهور اوباما را بی‌خاصیت کرد. قانون جاستا سند بردگی عربستان است که به‌صورت یک شمشیر داموکلس بالای سر آل‌سعود و متأسفانه مردم عربستان قرار گرفته و به‌صورت مستمر خواهان گرفتن امتیازاتی از آل‌سعود است. به‌نظر می‌رسد علت پیدایش اکثریت در کنگره، فشار عاطفی است که قربانیان ۱۱ سپتامبر به روح و جسم امریکاییان وارد کردند و به‌نوبه خود بر سناتورها تأثیر گذاشتند؛ البته وجوه مختلف دیگری هم دارد که به آن اشاره می‌شود. در ادامه بخشی از واکنش‌ها به تصویب قانون «جاستا» را مرور می‌کنیم.

مطابق این قانون، خانواده‌های قربانیان حملات ۱۱ سپتامبر می‌توانند در دادگاه‌های ایالات متحده از عربستان سعودی بابت حمایت از عاملان این حملات شکایت کنند. گرچه درباره نقش این کشور در پشتیبانی از این حملات تا مدت‌ها بحثی صورت نگرفت، اما کنگره آمریکا سرانجام در سال ۲۰۱۵ با باطل کردن وتو باراک اوباما به قانون جاستا رسمیت بخشید. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، تصویب قانون جاستا جنجال رسانه‌ای گسترده و سبیلی از تحلیل‌ها و تفسیرها را به دنبال داشت که هر یک از آن‌ها ادعا داشتند بخشی از واقعیت‌ها و حقایق نهفته در پس‌تصویب این قانون را برملا می‌کنند، از جمله اینکه عنوان شد:

- تصویب این قانون تعمیق واگرایی سیاسی دو هم‌پیمان قدیمی در عرصه منطقه‌ای و جهانی را به نمایش گذاشت.
- تصویب قانون جاستا نشان داد سیاست منفعت‌طلبی و سودجویی تنها اصل حاکم بر سیاست خارجی امریکاست.
- تصویب قانون جاستا نشان‌دهنده نارضایتی آمریکا از عربستان سعودی و بی‌اعتمادی واشنگتن به ریاض است.
- تصویب قانون جاستا نشان‌دهنده شکل‌گیری معادلات جدید در سیاست خارجی امریکاست که آل‌سعود در آن‌ها جایی ندارند و باید حذف شوند.
یکی از شهروندان عربستان که در لبنان به کار فرهنگی مشغول است در این باره گفته است: اگر در گذشته نفت عربستان و پول‌های عربستان در آمریکا در خدمت آمریکا بود، امروز کل عربستان در گرو آمریکا قرار گرفته است. **اما تحلیل کمتر دیده شده یا به عبارتی غایب در میان این تحلیل‌ها، ادامه بهره‌برداری سیاسی، امنیتی و اقتصادی امریکایی‌ها از سعودی‌ها و اهداف خود و مهم‌تر از آن اهداف و منافع رژیم صهیونیستی در منطقه است.**

استفاده اوباما از حق وتو خود در مقابل اقدام مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا و مخالفت با این تصمیم نمایان‌گر بخشی از مخالفت‌های موجود در آمریکا با تصویب قانون جاستاست. رئیس‌جمهور آمریکا با بیان اینکه کنگره با شکستن وتو او مرتکب «اشتباه» شده، هشدار می‌دهد قانون تعقیب قضایی دولت‌های خارجی می‌تواند امریکایی‌ها را به دردمسربیندازد تا دیگر کشورها فضای تعقیب قضایی آمریکا را فراهم کنند؛ البته امریکایی‌ها به‌خوبی از میزان وابستگی سعودی‌ها به خود آگاه‌اند و می‌دانند خاندان سعودی برای حفظ تاج و تخت خود در عربستان و تأمین امنیت خود و ساکت نگه داشتن جامعه بین‌المللی در قبال جنایاتی که در داخل و خارج مرزها مرتکب آن می‌شوند نیازمند حمایت و پشتیبانی امریکایی‌ها هستند و به هر قیمتی این رابطه را حفظ خواهند کرد. اظهارات تحقیرآمیز اخیر ترامپ شاهد این مدعاست.

عبدالباری عطوان، تحلیلگر برجسته جهان عرب، در تحلیلی بر این اقدام آمریکا چنین می‌نویسد: «وکلاهی مدافع وابسته به بزرگ‌ترین شرکت‌های حقوقی آمریکا از روزها پیش از تصویب قانون جاستا دادخواست‌های خود را آماده کرده‌اند تا علیه دولت عربستان، شاهزاده‌های سعودی و شاید هم برخی از شاهزاده‌های دیگر عرب وارد عمل شوند. غرامت گرفتن از عربستان سعودی برای خانواده‌های قربانیان حادثه ۱۱ سپتامبر صید گران‌بهای است و تصویب آن صدها شکایت علیه نظام سعودی را به همراه دارد».

ریچارد بلامنتال، سناتور دموکرات از کنتیکت، در این باره گفت: «پانزده سال پس از این تراژدی، همچنان آگاهی ما از واقعیت ۱۱ سپتامبر بیشتر می‌شود، اما شواهد و مدارک محکمی هست که نشان می‌دهد دولت سعودی یا دست کم سازمان‌ها و عاملانی در دولت سعودی، مشوق و یاری‌گر یکی از بزرگ‌ترین کشتارهای جمعی ایالات متحده بوده‌اند.»



سناتور باب کروکر، از ایالت تنسی، گفت: «من امروز از تصویب این قانون پشتیبانی می‌کنم، اما این کار را با درک این نکته انجام می‌دهم که پیامدهای ناخواسته‌ای علیه منافع ملی ما دربر خواهد داشت. باید با عزمی جزم و با همکاری با دیگر نمایندگان تلاش کنیم تا بر این پیامدها چیره شویم.»

لیندسی گراهام، سناتور جمهوریخواه، در مخالفت با این قانون گفت: «منافع آمریکا و سعودی‌ها در اغلب موارد با هم مطابقت دارد، خاورمیانه منطقه‌ای بسیار پیچیده است، اما واقعیت این است که دولت سعودی اطلاعات محرمانه منطقه را با آمریکا تقسیم می‌کند و این موجب تأمین امنیت آمریکا می‌شود. عربستان همواره در موارد متعدد به آمریکا اجازه داده است که از پایگاه‌های هوایی این کشور استفاده کند، عربستان متحد مهم آمریکا علیه آرمان‌های ایران است.»

درباره کشته شدن جمال خاشقچی باید گفت او دوست بسیار نزدیک ترکی فیصل بود که دو هفته پیش از ۱۱ سپتامبر از ریاست وزارت استخبارات عربستان کنار کشید و بعید است این کناره‌گیری مرتبط با عملیات ۱۱ سپتامبر نباشد. ترکی فیصل و برادرش خالد فیصل هم‌اکنون با آل‌سعود و بن‌سلمان همکاری دارند. همچنین ارتباطاتی راهبردی با مجاهدین و رهبری مریم عضدانلو دارند. **اما جمال خاشقچی در چند مورد با سیاست‌های بن‌سلمان مخالف بود، درباره فلسطین، جنایات عربستان در یمن، کودتای السیسی در مصر و سرکوب بی‌رحمانه اخوان المسلمین و جدایی قطر از دیگر اعراب.** او در مجموع به اصلاحات ملک عبدالله بیشتر اعتقاد داشت. کمی پس از دستگیری ولید بن الطلال، شاهزاده و سرمایه‌دار معروف عربستان و سایر شاهزاده‌ها خاشقچی به آمریکا رفت و با واشنگتن بست همکاری می‌کرد. با اینکه جمال خاشقچی در گفت‌وگو با نامزدش، ترکیه را محل امنی نمی‌دانست، اما مقامات آمریکایی و روزنامه واشنگتن پست او را از رفتن به این کشور منع نکردند. او برای ثبت ازدواجش به کنسولگری عربستان در ترکیه رجوع کرد و آن‌ها وقت او را برای یک هفته عقب می‌انداختند. در این فاصله، دو جت حامل پانزده نفر و یک پاتولوژیست از عربستان به ترکیه می‌آید که برخی از این افراد از محافظان بن‌سلمان بوده‌اند. **مسلم است مقامات آمریکایی از سازوکارهای عربستان در ماجرای خاشقچی مطلع بودند و آنچه این امر را تقویت می‌کند نظر رئیس MIA انگلستان است که مطرح کرد بدون همکاری آمریکا این کنشتر امکان نداشت. این در حالی است که سیاست انگلستان همواره در هماهنگی با آمریکا بوده است.**

از یک سو سناتور فلوریدا، رند پاول، تلاش کرد ۲۸ صفحه از گزارشی که مربوط به دخالت عربستان در حادثه ۱۱ سپتامبر است منتشر شود، اما عادل

بعید است بن‌سلمان کنار برود. ترامپ اعلام کرده لغو قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری فروش اسلحه موجب می‌شود ۶۰۰ هزار کارگر اسلحه‌سازی بیکار شوند و ما عربستان را برای مقابله با ایران نیاز داریم. این اظهارات نشان می‌دهد از نظر ترامپ، تنها بن‌سلمان است که می‌تواند مقابله با ایران را ساماندهی کند. در غیر این صورت فاز جنگی یا جنگ نیابتی بین ایران و عربستان از بین می‌رود و تنها فاز اختلاف می‌ماند.

شاید گناه اصلی خاشقچی این بود که اسرار هویدا می‌کرد و مقامات آمریکا و عربستان متحداً نگران بودند. دولت‌های انگلستان، فرانسه، کانادا و به‌ویژه آمریکا درحالی که آل‌سعود به سرکوب یمن می‌پردازد فلسطین را به معامله قرن دعوت می‌کنند، عربستان بحرین را در اشغال دارد و کودتا علیه اخوان‌المسلمین را سامان داده است، سیل اسلحه را به سوی عربستان سرازیر کرده‌اند و تیر خلاصی به لیبرال دموکراسی در کشورهایشان زده‌اند.

فاجعه قتل خاشقچی مقوله آشکاری را بیشتر بر ملا کرد و آن قطب‌بندی و رویارویی دو دولت پنهان در آمریکاست. یک دولت پنهان مرکب است از ترامپ و یاران تشوکان او و لابی اسرائیل در آمریکا، جرد کوشنر، تانیاهاو، بن‌سلمان و امارات و دولت پنهان دیگر مرکب از سیا، اف بی ای، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، سی‌ان‌ان و بخش زیادی از دموکرات‌هاست. اردوغان اسناد شنودشده ترکیه از این قتل فبیج را تنها به رئیس سیا نشان داد و به نظر می‌رسد راهبردش مقابله با ائتلاف تانیاهاو، بن‌سلمان و ترامپ باشد که به ضرر ترکیه عمل می‌کنند. ■

پی‌نوشت:

۱. مقاله «آزادی و امنیت» با ترجمه لطف‌الله میثمی در ویژه‌نامه «عراق در آینه مطبوعات دنیا» چشم‌انداز ایران در پاییز ۸۳ چاپ شده است.

الجیر، وزیر امور خارجه، آمریکا را تهدید کرد اگر این اتفاق بیفتد، پول‌های عربستان از آمریکا خارج می‌شود و در نتیجه گزارش منتشر نشد. این نشان می‌دهد اگر این ۲۸ صفحه منتشر شود، به‌ضرر هر دو کشور است که چرا تاکنون واقعیات را در برابر مردم خودشان و جهانیان انکار کرده‌اند.

دونالد ترامپ پس از انکار اولیه و افشای واقعیات، تحریم عربستان را مطرح کرد که ترکی الوحید در روزنامه العربیه، ارگان رسمی دولت عربستان، نوشت: در صورت تحریم، عربستان با ایران رابطه برقرار می‌کند و از شوروی اسلحه خریداری می‌کند و به آن کشور پایگاه می‌دهد و سیاست نفتی خود را تغییر خواهد داد.

این پرسش مطرح است که چرا کودتای عربستان در مصر و سرکوب سیستماتیک اخوان‌المسلمین و همچنین جنگ خانمان‌برانداز عربستان علیه یمن و اشغال نظامی بحرین، جنجال سیاسی به‌پا نکرد، اما قتل فجیع جمال خاشقچی جنجال ایجاد کرد. **شاید بتوان گفت آمریکا و عربستان نگران افشای واقعیات حادثه یازدهم سپتامبر بوده‌اند، ولی بر خوردهای ناشیانه محمد بن‌سلمان و تیم او، هوشیاری خاشقچی و نامزد وی و همچنین شنودهای ترکیه در کنسولگری عربستان، ترتیب حوادث را به‌گونه دیگری رقم زد.**

رجب طیب اردوغان اعلام کرد حرکت عربستان سازمان‌یافته و از پیش تعیین شده بوده و از آنجا که این قتل در ترکیه رخ داده بایستی تیم پانزده نفره که در عربستان بازداشت شده‌اند (تا خبرنگاری با آن‌ها مصاحبه نکند) به ترکیه برگردانده شوند و در آنجا محاکمه شوند. اگر عربستان به این خواسته رضایت دهد، حادثه مهمی رخ خواهد داد. برخی به این نتیجه رسیده‌اند که قرار است بن‌سلمان کنار برود، ولی به نظر می‌رسد با توجه به مسئله ۱۱ سپتامبر که آمریکا و عربستان هر دو در این فاجعه نقش داشته‌اند

نگاهی به انتخابات میان دوره‌ای کنگره آمریکا



فرید مرجانی

دست آمده خوب در جامعه توزیع نمی‌شود و مردم این «بهبودی» را در زندگی عمومی خود احساس نمی‌کنند.

یک مقوله اقتصادی در آمریکا وجود دارد به نام منحنی فیلیپس^۱ که همین مسئله را عنوان می‌کند. وقتی که اشتغال (قدرت خرید مردم) افزایش پیدا می‌کند، تورم هم افزایش می‌یابد. اکنون اشتغال بیشتر شده، ولی به‌طور استثنا، درآمد مردم و تورم افزایش نیافته است. تحلیلگران می‌گویند اگرچه نرخ اشتغال افزایش یافته، اما در شرایط نوین اقتصادی آمریکا بسیاری از این شغل‌ها پاره‌وقت هستند یا اینکه بسیاری از کارها کم‌درآمد هستند. بسیاری از شغل‌ها گرچه استخدام می‌کنند، اما امکانات رفاه اجتماعی در اختیار کارمندان خود قرار نمی‌دهند. پس نوع و شرایط اقتصادی متفاوت شده است؛ بنابراین هرچند کار هست، اما تبدیل به یک درآمد و دستمزد نشده است که موجب افزایش قدرت خرید مردم شود. با ثابت ماندن (یا کاسته شدن) قدرت خرید مردم و در عین حال با افزایش هزینه‌ها، اضطراب امرارمعاش کماکان پابرجاست. گویا این موضوع به دموکرات‌ها در انتخابات اخیر کمک کرد.

انتخاب‌شدگان مجلس نمایندگان، ترکیب جمعیتی جالب و قابل مطالعه‌ای دارد. تعداد زنان در مجلس به‌طور چشمگیر افزوده شده است. در بین این زنان، دو مسلمان (یک فلسطینی تبار از ایالت میشیگان و یک سومالیایی تبار از ایالت مینه‌سوتا) هستند. برای اولین بار تعدادی از جوانان حدود سی ساله در مجلس نمایندگان کرسی به دست آوردند. مطبوعات گزارش کرده‌اند تعداد انگشت‌شماری از نمایندگان تازه‌وارد، نسبت به خاورمیانه (اسرائیل و عربستان) نظری مترقی و متفاوت دارند، اما باید در نظر داشت که سیاست خارجی آمریکا به‌راحتی تغییر نمی‌کند. طبیعی است که نمایندگان تازه‌وارد برای یک سال عقاید خودشان را دارند، ولی تجربه تاکنون نشان داده است سیستم قدرت و سپهر غالب عقاید و آرای تازه‌واردان را تصرف می‌کند و به تسخیر درمی‌آورد، ولی بدون شک پیشرفت‌هایی حاصل شده است.

درست است که مجلس سنا در دست جمهوریخواهان باقی ماند، ولی در ایالت تگزاس تد کروز، از راست‌ترین سیاستمداران آمریکا، توانست به‌راحتی کاندیدای دموکرات را شکست دهد، وی با اختلاف بسیار کمی پیروز شد. میان اقشار اجتماعی، سفیدپوستان (با تحصیل تا سطح دیپلم) بزرگ‌ترین بلوک رأی‌دهنده در جامعه هستند.

سیستم به‌گونه‌ای است که سناتورهای (جمهوریخواه) که فقط ۱۶ درصد جمعیت را نمایندگی می‌کنند، می‌توانند در مجلس سنا اکثریت آرا را داشته باشند؛ یعنی هر ایالت کوچک از حقوق سیاسی بالایی برخوردار است. علی‌رغم اینکه در این انتخابات اکثر مردم آمریکا به حزب دموکرات رأی دادند، ولی مجلس سنا در دست جمهوریخواهان باقی ماند.

پیامی که دموکرات‌ها از این انتخابات گرفتند این بود که باید روی مسائل اقتصادی (امرارمعاش) و سیاست بهداشت عمومی تمرکز کنند و در دام کشمکش‌های جنجالی ترامپ نیفتند.

ایسگل اسپانبرگر^۲، یکی از زنان حزب دموکرات است که در انتخابات اخیر

انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا در ششم نوامبر ۲۰۱۸، اهمیت بسیاری دارد و از جهات مختلف قابل بررسی است. بعضی از نتایج و علت‌های این فرآیند را می‌توان از جنبه‌های مختلفی تحلیل کرد. بعضی از ریشه‌ها و علت‌های اصلی آن نتایج قابل رویت نبوده و در ضمیر ناخودآگاه جامعه پنهان است. بسیاری از تحلیلگران آمریکایی، عوامل و معضلات اقتصادی (امرارمعاش) را تعیین‌کننده حرکت مردم به طرف صندوق رأی می‌شمارند و بعضی دیگر از تحلیلگران، مناقشه‌های فرهنگی (هویتی) / سیاسی را عامل اصلی انگیزه و تصمیم‌گیری در رأی‌انداختن می‌دانند. در درجه اول باید متذکر شد که درصد شرکت رأی‌دهندگان در این انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره تقریباً در تاریخ بی‌سابقه بود. در حقیقت، این مسئله نمایانگر دوقطبی شدن جامعه آمریکاست. مفاهیمی چون مهاجرت، سیاست اقتصادی باعث مرزبندی بین حامیان دموکرات و جمهوریخواه شده است.

انتخابات ششم نوامبر ۲۰۱۸، انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره بود. کنگره (مقننه) آمریکا از دو نهاد مجلس تشکیل شده است: مجلس سنا و مجلس نمایندگان. هر ایالت آمریکا دو سناتور به کنگره می‌فرستد، چه ایالات کوچک و کم‌جمعیت مانند نبراسکا و رودآیلند، چه بزرگ‌ترین ایالات کالیفرنیا و تگزاس، ولی تعداد نمایندگان مجلس به میزان جمعیت بستگی دارد، مثلاً نیویورک و تگزاس نمایندگان بیشتری به مجلس نمایندگان می‌فرستند. ترکیب ریاضی مجلس سنا ابزاری بود که آمریکا حالت فدرالی خود را حفظ کند. در انتخابات ششم نوامبر، دموکرات‌ها مجلس نمایندگان را به‌دست آوردند، ولی مجلس سنا در دست جمهوریخواهان باقی ماند. نمایندگان مجلس برای یک دوره کوتاه دو ساله، ولی نمایندگان مجلس سنا (سناتورها) برای یک دوره شش‌ساله انتخاب می‌شوند.

در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره، همواره این‌گونه بوده است که به‌صورت سنتی به حزب مخالف رئیس‌جمهور رأی می‌دهند. در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، بسیاری از حامیان دموکرات به‌پای صندوق رأی نرفتند که از هیلاری حمایت کنند. در سال ۲۰۱۶، بعضی ایالات صنعتی مانند میشیگان، ویسکانسین، پنسیلوانیا و اوهایو که در انتخابات پیش بعضی از آن‌هایی که به اوپاما رأی داده بودند به‌خاطر نارضایتی‌ها به ترامپ رأی دادند، ولی این تا حدودی در ماه گذشته تغییر کرد و روند فاصله از ترامپ ممکن است که تا انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ ادامه یابد.

از طرف دیگر، آمار و مؤلفه‌های اقتصادی حاکی از این بود که حزب حاکم کنترل کنگره را نگاه خواهد داشت، ولی این‌طور نشد. مؤلفه‌های اقتصادی نشان می‌دهد طی نه ماه گذشته شرایط بهبود پیدا کرده است، به‌عنوان مثال درصد اشتغال افزایش یافته و رشد اقتصادی به ۴ درصد رسیده است، ولی این موضوع یک مشکل دارد و اینکه، علی‌رغم رشد ۴ درصدی، انباشت سرمایه‌ای که به

امید در پاکستان؛ چالش‌های یک دولت - ملت ناتمام

بخش دوم

ناآرامی‌ها و جنبش فراگیر ۶۹-۱۹۶۸ نتیجه شکست روند دولت-ملت‌سازی در پاکستان بود و از جمله نشان داد دولت اقتدارگرای ایوب خان از طریق کودتای نظامی، تعلیق قانون اساسی، سرکوب احزاب و جریان‌های سیاسی و نادیده گرفتن مطالبات اقوام و مناطق، مانعی مهم در برابر شکل‌گیری ملت بوده است. همچنین اصرار بر تثبیت مرزهایی که به صورت طبیعی و با هماهنگی جمعیت‌های ساکن ترسیم نشده و با هویت ملی منطبق نیست، به تحکیم وحدت ملی کمکی نکرده است و در چنین فضایی پیشرفت‌های چشمگیری در زمینه‌های صنعتی و اقتصادی همین‌طور پشتیبانی و وفاداری ملت را به همراه نداشته است.

درواقع دولت‌سازی پسااستعماری که در پاکستان به وقوع پیوست و چیزی جز استمرار بوروکراسی مبتنی بر تسلط طبقات اشراف و ممتاز نبود، نمی‌توانست حقوق و منافع گروه‌های مختلف قومی-مذهبی در چارچوب یک سرزمین واحد و در قالب یک هویت واحد ملی را تضمین کند و طبیعی بود که طبقات مختلف اجتماعی برای به‌دست آوردن حقوق نادیده گرفته شده خود بالاخره دست به قیام بزنند.

شکست نظامیان پاکستان در جنگ ۱۹۶۵ / ۱۳۴۴ با هند بر سر کشمیر تضعیف وجهه و اقتدار ارتش نزد مردم را در پی داشت، باور به کارآمدی دولت نظامی را از بین برده و در بی‌ثباتی و گسترش وسعت جنبش در سراسر پاکستان تأثیر گذاشته بود. مجموعه این عوامل موجب عقب‌نشینی‌های پی‌درپی ایوب خان در مقابل خواست توده‌های مردم اعم از دانشجویان، کارگران، حقوق‌دانان و همین‌طور احزاب سیاسی شده و نهایتاً علی‌رغم کشته شدن «صدها نفر»، به سقوط ایوب خان در مارس ۱۹۶۹ / اسفند ۱۳۴۸ انجامید.

سرنوشتی سریع ژنرال ایوب خان بهترین گواه برای ناکارآمدی روابط آمرانه و سلطه‌جویانه دولت در ایجاد پایگاه اجتماعی قابل‌انتکا برای هیئت حاکمه پاکستان پس از گذشت دو دهه از استقرار آن بود.

مبارزات گسترده سیاسی که با هدف ایجاد تغییرات بنیادین در ساختار اجتماعی و سیاسی پاکستان جریان یافته بود، می‌توانست به بوروکراسی حاکم و سلطه‌ارتش پاکستان پایان دهد که قدرت را از طریق کودتا به دست گرفته بود. اما این فرصت بی‌نظیر تاریخی توسط دو جریان رقیب اما دارای سنخیت فراوان با یکدیگر، از کف ملت ربوده شد. جریان اول نخبگان نظامی حاکم و جریان دوم نخبگان سیاسی و اشراف عمدتاً زمیندار که در حزب مردم پاکستان (PPP) به رهبری ذوالفقار علی بوتو گرد آمده بودند.

ژنرال ایوب خان هنگامی که تحت فشار اپوزیسیون برای استعفا قرار گرفته بود در اقدامی غیرقابل‌انتظار در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۶۹، نامه‌ای به ژنرال یحیی خان رئیس ستاد ارتش فرستاد و از او خواست تا با وضعیتی مقابله کند که آن را «پنج‌جیده» و «فراتر از ظرفیت دولت غیرنظامی» توصیف کرده بود. دو روز بعد ژنرال یحیی هم در تلویزیون ملی پاکستان ظاهر شد و در سراسر

مجلس نمایندگان از ایالت ویرجینیا پیروز شد. وی در سال ۲۰۰۶ به بخش عملیات سرویس جاسوسی سیا ملحق شده بود. نوع اشتغال وی در خارج از امریکا، محرمانه و در خصوص تحقیقات، درباره گسترش برنامه‌های هسته‌ای توصیف شده، بنا بر این توصیفات، بعید نیست درباره کشور ایران تحقیقات می‌کرده است.

الیزا اسلوتکین،^۳ دومین زن از حزب دموکرات بود که سابقه اشتغال در سازمان سیا داشته و در انتخابات اخیر مجلس نمایندگان در میشیگان پیروز شد. در سرویس اطلاعاتی سیا، وی در بخش تحقیقات خاورمیانه و به خصوص عراق بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ مشغول بود.

سیاست بهداشت عمومی اواما، اصلی‌ترین رکن پلتفرم این دو کاندیدا بود. همان‌طور که به‌طور کل، کمپین دموکرات‌ها بر این متمرکز شده بود که جمهوریخواهان بخواهند برنامه بهداشت را تخریب کنند. خانم اسلوتکین، در کمپین انتخاباتی‌اش از مادر بیمار خود صحبت کرده بود که نیازمند پوشش برنامه بهداشت بود.

در انتخابات کنگره سال ۲۰۱۰ که بازارک اواما رئیس‌جمهور بود، کنترل کنگره به دست جمهوریخواهان افتاد. افراد بسیاری از فراهسیون تندرو تی پارتی^۴ وارد حزب جمهوریخواه شده بودند. افراد تی پارتی زمینه‌ای بودند که به حامیان ترامپ در حزب جمهوریخواهان و مجلس تبدیل شدند. از نظر جامعه‌شناختی در انتخابات سال ۲۰۱۰، مناطق خارج شهر و روستا نشین کاملاً از جمهوریخواه حمایت کردند و در سال ۲۰۱۸ شهرها و حومه شهرها به دموکرات‌ها رأی دادند. دموکرات‌ها امیدوارند که شتاب فاصله‌گیری جامعه از ترامپ تا انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۲۰ ادامه یابد.

عامل مهمی که تا حدودی از دید ناظران و تحلیلگران پنهان مانده این است که بخش اجتماعی و جمعیت چشم‌گیری هستند که در زمان انتخابات و انداختن رأی در صندوق، درگیر مناقشات سیاسی-فرهنگی نمی‌شوند. این قشر در طبقه متوسط به بالا و طبقه بالا هستند و همواره منافع اقتصادی، مالی، مالیاتی و سود سهام خود را معیار قرار می‌دهد. قشر اجتماعی مذکور هر نوع جمهوریخواه از آیزنهاور گرفته تا ریچارد نیکسون، از ریگان تا رامنی، بوش و سارا پلین و ترامپ را متحد مالی-اقتصادی خود می‌بیند. به عبارت دیگر به‌خاطر همین منافع اقتصادی مالی، چشم خود را به پدیده‌های نژادپرستی، زن‌ستیزی، عقاب‌های جنگ طلب و مسیحیان افراطی راست‌گرا می‌بندند. رسانه‌ها به این طبقه و قشر اجتماعی تعیین‌کننده نمی‌پردازند.

پی‌نوشت:

۱. Philips Curve
۲. Abigail Spanberger
۳. Ellisa Slotkin
۴. T Party



پاکستان را تجربه می کرد و نمونه موفق از تشکیل نهادهای دولت مدرن با پذیرش و مشارکت شهروندان محقق می شد.

نکته مهم آنکه برخلاف برخی تصورات، ساختارهای قبیله‌ای و قومی کهن و قدرتمند در بلوچستان به هیچ وجه مانعی در برابر شکل‌گیری ملت و برپایی و نفوذ نهادهای دولت جدید ایجاد نکردند بلکه از پایه‌های اساسی و مشوق و مقوم روند دولت - ملت‌سازی بودند که تأثیر فراوانی بر همگرایی ملی می‌گذاشت.

مشارکت رهبران قبایل بلوچستان در روند برگزاری انتخابات و تأسیس نهادهای قانونی حاکمیت گرچه با امید به دست یافتن به حقوق و امتیازات برای شهروندان بلوچ انجام شده بود. در عین حال به معنای پذیرش تکالیف و مسئولیت‌های قانونی شهروندان در برابر حکومت هم بود و این تأمین نظم و آرامش در فضای ملت‌پسند مستعد هرج و مرج پاکستان، بسیار ارزشمند بود.

اما تنها یک سال بعد رئیس‌جمهور بوتو خلف وعده تعدادی از شورشیان مسلح بلوچ و نقض آتش‌بس با دولت مرکزی را خیانت نامید و به این بهانه در اقدامی غیردموکراتیک و خودسرانه دولت منتخب را برکنار و در بلوچستان حکومت نظامی اعلام کرد و متعاقب آن رهبران پرنفوذ محلی، میر غوث بخش بزنجو و عطاالله خان مینگل و خیر بخش مری به همراه عده دیگری از رهبران را دستگیر و زندانی کرد، این اقدام غیر دموکراتیک و خشونت‌بار بوتو، بلوچ‌ها را واداشت تا دست به اسلحه برده و برای دوره‌ای دیگر جنگ با دولت مرکزی را آغاز کنند. جنگی که در جبهه مقابل آن‌ها، شاه ایران در کنار ذوالفقار علی بوتو سوسیالیست اسلامی قرار داشت و با یاری ارتش ایران سرکوب خشونت‌بار بلوچ‌ها انجام می‌شد. این جنگ به مدت چهار سال متواتر در جریان بود و سرانجام در سال ۱۹۷۷ با کودتای ضیاءالحق فروکش کرد.

ذوالفقار علی بوتو که به شیوه‌ای کاملاً دموکراتیک به قدرت رسیده بود و دموکراسی را یکی از اصول حکمرانی خود در کنار اسلام و سوسیالیسم اعلام کرده بود در این بزنگاه تاریخی به ادعاهای خود وفادار نماند.

درحالی که قوم‌گرایی قانون‌مدار و مدنی بلوچ‌ها به تحکیم همبستگی ملی و تقویت وفاداری‌های ملی یاری رسانده بود و در صورت تداوم می‌توانست به افزایش توان و اقتدار ملی بینجامد، اما درک غلط بوتو از دولت مقتدر که به‌زعم او و حکمرانان پیشین، به معنای نفی و رد اقتدار نهادهای مدنی و دولت‌های محلی بود باعث شد یک تجربه گران‌سنگ از دولت - ملت‌سازی دموکراتیک ناکام بماند. آنچه در بلوچستان اتفاق افتاد، نشان داد ساختار سیاسی پاکستان که تحت سیطره گروهی از نخبگان

تجربه کوتاه و ناتمام پیشرفت در دولت - ملت‌سازی

بلوچ‌ها که از ابتدای تشکیل پاکستان تا دوران بوتو سه دوره برای کسب امتیازهای برابر با پنجابی‌ها و سندھی‌ها علیه حکومت مرکزی جنگیده بودند و شورش آن‌ها در دوران ایوب خان به اوج رسیده بود، در سال ۱۹۶۹ با سقوط دیکتاتور، آتش‌بس با جانشین او یحیی خان را پذیرفتند و او هم سال بعد با اعمال تغییراتی در قانون، باعث شد بلوچستان به‌عنوان ایالت چهارم پاکستان شناخته شود و امیدها به برخورداری از حقوق برابر با مناطق دیگر در بلوچستان زنده شود.

بوتو هم در سال ۱۹۷۲ به‌عنوان یک تکلیف قانونی، انتخابات مجلس ایالتی بلوچستان را برگزار کرد که با پیروزی حزب نشنال عوامی پارسی همراه بود و دو تن از رهبران بلوچ یعنی سردار عطاالله خان مینگل و میرغوث بخش بزنجو به‌عنوان صدراعظم و فرماندار ایالت بلوچستان انتخاب و مشغول به کار شدند. در این مقطع، بلوچستان در پرتو دموکراسی و پذیرش حق حاکمیت شهروندان، پیشرفتی سریع و قابل توجه در فرایند ناتمام دولت - ملت‌سازی در

کشور حکومت نظامی اعلام و تهدید کرد که هیچ‌گونه اختلالی را تحمل نمی‌کند. او سپس قانون اساسی را تعلیق کرد و مسئولیت ریاست جمهوری پاکستان را بر عهده گرفت.

یحیی خان که فاقد کفایت لازم برای اصلاح ضعف ساختاری دولت پاکستان به‌عنوان عامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی پیش آمده بود، بی‌آنکه تلاش خود را معطوف به پرداختن به چالش‌های فرا روی روند دولت - ملت‌سازی کند برای تثبیت اوضاع و حفظ وضع موجود به همان روش‌های شکست‌خورده پیشین متوسل شد. البته او برای آنکه خواست عمومی برای تغییر در سیاست‌های دولت را بی‌پاسخ نگذاشته باشد و نشان دهد که او هم مایل است دموکراسی به کشور بازگردد، در ۲۸ ژوئیه چارچوبی برای برگزاری انتخابات سراسری تعیین کرد.

مرکزگرایی اقوام و اقتدارطلبی مرکز

انتخابات عمومی مجلس ملی پاکستان در دسامبر ۱۹۷۰ / آذر ۱۳۴۹ در سرتاسر کشور برگزار شد، اما نتایج انتخابات عمومی عوض آنکه به آرامش و ثبات سیاسی و تقویت همگرایی در پاکستان

بینجامد، به تحولاتی دامن زد که انعکاس واقعیت سیاسی پاکستان بود و آن اینکه اقتدارطلبی دولت‌های پس از استقلال، کفه ترازوی واگرایی را نسبت به کفه همگرایی، بسیار سنگین‌تر کرده است. در این انتخابات حزب «عوامی لیگ» به رهبری شیخ مجیب الرحمان در پاکستان شرقی و حزب «مردم» به رهبری ذوالفقار علی بوتو در پاکستان غربی اکثریت آرا را به دست آوردند.

مردم پاکستان شرقی که در انتخابات ۱۹۶۵ هم‌صدا با بخش غربی کشور به فاطمه جناح رأی داده و تمایل خود به همگرایی با مردم بخش غربی پاکستان را نشان داده بودند، ولی با دست‌کاری رأی‌ها توسط ایوب خان، دیکتاتور برای دومین بار به پیروزی رسیده بود به این جمع‌بندی قطعی رسیده بودند که از ابتدای حکومت ایوب خان در سال ۱۹۵۸ به‌طور سیستماتیک حقوقشان را دولت‌مردان مستقر در پاکستان غربی پایمال کرده‌اند.

”
مردم پاکستان شرقی که در انتخابات ۱۹۶۵ هم‌صدا با بخش غربی کشور به فاطمه جناح رأی داده و تمایل خود به همگرایی با مردم بخش غربی پاکستان را نشان داده بودند، ولی با دست‌کاری رأی‌ها توسط ایوب خان، دیکتاتور برای دومین بار به پیروزی رسیده بود به این جمع‌بندی قطعی رسیده بودند که از ابتدای حکومت ایوب خان در سال ۱۹۵۸ به‌طور سیستماتیک حقوقشان را دولت‌مردان مستقر در پاکستان غربی پایمال کرده‌اند



یکی از بزرگ‌ترین همایش‌های مردمی در اعتراض به سیاست‌های دولت ایوب خان را در لاهور برگزار کرد که هزاران روحانی از سراسر پاکستان در آن شرکت کردند؛ اما با گذشت چند سال این دو متحد سابق در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند. یکی از علت‌های مهم همان‌طور که گذشت اشتباه تاریخی بوتو در انحلال دولت ایالت بلوچستان بود اما دلیل مهم دیگر به رویکردی برمی‌گشت که بوتو برای توسعه پاکستان انتخاب کرده بود.

قانون اساسی نوین جمهوری اسلامی پاکستان در سال ۱۹۷۳ تدوین و تصویب شد. قانون اساسی بوتو بر عدالت اجتماعی و مساوات حقوق شهروندان در همه زمینه‌ها تأکید کرده بود. هدف بوتو برقراری نوعی نظام شبه سوسیالیستی در پاکستان بود. همان‌طور که در اساسنامه حزب بوتو منعکس شده بود و مقرر می‌کرد «دین ما اسلام، اقتصاد ما سوسیالیستی، سیاست ما دموکراسی و قدرت ما مردم‌اند».

بوتو ده روز پس از تشکیل دولت کلیه تأسیسات صنعتی بزرگ کشور (سیمان، ذوب‌آهن، گاز، نفت، برق، الکترونیک) را در کنترل خویش گرفت و اعلام کرد هدف حمایت از حقوق مردم است. او افراد معتمد خویش را به ریاست آن‌ها گماشت. یک ماه بعد سیاست حمایت از حقوق کارگران را اعلام داشت. به کلیه مراکز صنعتی خصوصی اعلام شد که باید ۶ درصد از سود خالص کارخانه به کارگران داده شود و هیچ کارفرمایی حق ندارد که کارگر را به‌طور یک‌طرفه اخراج کند. به دنبال آن بانک‌های خصوصی به بانک‌های ملی تبدیل شدند.

اقدام بعدی بوتو که در سخنرانی روز اول مارس ۷۲ برنامه اصلاحات ارضی خویش را اعلام کرد. اصلاحات ارضی بود که گفته می‌شود از برنامه اصلاحات ارضی شاه الگو گرفته بود؛ زیرا شباهت بسیار نزدیکی به اصلاحات ارضی شاه داشت. زمین‌های فئودال‌ها را به پاره‌های کوچک‌تر تقسیم و حد مشخصی برای مالکیت زمین کشاورزی مقرر کرد. اعلام کرد که هرچه زمین از بزرگ مالکان به نفع بی‌زمینان مصادره می‌شود هیچ معاوضه‌ای در قبالتش پرداخت نخواهد شد و بدون بها و به‌صورت رایگان به کشاورزان بی‌زمین واگذار خواهد شد. به این ترتیب به طیف مخالفان بوتو، اشراف زمیندار و صاحبان انحصارات صنعتی که عمدتاً در اختیار نخبگان ارتش و عوامل آن‌ها بود نیز اضافه شد. همچنین روحانیونی که نگران به حاشیه رفتن دین در اولین جمهوری اسلامی جهان بودند نیز اضافه شدند. ارتش بی‌آنکه آشکارا مخالفتی نشان دهد برانگیخته شدن احساسات مذهبی مردم را در جهت منافع خود می‌دید. ■

به‌عنوان رهبر جمعیت‌العلماء در ایالت سرحد شمالی در رأس دولت محلی قرار گرفته بود، به نشانه اعتراض به انحلال غیرقانونی دولت بلوچستان توسط دولت بوتو، در اسفند ۱۳۵۲/ فوریه ۱۹۷۳ استعفای دولت سرحد را اعلام کرد. جمعیت‌العلماء پس از آن حضور فعالی در ائتلاف احزاب مخالف بوتو پیدا کرد. در ۲۱ دی ۱۳۵۶ ش / ۱۱ ژانویه ۱۹۷۷ ائتلاف ملی پاکستان با مشارکت جمعیت‌العلماء در مقابل حزب مردم بوتو اعلام موجودیت کرد و هنگامی که در انتخابات دو ماه بعد یعنی اسفند ۱۳۵۶ ش / مارس ۱۹۷۷ حزب مردم اعلام پیروزی کرد، موردقبول احزاب مخالف قرار نگرفت و مبارزه همه‌جانبه‌ای برای سرنگونی دولت بوتو سامان داده شد. این بار جنبشی مذهبی-سیاسی به نام «تحریک نظام مصطفی» ایجاد کردند که مولانا مفتی محمود در آن نقش بسیار پررنگ و مؤثری ایفا می‌کرد.

سال‌های زیادی از زمانی نمی‌گذشت که ذوالفقار علی بوتو به‌عنوان رهبر حزب تازه‌تأسیس مردم و مولانا مفتی محمود در مقام رهبر جمعیت‌العلماء در سال‌های آخر حکومت نظامی ایوب خان به‌عنوان احزاب مخالف ایوب خان در یک سنگر قرارگرفته بودند. همان‌طور که

بوتو و حزب مردم در سازمان‌دهی مردم و جوانان و روشنفکران علیه ایوب خان نقش زیادی داشتند مفتی محمود هم در سال ۱۳۴۷ ش / ۱۹۶۹ م

اقتدارگرا و دیوان‌سالار قرار دارد، قادر به درک این واقعیت نیست که اقتدار دولت در گرو کاربرد مشروع خشونت برای دفاع از حقوق شهروندان و اجرای بی‌کم‌وکاست قانون است و حکومت قوی حکومتی است که بتواند قانون را با قدرت اجرا کند و از نهادهای مدنی و برنامه‌ها و سیاست‌های نخبگان ملی‌گرا با قاطعیت حمایت کند. دولت انحصارگر و تمامیت‌خواه که انتقال بخشی از قدرت به شهروندان و نهادهای قانونی را بر نمی‌تابد و همراهی با روند حکمرانی دموکراتیک را تحمل نمی‌کند با دست خود به هرج‌ومرج‌سازی و مرکزگرایی اقوام دامن می‌زند و از اقتدار خود می‌کاهد هرچند که از پشتیبانی نیروهای مسلح و ارتش خارجی برخوردار باشد.

بوتو با آنچه در بلوچستان انجام داد نه تنها به دولت مقتدر موردنظر خویش دست نیافت بلکه به مشروعیت دولت هم لطمه جدی وارد ساخت و با متزلزل شدن احساس وفاداری شهروندان به دولتی که اعتباری برای حق حاکمیت شهروندان قائل نیست، پیش‌لرزه‌های مخالفت‌های گسترده با دولت خود در سال‌های بعد را باعث شد.

توسعه با رویکرد سوسیالیسم

حکمرانی فرایندی است که تعیین می‌کند چگونه قدرت باید در جامعه اعمال شود و ذوالفقار علی بوتو با انحلال دولت ایالتی بلوچستان نشان داد که در اعمال قدرت حکومت، آشکارا تحت تأثیر سنت حکمرانی نخبگان نظامی است و چندان دغدغه دموکراسی و قانون‌مداری ندارد. او همچنین با برگزیدن سوسیالیسم به‌عنوان نظام سیاسی و اقتصادی برای اداره جامعه، بر

محدود کردن هر چه بیشتر دموکراسی در قلمرو اقتصاد و سیاست پاکستان صحه گذاشت. درحالی‌که چون دولت بوتو برآمده از قیام ۶۹ - ۱۹۶۸ بود و این قیام تاریخی، شکاف عمیق میان ملت و دولت پاکستان را بروز داد، انتظار عمومی از بوتو آن بود که با تعمیق و گسترش دموکراسی از شکاف میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان بکاهد.

انحلال دولت ایالت بلوچستان نه تنها به تنش و واگرایی در رابطه بلوچ‌ها با دولت مرکزی دامن زد بلکه مخالفت و ضدیت حزب «جمعیت‌العلماء اسلام» پاکستان را نیز برانگیخت. این

حزب به رهبری مولانا مفتی محمود در دو ایالت سرحد شمالی و بلوچستان با حزب ملی خلق (نشال عوامی پارتی) ائتلاف کرده بود. مفتی محمود که

”
قانون اساسی بوتو بر عدالت اجتماعی و مساوات حقوق شهروندان در همه زمینه‌ها تأکید کرده بود. هدف بوتو برقراری نوعی نظام شبه سوسیالیستی در پاکستان بود. همان‌طور که در اساسنامه حزب بوتو منعکس شده بود و مقرر می‌کرد دین ما اسلام، اقتصاد ما سوسیالیستی، سیاست ما دموکراسی و قدرت ما مردم‌اند

فلسطین سرزمین خون و قیام

خشم نتانیاهو از اروپا



بخش چهارم

اشاره: در این شماره دکتر محمد احمدی نشان می‌دهند چرا اسرائیل از اروپا خشمگین و علی‌رغم مقابله با یهودستیزی تاکنون با یهودستیزان اروپا متحد شده است. همچنین عنوان می‌کند چگونه اسرائیل پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و به‌ویژه تهاجم به لبنان در سال ۱۹۸۲ و جنگ ۳۳ روزه با حزب الله لبنان در ۲۰۰۶ به بن‌بست نظامی رسیده است. ایشان در این گفت‌وگو دلایل تضاد دو یهودی میلیاردی معروف، جرج سوروس و شلدون ادلسون، با هم را شرح داده و نشان می‌دهند چرا افکار عمومی جهان روند فزاینده‌ای علیه اسرائیل پیدا کرده‌اند. همچنین با استناد به تحلیل‌های صهیونیست‌های معروف مانند الیوت آبرامز، توضیح می‌دهند منافع اسرائیل در جنگ با حزب الله نخواهد بود و ملت لبنان می‌تواند در صلح به توسعه خود اقدام کند.

کازینوهای لاس‌وگاس هستند. ادلسون که بیشترین سهم را در کمک مالی به انتخاب ترامپ داشته، در اسرائیل نیز روزنامه‌ای رایگان به نام اسرائیل امروز^۱ به‌منظور تبلیغات برای نتانیاهو به راه انداخته که بیشترین تیراژ را دارد و حدود ۴۰ درصد اسرائیلی‌ها آن را می‌خوانند. ادلسون سرمایه‌دار یهودی جمهوری خواه از راست‌گرایان جهان حمایت می‌کند و میلیون‌ها دلار به راست‌گرایان اسرائیل کمک کرده است. او که رقیب جورج سوروس^۲ سرمایه‌دار یهودی دموکرات است، چند سال پیش خواهان جنگ علیه ایران به‌جای مذاکرات اتمی شده بود. سوروس با جناح چپ اسرائیل نزدیک است. او به یهودیان مخالف ایپک^۳ یعنی لابی اسرائیل در آمریکا، کمک کرده تا برای صلح بین اسرائیل و فلسطین در کنگره و کاخ سفید لابی کنند. او همچنین حامی سازمان دیدبان حقوق بشر و عفو بین‌الملل است که مرتباً از دولت کنونی اسرائیل انتقاد می‌کند. ادلسون به‌عنوان یک سرمایه‌دار راست‌گرای یهودی در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا پشتیبان ترامپ و جمهوری خواهان بود. در مقابل، سوروس از کاندیدای دموکرات‌ها، یعنی هیلاری کلینتون حمایت می‌کرد.

سندرز می‌گوید برای مبارزه با محور مستبدان بین‌المللی نیاز به یک جنبش پیشرو جهانی داریم که در پی ثروت، امنیت و کرامت مشترک برای همه مردم باشد و بی‌عدالتی عظیم در زمینه توزیع ثروت و قدرت سیاسی را جبران کند. با وجود سخنان سندرز، نوع راست‌گرایی اروپایی با راست‌گرایی آمریکا و اسرائیل متفاوت است و درنهایت، اختلافات آن‌ها به مشکلاتی برای طرفین منجر خواهد شد. تفاوت آن‌ها در این است که دولت ترامپ خطی ایدئولوژیک دارد که طی آن، کشورهایی مانند چین و ایران را دشمن تمدن غرب معرفی می‌کند و اصرار دارد اروپای شرقی و مرکزی نیز همین خط را دنبال کنند، اما راست‌گرایان اروپا می‌پرسند وقتی ما از تجارت با چین و ایران سود اقتصادی می‌بریم و می‌توانیم ناکامی خود در رقابت با اروپای غربی را جبران کنیم، چرا باید ایدئولوژی اسرائیل و آمریکا را دنبال کنیم. چشم آن‌ها به سرمایه‌گذاری‌های چین و فرآورده‌های نفتی ایران است. از سوی دیگر اگر راست‌گرایان اروپایی کشورهای خود را از اتحادیه اروپا خارج کنند، آمریکا و اسرائیل با وجود وعده‌هایی که به آن‌ها می‌دهند، نمی‌توانند جایگزین روابط اقتصادی موجود آن‌ها باشند. به‌ویژه به خاطر جنگ تجاری آمریکا که همه طرف‌های اروپایی را تهدید می‌کند.

درگیری یهودیان چپ و راست در خاور میانه و در جهان در کدام جبهه‌هاست؟

«محور بین‌المللی استبدادطلبان» که برنی سندرز توصیف می‌کند چه روابطی با اسرائیل دارد و حول چه اقداماتی شکل گرفته است؟

«برنی سندرز، سناتور آمریکایی و کاندیدای سابق ریاست جمهوری، در مقاله خود در روزنامه گاردین^۴ این موضوع را توضیح می‌دهد. سندرز می‌گوید ترامپ، نتانیاهو و راست‌گرایان جدید جهان، بخشی از یک محور بین‌المللی استبدادطلبان هستند. او شواهدی در این زمینه می‌آورد: از یکسو، سخنان سفیر آمریکا در آلمان مبنی بر حمایت آمریکا از احزاب راست‌گرای افراطی در اروپا نشانه‌ای از این موضوع است. مثلاً نخست‌وزیر مجارستان، مستبدی دست راستی است که همراه با چند تن از هم‌قطارانش در اروپای شرقی متحد آمریکا و اسرائیل شده است. از سوی دیگر، عربستان در این محور قرار گرفته، به‌طوری‌که ترامپ در برخورد تابستان اخیر بین کانادا و سعودی‌ها درباره سرکوب فعالان حقوق بشر در عربستان، پشت کانادا را خالی کرد تا لطمه‌ای به عربستان نخورد، درحالی‌که در عربستان، دولتی مستبد و متشکل از خانواده‌ای سودجو بر سر کار است که خود را صاحب تریلیون‌ها دلار ثروت کشور می‌داند.

سندرز معتقد است این مستبدان در یک جبهه هستند، با هم تماس دارند، به هم راهکار می‌دهند و حتی حامیان مالی مشترک دارند. مثلاً خانواده میلیاردی در آمریکایی به نام مرسر^۵ حامی مالی حزب جمهوری خواه و ترامپ و شبکه خبری بریتنبارت^۶ است. این شبکه در آمریکا، اروپا و اسرائیل دیدگاه‌های افراطی، نژادپرستانه، مهاجرستیز و اسلام‌ستیز را تبلیغ می‌کند. رابرت مرسر با همکاری کنگره جهانی یهود^۷ در تبلیغات انتخاباتی سال ۲۰۱۶ آمریکا با تحریک احساسات مهاجرستیز آمریکایی‌ها و پخش آگهی‌های اسلام‌ستیز به انتخاب ترامپ کمک کرد. همچنین با دخالت غیرقانونی خانواده مرسر و تبلیغات مهاجرستیز در همه‌پرسی انگلیس در سال ۲۰۱۶ خروج این کشور از اتحادیه اروپا (برگزیت^۸) اندکی بیش از ۵۰ درصد رأی آورد، درحالی‌که بسیاری از انگلیسی‌ها اکنون از رأی خود پشیمان هستند.

پروژه این محور بین‌المللی در فلسطین چیست؟

«برنی سندرز قانون دولت-ملت اسرائیل را نمونه دیگری از پروژه‌های راست‌گرایان می‌داند که اسرائیل در زمان دولت قبلی آمریکا نمی‌توانست آن را دنبال کند، اما اکنون خیالش از این بابت راحت است. سندرز اضافه می‌کند ترامپ و نتانیاهو هر دو تحت‌الحمایه شلدون ادلسون،^۹ میلیاردی آمریکایی و سلطان

« راست‌گرایان اسرائیل اتهاماتی به جورج سوروس و تشکیلات او موسوم به بنیاد جامعه باز^{۱۱} به دلیل حمایت از نهادهای چپ‌گرای مخالف اسرائیل وارد می‌کنند.^{۱۲} این راست‌گرایان می‌گویند جنبش تحریم اسرائیل^{۱۳} و جنبش شکستن سکوت^{۱۴} و سایر نهادهای فلسطینی و اسرائیلی حقوق بشر که در غرب فعالیت می‌کنند از بنیاد سوروس پول می‌گیرند. راست‌گرایان اسرائیل و متحدان آن‌ها در رسانه‌های یهودی جهان در سپتامبر ۲۰۱۸ با آب‌وتاب فراوان مدعی شدند که سوروس از



نخست‌وزیر راست‌گرای مجارستان (راست) که متهم به یهودستیزی است، میزبان نتانیاهور رئیس‌دولت یهود.

خروج امریکا از برجام که به کشمکش اقتصادی و سیاسی با اروپا بر سر اجرای آن منجر خواهد شد، قدرت گرفتن پوپولیست‌های راست‌گرا در اروپا بر اثر بحران آواره‌ها و خروج انگلیس از اتحادیه اروپا به دلیل موج مهاجرت‌سبزی در آن کشور.

سوروس در سخنرانی خود از نوعی طرح مارشال که امریکا پس از جنگ جهانی در اروپا اجرا کرد نام می‌برد که باید برای توسعه آفریقا اجرا شود؛ البته منظور او آن بخش از آفریقا است که با اروپا همکاری می‌کند. هدف این است که این توسعه از مهاجرت‌ها

بکاهد. به قول سوروس، اروپا تاکنون به دیکتاتورها رشوه داده تا با سرکوب مهاجران از خروج آن‌ها به سوی اروپا جلوگیری کنند، اما این کار باعث افزایش آوارگان می‌شود.

سوروس می‌گوید اروپا باید برای نجات خود از ریاضت‌کشی و بحران آواره‌ها، وام‌های بیشتری از مؤسسات مالی بگیرد و برای طرح مارشال جدید هزینه کند. نقشه او برای این وام‌ها آن است که خودش واسطه و تأمین‌کننده آن‌ها باشد. سوروس همچنین خواستار اصلاحات عمیق پولی در اتحادیه اروپا و حذف شرط پذیرش یورو در کشورهای عضو شد و آمادگی خود را برای کمک به آن اعلام کرد.

رابطه اسرائیل با راست‌گرایان کشورهای دیگر که به دنبال خلوص نژادی‌اند، چطور است؟

« نکته عجیب این است که دولت راست‌گرای اسرائیل رابطه دوستانه‌ای با راست‌گرایان یهودستیز در کشورهای غربی دارد. الجزیره انگلیسی گزارش جالبی در این زمینه دارد.^{۱۵}»

دولت اسرائیل در اروپا فعالانه در پی اتحاد با راست‌گرایان افراطی است که نژادپرست، فاشیست یا نئونازی هستند. مثلاً سران حزب دست راستی (در واقع نئوفاشیست) ایتالیا هم در دوران دولت آرل شارون و هم در دوره نتانیاهو به اسرائیل رفت‌وآمد دارند و با راست‌گرایان آن روابط نزدیک دارند. ماتئو سالوینی،^{۱۶} معاون نخست‌وزیر کنونی ایتالیا، دو سال پیش به‌عنوان نماینده راست‌گرایان افراطی ایتالیا به اسرائیل رفت از حفظ نظم و قانون در آنجا به‌عنوان الگوی امنیتی و ضد تروریستی برای اروپا نام برد و حماس را محکوم کرد.

سالوینی که سیاستمداری پوپولیست است، اکنون سردمدار سیاست‌های مهاجرت‌سبزی ایتالیا است و با تحریک احساسات نژادی مردم منجر به موج خشونت علیه مهاجران و مسلمانان شده است. مقام مسئول اقتصادی اتحادیه اروپا از گروه او به‌عنوان «موسولینی‌های کوچک» یاد کرده که شرایطی مانند قبل از جنگ جهانی را در کشور خود به راه انداخته‌اند. با این حال، نتانیاهو آن‌ها را متحد خود می‌داند.

امریکا که یک یهودی اصلاح‌طلب است، از نزدیکان سوروس است. ایندیک در دولت بیل کلینتون، سفیر امریکا در اسرائیل بود و بعداً به انتقاد از حکومت راست‌گرای اسرائیل به خاطر سرسختی در مذاکرات صلح پرداخت. او و چند یهودی نظر به‌پرداز دیگر نزدیک به دولت او، با نام کدام مسیر به سوی پارس؟ گزینه‌هایی برای راهبرد جدید امریکا درباره ایران برای اتاق فکر مؤسسه بروکینگز نوشتند.^{۱۸} این کتاب از دید دموکرات‌های امریکا، انواع برخوردهای نرم و سخت با ایران، از مصالحه تا براندازی و جنگ را تشریح می‌کند و نشان می‌دهد چرا پیچیدگی‌های ایران باعث می‌شود اجرای هریک از این گزینه‌ها برای امریکا بسیار مشکل و اعتماذناپذیر باشد.

یهودیان دموکرات و لیبرال امریکا همانند جمهوری خواهان، خواهان تغییراتی گسترده در ایران هستند تا امنیت اسرائیل تأمین شود، اما راه‌های آن‌ها هوشمندانه‌تر است و نمی‌خواهند مانند دولت‌های پیشین شتاب‌زده عمل کنند. سوروس در جریان انقلاب‌های عربی در فوریه سال ۲۰۱۱ وعده داده بود که نظام ایران نیز تا یک سال بعد با قیام مردمی سقوط می‌کند.^{۱۹}

سوروس همچنین در کمک مالی به برخی از ناآرامی‌ها برای این سرنگونی دست داشت، چنان‌که مقامات دولت او، با نام نیز در فوریه ۲۰۱۱ مردم ایران را تشویق به پیروی از انقلاب‌های عربی برای سرنگونی نظام خود کرده بودند.

سوروس از مخالفت با محور راست‌گرایان چه استفاده‌ای می‌برد؟

« گذشته سوروس نشان می‌دهد که او فردی جسور در عرصه‌های مالی جهان است. مثلاً او در بحران مالی چند کشور شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ دست داشت و سود فراوانی از سقوط ارزش پول آن کشورها برد. او به خوبی می‌داند که چگونه می‌توان از تنش‌ها و تهدیدات بزرگ در جهان، فرصت ساخت و بهره مالی برد. برای آنکه اهداف سوروس را درک کنیم، خوب است به سخنرانی او در ماه مه ۲۰۱۸ در شورای روابط خارجی اروپا نگاهی بیندازیم.^{۲۰} او در این سخنرانی می‌گوید اروپا با چند تهدید روبه‌روست: فشار ریاضت اقتصادی بر اروپاییان،

سال‌ها پیش با دشمن درجه اول اسرائیل، یعنی ایران همکاری داشته، اما چپ‌گرایان اسرائیل این خبر را تکذیب کرده‌اند و آن را ناشی از ترجمه غلط از سخنان مقامات ایران دانسته‌اند؛ البته سوروس که روابط نزدیکی با دموکرات‌ها و او، با ما دارد از هواداران برجام بود و برای پذیرش آن در امریکا لابی کرد. مواضع او سبب شد برخی جمهوری خواهان امریکا که به راست‌گرایان اسرائیل نزدیک هستند سوروس را متهم به توطئه برای حضور امریکا در طرح‌های اقتصادی ایران از قبیل نفت و گاز و کسب درآمد برای نهادهای وابسته به خود کنند.^{۱۵}

این مخالفان امریکایی برجام معتقدند سوروس و متحدانش با حمایت از این قرارداد، در پی باز شدن راه کمپانی‌های بزرگ امریکا مانند بویینگ به ایران بوده‌اند. گرچه قوانین امریکا اجازه مبادلات تجاری با ایران را در شرایط عادی نمی‌دهد، آن‌ها می‌گویند سوروس از اواسط دهه ۱۹۹۰ با لابی ایرانی خود برای عادی‌سازی روابط امریکا با ایران تلاش داشته و زمانی که او، با ما در ۲۰۰۸ با حمایت سوروس بر سر کار آمد، نفوذ این لابی در کاخ سفید با همکاری برخی تجار ایرانی مقیم امریکا زیاد شد، به طوری که بعداً به برجام منتهی شد. به قول این جمهوری خواهان، سوروس در انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱ از جمله سقوط حسنی مبارک در مصر هم دست داشته و در پی تغییرات سیاسی در کشورهای متعددی بوده است. این منابع می‌گویند سوروس پشت پرده انقلاب‌های رنگی مانند انقلاب گل سرخ در گرجستان (۲۰۰۳) و انقلاب نارنجی در اوکراین (۲۰۰۴) بوده، به طوری که روسیه فعالیت بنیادهای وابسته به او را در آنجا ممنوع کرده است. سوروس در حال حاضر نیز به مخالفان برگزیت،^{۱۶} یعنی خروج انگلیس از اتحادیه اروپا کمک مالی می‌کند تا در پارلمان و جامعه انگلیس موج جدیدی برای ابطال همه‌پرسی آن به راه اندازند.

هدف یهودیان لیبرال امریکایی در ایران چیست؟

« نخبگان یهودی و لیبرال در امریکا در دولت‌های دموکرات آن کشور نفوذ دارند. مثلاً سوروس رابطه نزدیکی با او، با ما و هیلاری کلینتون دارد. مارتین ایندیک،^{۱۷} نظریه‌پرداز و عضو شورای روابط خارجی



پوستر مجارستانی در انتقاد از سوروس یهودی و گروه تحت حمایتش در احزاب مجار که متهم اند «با هم قفل‌ها را می‌شکنند» تا مرزها برای ورود آوارگان باز شود.

حزب راست‌گرای افراطی آلمان به نام AFD نیز روابط صمیمی با اسرائیل دارد. روزنامه تلیمز او اسرائیل می‌گوید این حزب با وجود دیدگاه‌های بیگانه‌ستیز و یهودستیز خود که از نازی‌ها به ارث برده کاملاً حامی اسرائیل است و یکی از چند حزب پوپولیست راست‌گرای اروپاست که تلاش دارد با سخت‌گیری‌های اسرائیل علیه ترور همسو باشد و سنگری علیه تدریج‌های اسلامی شود. چند ماه پیش، این حزب اسلام‌ستیز و یهودستیز آلمانی یک مبارزه تبلیغاتی پرشور برای شناسایی قدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل به راه انداخت که با موضع دولت آلمان متفاوت بود.

اسرائیل با سیاست‌های اتحادیه اروپا چه مشکلی دارد؟

«تانیاهو صریحاً گفته است که یهودیان هیچ آینده‌ای در اروپا ندارند و باید به اسرائیل مهاجرت کنند. او به‌خوبی می‌داند که در اروپا شرایط جدیدی ظهور کرده:

۱- تابوهای مرتبط با هولوکاست در حال رنگ باختن است.

۲- اکثر بازماندگان هولوکاست تاکنون مرده‌اند.

۳- پوپولیسم راست‌گرایان شدت گرفته.

۴- جمعیت مسلمانان که اکثراً مخالف اسرائیل اند، زیاد شده.

۵- احساسات ضد اسرائیلی همه گروه‌ها رشد کرده. تانیاهو که راهی برای مقابله با شرایط جدید اروپا نمی‌بیند، تلاش دارد بر موج تحولات سوار شود و از وسوسه قدرت در راست‌گرایان افراطی برای تضعیف اروپا به نفع خود استفاده کند.

سیاست اسرائیل در اروپا اکنون تقویت گروه‌های افراطی است که می‌توانند به بقیه اروپا فشار بیاورند. تانیاهو در یک جلسه خصوصی که نوارش به بیرون درز کرده «اروپای کهنه» را به ریشخند گرفته چون اروپا جرئت کرده نقض حقوق بشر، شهرک‌سازی و اشغالگری اسرائیل را زیر سؤال ببرد. به‌قول او، اتحادیه اروپا باید تکلیفش را روشن کند که آیا می‌خواهد بماند و پیش برود، یا می‌خواهد ضعیف و محو شود.

تانیاهو نگران رشد حمایت از فلسطینی‌ها در عرصه سیاست اروپاست. برای اینکه جنایات علیه فلسطینی‌ها در اروپا محکوم می‌شود. مثلاً پارلمان ایرلند اخیراً قانونی برای تحریم محصولات شهرک‌های اراضی اشغالی تصویب کرد که به خشم اسرائیل و تقاضای تعطیل سفارت آن در دوبلین انجامید. سفير اتحادیه اروپا در تل‌آویو نیز با محکوم کردن قانون «دولت-ملت» اسرائیل گفت که این قانون بوی تعفن نژادپرستی می‌دهد و تبعیض علیه گروه‌های مختلف به‌ویژه اعراب است. در واکنش به آن، اسرائیل هم اتحادیه اروپا را به دخالت در امور داخلی خود متهم کرد.

اتحادیه اروپا از راه‌حل دو کشور و در نتیجه تشکیل کشور مستقل فلسطین حمایت می‌کند. اتحادیه اروپا همچنین از قرارداد اتمی با ایران پشتیبانی می‌کند. آن‌ها روی هر دو این سیاست‌ها سرمایه‌گذاری

کرده‌اند، اما هم تشکیل کشور فلسطین و هم ادامه برجام، از نظر اسرائیل تهدید بزرگی برای آینده آن تلقی می‌شود؛ بنابراین اسرائیل در پی متحدانی درون اروپاست تا مانع یکپارچگی آن شود و این متحدان را در گروه موسوم به وایزگارد^{۲۳} متشکل از مجارستان، لهستان، چک و اسلواکی یافته که با سایر اعضای اتحادیه اروپا بر سر مهاجرپذیری مشکل دارند.

اسرائیل همچنین با احزاب راست‌گرا در بقیه اروپا نیز نزدیک شده است.

روزنامه اسرائیلی هآرتص می‌گوید از نظر تانیاهو، هر حزبی که باعث تفرقه و تضعیف اتحادیه اروپا شود، سبب کاهش دخالت اروپا در خاورمیانه هم خواهد شد.^{۲۴}

به قول هآرتص، تانیاهو و ترامپ خوشحال می‌شوند که هر حمایت ممکن را از زوال اتحادیه اروپا به عمل آورند. به همین دلیل، در حال جست‌وجوی متحدانی در بین ناراضیان اروپا هستند. انگلیس، ایتالیا و چند کشور اروپای شرقی تحت نفوذ راست‌گرایان، در مرحله‌ای از خروج یا تمایل به خروج از اتحادیه اروپا هستند. اسرائیل امید دارد با تهدید اروپا از درون، آن را مجبور به حمایت کامل از خود کند. این قضایا از یکسو دورویی اسرائیل درباره تنوازی‌ها، نتوافقیست‌ها و یهودستیزان را آشکار می‌کند و از سوی دیگر نشان می‌دهد اسرائیل هیچ ارزشی برای دموکراسی یا حتی آرامش دوستان قدیمی خود قائل نیست.

اروپای شرقی از لحاظ تاریخی، خاستگاه یهودیان اشکنازی، یعنی بزرگ‌ترین گروه نژادی بین یهودیان جهان بوده و در جریان جنگ دوم جهانی و هولوکاست، هم آلمان و هم دولت‌های خودشان به یهودیان اشکنازی، بیشترین صدمه وارد شده است. نگاه کنونی اسرائیل به اروپای شرقی و یهودیان آن چیست؟

«اروپای شرقی چهارده سال پس از پیوستن به اتحادیه اروپا، امید خود را برای برابری کیفیت زندگی با اروپای غربی از دست داده است. رشد راست‌گرایی و ملی‌گرایی در این منطقه، واکنش به اوضاع نامطلوب اقتصادی و همچنین بحران آواره‌هاست. اسرائیل با سود بردن از این مصائب، به راست‌گرایان حاکم بر شرق اروپا نزدیک شده و در

حمایت از دست راستی‌های افراطی، حتی میلیشیای تنوازی اوکراین را مسلح کرده است. روزنامه اسرائیلی هآرتص می‌گوید اتحاد اسرائیل با رژیم‌های ملی‌گرا و یهودستیز، در تضاد با مصالح یهودیان است.^{۲۵} هآرتص می‌گوید تانیاهو با رهبرانی رفاقت دارد که با یهودستیزی هیچ مشکلی ندارند یا حتی با آن همدلی می‌کنند. مثلاً در مجارستان امروزی تحت حکومت ویکتور اوربان^{۲۶} آن دسته از مقامات مجار در دوران هولوکاست که عامل اخراج یا قتل ۶۰۰ هزار یهودی مجارستانی بودند، مورد تقدیر و ستایش هستند. دولت راست‌گرای مجارستان به‌خاطر سیاست خلوص نژادی و مهاجرستیزی‌اش شهرت بدی دارد. علاوه بر آن، آزادی‌های مدنی، نظام قضایی و رسانه‌ها را تحت فشار گذاشته و با دست‌کاری در تقسیم حوزه‌های رأی‌گیری موفق به انتخاب مجدد شده است. با این حال، اسرائیل رابطه دوستانه‌ای با اوربان نخست‌وزیر مجارستان دارد.

به قول هآرتص، اوربان در تبلیغات خود برای انتخاب مجدد در سال ۲۰۱۷ از روش‌های یهودستیز برای حمله به جورج سوروس، میلیاردر یهودی امریکایی، که اصلیت مجار دارد بهره برد. سوروس از لیبرال‌های مجارستان و سازمان‌های حقوق بشری آن حمایت می‌کند که طرفدار مهاجرپذیری و مرزهای باز هستند. یهودیان ساکن مجارستان هم نگران و معترض به شعارهای یهودستیز دولت اوربان هستند، اما تانیاهو بجای حمایت از هم‌کیشان یهودی خود یا لاقبل سکوت، از دولت اوربان حمایت می‌کند. تانیاهو کمی پیش از انتخاب مجدد اوربان به مجارستان سفر کرد و در عمل، چهره‌های یهودستیز گذشته و حال آن کشور را تبریته کرد. استقبال گرم اوربان از تانیاهو و دعوت متقابل از نخست‌وزیر نژادپرست مجارستان برای بازدید از اسرائیل، در حدی یک متحد درجه اول صهیونیست‌ها بود.

روابط اسرائیل با لهستان نیز عجیب است. در آن کشور هم یک حزب ملی‌گرا و دست راستی حکومت می‌کند که در مقابل آواره‌ها سازش‌ناپذیر است و در صدد کنترل دولت بر قوه قضائیه است. تبلیغات این حزب پوپولیست در سال‌های اخیر به افزایش ملی‌گرایی در لهستان منجر شده است. در سال ۲۰۱۶ نهاد رسمی مبارزه با نژادپرستی و بیگانه‌ستیزی در آن کشور منحل شد. قرار است طبق قانونی جدید، هر کس اتهام همکاری لهستانی‌ها با

آلمان نازی و مشارکت در هولوکاست را مطرح کند مجرم تلقی شود.

اخیراً نتانیاهو و نخست‌وزیر لهستان ماتئوش موراویتسکی^{۲۷} توافق کردند لهستان از همکاری با نازی‌ها علیه یهودیان در حین اشغال آن کشور مبرا شود، درحالی‌که همکاری گسترده لهستان اشغالی با آلمان نازی در منابع غربی به فراوانی ذکر شده است. اکنون نیز کسی حق ندارد از عبارت «اردوگاه‌های اجباری لهستان» نام ببرد؛ نامی که تاکنون برای آشویتس و امثال آن بسیار به کار رفته است. به قول هآرتص، رئیس دولت یهود با این توافق، به‌نوعی به منکران هولوکاست پیوسته است. تاکنون تنها دستاویز اخلاقی که اسرائیل برای توجیه خود داشت، ابعاد هولوکاست بود، ولی نتانیاهو از آن به‌عنوان کالایی برای بده‌بستان سیاسی با راست‌گرایان اروپا استفاده کرده است.

گفته می‌شود در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ سه جریان متحد شدند که عبارت بودند از دولت‌مردان اسرائیل، صهیونیست‌ها و جامعه یهود و هر سه نیز در یک خط قرار گرفتند و بر اعراب پیروز شدند. در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بین دولت‌مردان اسرائیل و صهیونیست‌ها اختلاف افتاد. چراکه صهیونیست‌ها به عنصر سرمایه نزدیک‌تر بودند و نمی‌خواستند ثبات نفتی منطقه مخدوش شود؛ بنابراین با دولت‌مردان همکاری کامل نکردند و نمی‌خواستند اسرائیل در بی‌ثباتی یکه‌تاز باشد. توضیح دهید اگر این فرضیات درست است موضع جامعه یهود در اکتبر ۱۹۷۳ چطور بود. ضمناً تعامل این سه جریان با هم را از بدو پیدایش اسرائیل تاکنون توضیح دهید. اگر بخواهیم طور دیگری مطرح کنیم این است که چرا اسرائیل در جنگ ژوئن پیروز شد، اما در اکتبر ۷۳ به‌طور نسبی شکست خورد؟

«جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در شرایطی اتفاق افتاد که تبلیغات گسترده‌ای در جهان و در خود اسرائیل در این باره وجود داشت که چند صد میلیون عرب می‌خواهند این ملت نوپا و کوچک را به دریا بریزند، پس باید به هر قیمتی شده آن را نجات داد. حتی در رسانه‌ها و بعداً در کتب تاریخ آوردند که اعراب آماده حمله بودند و می‌خواستند کار اسرائیل را یکسره کنند، اما اسرائیل برای دفاع از خود پیش‌دستی کرد. البته ما اکنون می‌دانیم که اعراب اصلاً آماده جنگ نبودند و این اسرائیل بود که خود را برای جنگ آماده کرده بود تا آن‌ها را در چند جبهه غافلگیر کند و در طی شش روز، مساحت خود را به چند برابر برساند و بعد هم تا مدت‌ها برای ضمیمه کردن این سرزمین‌ها برنامه‌های خود را اجرا کند.

به هر حال در ۱۹۶۷ عزم گسترده‌ای در اسرائیلی‌ها وجود داشت برای نبردی که ظاهراً و در تبلیغات، به‌منظور حفظ اسرائیل در مقابل «تهدید وجودی»^{۲۸}

بود. حمایت غرب از اسرائیل هم تابع همین تبلیغات بود. پس از اشغال گسترده سرزمین‌های عربی در این جنگ، روشن شد که اسرائیل تنها ته‌مظلوم و درخطر نبوده، بلکه در پی کشورگشایی بوده و تاکنون هم به‌جز منطقه پرتراکم و پردردسر غزه و بیابان بی‌حاصل سینا از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی نکرده و مهم‌ترین آن‌ها یعنی قدس، کرانه باختری و جولان را نگه داشته و حتی ضمیمه خود می‌داند.

عجیب است که حتی پس از آشکار شدن دروغ تبلیغاتی آن جنگ، برخی جناح‌های غربی ازجمله روشنفکران، پی نبردند که چقدر فریب آن مظلوم‌نمایی را خورده‌اند. مثلاً ژان پل سارتر، با وجود سابقه ضد امپریالیستی و ضد استعماری‌اش، در آن زمان اعراب را محکوم کرد و به حمایت از اسرائیل پرداخت؛ بعدها ادوارد سعید استاد امریکایی (و فلسطینی‌الصل مسیحی)، از خاطره دیدارش با سارتر به تلخی یاد می‌کند و می‌گوید سارتر به‌جز تکرار تبلیغات رسانه‌های غرب، حرفی برای گفتن درباره فلسطین نداشت، اما در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اوضاع این منطقه فرق داشت. این بار پیش از شروع جنگ، اسرائیلی‌ها در این اندیشه نبودند که در معرض خطرند، چون از لحاظ نظامی و سیاسی هنوز از خاطره پیروزی قبلی سرمست بودند، ولی مصر و سوریه برای تجدید آبروی از دست رفته خود در جنگ قبلی، نقشه غافلگیرانه‌ای را اجرا کردند و پیروزی‌هایی به دست آوردند.

این بار، اوضاع طوری در اسرائیل به هم ریخت که دولت آن، خود را در آستانه شکست کامل دید. اما امریکا که طی جنگ بی‌وقفه به اسرائیل کمک می‌کرد، با هواپیماهای جاسوسی خود نقاط وضعی را در خطوط مصریان پیدا کرد که اسرائیل با اطلاع از آن توانست وارد خاک مصر شود و بخشی از ارتش آن را به تله بیندازد تا آن کشور را وادار به آتش‌بس کند.

اسرائیل به‌شدت نیاز به این آتش‌بس داشت؛ زیرا تلفات سنگین اسرائیل، اسارت تعداد زیادی از سربازان آن و انهدام بسیاری از تانک‌ها و هواپیماهای آن، برایش تحمل کردنی نبود. به‌قول یک تحلیلگر اسرائیلی، تلفات جامعه کوچک اسرائیل در طی چند هفته جنگ سال

۱۹۷۳ به لحاظ نسبت درصد جمعیت، سه برابر کل تلفات امریکا در چند سال جنگ ویتنام بود. شدت اعتراضات یهودیان به عملکرد دولت اسرائیل به سقوط دولت گلداماير در سال بعد منجر شد. آن جنگ که نزد یهودیان به‌عنوان جنگ «یوم کیپور» شناخته می‌شود ضربه شدیدی بر روحیه آن‌ها داشت که مدت‌ها بعد، فیلم‌ساز معروف اسرائیلی، به نام

آموس گینتای فیلمی درباره به هم ریختگی ناشی از آن با عنوان کیپور^{۲۹} ساخت.

نتایج و عواقب جنگ ۱۹۷۳ چه بود؟

«طی این جنگ و پس از آن، تحریم نفتی اعراب ازجمله عربستان تحت سلطنت ملک فیصل، جهان غرب حامی اسرائیل را با بحران بزرگی روبه‌رو کرد. در درازمدت، این جنگ چند نکته مهم را نشان داد: ۱- اسرائیل بیش از حد به خود مغرور شده و باید به فکر راه‌های سیاسی باشد.

۲- روحیه سربازان اسرائیلی دیگر مثل گذشته نیست و نقاط ضعفی در آن‌ها آشکار شده که می‌تواند خطرناک باشد.

۳- جهان عرب مثل گذشته، ناتوان نیست و ابزارهای مهم نظامی و اقتصادی برای دفاع از خود دارد.

پس امریکا به فکر افتاد در بین اعراب پروژه‌های جدیدی را اجرا کند که شامل این مراحل است:

۱- اولین اقدام در این راه، ترور ملک فیصل، پادشاه سعودی و حامی تحریم نفتی غرب، به دست یک عامل نفوذی بود. دخالت امریکا در روند جانشینی سعودی‌ها کار را به‌جایی کشید که امروزه می‌بینیم نزدیکی عربستان به امریکا و اسرائیل به چه وضع اسفناکی رسیده است.

۲- قدم بعدی، نزدیک شدن امریکا و اسرائیل به انور سادات برای قرارداد کمپ دیوید و جداسازی مصر از بقیه اعراب بود.

۳- سرانجام، چراغ سبز امریکا برای حمله اسرائیل به کوچک‌ترین همسایه خود؛ یعنی لبنان در ۱۹۸۲ به بهانه سرکوب ساف و اخراج آن از لبنان بود که با دخالت نیروهای امریکایی و اروپایی حامی منافع اسرائیل همراه شد.

اما این آخری منجر به نتایجی شوم در ابعاد جدید برای اسرائیل شد که هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد. فیلم‌ساز اسرائیلی در فیلمی سینمایی و انیمیشن به نام والس با بشیر^{۳۰} تجربه دردناک لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها در این جنگ را همراه با پریشانی درازمدت سربازان اسرائیلی از فجایعی نشان می‌دهد که خود مسئول آن بودند. همچنین فیلم اسرائیلی موسوم به لبنان^{۳۱}، فاجعه جنگ سال ۱۹۸۲ را از نگاه سربازان اسرائیلی به تصویر می‌کشد.

کدام نتایج جنگ لبنان برای اسرائیل شوم بود؟

«عواقب جنگ ۱۹۸۲ لبنان تاکنون برای اسرائیل ادامه دارد و مهم‌ترین آن، ظهور قدرت شیعیان و تبدیل لبنان یعنی ضعیف‌ترین همسایه اسرائیل به خطرناک‌ترین همسایه آن است. باز شدن پای ایران

نتانیاهو که راهی برای مقابله با شرایط جدید اروپا نمی‌بیند، تلاش دارد بر موج تحولات سوار شود و از وسوسه قدرت در راست‌گرایان افراطی برای تضعیف اروپا به نفع خود استفاده کند. سیاست اسرائیل در اروپا اکنون تقویت گروه‌های افراطی است که می‌توانند به بقیه اروپا فشار بیاورند

به همسایگی اسرائیل و تهدید آن از همین دوران شروع شد. شبکه خبری PBS امریکا خلاصه‌ای از این تحول راهبردی را بیان می‌کند.^{۳۳} کمی بعد از بازپس‌گیری خرمشهر در جریان جنگ با عراق، ایران حدود ۱۵۰۰ پاسدار را به لبنان جنگ‌زده فرستاد تا به شیعیان در مقاومت علیه اسرائیل، تشکل و آموزش بدهند. این سرآغاز شکل‌گیری حزب‌الله و تبدیل آن به قوی‌ترین جنبش چریکی خاورمیانه در سال‌های بعد بود. همراه با آن، ایران تبدیل به نیروی تعیین‌کننده در روابط اعراب و اسرائیل شد. پروژه امام موسی صدر در دهه‌های قبل، خروج شیعیان لبنان از فقر و ضعف بود که ناتمام ماند، اما اسرائیل با جنگ ۱۹۸۲ به‌طور ناخواسته کاری کرد که غول از شیشه درآمد و تبدیل به مهم‌ترین نیروی سیاسی-نظامی-اجتماعی-خدمتاتی لبنان و متحد راهبردی ایران شد. از آن زمان تاکنون، ایران پشتیبان نهادهایی غیردولتی در مبارزه علیه اسرائیل است، بدون آنکه خود مستقیماً در آن شرکت داشته باشد. این برخلاف الگوی جنگ‌های پیشین است که در آن اسرائیل با دولت‌های عرب مواجه بود و با تهدید آن‌ها امتیاز می‌گرفت.

چشم‌انداز آینده درگیری اسرائیل با این گروه چیست؟

در واقع، هرگونه تهدید دولت لبنان توسط اسرائیل، منجر به قدرت بیشتر حزب‌الله به‌عنوان نهادی غیردولتی می‌شود. نظریه‌پردازان نظامی اسرائیل معتقدند جنگ با حزب‌الله نمی‌تواند به دستاوردهای سیاسی برای اسرائیل ختم شود.^{۳۴} در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان در سال ۲۰۰۶ فقط حدود ۴ هزار موشک حزب‌الله به اسرائیل اصابت کرد. به‌قول اسرائیلی‌ها جنگ بعدی با حزب‌الله متفاوت از جنگ‌های قبلی خواهد بود. زرادخانه این گروه شیعه دارای ۱۰۰ هزار موشک است که کلاهک‌های بسیار قوی‌تر و دقیق‌تری دارند. آن‌ها همچنین پهادهای تهاجمی و موشک‌های ضد کشتی دارند.

اسرائیل سال‌ها زحمت کشید تا سیستم موسوم به گنبد آهنین^{۳۴} را برای دفاع در برابر حملات موشکی محدود برپا کند. این سیستم تاکنون توانسته کسر کوچکی از حملات پراکنده موشکی را خنثی کند، اما هیچ سیستم ضد موشکی قادر به دفاع از اسرائیل در مقابل هزاران موشک نیست.

زیرساخت‌ها و اقتصاد اسرائیل، شامل صنایع، نیروگاه‌ها، سیستم آبرسانی و سوخت‌رسانی در خطر خواهد بود. چنین جنگی اعتماد سرمایه‌گذاران و کمپانی‌های خارجی به اسرائیل را درهم می‌شکند و آن‌ها سرمایه‌های خود را خارج خواهند کرد. جهانگردان غربی که از مهم‌ترین منابع درآمد

اسرائیل هستند نیز این کشور جنگ‌زده را رها خواهند کرد. شورای روابط خارجی امریکا در مقاله‌ای به قلم عضو خود، الیوت آبرامز، مشاور جورج بوش در امور خاورمیانه، بنا بر تحلیل مقامات اسرائیلی نشان می‌دهد که اسرائیل در چه تهدید بزرگی قرار دارد.^{۳۵} او می‌گوید حضور نظامی ایران و روسیه در مرزهای شمالی اسرائیل، خطر جنگ با حزب‌الله را برای اسرائیل باز هم بزرگ‌تر می‌کند. توصیه آبرامز و منابع اسرائیلی او، خودداری از درگیری با حزب‌الله است. می‌توانیم از این موضوع نتیجه بگیریم که لبنان به ثبات و صلح رسیده و شیعیان لبنان می‌توانند در حوزه سیاسی و اجتماعی به پیشرفت خود ادامه دهند.

خطرات منطقه‌ای حزب‌الله در خارج از لبنان برای اسرائیل چیست؟

«جنگ سوریه فرصتی برای گسترش نفوذ شیعیان لبنان و صدور ایدئولوژی انقلابی آن‌ها به علویان سوریه شد. روش‌های جنگ نامتقارن که ایران و حزب‌الله در جریان این جنگ به سوری‌ها آموختند، تهدید جدی دیگری برای اسرائیل در برخورد‌های آتی آن با سوریه خواهد بود.

گفته می‌شود حزب‌الله حتی به شیعیان یمن در جنگ کنونی شان با سعودی هم آموزش می‌دهد تا الگوی موفق آن را در قالب انصارالله تکرار کنند. شبکه المسیره متعلق به شیعیان یمن، در بیروت مستقر است و تجربه رسانه‌ای همتای لبنانی خود را دنبال می‌کند. باید توجه داشت که یک یمن انقلابی، ابعادی بسیار خطرناک‌تر برای موقعیت منطقه‌ای اسرائیل به همراه دارد؛ زیرا یمن کشوری است با حدود ۳۰ میلیون جمعیت یعنی نزدیک به جمعیت عربستان یا عراق. حدود ۴۵ درصد یمنی‌ها یعنی بیش از ۱۳ میلیون نفر شیعه هستند که با اکثریت شافعی متحدند. درحالی‌که شیعیان لبنان فقط کمی بیش از ۱ میلیون نفرند و رابطه نظامی با سنی‌ها و مسیحیان لبنان ندارند.

به‌علاوه، یمن مبارزه‌ای تاریخی با سعودی‌ها داشته و گلوگاه راهبردی اسرائیل، عربستان و متحدان آن‌ها در تنگه باب‌المندب را در اختیار گرفته است. پس انصارالله یمن بالقوه بسیار مهم‌تر از حزب‌الله لبنان است. کارآمدی آن‌ها در جنگ نیز زیاد است. به‌قول تحلیلگران غربی، عربستان هر ماه حدود ۶ میلیارد دلار خرج جنگ با شیعیان یمن می‌کند که نزدیک به ۲۰۰ برابر هزینه‌ای است که حامیان انصارالله صرف آن می‌کنند و این وضع نمی‌تواند برای سعودی‌ها ادامه یابد. روش‌های هوشمندانه نیروهای یمنی در جنگ با سعودی‌ها و انواع کمک‌های فنی ایران و حزب‌الله به آن‌ها در گزارش مفصل و پراز جزئیات یکی از

اساتید آکادمی نظامی امریکا در وست‌پوینت^{۳۶} آمده است که در عرصه جنگ یمن تحقیق می‌کند.^{۳۷}

پی‌نوشت:

- Bernie Sanders
- <https://www.theguardian.com/commentisfree/ng-interactive/2018/sep/13/bernie-sanders-international-progressive-front>
- Mercer
- Breitbart News
- World Jewish Congress
- Brexit
- Sheldon Adelson
- Israel Hayom
- George Soros
- AIPAC
- Open Society
- <https://www.jns.org/iran-admits-to-having-worked-closely-with-george-soros-network/>
- Boycott, Divestment and Sanctions-BDS
- Breaking the Silence
- <https://www.usatransnationalreport.org/iran-lobby/>
- Brexit
- Martin Indyk
- https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/06/06/2016_iran_strategy.pdf
- https://www.huffingtonpost.com/flynt-and-hillary-mann-leverett/soros-is-wrong-the-isamic-republic-of-iran-will-survive-and-benefit-from-the-arab-awakening_b_827615.html
- https://www.ecfr.eu/article/commentary_how_to_save_europe
- <https://www.aljazeera.com/indepth/opinion/union-israel-european180716085952930-.html>
- Matteo Salvini
- Visegrad
- [https://www.haaretz.com/israel-news/.premium-MAGAZINE-the-state-of-israel-vs-the-jewish-people1/6470108-](https://www.haaretz.com/israel-news/.premium-trump-and-bibi-are-helping-brew-the-perfect-storm-over-the-eu1/6153575-25)
- Viktor Orban
- Mateusz Morawiecki
- Existential Threat
- Kippur, by Amos Gitai, ۲۰۰۰
- Waltz with Bashir, by Ari Folman, ۲۰۰۸
- Lebanon, by Samuel Maoz, ۲۰۰۹
- <https://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/tehranbureau/10/2010/iran-primer-iran-and-lebanon.html>
- <https://www.globalresearch.ca/the-coming-war-on-lebanon-israel-saudi-arabia-and-the-u-s-prepare-for-a-long-planned-middle-east-war/5621168>
- Iron Dome
- <https://www.cfr.org/blog/next-israel-hezbollah-conflict>
- United States Military Academy at West Point
- <https://ctc.usma.edu/houthi-war-machine-guerrilla-war-state-capture/>

اسرائیل با جنگ ۱۹۸۲ به‌طور ناخواسته کاری کرد که غول از شیشه درآمد و تبدیل به مهم‌ترین نیروی سیاسی-نظامی-اجتماعی-خدمتاتی لبنان و متحد راهبردی ایران شد

لزوم اجماع آزادیخواهان و سوسیال دموکرات‌ها علیه سیاست خارجی امریکا

استفان والت

برگردان: هادی عبادی

ایالات متحده به سیاست خارجی جدیدی نیاز دارد، اما چه کسی آن را بیان و اجرا خواهد کرد؟ آیا سوسیال‌دموکرات‌ها در سمت چپ طیف سیاسی، آزادیخواهان در سمت راست و واقع‌گرایان در مرکز این طیف به هم می‌پیوندند تا سیاست خارجی ایجاد کنند که در داخل حمایت شود و در خارج به طرز مؤثری اعمال شود؟ این امر امکان‌پذیر است، اما ساده نخواهد بود.

در ربع قرن گذشته، سیاست خارجی امریکا در دستان اتحاد نه‌چندان محکم طرفداران مداخله‌گرایی لیبرال و تنوکان‌های جنگ طلب بوده است. هر دو گروه به شدت از استثنائگرایی امریکایی دفاع می‌کنند، امریکا را قدرتی ناگزیر می‌بینند که باید بر سراسر جهان رهبری فعال اعمال کند، از برتری نظامی حمایت می‌کنند و گسترش ارزش‌های لیبرال (دموکراسی، حقوق بشر، بازار آزاد) را در هر نقطه از جهان تأیید می‌کنند. آن‌ها درباره نقش سازمان‌های بین‌المللی اختلاف نظر دارند (مداخله‌گرایان لیبرال چنین سازمان‌هایی را به‌عنوان ابزاری مفید در نظر می‌گیرند، اما تنوکان‌ها آن‌ها را محدودیتی بالقوه برای آزادی عمل امریکا می‌بینند)، اما با وجود چنین عدم توافقی در مورد تاکتیک‌ها، این اتحاد گسترده در رؤسای جمهور از هر دو حزب جمهوریخواه و دموکرات وجود داشته است. همین اتحاد موجب شده است که دونالد ترامپ از سال ۲۰۱۶ موقعیت امریکا به‌عنوان رهبر به‌اصطلاح نظم لیبرال جهانی را رها نکند.

متأسفانه سیاست خارجی که این نخبگان به آن متعهد بوده‌اند شکستی غم‌انگیز بوده است. استراتژی مشترک آن‌ها مبنی بر هژمونی لیبرال، به‌معنی استفاده از قدرت امریکا برای گسترش ایده‌آل‌های لیبرال در سراسر دنیا، جهانی هماهنگ‌تر و کامیاب‌تر ایجاد نکرد. در عوض، اقدامات آن‌ها به مجموعه‌ای از دولت‌های شکست‌خورده، بدتر شدن ارتباط با قدرت‌های بزرگ، بحران اقتصادی جهانی، بی‌اعتمادی به خود دموکراسی و واکنش شدیداً منفی نسبت به جهانی‌سازی منجر شد. نخبگان سیاست خارجی امریکا زمانی فکر می‌کردند گسترش ایده‌آل‌های ایالات متحده نسبتاً آسان است و آن‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرند؛ اکنون نظم لیبرال جهانی که آن‌ها در جست‌وجوی آن بودند، همچون موجودی نیمه‌مرده به احیا نیاز دارد.

این موضوع عجیب نیست که شماری از مفسران معتقدند سیاست خارجی امریکا به جایگزین نیاز دارد. پتر پینارت^۱

که در عقاید خود در حوزه لیبرالیسم مداخله‌گر تجدیدنظر کرده و در نشریه آتلانتیک مطلبی نویسد، اکنون به محدودیت در سیاست خارجی امریکا گرایش پیدا کرده و کم و بیش به همان نکاتی اعتقاد پیدا کرده که واقع‌گرایان سال‌ها بیان می‌کردند. هفته پیش دنیل بسنر^۲ پژوهشگر تاریخ از دانشگاه واشنگتن در ستونی در نیویورک‌تایمز

خواستار توجه جدی سوسیال‌دموکرات‌ها به مقوله سیاست خارجی و اتحاد بر طرحی مرکب از پاسخگویی، نظارت بیشتر کنگره، مخالفت با نظامی‌گری و کاهش تهدید شد.

اکنون این سؤال واضح مطرح می‌شود: آیا امکان‌پذیر است بر اساس این برنامه، چنان ائتلاف بزرگ و فراگیری تشکیل داد که بر اتحاد تنوکان‌ها و لیبرال‌های مداخله‌گر غلبه کرد؟ همان‌طور که در قسمت بالا به آن اشاره شد، کاندیداهای آشکار این موضوع، لیبرال‌های ضد جنگ (سوسیال‌دموکرات‌های مدنظر بسنر)؛ واقع‌گرایانی که از استراتژی کلان محدودیت یا ایجاد توازن دفاع می‌کنند و آزادی‌خواهانی از جناح راست همچون ژند پال^۳ و مؤسسه کیتو^۴ هستند که گرایش امپریالیستی امریکا را برای دهه‌ها زیر سؤال برده‌اند.

همه این سه گروه اعتقاد دارند که هژمونی لیبرال در ۲۵ سال گذشته، غیرضروری، غیرعقلانه و ناموفق بوده است. سیاست خارجی محدودتر با اهداف سیاسی آن‌ها سازگارتر است و امکان تشکیل ائتلاف را عملی می‌سازد.

از نظر آزادیخواهان، هژمونی لیبرال به وضعیتی منتهی می‌شود که در آن دولت به شدت بر امنیت ملی متمرکز است، آزادی‌های مدنی تهدید می‌شود و تصمیم‌گیران مجبور می‌شوند یا مالیات‌ها را افزایش دهند یا دائماً دولت را با کسری بودجه فراوان اداره کنند که هر دو حالت نامطبوع است. از نظر این گروه، حفظ آزادی درون ایالات متحده به‌معنای کوچک نگاه‌داشتن دولت فدرال است و این هدف با تلاش برای حکمرانی جهان ناسازگار است.

از نظر سوسیال‌دموکرات‌ها در سمت چپ طیف، هژمونی لیبرال به هزینه‌های مفرط نظامی و مداخلات شکست‌خورده انجامید، هزینه‌هایی که می‌توانست صرف بهبود زندگی امریکایی‌هایی شود که به کمک نیاز داشتند. ممکن است جهانی‌سازی به بیش از یک میلیارد نفر از آسیایی‌ها کمک کرده باشد از فقر رهایی یابند، اما شهروندان طبقات فرودست و متوسط غربی بهره‌اندکی از این امر بردند. ضمن اینکه فاجعه اقتصادی سال ۲۰۰۸ نشان داد نظم مالی جهانی شکننده‌تر شده است. حق با بسنر است که این گروه‌ها فاقد خط‌مشی مناسبی برای سیاست خارجی هستند، اما کاهش مسئولیت‌های جهانی ایالات متحده و اتخاذ رویکردی حساب‌شده‌تر درباره جهانی‌سازی کاملاً با برنامه‌های گسترده سیاسی و اجتماعی آن‌ها تطبیق دارد.

هرچند انقلابی داخلی از این نوع در سیاست خارجی که در اینجا تصویر شد با

موانع مهمی روبه‌رو است. این ائتلاف فرضی که آن را بیان کرده‌ام به‌اندازه کافی کارشناسان آگاه و باتجربه در حوزه سیاست خارجی ندارد؛ البته تعداد این افراد ناچیز نیست، اما برای رئیس‌جمهوری مصلح برای اداره دولت ایالات متحده سخت خواهد بود تا کارشناسان لازم در امور مربوط به امنیت ملی را جایگزین کند.

به‌علاوه ریشه‌های ائتلاف لیبرال-تنوکان



تصویر سازان عربستان سعودی: ارتش سایبری و کارمند داخلی توئیتر

جمال خاشقچی هر روز صبح تلفن خود را بررسی می کرد تا متوجه شود در زمانی که خوابیده چه اتفاق بدی افتاده است. او اثرات ارتش سایبری عربستان را می دید که دستور گرفته بودند به او و بقیه منتقدان رهبران عربستان حمله کنند. گاهی اوقات حمله‌ها منحصر به او می شد. به همین دلیل دوستانش اغلب با او تماس می گرفتند تا جویای حالش شوند.

نویسندگان: کیتی پینز، مارک مازتی، بن هابارد و مایک ایزاک
برگردان: هادی عبادی

مگی میچل سلیم که بیش از پانزده سال دوست خاشقچی بود، در این باره گفت: «صبح‌ها بدترین لحظات برای او بود چرا که با حملات مداوم آنلاین مواجه می شد».

حمله آنلاین به خاشقچی بخشی از اقدامات گسترده‌ای است که به دستور محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان و مشاوران نزدیک او برای ساکت کردن منتقدان در داخل و خارج عربستان صورت می گیرد. صدها نفر در مکانی موسوم به «مزرعه سایبری» کار می کنند تا صدای مخالفانی چون خاشقچی را خاموش کنند. ظاهراً این فشارها شامل کارمندی اهل عربستان سعودی نیز می شود که مقامات امنیتی در غرب به او مظنون هستند که برای کمک به رهبری عربستان از حساب‌های کاربران جاسوسی می کند. قتل خاشقچی، ستون‌نویس روزنامه واشنگتن پست، توسط مأموران سعودی، توجه جهان را به کمپین ارباب این پادشاهی علیه صداهای تأثیرگذاری جلب کرده که درباره بخش تاریک فعالیت‌های ولیعهد پرسش مطرح می کنند. ولیعهد جوان در حالی قدرت خود را در پادشاهی مستحکم‌تر کرده که خود را در پایتخت‌های غربی به‌عنوان مصلح معرفی می کند.

اطلاعات درباره مدیریت تصویرسازی درباره این پادشاهی مبتنی بر مصاحبه با هفت نفری است که در چنین تلاش‌هایی درگیرند؛ همچنین نظرات کارشناسان و فعالانی که درباره این اقدامات تحقیق کرده‌اند به همراه پیام‌هایی که نیویورک تایمز در مورد مزرعه سایبری بررسی کرده، به این اطلاعات افزوده شده‌اند. عوامل سعودی تجهیز شده‌اند تا منتقدان را در توئیتر آزار و اذیت کنند، خط‌مشی وحشیانه‌ای که از شروع بهار عربی این پادشاهی اتخاذ کرده است. مطابق اطلاعات مقامات آمریکایی و سازمان‌های فعال، سعود الفحطانی، مشاور ارشد محمد بن سلمان که در پی قتل خاشقچی در روز یکشنبه اخراج شد، استراتژیست پنهان این فعالیت‌ها بوده است. بسیاری از سعودی‌ها امیدوار بودند توئیتر با ایجاد فضا برای شهروندان به روند دموکراتیک‌سازی کمک کند، اما عربستان سعودی مثال بارزی از این امر بوده که چگونه دولت‌های اقتدارگرا می‌توانند شبکه‌های اجتماعی را برای خاموش کردن صدای منتقدان و گسترش روایت خود از واقعیت دست کاری کنند.

مارک اوون جونز، استاد تاریخ کشورهای حوزه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان در دانشگاه اکستر در بریتانیا، در این زمینه گفت: «در کشورهای حوزه خلیج فارس، خطرات استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای منتقدان نسبت به منافع آن بسیار زیاد است و این امر در عربستان سعودی به مراتب بیشتر است». نه عربستان سعودی و نه الفحطانی نسبت به درخواست‌ها برای اظهارنظر درباره تلاش‌های این کشور برای کنترل ارتباطات آنلاین پاسخی ندادند. خاشقچی پیش از مرگ خود در حال راه‌اندازی پروژه‌ای برای مبارزه با سوءاستفاده آنلاین و تلاش برای فاش کردن سوءمدیریت محمد بن سلمان در امور کشور بود. او در ماه سپتامبر ۵ هزار دلار برای عبدالعزیز، منتقد عربستانی ساکن کانادا، فرستاد که در حال تشکیل ارتشی داوطلب برای مبارزه با ارتش سایبری عربستان در توئیتر بود. این داوطلبان خود را «زنبورهای الکترونیک» نامیدند. یازده روز پیش از اینکه خاشقچی در کنسولگری سعودی در استانبول کشته شود، او در توئیتر نوشته بود به‌زودی زنبورهای الکترونیک می‌آیند.

هجوم و خاموش کردن منتقدان در توئیتر

یک شاخه از سرکوب منتقدان از خانه‌ها و دفاتری نشأت می‌گیرد که در ریاض و اطراف آن قرار دارند که در آن‌ها صدها جوان در توئیتر به دنبال صداها و مکالماتی می‌گردند که آن‌ها را خاموش کنند. این همان

به دوران جنگ سرد برمی‌گردد و آن‌ها برای مدت طولانی اوضاع را کنترل کرده‌اند، حتی امروزه هم تشکیلات سیاست خارجی افراد بسیار زیادی با همین طرز تفکر دارد که در بحث‌های عمومی درباره آینده جریان سیاست خارجی فعال شوند. مدافعان به اصطلاح رهبری اجتناب‌ناپذیر آمریکا همچنان بر مؤسسات مربوط به سیاست خارجی آمریکا (مثلاً اکثر اتاق فکرهای بزرگ واشنگتن) و صفحات رسانه‌های مهم همچون نیویورک تایمز، وال استریت ژورنال و واشنگتن پست تسلط دارند. ضمن اینکه بین سه گروه مورد اشاره که لازم است با هم ائتلاف کنند در زمینه سیاست خارجی نیز تفاوت‌های اساسی وجود دارد و این اختلافات باید حل شوند یا به حداقل برسند. مثلاً سوسیال‌دموکرات‌ها به شدت به حقوق بشر متعهدند و بعضی از آن‌ها، دقیقاً مثل مداخله‌گران لیبرال، اعتقاد دارند باید از قدرت آمریکا برای بهبود حقوق بشر در مناطق دوردست استفاده شود. واقع‌گرایان نسبت به این امر محتاطند و با وجود اینکه معتقدند باید حقوق بشر مورد احترام قرار گیرد، فکر می‌کنند آمریکا می‌تواند به‌جای تحمیل این ارزش‌ها بر دیگران خود الگوی مناسبی برای بقیه باشد. اینکه جناح چپ به سیاست عدم‌مداخله پایبند باشد، بسیار مشکل است و به‌سادگی می‌توان تصور کرد درباره مداخله در روآندا و سوریه اختلاف‌نظر به‌وجود آید.

واقع‌گرایان و آزادیخواهان نیز به همین نحو در مورد نیاز به ایجاد توازن در برابر چین در حال ترقی اختلاف‌نظر دارند: واقع‌گرایان فکر می‌کنند این اقدام برای امنیت بلندمدت آمریکا مهم است و آزادیخواهان فکر می‌کنند این امر امکان‌پذیر نیست و احتمالاً ضروری نیز نیست. از نظر آزادیخواهان برای حفاظت از آمریکا، سلاح‌های هسته‌ای و انزوای جغرافیایی چین کفایت می‌کند و نیازی به انکار وضعیت مسلط چین در آسیا نیست.

نهایتاً پیشنهاد بسنر درباره نظارت بیشتر کنگره بر سیاست خارجی، روش مناسبی برای کنترل ریاست‌جمهوری و تصحیح گرایش تشکیلات سیاست خارجی برای شروع جنگ‌های پرهزینه است. واضح است که کنگره قوی‌تر همیشه به محدودیت بیشتر می‌انجامد. کاپیتال هیل جایی است که لابی‌ها و گروه‌هایی با منافع خاص به شدت تلاش می‌کنند تا ایده‌های احمقانه‌ای چون گسترش ناتو یا جنگ در عراق را جا بیندازند و بر کنگره فشار وارد بیاورند تا پایگاه‌های نظامی باز بماند و صنایع دفاعی تأمین مالی شوند. طبیعی است که اگر جنبشی پیشرو در سیاست خارجی شکل بگیرد، به چنین لابی‌هایی بی‌توجه خواهد بود. ■

استفان والت استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه

هاروارد است

منبع: فارن پالیسی

تاریخ: ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸

پی‌نوشت:

1. Peter Beinart
2. Daniel Bessner
3. Rand Paul
4. Cato

مزرعه سایبری است که سه فرد حاضر در این پروژه گزارش کرده‌اند. مدیران این پروژه دائماً درباره روش‌هایی برای مبارزه با منتقدان و تنظیم نکات مورد توجه آن‌ها همچون جنگ یمن یا حقوق زنان در دسته «موضوعات حساسیت‌برانگیز» به بحث می‌پردازند. سپس آن‌ها لیست افرادی که باید تهدید شوند، به آن‌ها توهین شود یا مرعوب شوند را به ارتش سازمان‌یافته خود در شبکه‌های اجتماعی همچون واتس‌آپ، تلگرام و توئیتر می‌فرستند. در بررسی که نشریه تایمز انجام داد، مدیران این پروژه از ارتش



سایبری خود خواسته بودند تا در سطحی وسیع، مسئله حمله نظامی عربستان به یمن را به‌عنوان «موضوعی حساسیت‌برانگیز» به توئیتر گزارش دهند. چنین گزارش‌هایی به مدیران توئیتر باعث می‌شود آن‌ها چنین محتوایی را از سایر کاربران پنهان کنند و به این ترتیب اثر آن کاهش می‌یابد. توئیتر برای نبرد با ارتش سایبری دچار مشکل شده است. این شرکت می‌تواند رفتارهای حساب‌های ربات را شناسایی کند و از کار بیندازد، اما برای برخورد با افراد بسیاری که به نفع دولت عربستان توئیت می‌کنند با مشکل روبه‌رو شده است.

بر اساس گزارش نشریه تایمز که حاصل مصاحبه با تعدادی از افرادی است که در ارتش سایبری عربستان فعالیت می‌کردند، آن‌ها برای درآمدی معادل ۳ هزار دلار در ماه استخدام می‌شدند. این افراد با محیط کار خود آشنایی نداشتند و بعدها به بعضی از آن‌ها این احساس دست داده بود که اگر بخواهند کار خود را ترک کنند، همچون مخالفان سیاسی با آن‌ها برخورد خواهد شد. این متخصصان اغلب می‌شنیدند که مدیران آن‌ها از قحطانی صحبت می‌کنند. او پس از کنترل قدرت توسط ولیعهد، به این حد از تأثیرگذاری رسیده بود. قحطانی بود که امور رسانه‌ای پادشاهی را کنترل می‌کرد. مصاحبه رسانه‌های خارجی با ولیعهد را تنظیم می‌کرد و از ۱/۵ میلیون فالوئر خود در توئیتر استفاده می‌کرد تا مدافعان آنلاین پادشاهی را علیه دشمنان عربستان شامل قطر، ایران، کانادا و منتقدانی همچون خاشقچی هدایت کند.

مظنونی درون توئیتر

مدیران توئیتر برای اولین بار زمانی متوجه طرحی محتمل برای نفوذ به حساب‌های کاربران شدند که مقامات امنیتی غربی در پایان سال ۲۰۱۵ بر اساس گزارش پنج نفر به آن‌ها اطلاع دادند که سعودی‌ها کارمندی به نام علی الظبیراء را برای جاسوسی در مورد منتقدان آماده می‌کنند. این افراد درخواست کردند گمنام باقی بمانند، چراکه مجاز نبودند آشکارا صحبت کنند.

الظبیراء در سال ۲۰۱۳ به شرکت توئیتر پیوسته بود و تا جایگاه مهندسی ارتقا یافته بود که این امر، امکان دسترسی به اطلاعات شخصی و فعالیت حساب کاربران توئیتر شامل شماره تلفن و آدرس آی‌پی را

دادن کشور از نظر اجتماعی نسبت به گذشته، سرمایه‌گذاری خارجی بیشتری را به عربستان جذب کند.

الکسی آبراهامز، محقق «ستیزن لب» در دانشگاه تورنتو، در این مورد گفت: «با این وجود، دست کاری شبکه‌های اجتماعی توسط این حکومت در سال‌های اخیر، تفاوتی با سایر دولت‌های اقتدارگرا ندارد. بر اساس تحقیقات جدید، حتی در بحث‌هایی با میلیون‌ها توئیتر، فقط چند صد یا چند هزار حساب کاربری تأثیرگذار است که بحث‌ها را جلو می‌برد. به نظر می‌رسد دولت عربستان از این امر مطلع شده و

سعی می‌کند بحث‌ها و گفت‌وگوها را به این شکل کنترل کند. از نظر این رژیم اگر تنها چند هزار حساب بحث‌ها را پیش می‌برد، کافی است چنین فعالانی خریداری یا تهدید شوند و این اقدام به طرز معناداری گفت‌وگوها را شکل می‌دهد.»

همان‌طور که عربستان تلاش کرد تا تصویر خود را بازسازی کند، دولت به‌دقت بررسی کرد چگونه تصمیمات بحث‌برانگیز آن مورد پذیرش قرار می‌گیرد و تأثیرگذارترین شهروندانی که چنین تصوراتی را شکل داده‌اند، چه کسانی هستند.

پس از اعلام معیارهای ریاضت اقتصادی در سال ۲۰۱۵ برای خنثی کردن قیمت پایین نفت، شرکت مک کینزی، شرکت مشاور دولت، میزان پذیرش عمومی این سیاست‌ها را اندازه‌گیری کرد. در گزارش ۹ صفحه‌ای که کپی آن به دست نشریه تایمز رسیده است، شرکت مک کینزی فهمید این معیارها در توئیتر دو برابر رسانه‌های خبری سنتی و وبلاگ‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند و واکنش‌های منفی از احساسات مثبت بسیار بیشتر بوده است. در ضمن این شرکت فهمید سه نفر بحث‌ها را در توئیتر پیش برده‌اند: خالد الالکامی نویسنده؛ عبدالعزیز منتقد جوان ساکن کانادا؛ و کاربر گمنامی با نام احمد. پس از اینکه این گزارش منتشر شد، بنا به گفته گروه حقوق بشری ALQST، الالکامی بازداشت شد. عبدالعزیز گفت مقامات دولتی دو برادر او را بازداشت کرده و تلفن همراه او را هک کردند. احمد یا همان حساب ناشناس نیز وادار به سکوت شد. مک کینزی گفت گزارش ریاضت اقتصادی، سندی داخلی مبتنی بر اطلاعاتی بود که در دسترس عموم قرار داشت و برای دولت تهیه نشده بود. سخنگوی مک کینزی در بیانیه‌ای اعلام داشت: «ما نگران این احتمال هستیم که این گزارش مورد سوءاستفاده قرار گیرد. مدرکی ندیده‌ایم که نشان دهد از این گزارش سوءاستفاده شده باشد، اما این موضوع را بررسی خواهیم کرد این اسناد چگونه و توسط چه کسی به اشتراک گذاشته شده است.» ■

پیگیری تصویری متفاوت

کمپین تصویرسازی سعودی‌ها، نتیجه فرعی موقعیت بین‌المللی شکننده این پادشاهی است. برای دهه‌ها که خزانه آن‌ها بر اثر اشتیاق جهان به نفت پر می‌شد، رهبران سعودی توجه چندانی به نظر کشورهای دیگر درباره این پادشاهی، دولت آن یا محدودیت‌های آن نسبت به زنان نداشتند، اما همان‌طور که قیمت نفت پایین آمده و رقابت میان تولیدکنندگان انرژی افزایش یافته، عربستان سعودی با آینده اقتصادی روبه‌رو می‌شود که اطمینان کمتری در آن وجود دارد و محمد بن سلمان نیز تلاش کرده تا حدی با پیشرو نشان

منبع: نیویورک تایمز
تاریخ: ۱۲۰ اکتبر ۲۰۱۸

پی‌نوشت:

بررسی جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران

بالانس بلندپروازی‌های منطقه‌ای با ایجاد ثبات و امنیت داخلی

در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۸ (۴ مهر ۹۷) میزگردی با حضور حسین موسویان پژوهشگر ارشد دانشگاه پرینستون، علی آلفونه پژوهشگر مؤسسه دولت‌های عربی خلیج فارس در واشینگتن، باسما مامنی، از مرکز بین‌المللی نوآوری حکمرانی کانادا و حسین ایبیش، پژوهشگر ارشد مؤسسه دولت‌های عربی خلیج فارس در واشینگتن به‌عنوان مجری، در مؤسسه دولت‌های عربی خلیج فارس در واشینگتن در مورد ایران، درباره آینده ایران پس از آغاز دور جدید تحریم‌ها برگزار شد. در زیر گزیده‌ای راهبردی از دیدگاه‌های شرکت‌کنندگان می‌آید:

حسین ایبیش: انور قرقاش، وزیر مشاور خارجی امارات، اعلام کرد کشورهای خلیج فارس باید در هر گفت‌وگوی جدید با ایران حضور داشته باشند و بین ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس گفت‌وگو باشد و آن‌ها هم هدف تغییر رژیم در ایران را دنبال نمی‌کنند. از طرف دیگر از حمله تروریستی اهواز خوشحال می‌شوند.

حسین موسویان: خوب است نشست مشترک نهادهای امنیتی کشورهای حاشیه خلیج فارس برگزار شود و از طریق گفت‌وگوی مستقیم نگرانی‌ها برطرف شوند.

علی آلفونه: مشکل برجام این بود که روحانی می‌خواست اسرائیل و عربستان را دور بزند و با آمریکا مشکل را حل کند.

یکی از حضار: من عرب اهواز هستم و ما معتقدیم دولت مرکزی ایران خاک اهواز را اشغال کرده. همان‌طور که ایران معتقد است فلسطین اشغال شده و حق جنگیدن برای سرزمینش را دارد، ما چون حق شورش نداریم، پس آمریکا یا اسرائیل یا عربستان باید اقدام کنند. همان‌طور که ایران در عراق و لبنان و یمن حضور دارد.

حسین موسویان: اگر نقشه ایران را از دیرباز ببینید، اهواز و خوزستان بخشی از خاک ایران بوده و ادعای بی‌اساسی است که اشغال شده. کشورهای عربی هم جوار در ماه‌های ابتدایی به‌قصد تجزیه ایران به خاک ما حمله کردند. آن موقع نه موضوع حزب‌الله بود نه سوریه و نه داعش و یمن.

باسما مامنی: تبعیض علیه اقلیت‌ها در کشورهای عربی هم وجود دارد.

علی آلفونه: هنگام این نوع عملیات تروریستی شاهدیم مردم در کنار دولت مرکزی قرار می‌گیرند. من منتقد دولت ایران هستم، اما نباید مرزها در منطقه تغییر کنند.

حسین موسویان: دشمنی از زمان تجاوز صدام آغاز شد، اما پس از پایان جنگ ایران سعی کرد روابط را بهبود بخشد و میانه ایران و عربستان از نیمه دهه ۹۰ میلادی خوب شد. پس از خروج ترامپ از برجام، سعودی‌ها و اماراتی‌ها سیاست خصمانه در پیش گرفتند. حتی پیش از ترامپ، اسناد ویکی‌لیکس نشان داد آن‌ها در زمان اوباما خواستار حمله نظامی به ایران بودند.

علی آلفونه: بین ایران و عربستان در منطقه رقابت وجود دارد. ایران موفق‌تر عمل کرده؛ لذا سعودی‌ها عصبانی هستند.

باسما مامنی: مناقشه ایران و عربستان در منطقه، رهبری جهان اسلام است. عربستان خود را متولی جهان اسلام می‌داند و ایران به‌عنوان اقلیت شیعه زیر بار این رهبری نمی‌رود، اما مسئله اساسی‌تر این است که از این دعوا آمریکا سود می‌برد و با فروش صدها میلیارد دلار اسلحه، نان دعوا را می‌خورد. واشنگتن شرایط را بدتر کرده است. ■



حسین موسویان: ... ۳۰ درصد مشکلات اقتصادی ایران ناشی از تحریم‌ها و ۷۰ درصد دیگر ناشی از مشکلات داخلی است، اما برداشت افرادی چون جان بولتون و مایک پمپئو این است که مشکلات از تحریم‌ها نشأت می‌گیرد. تأثیر تحریم‌ها این است که دولت به‌دنبال راه برای حل مشکلات اقتصادی افتاده است. تأثیر دیگر در سیاست خارجی است. در ایران عده‌ای به دنبال تقابل و عده‌ای به دنبال تعامل با آمریکا هستند، اما همه به تعامل با کشورهای همسایه تأکید دارند. پس از خروج ترامپ از برجام، امارات و عربستان در خط آمریکا قرار گرفتند و امروز تهران آن‌ها را هم دشمن خود تلقی می‌کند.

باسما مامنی: ایران مشکلات داخلی زیاد دارد، اما هر چه آمریکا به ایران بیشتر فشار وارد کند روحانیون و سپاه قدرت بیشتری خواهند گرفت.

علی آلفونه: در ایران جناح‌ها به‌دنبال کسب قدرت رهبری آینده هستند و شعارهای علیه دولت مورد استقبال سپاه است. ۲۵ درصد شعارهای تظاهرات دی‌ماه سال گذشته علیه رهبری، ۵۰ درصد علیه روحانی و مقداری هم علیه سپاه بود که باعث می‌شود کار روحانی در داخل سخت باشد.

حسین موسویان: این برداشت غلط است که ایران در دوراهی مردم خود یا منطقه قرار خواهد گرفت؛ زیرا ایران هزینه کمی در منطقه برای اهداف خود می‌دهد و بیشتر به‌دنبال حمایت از ظرفیت‌سازی مردمی در کشورهای منطقه است؛ مانند الحشد الشعبی که گروهی مردمی برای مقابله با آمریکا است. بحث دیگر این است که همه جناح‌های سیاسی پس از خروج ترامپ از برجام اتحاد بیشتری پیدا کردند و فشار داخلی از روی دولت روحانی کمتر شده است.

علی آلفونه: در ایران قبلاً همه در مقابل فشار خارجی متحد عمل می‌کردند، اما امروز جناح‌ها به‌دنبال قبضه قدرت پس از رهبری فعلی هستند. تظاهرات سال گذشته علیه دولت به تحریک عوامل سپاه شکل گرفت. برای اینکه ببینید در ایران کسی علاقه‌ای به مذاکره ندارد باید بگویم همه جناح‌ها مایل‌اند با آمریکا گفت‌وگو کنند، اما مسئله بر سر این است که می‌خواهند خودشان طرف این گفت‌وگو باشند. سردار سلیمانی تبادلات محرمانه ایران و آمریکا را فاش کرد و این پالس را داد که با ما صحبت کنید نه با روحانی.

حسین موسویان: ایران علاقه به گفت‌وگو با آمریکا ندارد و تیم ترامپ بارها درخواست گفت‌وگو کرده، اما روحانی رد کرده.

باسما مامنی: اروپا سعی می‌کند امید را زنده نگه دارد و می‌خواهد صندوقی ایجاد کند برای واریز و برداشت پول ایران، اما اروپا موفق نمی‌شود چون جان بولتون صریحاً گفته مانع می‌شود. شرکای اصلی ایران، چین و روسیه، تحت تحریم آمریکا هستند و به تحریم امنیتی نمی‌دهند. هند و ترکیه نیز زیر بار نخواهند رفت، اما کره و ژاپن تسلیم آمریکا خواهند شد.

چهار دلیلی که ایران نمی‌خواهد با دونالد ترامپ گفت‌وگو کند

۱. دلیلی برای ترک برجام توسط آمریکا وجود ندارد، زیرا پس از سال‌ها مذاکره فشرده حاصل شده است. اواما در ۲۰۱۵ برجام را در تاریخ هسته‌ای بی سابقه خواند که در شورای امنیت به تصویب رسیده و ضامن صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران است. گزارش‌های مکرر آژانس نیز در تأکید بر اجرای کامل مفاد برجام از سوی ایران بوده است؛ لذا دلیلی برای مذاکره مجدد وجود ندارد.
۲. دولت ترامپ با توسل به سیاست‌های افراطی در پی کشاندن ایران به میز مذاکره است و ایران به صداقت ترامپ اعتماد ندارد چون آمریکا به امضای خود پایبند نیست.
۳. دولت آمریکا بارها از طریق جان بولتون و مایک پمپئو تصریح کرده به دنبال تغییر رژیم در ایران است و هیچ دولتی حاضر به مذاکره با دولتی نیست که خواستار براندازی‌اش باشد.
۴. ایران احتمال می‌دهد با پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات کنگرس، یا از قدرت ترامپ کاسته شده یا استیضاح شود. احتمال انتخاب مجدد ترامپ نیز برای دور آتی ریاست جمهوری کم است و ایران می‌تواند تا دو سال دیگر صبر کند.

۹۷/۷/۶
منبع: سایت الجزیره

مسیر صلح و همکاری ایران با عربستان و کشورهای عربی

- استراتژی منطقه‌ای عربستان را می‌توان در پنج محور خلاصه کرد:**
۱. تلاش برای حفظ سلطه نظامی-امنیتی-سیاسی و اقتصادی آمریکا بر منطقه،
 ۲. اتحاد با اسرائیل برای جلب حمایت لابی قدرتمند صهیونیست جهانی،
 ۳. تقابل با ایران و متحدین منطقه ایران و تحریک آمریکا برای حمله به ایران،
 ۴. به رسمیت شناختن اسرائیل توسط کشورهای عربی از طریق محو موضوع فلسطین،
 ۵. سلطه بر کشورهای کوچک خلیج فارس و تشکیل جبهه متحد عربی همچون ناتو عربی برای تقابل با ایران.
- استراتژی منطقه‌ای ایران را نیز می‌توان در پنج محور خلاصه کرد:**
۱. مقاومت در مقابل هژمونی و سلطه آمریکا بر منطقه و تلاش برای بهبود روابط با سایر قدرت‌ها،
 ۲. مقاومت در مقابل اشغال فلسطین توسط اسرائیل و حمایت از گروه‌های جهادی همچون حماس و حزب‌الله.
 ۳. تقابل تمام‌عیار با گروه‌های تروریستی تکفیری همچون داعش و القاعده،
 ۴. مقابله با سلطه عربستان بر کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس. بعد از محاصره قطر توسط عربستان و امارات، ایران مرز خود را به روی قطر باز کرد و قطر را از سقوط نجات داد زیرا قطر هیچ راهی به خارج نداشت. ایران همین سیاست را در مورد کشورهای عمان و کویت دنبال می‌کند.
 ۵. مقابل با طرح اسرائیل برای تجزیه چهار کشور عراق، ایران، ترکیه و سوریه از طریق حمایت از تجزیه استان‌های کردنشین آن‌ها.

سخنران: سید حسین موسویان در کنفرانس تغییر پارادایم‌های امنیتی در غرب آسیا و نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در هند

تاریخ: ۲۴ شهریور ۹۷

اتحاد آمریکا با القاعده

رونالد ارنست پاول - سیاستمدار بازنشسته و نماینده سابق مجلس نمایندگان ایالات متحده
ترجمه شهیدی

هفته گذشته، من از وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی که خواهان خروج سوریه از ادلب و واگذاری این استان به تروریست‌هاست خواستم تا حمایت خود از این گروه‌ها را متوقف نمایند. ممکن است باور این قضیه که دولت آمریکا از القاعده در سوریه حمایت می‌کند سخت باشد، اما آن‌طور که از ظاهر اوضاع برمی‌آید، اصلاً عجیب و غریب نیست: سیاست خارجی مداخله‌گرایانه ما به‌طور فزاینده‌ای مستلزم این امر می‌شود که واشنگتن برای دستیابی به اهداف خطرناک و تهاجمی خود در سیاست خارجی دست خود را به‌سوی افراد شرور دراز کند. آیا دولت ترامپ واقعاً از القاعده و داعش حمایت می‌کند؟ البته که نه؛ اما کارشناسانی که سیاست خارجی ترامپ را دنبال می‌کنند، مشخص کرده‌اند که یک اتحاد غیررسمی با این دو گروه افراطی در زمان کنونی برای تسهیل در اهداف بلندمدت در خاورمیانه لازم و ضروری به نظر می‌رسد. اولاً، ادلب، همان‌طور که اشاره کردم، نماینده ویژه ترامپ برای مبارزه با داعش سال گذشته گفت: «استان ادلب، از ۱۱ سپتامبر، بزرگ‌ترین پناهگاه امن القاعده است.» پس چرا بسیاری از مقامات امریکایی - از جمله خود رئیس‌جمهور ترامپ - هشدار می‌دهند که دولت سوریه نباید سرزمین خود را کنترل القاعده را پس بگیرد؟ آیا آن‌ها از طریق پاک‌سازی منطقه از وجود القاعده به ما لطف نخواهند کرد؟ خب، اگر ادلب دوباره توسط اسد باز پس گرفته شود، همه این‌ها به رؤیای نئونازی‌ها برای **تغییر رژیم** در سوریه و خیز علیه متحد این کشور یعنی ایران، خاتمه خواهد داد. ثانیاً، یکی از آخرین گروه‌های محارب در سوریه، یعنی داعش در اطراف پایگاه نظامی ایالات متحده در التنف (واقع در منطقه مثلث مرزی بین سوریه، عراق و اردن) استقرار دارد که طی دو سال گذشته به‌طور غیرقانونی در شمال شرقی سوریه فعالیت داشته است. به نوشته مطبوعات، روس‌ها به ارتش آمریکا در منطقه هشدار دادند که قرار است حمله به جنگجویان داعش در اطراف پایگاه ایالات متحده را شروع کنند. ایالات متحده نیز با فرستادن ۱۰۰ تفنگدار دریایی بیشتر و انجام مانور آتش زنده به این هشدار پاسخ داده است. ترامپ اخیراً حرف خود را عوض و اعلام کرده است که ایالات متحده به‌طور نامحدود در التنف باقی خواهد ماند. چرا؟ این یک نقطه استراتژیک برای حمله به ایران به‌شمار می‌رود. ایالات متحده منظورش این است که در آنجا باقی می‌ماند، حتی اگر این امر به معنی نادیده گرفتن داعش در مجاورتش باشد. ثالثاً، جنگ ائتلاف ایالات متحده / عربستان سعودی با حوثی‌ها در یمن به‌نظر آسوشیتدپرس و دیگر رسانه‌های جریان اصلی به‌طور مستقیم به نفع القاعده تمام شده است. حال آمریکا چرا باید به القاعده در یمن کمک کند؟ از آنجا که هدف ایالات متحده ضربه ایران است. یک گفته قدیمی منسوب به بنجامین فرانکلین در سالنامه آلماناک هست که گفته ریچارد فقیر را که بین سال‌های ۱۷۳۲ لغایت ۱۷۵۸ به چاپ می‌رسید به یاد می‌آوریم که «اگر شما با سگ‌ها دراز بکشید، از گزش کک‌ها بیدار می‌شوید». کارشناسان می‌خواهند ما این‌طور فکر کنیم که سیاست خارجی مهیچی که آن‌ها دنبال می‌کنند در پایان آمریکا را پیروز می‌کند؛ اشتباه کرده‌اند. این واقعاً آن اندازه هم که آن‌ها می‌خواهند القا کنند، پیچیده نیست: زمانی که **پرنده شدن** به این معنی است که با القاعده و داعش متحد شده‌اید، یعنی کاری اشتباه انجام می‌دهید. بیایید سیاست خارجی درستی را در پیش گیریم: بیایید دست از سر بقیه دنیا برداریم.

منبع: روزنامه ستاره صبح
تاریخ: ۲۶ شهریور ۹۷

خطواتی که اسرائیل را در منطقه تهدید می کند

اندیشکده بروکینگز در تحلیلی نوشت: از دید امنیت منطقه‌ای، اسرائیل اقبال مساعدی نداشته است. از یک طرف ضعف بشار اسد موجب تزلزل جایگاه کشوری شده است که دعاوی و اختلافات مرزی خود با اسرائیل را به فراموشی نمی سپارد. اسرائیل هراس دارد که سوریه نیز به سکوی پرتاب جدیدی برای موشک‌های ایرانی تبدیل شود. روس‌ها در حال تحویل سیستم پیشرفته دفاع موشکی اس ۳۰۰ به سوریه هستند، اقدامی که دست اسرائیل را برای اتخاذ تاکتیک‌های جنگی در منطقه می‌بندد. اگرچه نقش ایران پس از سال‌های ابتدایی جنگ، بر رهبری عملیات نظامی متمرکز بوده است. در ماه مه اسرائیل مدعی شد که ایران ۲ هزار نفر علاوه بر ۸ هزار نفر از اعضای حزب الله و ۱۰ هزار نفر از مبارزان شیعه را به سوریه اعزام کرده است. اسرائیل به‌واسطه حملات نظامی و اقدامات دیپلماتیک مانع تحویل سلاح‌های پیشرفته به حزب الله شده است؛ اما با تقویت تدریجی موضع بشار اسد و وسعت یافتن نقش ایران در سوریه، محاسبات راهبردی اسرائیل نیز در حال تغییر است.

اسرائیل نگران احداث یک خط ارتباطی از طریق عراق به سوی سوریه و لبنان است. اسرائیل به دنبال عدم تکرار اشتباه خود در لبنان و جلوگیری از شکل‌گیری نیروهای شبه‌نظامی در سوریه است، هدفی که عربستان سعودی و امارات نیز در آن با اسرائیل اشتراک نظر دارند. جیمز جفری سفیر سابق آمریکا در ماه اکتبر اعتراف کرد که اگرچه آمریکا می‌تواند کنترل آسمان خاورمیانه را به دست بگیرد اما زمین این منطقه در اختیار ایران است.

روسیه تلاش کرده از تنش میان ایران و اسرائیل بکاهد و از نیروی نظامی خود برای مقابله با حملات هوایی اسرائیل تاکنون استفاده نکرده است. همچنین روسیه متعهد شده که ایران را ۸۵ کیلومتر دورتر از مرزهای اسرائیل نگه دارد.

علاوه بر خاک سوریه، ایران از سایر مناطق نیز می‌تواند اسرائیل را تهدید کند، مانند تهدید کشتیرانی اسرائیل در دریای سرخ به‌واسطه رابطه خوبی که با حوثی‌های یمن دارد. همچنین وقتی ایران نخواهد به‌طور مستقیم با اسرائیل رودررو شود به حزب الله متوسل می‌شود.

هدف بلندمدت، ایجاد فاصله میان حکومت‌های ایران و سوریه است به ترتیبی که برای سوریه‌ها مشخص کند تاوان اقدامات ایران را آن‌ها باید بپردازند.

منبع: پایگاه خبری انتخاب تاریخ: ۱۵ مهر ۹۷

بی‌قاعدگی بازی آمریکایی

نویسنده: سرگی هالیبی

...دوسوم نمایندگان آمریکایی اکنون معتقدند که سیستم سیاسی آمریکا علیه حاکمیت شهروندی است و هر دو حزب هم این امر را قبول دارند. مردم می‌خواهند خود سرنوشت خود را معین کنند و کنگره آمریکا به‌شدت نخبه‌گرایی را راه بن‌بست دموکراسی تلقی می‌کردند...

منبع: لوموند

ضربه ظریف به ناتوی عربی

...ظریف که در مذاکرات با غرب برجام را برای ایران حاصل کرده بود در رویدادهای دیپلماتیک در حاشیه اجلاس جهانی در مقر سازمان ملل ضربه‌ای کاری به رؤیای تشکیل ناتوی عربی و کمربند ریاض-واشنگتن-تل‌آویو زد. هم‌زمان با تلاش آمریکا برای جمع کردن هشت کشور عربی زیر پرچم دشمنی با ایران و تشکیل ناتوی عربی، وزرای خارجه قطر، عمان و عراق دیدارهای دوجانبه‌ای با وزیر خارجه کشورمان داشتند که به نوعی گردهمایی‌های ضد ترامپ توصیف شد. دیدارهای ظریف با نمایندگان الجزایر و هیئت سوری همانند همیشه مثبت بود تا رایزنی‌های فشرده محمدجواد ظریف با همتایان عرب نمایشی از هماهنگی با مجموعه عربی ضد ترامپ باشد و رشته‌های پمپو و الجبیر برای اعلام موجودیت ناتوی عربی پنبه شد...

منبع: ایرنا تاریخ: ۱۵ مهر ۹۷

سید حسین موسویان: به سه دلیل مذاکره مناسب نیست

... ترامپ خواستار جنگ با ایران نیست و دنبال معامله‌ای است که نام او را پرآوازه کند، اما جبهه ضد ایران متشکل از اسرائیل، عربستان، امارات، تئوکرات‌های آمریکا و منافقین (مجاهدین به رهبری رجوی) به دنبال تغییر رژیم فروپاشی ایران و لذا تشنه گزینه جنگ میان آمریکا و ایران هستند.

برداشت من این است که ترامپ شخصاً مایل به مذاکره است، ضمن اینکه پمپو هم با پیشنهاد مذاکره موافق‌اند اما با هدفی کاملاً متفاوت از آنچه ترامپ در سر دارد... اصولگرایان و اصلاح‌طلبان اصیل هر دو مخالف سیاست تحریم و فشار آمریکا علیه ایران بوده و هستند لذا از کاهش تنش میان آمریکا و ایران استقبال می‌کنند... اعتدالیون اصولگرایان و اصلاح‌طلب‌های اصیل همه با برجام موافق بودند. مراجع تقلید شیعه در قم اکثراً اصولگرایان اصیل هستند که همگی موافق با برجام بودند... انتخابات کنگره، احتمال استیضاح ترامپ، سرنوشت برجام و معادلات در سوریه و یمن چهار فاکتور مهم در معادلات آینده روابط آمریکا و ایران خواهند بود...

شرایط فعلی را برای گفت‌وگوی مستقیم ایران و آمریکا مناسب نمی‌دانم. دلایل متعدد و مفصلی دارم که صرفاً به سه مورد اشاره می‌کنم؛ نخست به‌خاطر اینکه شرایط فعلی سیاسی-اقتصادی داخلی ایران... دوم اینکه جبهه ضد ایران به رهبری لایه اسرائیل... سوم واقعیت شرایط متزلزل داخلی خود ترامپ.

منبع: دیپلماسی انرژی تاریخ: ۱۷ آبان ۹۷

جایگزینی اسرائیل در منطقه

امریکا قصد دارد به تدریج منطقه را ترک کند. هدف آمریکا قبل از ترک منطقه این است که ژاندارمی اسرائیل بر منطقه را محقق کند. تمام فشارها و اقداماتی که در چند سال گذشته علیه ایران و ترکیه صورت گرفته برای این است که این دو قدرت را نیز از پای درآورده و سلطه بلامنافع اسرائیل بر منطقه را قطعی کند.

منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی تاریخ: ۱۹ آبان ۹۷

تاریخ معاصر ایران هیچ‌گاه تلاش‌های سیاسی-راهبردی زنده‌یاد استاد انور خامه‌ای را فراموش نمی‌کند. مواضع او در نقطه عطف‌های حساس در راستای منافع ملی و توسعه ملی بوده است. کتاب اقتصاد بدون نفت او راهنمای توسعه موزون، راهنمای توسعه ملی است و زنده‌یاد مهندس سحابی، همیشه از این فرهیخته‌آزاده به نیکی یاد می‌کردند. درگذشت او را به ملت ایران و خانواده ایشان تسلیت می‌گوییم.

چشم‌انداز ایران

جناب آقای دکتر محمد احمدی

درگذشت آیت‌الله سید جعفر خوانساری، دایی گرامیتان را به شما تسلیت می‌گوییم.

چشم‌انداز ایران